رمز المصيبة

في

مقتل من قال انا قتيل العبرة

تاليف

سيد محمود بن السيد مهدی موسوی ده سرخی اصفهانی

(جلد دوم)

صفر ۱۴۲۲ ہجری

ده سرخی

رمز المصيبة

۲

(كتاب)

(رمز المصيبة)

(فی مقتل من قال أنا قتيل العبرة)

(تـألـيـف)

محمود بن سيد مهدی موسوی دهسرخی اصفهانی

شوال المكرم ۱۴۱۲ هجری

(جلد دوم)

شناسنامه کتاب :

* کتاب: رمز المصیبة

* مؤلف : سید محمود موسوی دهسرخی اصفهانی

* ناشر : مؤلف

* چاپخانه : امیر

* جلد : دوم

* تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه

* نوبت چاپ : دوم

* تاریخ : ج۱ / ۱۴۱۷ هـ ق ـ ۱۳۷۵ شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

(فصل شصت ونهم)

« در وقایع روز عاشوراء »

در جلاء العیون مرحوم مجلسی ص ٥٥٤ از امام صادق علیه السلام روایت کند که چون صبح آن‌روز میشوم طالع شد ، آن امام مظلوم با اصحاب خود نمازصبح را اداء کرد ، وبعد از نماز ، روبجانب اصحاب سعادت مآب خودگردانید ، و فرمود : گواهی میدهم کـه امروز همه شما شهید خواهید شـد بغیر از علی بن الحسین ، پس از خدا بترسید وصبر کنید تا بسعادت فایز گردید ، واز مشقت و مذلت دنیای فانی رهائی یابید .

بروایت دیگر آن امام مظلوم بعد از نماز ، بتهیه صفوف قتال پرداخت .

ومجموع لشکر آن حضرت سی ودو سوار ، وچهل پیاده بودند (۱) .

وبروایت دیگر هشتاد ودو پیاده .

وازامام محمد باقر علیه السلام منقول است که چهل وپنج سوار وصد پیاده بودند.

---

(۱) در ناسخ ج۲ ص۲۲۹ .

ولشكر مخالف بقول مشهور بيست ودو هزار نفر بودند .

واز امام صادق عليه السلام منقول است كه سى هزار نفر بودند .

حضرت زهير بن قين را در ميمنـه لشكر ، وحبيب بن مظاهر را در ميسره مقرّر فرمود .

وعلَم هدايت را بدست عباس برادر خود داد .

وفرمود : آتش در خندق افروختند كه آن كافران نزديكِ خيامِ حرم نيايند ، وجنك از يك طرف باشد (١) .

وعمر سعد لشكر خود را نيز مرتب ساخت پس ميمنه را بعمرو بن حجاج سپرد ، وميسره را بشمر ذى الجوشن سپرد (٢) ، وعروة بن قيس را بر سواران گماشت ، وشبث بن ربعى را سركردهٔ پيادگان گردانيد ، وخودش بـا سائر لشكريان در قلب ايستادند (٣) .

(دعاى حضرت)

بعد از ترتيب لشكر ، عمر سعد با آن لشكر بى شرم وحيا روبطرف لشكر امام عليه السلام آوردند ، چون حضرت بى باكي وبى حيائى ايشان را مشاهده نمود دست بدعا برداشت وفرمود : (اَللّٰهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ ، وَرَجائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ ، كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ ، وَيَشْمَتُ بِهِ الْعَدُوُّ ، وَأَنْزَلْتُهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ ، رَغْبَـةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِواكَ ، فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَـةٍ وَ

(١) در ناسخ ج٢ ص٢٢٥ .

(٢) (وپرچم خودرا به دريد مولاى خود داد) كما فى جلاء العيون ص٥٥٤ .

(٣) ناسخ ج٢ ص٢٢٩ وجلاء العيون ص٥٥٤ .

صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ) (۱) .

يعني اي خدای من توئی طرف اعتماد من در هر اندوهی ، وامید مـن در هر سختی ، وتوئی ملجأ وطرف اعتماد ولشکر من در هر چیزیکه بر من وارد میشود .

وچه بسیاراندوهیکه دل را ضعیف کند وراه چاره را مسدود سازد، ودوست را ذلیل کند ، ودشمن را در شماتت کمك کند ، ومن بدرگاه توُآوردم وشکایت بتو کردم ، بواسطه میلی که بتو داشتم واز غیر تو چیزی نخواستم ، پس آن بلا را تـو فرج بخشیدی وبرطرف نمودي ، پس تـو ولي هر نعمتي وصاحب هر نیکی ومنتهایِ هرآرزو هستي .

(کیفیت مسلح شدن حضرت)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۲۵ وجلاء ص ٥٥٦ فرمود : چـون این مناجات را بنهایت آورد ، سلاح جنك خویش را طلب فرمود ، وزره رسول خدا را پوشید وعمامهٔ آن حضرت که سحاب نام داشت ، بر سر گذاشت ، وآن (کلاه) خودي بود از آهن کـه اطراف آن يك وجب ریسمان داشت ، وبند آن خود بر بالایِ ریسمان می‌آمد، واطراف گردن وچهرگان را از زخم شمشیر ونیزه حفظ مینمود آن‌گاه شمشیر رسول خدا را بر کمر بست ، واز خیمه بیرون شد . وبفرمود : تا آن هیزمها را که در خندق ریخته بودند آتش زدند .

(۱) ناسخ ج۲ ص۲۲٤ وجلاء ص٥٥٤ .

(یاوه سرائی ابن‌ابی جویریه ، وتمیم بن حصین ، وعبدالله ابن‌حصین وشمر علیهم‌اللعنة هنگام دیدن خندق)

در جلاء العیون ص ٥٥٤ وناسخ ج ٢ ص ٢٢٦ وامالی صدوق ص ١٣٩ مجلس (٣) از امام زین‌العابدین علیه السلام روایت کرده که در این حال :

ابن ابي جویریه مزني دست بر هم زد وندا کرد که ایِ حسین واصحاب حسین بشارت باد شما را بآتش که در دنیا برایِ خود برافروختید ، امام فرمود کیست این مرد گفتند ابن ابی جویریه مزنی است .

حضرت نفرین کرد که خداوندا در دنیا باو عذاب آتش بچشان ، ناگاه باعجاز آن حضرت اسب آن ملعون رم کرد واو را درخندق انداخت ، وسوخت وازآتش دنیا بلهب عذاب جهنم واصل شد .

در ناسخ ج ٢ ص ٢٢٧ دارد که چون اصحاب حسین علیه السلام این بدیدند صدای تکبیر بلندکردند واز سرعت اجابت این دعا شاد وشاکر شدند وندائی ازآسمان آمد که گوارا باد ترا اِجابت دعوت ای پسر رسول خدا ، از لشگر ابن سعد مروان بن وائل حدیث میکند که : چون من اینصورت بدیدم ، ازجنكِ با او پا درکشیدم .

ابن سعدگفت : چه شد که ازجنك با حسین دست باز داشتی؟ گفتم : بخدا قسم من چیزیرا از این اهل بیت دیدم که تو ندیدی ، واللهِ هرگز با حسین جنك نخواهم کرد .

پس تمیم بن حصین ندا کرد : که ای حسین واصحاب حسین نظر کنید بسوی آب فرات که مثل شکم ماهی روشنی میدهد ، وموج میزند ، بخدا سوگند که یك قطره از آن نخواهید چشید تا جرعه ناگوارمرگ را بیاشامید . حضرت

فرمود : کیست این مرد ، عرض کردند تمیم بن حصین است .

حضرت فرمود : که او ، وپدر او ، از اهل جهنمند ، خداوندا ، این ملعون را امروز از تشنگي هلاك گردان ، پس در همان ساعت باعجاز آن حضرت بر آن لعین تشنگی غالب شد ، واز اسب افتاد ودر زیر سم اسبان تشنه بجهنم واصل گردید .

وبروایت دیگر عبدالله بن حصین مثل این ندا کرد ، وحضرت دعا کرد که خداوندا ، او را از تشنگی هلاك کن ، وهرگز او را میامرز .

راوی گفت : که بعد از واقعه کربلا بیمار شد من بعیادت او رفتم دیدم که از شدت عطش وتشنگی فریاد می کرد ، وچون آب بنزدیك او می بردند چندان می‌آشامید که نفسش تنك میشد ، وقي میکرد ، وباز از عطش فریاد میکرد ، و پیوسته در این حالت بود تا بجهنم واصل شد .

وبروایت دیگر [1] شمر بکنار خندق آمد وگفت : اي حسین آتش دنیا را پیش از آتش آخرت اختیار کردۀ ؟ حضرت فرمود : ای فرزند پسر بزچران تو سزاوارتری بآتش افروخته[2]، مسلم بن عوسجه گفت : یابن رسول‌الله دستوری ده که تیری بر این ملعون بزنم که این از همه شقی تر است وبر سر تیر آمده است ، حضرت فرمود : من ابتداء بجنك ایشان نمی‌کنم .

وبروایت دیگر از امام زین العابدین عليه السلام منقول است [3] که فرمود مرد

(۱) در جلاء ص۵۵۵ وناسخ ج۲ ص۲۲۶ وارشاد مفید ص۲۳۳ .

(۲) پس سه نفر از لشگر ابن سعد در دنیا بنفرین حضرت هلاك شد .

ابن ابی‌جویریه .

وتمیم بن حصین .

وعبدالله بن حصین . وچهارمی محمد بن اشعث است که در ص۸ خواهد آمد .

(۳) امالی صدوق ص۱۳۹ وجلاء ص۵۵۵ .

دیگر از لشکر عمر سعد پیش آمد که او را محمد بن اشعث بن قیس کنـدی میگفتند : پس عرض کرد : ای حسین بن فاطمه چه حرمتی است برای تـو از رسول خدا که برای دیگران نیست ؟

حضرت فرمود این آیه است که خداوند میفرماید (ان الله اصطفی آدم و نوحاً وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة الایة) یعنی خدا برگزید آدم ونوح وآل ابراهیم وآل عمران را بر تمام عالمین (ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم) فرزندان بعضی از بعض خدا شنوا ودانا است .

پس بخدا قسم محمد از آل ابراهیم است وعترتش ازآل محمدند .

کیست این مرد ؟گفتند : محمد بن اشعث بن قیس کندیست .

پس حضرت سرش را بآسمان بلند کرد وعرض کرد خدایـا امروز ذلّتي بمحمد بن اشعث بده که هرگز بعد از امروز عزتش ندهی وعزیزش نگردانی، درهمان ساعت از لشکر گاهش بیرون رفت وبرای قضاء حاجت نشست ، ناگاه عقربی را خدا بر او مسلط گردانید که اورا گزید واو باعورت گشوده در عذره خود غلطید تا روح پلیدش به عذاب شدید رسید .

(موعظه کردن بریر بن خضیر کوفیان را)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۳۰ ومقتل خوارزمی ص ۲۵۳ نقل کند چیزیرا کـه خلاصه‌اش این است که بریر بن خضیر .

وبروایت امالی صدوق ص ۱۳۹ سطر آخر یزیـد بن حصین عرض کرد : یابن رسول الله اجازه میفرمائید بروم وایشان را موعظـه کنم ؟ حضرت فرمود مانعی نیست .

در مقتل خوارزمی دارد که امام حسین فرمود یا بریر پیش برو وموعظه و

نصیحت کن ایشان را .

پس بریر پیش رفته فرمود : ای مردم خداوند عزّ وجلّ محمد ﷺ را بسوی شما فرستاد بحق در حالیکه بشارت دهنده وبیم دهنده بود ومردم را باذن خدا بسوی خدا دعوت میکرد ، وچراغی بود روشنی دهنده ، واین آب فرات است که سگها وخوکهایِ صحرا در آن فرو میروند وشما بین آن وفرزندش حائل ومانع شده‌اید ؟

لشکر کوفه او را بانك زدند که ای بریر (ای یزید) زیاد حرف نزن، بخدا قسم حسین باید تشنه بماند چنانچه عثمان بن عفان تشنه ماند پیش از او .

ودر جلاء العیون مجلسی ص ۵۵۵ سطر آخر ومقتل خوارزمی ص ۲۵۲ نقل کند که بریر گفت: ای گروه بیحیاء از خدا بترسید که حرمت وذریت واهل بیت حضرت رسالت ﷺ بزمین شما در آمده‌اند ومیهمان شما گردیده‌اند ، نسبت بایشان چه اراده دارید ؟

گفتند میخواهیم ایشان را بدست پسر زیاد بدهیم که آنچه خواهد نسبت بایشان بعمل آورد .

بریر گفت :آیا راضی نمی‌شوید که برگردند بوطن خود ؟ وای بر شما ای اهل کوفه ،آیا پیمانها ونامه هایِ خود را که مؤکّد به قسم بود نوشته بودید فراموش کردید ؟ بی شرمان شما بپسر پیغمبر خود نوشتید که بدیار ما بیائید جان خود را فدای شما میکنیم ، اکنون که تشریف آورده‌اند از آب هم مضایقه میکنید ، ومیخواهید ابن زیادِ بی اَصل ونسب را بر ایشان مسلّط گردانید ؟ رعایت پیغمبر خود را در حق فرزندانش چنین میکنید ؟ بدگروهی بوده‌اید شما خداوند شما را در قیامت سیر آب نگرداند[1] .

---

(۱) در مقتل خوارزمی دارد که یک نفر از لشگر کوفه گفت ای بریر نمیدانم چه می گوئی ؛ بریر گفت الحمد لله الخ .

چون جواب شافي از ايشان نشنيد برگشت وگفت : الحمدلله كه بينائي من درگمراهي وكفر شما زيادتر شد ، خداوندا بيزاري ميجويم بسوي تو از كردار ايشان، خداوندا شمشيرهاى ايشان را بروى يك ديگر برهنه گردان ، كه بزودى هلاك شوند ، ودر حاليكه تو از ايشان خشمناك باشي ، پس لشكر كوفيان برير را تير باران كردند پس برير بر عقب برگشت .

(خطبه امام حسين عليه السلام واستشهاد او از بزرگان كوفه)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۳۰ وجلاء العيون ص ٥٥٦ وامالي صدوق ص ١٤٠ وارشاد مفيد ص ٢٣٤ وقمقام ج ۱ ص ۳۹۰ :

پس امام حسين عليه السلام راحله (شتر) خود را طلبيد وسوار شد .

وبروايت امالي بر شمشيرش تكيه كرد ،(۱) وبا صداى بلند فرياد نمود اى اهل عراق ـ واكثرشان مي‌شنيدند ـ اي مردم سخن مرا گوش دهيد وعجله مكنيد تا شما را بآنچه سزاوار است موعظه كنم ، وعذر خويش را مكشوف سازم ، كه از در انصاف بيرون نشويد ، پس اگر انصاف داديد مرا سعادتمند گرديد ، واگر بي‌انصافي كرديد با من، پس آراي خود را جمع كنيد ، پس نبايد كارشما برشما پوشيده (ويا با اندوه) باشد ، پس گزارش دهيد بمن ومهلت ندهيد مرا .

همانا ولي‌من خداونديست كه قرآن را فروفرستاده واوست ولي‌شايسته‌گان.

---

(۱) ودر تذكرة الخواص ابن‌جوزى ص٢٦٢ چاپ نجف از هشام بن‌محمد روايت كند كه چون حضرت ديد مصر بر قتل اوهستند قرآن را گرفت وباز كرد وبر روى سر مبارك گذاشت وصدا زد بين من وشما كتاب خدا وجدم محمد رسول الله صلى الله عليه وآله (حاكم باشد) اي مردم چرا خون مرا حلال دانسته‌ايد الخ .

سپس خدا را ثنا گفت بآنچه سزاوار او بود ودرود فرستاد بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وبر ملائکه وانبیاءاش .

ونشنیده بود متکلمي هرگز قبل از او ونه بعد از او که بلیغ‌تر باشد در نطقش از آن حضرت .

پس فرمود : هان ای مردم نیك نظر کنید وبدانید من کیستم ونسبت من با کیست ،آنگاه با خویش‌آئید وخویشتن را ملامت کنید ، وببینید آیا صلاح هست براي شما کُشتنِ من ؟ وهتك حرمتِ من ؟

آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم ، وپسر وصي پیغمبر شما نیستم ؟ که او پسر عمّ رسول خدا بود ، وبرسول خدا ایمان آورد واول کسی بود که تصدیق رسول خدا نمود .

آیا حمزه سیدالشهداء عمّ من نیست ؟

آیا جعفر طیّار که با دو بال خود در بهشت پرواز میکند عمّ من نیست؟

آیا شما نشنیدید که رسول خدا در حق من وبرادرم حسن فرمود : ایشان دو سیّد جوانانِ اهل بهشتند ؟ اگر سخن مرا تصدیق میکنید واوست حق ، بخدا قسم هیچ وقت قصد دروغ نداشته‌ام از وقتي که دانستم خداوند دروغگو را دشمن میدارد ، با این همه اگر مرا تکذیب میکنید در میان شما اشخاصي هستند که گواهی دهند . سؤال کنید از جابر بن عبدالله انصاری ، وابا سعید خدری ، وسهل بن سعد ساعدي ، وزید بن اَرْقم ، واَنَس بن مالك ، همه شما را خبر دهند که این گفتار راجع بمن وبرادرم حسن شنیده‌اند ، ایا کافي نیست شما را که خون من نریزید ؟

(یاوه سرائی شمر وجواب حبیب بن مظاهر بوی)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۳۲ چـون سخن حضرت بدینجا رسیـد شمر بن ذی الجوشن گفت : خدا را از در شك وريب عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه میگوئی .

ودر مقتل خوارزمی دارد که شمر گفت یا حسین بن علی (انا أعبد الله على حرف ان كنتُ أدري ما تقول ، فسكت الحسين عليه السلام) يعنـی من خدا را بشك وريب عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه می‌گوئي .

پس امام حسین علیه السلام ساکت شد .

حبیب بن مظاهر بشمر گفت : ای دشمن خدا ورسول ، من گمان میکنم تو خدا را بر هفتاد شك وريب عبادت میکنی ، ومن شهادت میدهم که تو راست گفتی نمیدانی حسین چه میگوید ، البته نمیدانی ، خدا قلب ترا مهر زده .

حضرت فرمود ای برادر اسدی کافی است ترا ، [1] بدرستیکه امضاء شـد آنچه مقدّر بود وقلم خشك شد وخدا انچه را میخواست بانتهاء رسانید ، وبخدا قسم من اشتیاقم بجد وپدر ومـادر وبرادر وگذشتگانم بیشتر است از اشتیـاق یعقوب بیوسف وبرادرش ، ومن محل افتادني دارم باید بآن برسم .

وبروایت ارشاد ، امام حسین علیه السلام فرمود : اگر بدانچه گفتم شك دارید ، در این هم شك دارید که من پسر دختر پیغمبر شما میباشـم ؟ قسم بخدا در بین مشرق ومغرب پسر دختر پیغمبری جز من نیست ، خواه در میان شما وخواه در میان غیر شما .

---

(۱) چون حبیب بن مظاهر از طایفه بنی‌اسد است لذا حضرت می‌فرماید ای‌برادر اسدی .

واي بر شما از شما کسی را کشته‌ام وشما خون او را ازمن طلب میکنید؟ یا مالی را از شما تباه کردم : یا کسی را بجراحتی آسیب زده‌ام ؟ قصاص میطلبید ؟ هیچ کس آن حضرت را جواب نگفت (۱) .

(خطبهٔ امام حسین علیه السلام بروایت صدوق)

وبروایت امالي صدوق ص ۱٤۰ امام حسین علیه السلام بلند شد وبصداي بلند فریاد زد ، شما را بخدا سوگند میدهم که ایا مرا می‌شناسید ؟ گفتند باي ، تو فرزند زادهٔ حضرت رسولي .

فرمود : که شما را بخدا قسم میدهم میدانید که جـدّم حضرت رسالت پناه است ؟ گفتند بلی .

فرمود : آیا میدانید که مادرِ مَنْ فاطمه دختر محمد است ؟ گفتند بلی .

فرمود : ایا میدانید که پدرم علی بن ابیطالب است ؟ گفتند بلی .

فرمود : ایا میدانید که جده‌ام خدیجه دختر خویلد است که پیش از جمیع زنان این اُمت مسلمان شد ؟ گفتند بلی .

فرمود : ایا میدانید که حمزه سید الشهداء عم پدر منست ؟ گفتند بلی .

فرمود : آیا میدانید که جعفر طیار پرواز کنندهٔ در بهشت عم منست ؟ گفتند بلی .

فرمود : آیا میدانید که این شمشیر پیغمبر است حمایل کرده‌ام؟ گفتند بلی.

فرمود : آیا میدانید که این عمامه رسول خدا است من پوشیده‌ام ؟ گفتند بلی .

فرمود : ایا میدانید که علی پیش از جمیع این اُمّت اسلام آورد واز همه

(۱) ناسخ ج۲ ص۲۳٤ وارشاد مفید ص۲۳٤ وقمقام ج۱ ص۳۹۰ .

کس داناتر و بُزْد بارتر بود ، وولي ومولايِ هر مؤمن ومؤمنه بود ؟گفتند بلی.

فرمود : پس بچه جهت خون مرا بر خود حلال کرده‌اید ، وحال انکه پدرم در قیامت گروهی را از حوض کوثر دور خواهد کرد ، چنانچه شتر بیگانه را از سر آب برانند ، ولواي وپرچم حمد در روز قیامت در دست جدّ من خواهد بود؟ گفتند همه اینها را میدانیم ودست از تو بر نمیداریم تا با لب تشنه شربت مرگ را بچشی [۱] .

پس حضرت دست بر ریش مبارك خود گرفت ودر آن وقت عمر شریفش به پنجاه وهفت سال رسیده بود .

پس فرمود شدید شد غضب خدا بر یهود در هنگامی که گفتند : عزیز پسر خدا است .

وشدید شد غضب خدا بر نصاری در وقتی که گفتند : مسیح پسر خدا است .
وشدید شد غضب خدا بر مجوس در وقتی که آتش پرستیدند بغیر از خدا.
وسخت شد غضب خدای تعالی بر هر گروهیکه پیغمبر خود را شهید کردند.
وشدید خواهد شد غضب خداوندِ جَبّار بر این گروهِ اشرار که میخواهند پسر پیغمبرشان را بقتل رسانند [۲] .

(خطاب حضرت بیك یك از بزرگان کوفه)

وبروایت دیگر [۳] حضرت ندا کرد در میان لشکر مخالفان که اي شبث

(۱) در قمقام ج۱ ص۳۹۷ وناسخ ج۲ ص۲۳۷ .
(۲) مقتل خوارزمی ج۲ ص۹ وناسخ ج۲ ص۲۳۸ .
(۳) ارشاد مفید ص۲۳٤ وناسخ ج۲ ص۲۳٤ وقمقام ج۱ ص۳۹۱ وجلاء العیون ص۵۵۹ .

ابن ربعی ، وای حجار بن ابجر ، وای قیس بن اشعث ، وای یزید بن حارث، آیا شما ننوشتید بسوی من که میوه ها رسیده ، وصحراها سبز شده ، واشکرها برای تو مهیا گردیده ، بزودی بیا که همه ترا یاری میکنیم ؟

قیس بن اشعث جواب داد وگفت : که اکنون این سخنان فائده نمیکند . دست از جنك بدار وبحکم پسران عمّ خود راضی شو ، که ایشان نسبت بتو بدی اراده نخواهند کرد .

حضرت فرمود : نه بخدا قسم خود را بدست شما نمیدهم وذلیل پستان نمیگردانم ، وبرسم بندگان طوق اطاعت درگردن نمی گذارم [1] پس بآواز بلند ندا کرد که (يَا عِبادَاللهِ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم أَنْ تَرْجُمُونِ [2] ، أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ [3] ای بندگان خدا من بپروردگار خود وپروردگار شما پناهنده‌ام ، که سنگسار کنید مرا ، وپناه میبرم بپروردگارم وپروردگار شما از هر تکبر کننده که بروز حساب ایمان نمیاورد .

(خطبه دیگر)

در بحار ج ٤٥ ص ٧ وقمقام ج ١ ص ٣٩٢ وناسخ ج ٢ ص ٢٤٦ ومقتل خوارزمی ج ٢ ص ٦ وارشاد مفید ص ٢٣٥ همه روایت کرده‌اند که حضرت شتر خویش را خوابانید ، وعقبة بن سمعان را گفت تا دو زانوی آن ببست ، وبر اسب سوار شد ، وهمه لشکر رو بحضرت آوردند . واز هر طرف دور او را

(١) عبارت عربی دو رقم نقل شدهٔ اول (لاأفر فرار العبيد) کمافی الارشاد والناسخ دوم (ولا أقر اقرار العبيد) کمافی البحار ج٤٥ ص٧ .

(٢) سورهٔ دخان (٤٤) آیهٔ ١٩ .

(٣) سورهٔ غافر (مؤمن ٤٠) آیهٔ ٢٨ .

گرفتند ومثل حلقه بر او اِحاطه كردند .

پس حضرت بيرون آمد تا بنزد مردم رسيد .

وفرمود خاموش باشيد ، قبول نكردند .

فرمود : واى بر شما چرا خاموش نميشويد وسخن مرا گوش نميدهيد ، آن كس كه اطاعت من كند هدايت يابد . وهر كه مخالفت كند هلاك شود .

همه شما امر مرا مخالفت كنيد وسخن مرا گوش ندهيد ؟ بدرستيكه شكم شما از حرام پر شده ، وبر قلبهاى شما مهر زده شده ، واى بر شما چرا گوش نميدهيد ؟ چرا ساكت نميشويد ؟

پس بين اصحاب عمرسعد اختلاف شد وهمديگر را ملامت كردند، وگفتند گوش دهيد سخن او را .

پس حضرت بلند شد وفرمود : (تَبّاً لَكُمْ اَيَّتُهَا الجَماعَةُ وتَرَحاً [١] ، (وتسعاً خ) حين (أفحِينَ) اسْتَصْرَخْتُمُونا وَلِهِينَ (والهين) مُتَحَيِّرِينَ فَاَصْرَخْناكُمْ (فاصرخناكم) مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ ، (موجفين) سَلَلْتُمْ عَلَينا سَيْفاً في رِقابِنا (سيفا لنا في ايمانكم ــ في ايدينا) . وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنا نارَالْفِتَنِ خباها (جناها) عَدُوُّكُمْ وَعَدُوُّنا (ناراً اقتدحناها على عدونا وعدوكم) فَاَصْبَحْتُمْ اِلباً عَلى اَوْلِيائِكُمْ وَيَداً عَلَيهِمْ لِاَعْدائِكُمْ (الباً لاعدائكم على اوليائكم) بِغَيرِ عَدْلٍ اَفْشَوْهُ فيكُمْ ، وَلا اَمَلٍ اَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ ، اِلاَّ الحَرامُ مِنَ الدُّنيا اَنالُوكُمْ ؟ وَخَسيسُ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فيهِ ، مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ كانَ مِنّا ، وَلا رَأْيٍ تَفيلَ لَنا فَهَلاّ (مهلا) لَكُمُ الوَيْلاتُ ، اِذْ كَرِهْتُمُونا وَتَرَكْتُمُونا تَجَهَّزْتُمُوها . وَالسَّيْفُ لَمْ يُشْهَرْ (والسيف مشيم) وَالجاشُ طامِنٌ ،

---

(١) بحار ج ٤٥ ص٨ ودر ناسخ ج٢ ص٢٤٧ وقمقام ج١ ص٣٩٣ ولهوف مترجم ص٩٦ ومقتل خوارزمى ج٢ ص٦ .

وَالرَّأْيُ لَمْ (لما) يُسْتَحْصَفْ، وَلكِنْ اَسْرَعْتُمْ عَلَيْنا (اليها)، كَطَيْرَةِ الذُّبابِ (الدباء) وَتَداعَيْتُمْ، (اليها) (وتهافتم اليها) كَتَداعِي الفَراشِ (كتهافت الفراش فقبحاً (فسحقاً) لَكُمْ، (يا عبيد الامة) فَاِنَّما أَنْتُمْ مِنْ طَواغيتِ الْاُمَّةِ وَشُذّاذِ الْاَحْزابِ، (وبقية الاحزاب) وَنَبَذَةِ الْكِتابِ، وَنَفْثَةِ الشَّيْطانِ (وَمُحَرِّفِي الْكَلِمْ)، وَعُصْبَةِ الْآثام، وَمُحَرِّفِي الْكِتابِ وَمُطْفِيءِ السُّنَنِ، (أهولاء تعضدون وعنا تخاذلون) وَقَتَلَةِ اَوْلادِ الْاَنْبِياءِ، وَمُبِيرِي عِتْرَةِ الْاَوْصِياءِ وَمُلحقي الْعِهارَ بِالنَّسَبِ، وَمُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ، وَصَراخِ اَئِمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ، اَلَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ، وَاَنْتُمْ اِبْنَ حَرْبٍ وَاَشْياعَهُ تَعْتَمِدُونَ. وَاِيّانا تُخاذِلُونَ، أَجَلْ وَاللهِ الْخَذْلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَشَجَتْ عَلَيْهِ (اليه) اُصُولُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ، (وَشَجَتْ عَلَيهِ عُرُوقُكُمْ، وَتوارَثَتْهُ اُصُولُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ،) وَثَبَتَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ، وَغَشِيَتْ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَيْءٍ سَنَخاً (سخنا) للناصب (اَخْبَثَ شَجَرٍ شَجىً للناظر) وَاُكْلَةً لِلْغاصِبِ، أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى النّاكِثِينَ، الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْاَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها، وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً فَاَنْتُمْ وَاللهِ هُمْ.

أَلا وَاِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ القِلَّةِ (السِّلَّةِ) وَالذِّلَّةِ، وَهَيْهاتَ (مِنّا الذِّلَّة) ما آخُذُ الدَّنِيَّةَ، ابى اللهُ (يأبى الله) ذلِكَ وَرَسُولُهُ، (والمؤمنون) وَجُدُودٌ طابَتْ (وَحُجُورٌ طابَتْ) وَحُجُورٌ طَهُرَتْ، وَاُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ، (من أن تؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام) لا تُؤْثِرُ مَصارِعَ اللِّئامِ عَلى مَصارِعِ الْكِرامِ أَلا قَدْ أَعْذَرْتُ وَأَنْذَرْتُ، أَلا اِنِّي زاحِفٌ بِهذِهِ الْاُسْرَةِ، عَلى قِلَّةِ العتاد (الْاَعْوانِ)، (مَعَ قِلَّةِ الْعَدَدِ وَخَذْلَةِ النّاصِرِ) وَخَذْلَةِ الْاَصْحابِ، ثم انشأ يقول: (ثم اوصل كلامه با بيات فروة بن مسيك (سبيك) المرادى.

فَاِنْ نَغْلِبْ فَغَلّابُونَ قِدْماً ... وَاِنْ نُهْزَمْ فَغَيْرُ مُهَزَّمِينا
وَما اِنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَلكِنْ ... مَنايانا وَدَوْلَةُ آخَرِينا
اِذا مَا الْمَوْتُ رَفَّعَ عَنْ اُناسٍ ... كَلاكِلَهُ اَناخَ بِآخَرِينا

فَأَفْنَىٰ ذٰلِكُمْ سَرَواتِ قَوْمي   كَما أَفْنَى الْقُرُونَ الْأَوَّلينا
فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ اِذَنْ خَلَدْنا   وَلَوْ بَقِي الْكِرامُ اِذَنْ بَقينا
فَقُلْ لِلشّامِتينَ بِنا أَفيقُوا   سَيَلْقَى الشّامِتُونَ كَما لَقينا [1]

ثُمَّ ايْمُ اللهِ، لاتَلْبَثُونَ بَعْدَها اِلّا كَرَيْثِ مايَرْكَبُ الْفَرَسُ حَتّىٰ تَدُورُ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحىٰ وَتُقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ ، عَهِدَ عَهْدَهُ اِلَيَّ أَبي عَنْ جَدّي ، فَاَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكائَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَيَّ وَلا تُنْظِرُونِ ، اِنّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبّي وَرَبِّكُمْ ما مِنْ دابَةٍ اِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها اِنَّ رَبّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ اَللّٰهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّماءِ وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنينَ كَسِني يُوسُفَ ، وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلامَ ثَقيفٍ يَسْقيهِمْ كَأْساً مُصَبَّرَةً وَلايَدَعُ فيهِمْ أَحَداً اِلّا قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ ، وَضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ يَنْتَقِمُ لي وَلِاَوْلِيائي وَاَهْلِ بَيْتي وَاَشْياعي مِنْهُمْ ، فَاِنَّهُمْ غَرُّونا وَكَذَّبُونا وَخَذَلُونا وَأَنْتَ رَبُّنا ، عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَاِلَيْكَ اَنَبْنا وَاِلَيْكَ الْمَصيرُ .

در قمقام ج ۱ ص ۳۹۵ این طور معنا کرده :

ای ناکس مردمان هلاکت ومرگتان باد ، که چون متحیر فرو ماندید ، آرزومندی خود باز نمودید ، واستغاثه آوردید ، چون دعوت شما را اجابت واغاثت را عجله کردیم ، بناگاه آن شمشیر که از ما بدست اندر داشتید ، بر ما کشیدید ، وآن آتش که بر دشمنان خویش وشما افروختیم ، هم بر ما شعله ور ساختید ، از آنها عدالتی ندیده ، وامیدی بر نیامده ، واز ما جرمی سر نزده ، بطمع جیفه دنیوی بیاری دشمنان بخون دوستان کمر بستید ، وای برشما اندکی آهسته تر ، چه باشد که چون ما را نخواهید دست بدارید ، وکنون که یاری ندهید دشمنی مکنید ، هنوز که تیغها در غلاف ودلها بجای ، ورأیها نااستوار

(۱) این اشعار در ناسخ ج۲ ص۲۵۰ وقمقام ج۱ ص۳۹٤ ولهوف مترجم ص۹۸ ذکر شده .

است ، مانند ملخ ومگس از هر طرف بر ما گردآمدید ، وچون پروانه از هر کناری فرو ریختید ، خداوند دورتان کند که بقیه احزاب هستید ، کتاب خدا پشت پا انداختید ، نور هدایت وسیرت رسول را خاموش ساخته‌اید ، از کلام ابلیس فرو افتاده‌اید ، که اولاد انبیاء را کشتید ، وزِنا زادگان را که ملحق بخود ساختند پسندیده‌اید وزشتی را برای خویش تهیه کرده‌اید ، وعذاب جاودان بر خود پسندیده‌اید ، ایشان را کمك میکنید ، وما را میگذارید ؟ بلی والله ، بدین غدر ومکر بر رسته وبیخ فرو برده شاخه برآورده‌اید ، مثل ثمر آن درخت پلید باشید که چون باغبانش که پرورده بدهان گذارد ، درگلو بماند ، وآنان را که بظلم خورند ، گوارا باشد .

لعنت بر آن گروه که عهد بستند وبشکستند .

همانا زنا زادهٔ زیاد بن اَبیه میخواهد که مرا مجبور کند که یا کشته شوم و یا تن بمذلت دهم ، هیهات خدا این رانپسندد ، ورسول خدا باین خشنود نباشد .

ومادران پاکیزه سرشت ، وپدران پاك نهادِ مَنْ این را روا ندارند .

ونیز نفس شریف وذات عزیزِ مَنْ ، کشته شدن را بر خاری ترجیح دهد .

وبا قلّت یاران ، وکثرت دشمنان ، وخوار کردن یاوران ، جنك را آماده‌ام .

پس باین اشعار تمثل جست . (فان نغلب فغلابون قدماً) تا آخر اشعار که گذشت .

ودر پاورقی ناسخ اینطور معنا کرده : اگر ما پیروز شدیم ، همیشه پیروز بوده‌ایم ، واگر شکست خوردیم ، درحقیقت شکست نخورده‌ایم ، وترس وبیم عادتِ ما نیست ، ولي مرگ براي ما ودولت بهرهٔ دیگرانست .

هرگاه شتر مرگ از مردمي سینه بردارد ، نزد دیگران سینه میاندازد .

پس مرگ بزرگواران ما را نابود کرد ، چنانکه پیشینیان را نابود کرد .

اگر سلاطين واشراف نميمردند ، ما هم باقى بوديم ، وبسرزنش كنندگان ما بگو ، بهوش آئيد ، بزودى انها هم ميرسند بآنچه ما رسيديم .

پس از اين اشعار حضرت فرمود : بخدا سوگند شما را چندان مهلت باشد كه كسى بر اسب سوار شود ، ناگهان روزگار برشما چون آسياب گردد ، ومانند محور [1] مضطرب شويد .

عهدى است كه پدرم از جدم چنين شنيده ومرا خبر داده ، اى خدا باران رحمت را بر ايشان مبار ، وقحطى وتنگ دستى براى ايشان بفرست ، و سالهايشان را مثل سالهاى حضرت يوسف بگردان،[2] وآن جوان ثقفى(مختار) را [3] مسلط كن كه كاسه زهر بر ايشان بچشاند ، واحديرا از ايشان باقى نگذارد مگر اينكه در مقابل هر كشتنى بكشتنى كيفر شود ، وبرابر هر ضربتى بضربتى انتقام كشد ، اين انتقام رحمتى است ، براىِ من واز براىِ دوستانِ من واهل بيت من وشيعيان من .

چون كه اين جماعت ما رافريب دادند ودست بيعت دادند ،آنگاه تكذيب كردند وخار نمودند ما را ، وتو پروردگار مائي بر تو توكل ميكنم وبسوى تو زارى ميكنم وبسوى تو باز ميگردم .

(موعظة زهير بن قين كوفيان را)

در ناسخ ج ۲ ص ۲٤۱ وقمقام ج ۱ ص ۳۹٦ :

---

(۱) محور : تير چرخ كه چرخ روى آن مى گردد (عميد) .

(۲) چون در زمان حضرت يوسف عليه السلام هفت سال قحطى شد

(۳) در قمقام وناسخ (حجاج بن يوسف) ذكر يافته ولى ظاهراً مراد همان مختار باشد .

روایت کنند که زهیر بن قین سپاه کوفه را با صدای بلند مخاطب ساخت.

وفرمود ای مردم مسلم را بر مسلم حق نصیحت است ، وما وشما بیك آئین وشریعتیم ، اینك خدا ما را امتحان میکند بفرزند پیغمبر خود ، تا نگاه کند ما وشما چه میکنیم در حق ایشان ، ومن شما را دعوت میکنم بیاری کردن حسین ، وخار کردن گمراهان .

چون کوفیان این کلمات بشنیدند ، گفتند : ما صاحب شما ومتابعان او را عرضهٔ شمشیر خواهیم داشت ، مگر انکه با یزید بیعت کنند .

زهیر گفت : ای بندگان خدا ! حسین بنصرت ومودت سزاوارتر است از پسر سمیه ، اگر او را یاری نمیکنید از کشتنِ او دست بردارید ، شاید یزید از وی خشنود شود ، بی آنکه کشته گردد ، واز شما راضی گردد بی آنکه قاتل حسین باشید .

این هنگام شمر بن ذی الجوشن تیری بزهیر انداخته گفت : خاموش باش از کثرت کلامت ما را بزحمت انداختی .

زهیر گفت : ای پسر بول کننده بعقب با تو چهارپا سخن نمیگویم ، اکنون تو عذاب آخرت را آماده باش، شمر گفت: ساعت دیگر تو وصاحبت راخواهیم کشت .

زهیر گفت : مرا از مرگ میترسانی بخدا کشته شدنِ با حسین را دوست تر میدارم تا زندگی کردن با شما .

پس روی باصحاب کرد وگفت : ای مهاجرین وانصار ،گول نزندسخن این سكِ ملعون وامثال او شماها را ، بجهت آنکه او از شفاعت محمد بهرهٔ نخواهد داشت در اینوقت مردی بنزدیك زهیر آمد وگفت : ای زهیر ، حسین ؑ میفرماید : قسم بجان من که شرط نصیحت وموعظت بپای آوردی ونیکو سخن

کردی ، (پس زهیر برگشت ودر صف خود بایستاد) .

(خطبهٔ دیگر امام حسین علیه‌السلام)

در ناسخ ج ۲ ص ۲٤٤ وقمقام ج ۱ ص۳۹۹ وجلاء العیون مرحوم مجلسی ص۵۵۷ روایت کرده‌اند که :

در این خطبه حضرت فرمود حمد می‌کنم خداوندی را که دنیا را آفرید، وخانهٔ فنا ونیستی گردانید ، واهلش را بواسطه تغیر احوال امتحان نمود ، پس فریب خورده کسی است که ازآن بازی خورد ، وبدبخت کسی است که مفتون آن گردد ، پس فریب ندهد شما را این دنیا بدرستیکه قطع میکند امید امیدواران خود را ، ونا امید میگرداند طمع کنندگان خود را ، ومی‌بینم شما را که جمع شده‌اید ، برای امری که خدا را بخشم آورده‌اید ، وغضب او را متوجه خود گردانیده‌اید، وازرحمت اوخود را محروم ساخته‌اید ، پس نیکوپروردگاریست خدای ما ، وبد بندگانید شما برای او ، اول اقرار کردید بفرمان برداری او ، و ایمان آوردید درظاهر به پیغمبر او، واکنون جمعیت کرده‌اید ، برای کشتن ذریه وعترت او ، شیطان بر شما غالب گردیده است ، ویاد خدا را از خاطر شما محو کرده است ، پس لعنت بر شما باد ، وبر اراده شما ، ای بی وفایان جفا کار غدار .

در هنگام اضطرار بمدد ویاری خود طلبیدید ، چون اجابت شما کردیم و بهدایت ویاری شما آمدیم ، شمشیر کینه بر روی ما کشیدید ؟ ودشمنانِ خود را بر علیه ما یاری کردید ، واز دوستانِ خدا دست برداشتید ، وبدشمنان خود پرداختید ، بی انکه ایشان عدالتی در میان شما ظاهر کرده باشند ، بی انکه امید رحمتی از ایشان داشته باشید ، مگر مال حرامی چند که در این وقت برای

مصلحت ، بشما دادند ، وایالت واستان داری باطلی چند که شما را بوعدهای دروغی امیدوار ساختند [۱] واز ما جُرمی صادر نشده نسبت بشما ، وبدی از ما نرسیده بشما، واي برشما چگونه‌توانستید بدون‌دشمنی و کینه ونزاع، شمشیر کین از نیام برکشیدید وبدون سبب بکشتن اهل بیت رسالت کمر بستید ، از پستي واثامت چون‌فوج مگس برسرسفره لئیمان جمع شدید ، ومانند پروانه‌گان خود را بر آتش زدید ، قبیح وزشت باد رویهای شما اي گمراهان اُمت ، وترك کنندگان کتاب ، ومتفرقان حزبها ، وپیروان شیطان ، وترك کنندگان سنتهاي خیر الانام (بهترین مردمان) وکشندگان اولاد پیغمبران ، وهلاك کننده‌گان عترت واوصیاي ایشان ، وملحق کننده‌گان اولاد زنا بغیر پدران ، واذیت کننده‌گان مؤمنان ، ویاري کننده‌گان ظالمان ، واي بر شما فرزند حرب را یاری میکنید ، وفرزندان سید پیغمبران را برای ایشان بقتل می‌آورید ، وبی وفائی وترك یاری ائمه وپیشوایان دین در میان شما شایع گردیده است .

ودر طبع کوچکان وبزرگان شما راسخ وثابت شده است .

ودر دلهای شما ریشه دوانیده است .

لعنت خدا برانها که می‌شکنند عهدها و بیعتها و پیمانها را بعدازآنکه مؤکد بأیمان (قسمها) گردانیده‌اند ، وخدا را بر خود گواه گرفته‌اید .

بدرستیکه ولد زنا فرزند ولد زنا یعنی پسر زیاد مرا مردد گردانیده است میان کشته شدن واختیار مذلت نمودن ، وهرگز نخواهد شد که من خود را ذلیل واسیر چنان کافري گردانم ، وصاحبان همتهای بلند وخصلتهای ارجمند ، و ارباب نَسَبهاي فاخر ، وپروردگان دامانهای طاهر هرگز مذلت ایشمانه را بر

---

(۱) اشاره بحکومت (ری) است که ابن زیاد وعده‌اش را بعمر سعد داد وخلف وعده کرد .

شهادت کریمانــه اختیار نمیکنند ، بدرستیکه من عذر خود را ظاهر گردانیـدم وحجت خدا را برشما تمام کردم، واینك با عدم سامان وقلّتِ اَعْوان با این گروه قلیل از بزرگواران رو بشما می‌آیم وپشت از جهاد نمی‌گردانم ، ومیدانم کــه همه شهید خواهیم شد .

ولیکن جدم مرا خبر داده است که بعد از شهادت من ، باندك زمانی بتیغ انتقام کشتــه خواهید شد ، وبآرزوهــای خود نخواهید رسید ، اکنون هر چــه خواهید بکنید .

ومن توکل بر خدا کرده‌ام، وآنچه برای من مقدر گردانیده بآن راضیم.

پس رو بآسمان گردانید وفرمود : که خداونــدا حبس کن ازایشان باران رحمت را وایشان را بقحط مبتلا کن ، وفرزند ثقیف یعنی مختــار را بر ایشان مسلط گردان ،که کاسهای زهر آلود مرگ را بکام جان ایشان برساند ، واحدی از ایشان را نگــذارد مگر آنکه انتقام مــن وخویشان ودوستــان مرا از ایشان بخواهد ، زیرا که ایشان ما را فریب دادند ، ودروغ گفتند ، ویاری دشمنان ما کردند ، خداوندا تــوئی پروردگار ما ، بر تو توکل کردیم ، وبازگشت همــه بسوی تست .

(ملاقات حسین علیه السلام با ابن سعد لعنه الله)

بعد از این سخنان فرمود : که عمر بن سعد را برای من بطلبید وآن ملعون نمیخواست که دربرابر آن حضرت بیاید ، چون نزدیك آن حضرت آمد ، فرمود که اي عمر تو مرا میکشی بامید حکومت رِي وجرجان که پسر زیاد حرام زاده بتو خواهد داد ، بخدا سوگند که هرگز آنها برای تو میسر نخواهد شد ، وبعد از من زندگانی برای توگوارا نخواهد بود ، وپدران من مرا چنین خبرداداند

قسم بجان تو کز درگه تو باز نگردم امیدخواجگیم بود بندگی تو کردم
هوای سلطنتم برد خدمت تو گزیدم
نبود باور و هرگز نیامدی بخیالم که بینمت بچنین روز این‌خیال‌محالم
کنون زشرم‌تو آیم بکن ز لطف‌حلالم اگرچه درطلبت هم‌عنان باد شمالم
بگرد سرو خرامان قامتت نرسیدم
دل‌عیال‌تو را از نخست‌چونکه بخستم بسنك جور جفا شیشه وفا بشکستم
زپا فتاده‌ام اکنون زمهرگیر تو دستم که حبل‌خویش بحبل محبت‌تو بستم

* * *

حُر بگفتا که شها باغم و آه آمده‌ایم سویت‌ای‌خسرو بیخیل‌وسپاه‌امده‌ایم
رَسته زابلیس بدرگاه اله آمده‌ایم ما بدیندرنه‌پی‌حشمت وجاه‌آمده‌ایم
از بَدِ حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
من و فرزند ایاسبط نبی فخر امم بطفیل تـو نهادیم در ایجاد قـدم
گر بغلطیم‌بخون‌در رَهِ‌عشق‌توچه‌غم رَه رو منزل عشقیم ز سر حدّ عدم
تا باِقلیم وجود اینهمه راه آمده‌ایم
بخداوندکه بیزارم ازین‌فرقه زشت زانکه از حُب‌ولای‌تومرابودسرشت
تخم‌مهرت‌زازل‌بردل‌من‌خالق‌کشت سبزه خط تو دیدم ز بستان بهشت
بطلب کاری آن مهرگیاه آمده‌ایم
منم‌آنکسکه نمودم بتوظُلم اوّل بار ره‌گرفتم بتوای پادشه بیکس ویار
شرمسارم‌من‌از آن کرده‌خودبادلزار آبرو‌میرود ای ابرخطاپوش به بار
که بدیوان عمل‌نامه سیاه‌آمده‌ایم
کرچه‌سرتاقدمم‌غرق‌بتقصیرخطاست لیك‌چشمم‌سویت‌ای‌خسرواقلیم‌صفاست
گر به‌بخشی‌تو گناه‌من‌دلخسته‌رواست لنگر حِلم تو ای کشتی توفیق کجاست

که دراین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

* * *

بنده‌ام بنده ولی بی خردم خواجه بـا بی خردی میخردم
خواجه‌ام دیـد و پسندیـد خریـد با همه آگهی از نیك وبـدم

(جواب حضرت)

گردو صد جرم عظیم آورده‌ای غم مخـور رو بر کریم آورده‌ای
هیچ فردي نه از اَحْرارُ عبید روي نـومیدی در اینـدرگـه ندید
باش‌خوش دل هان‌دَرِ توبه‌است باز هان بگیر از عفو مـا خط جواز
سبط احمـد عقـده قلبش گسست برسوش از لُطْفِ شفقت سود دست
گفت زاندم که ترا مادر بزاد حُرِّ آزادي كه حُر نامت نهاد
هان میار از دیدگان اشك چه در باش‌خوش دل کُنْتَ فِي الدّار بن حُر

حر بن يزيد چون این بدید ، بدانست که : این دشمنی بمسالمت پیوسته نشود ، هم اکنون باید چشم از شفیع محشر بپوشید وشمشیر بر روی پسر پیغمبر کشید ، قدری اسب خود را پیش راند ، وروی با بن سعدآورد ، و گفت : اي عمرآیا تو با این مرد جنك میکنی ؟ گفت : سوگند بخدا جنك سختي خـواهم کردکه سرها از تنها جدا شود ، ودستها قلم گردد .

حر گفت : آیا نمیتوانی این‌کار را بمسالمت خاتمه دهی ؟

عمر گفت : اگر زمام امر بدست من بود ، چنین کردم که تـو گوئی و لکن امیر تو ابن زیاد راضی نمیشود .

حر آزرده خاطر از او جدا شد ، وبصف خویش آمد .

وقرة بن قيس را که یکتن از خویشان او بود گفت : اي قرة ، امروزاسب

خویش را آب داده‌ای ؟ [1] قره در جواب گفت : امروز اسب خـود را آب نداده‌ام ، وهر وقت خواستم آب میدهم .

در خبر است که قرة میگوید : چون حر این سخن با من گفت : فهمیدم که میخواهد از جنك کناره گیری کند ، ومقصودش را نمیخواهد کس بداند ، بخدا قسم اگر مرا از قصد خود آگهي میداد ، بملازمت او حاضر خدمت امام حسین علیه السلام میشدم .

بالجمله حر از کنار قره برفت واندك اندك بلشگرگاه حسین عليه السلام نزدیك شد .

مهاجر بن اوس گفت : اي حُر حال ترا دِگرگون مینگرم ؟ میخواهی حمله کنی ؟

حر جواب نداد ، ولرزه باندامش افتاد .

مهاجر گفت : اي حر امر تو مرا بشك انداخت ، بخـدا قسم ترا در هیچ وقت اینطور مشاهده نکرده بودم ، واگر از من سؤال میشد از شجاعترین اهل کوفه از تو تجاوز نمیکردم .

حر گفت : بخدا قسم من خویش را بین بهشت ودوزخ مخیر داشتم ، و بخدا قسم هرگز بر بهشت چیزیرا اختیار نکنم ، اگر چـه مرا پاره پاره کنند ، وبآتش بسوزانند .

در شرح شافیه گوید : حر دراینوقت روي بفرزند خود علي کرد ، وگفت : اي پسرك من ، مرا طاقت آتش دوزخ نیست ، بیا تا بامـام حسین عليه السلام ملحق شویم واو را یاری کنیم ، وبا دشمنان او بجنگیم .

شاید که بواسطه شهادت درك سعادت ابدی بدست آریم .

---

(۱) مرحوم سپهر ازاین سخن استفاده میکند که حر میخواهد بگوید اي مردم شما اسبهای خودرا آب میدهید وفرزند رسول خدا را تشنه می گذارید ؟

گفت : اي پدر من هرگز بدون رضای توکار نکنـم ، ودر رکاب پدر روان شد ، لشکریان گمان کردندکه ایشان بقصد جنك میروند ، چون قدري از صف دور شدند ، حُر دست بر سر نهاد وهمي گفت : اي پروردگار مَن ، مَنْ توبـه کردم بر من ببخشاي ، چون دلهای اولیاء تو را وفرزندان پیغمبر تو را بترس انداختم .

وچون به حسین عليه السلام راه نزدیك کرد ، ازاسب پیاده شد، وزمین را ببوسید وپیشانی بر خاك نهاد (۱) .

حسین عليه السلام فرمود کیستی ؟ سر از خاك بردار .

عرض کرد : جان من فداي تو باد ، ای پسر رسول خدا ، من آن کسم که

---

(۱) در منتهی الامال ج۱ ص۲۵۳ این اشعار را ذکر فرموده کـه مناسب مقام است .

ای درمقصد ومقصود مـا | وی رخ تو شاهد ومشهود ما
نقد غمت مایـهٔ هرشادیئی | بندگیت بـهٔ زهر آزادئـی
یارشو اي‌مونس‌غمخوارگان | چاره کن اي چارهٔ بیچارگان
درگذر ازجرم که‌خواهنده‌ایم | چارهٔ ماکن کـه پناهنده‌ایم
چارهٔ ما ساز که بي یاوریم | گرتـو برانی بکه رو آوریـم

دارم از لطف ازل منزل فردوس طمع
گرچه در بانـي میخانـه فراوان کردم
سایهٔای بر دل ریشم فکن اي گنج مراد
که من اینخانـه بسودای تو ویران کردم

تو را براه خویش نگذاشتم وراه را بر تو بستم وتو را از راه وبیراه بگردانیدم تا بدین زمین بلا انگیز رسانیدم ، وهرگز گمان نداشتم این گروه با تو چنین کنند ، سوگند بخدا اگر این بدانستم هرگز نمیکردم آنچه کردم ، اکنون از آنچه کردم پشیمانم ، وتوبه میکنم ،آیا توبه من قبول است ؟

حسین علیه السلام فرمود : خدا توبه ترا قبول میکند [1] ، اکنون پیاده شو و استراحت کن ، عرض کرد : اگر من سواره جنك کنم ، نیکوتر است تا پیاده باشم ، حسین علیه السلام فرمود خود دانی .

(سخنان حر بن یزید با کوفیان) (۲)

این وقت ، حر از پیش روی امام حسین علیه السلام بیرون شد وسپاه کوفه را مخاطب داشت .

پس گفت : اي مردم کوفه : مادر بعزاي شما نشیند ، وبر شما بگرید ، این مرد صالح را دعوت کردید ، چون خواهش شما را پذیرفت . اورا رها داشتید وبادشمنان گذاشتید .

وحال آنکه بر آن بودید که درراه اوجهاد کنید، واز بذل جان دریغ ندارید وحیله کردید تااو را بقتل رسانید ، ودور او را احاطه نمودید که بهیچ شهری

---

(۱) ایضا این ابیات را ذکر فرموده :

گفت باز آ که درتوبه است باز هین بگیر از عفو ما خط جواز

اي درا که کس ز احرار وعبید روی نومیدی دراین درکه ندید

گر دو صد جرم عظیم آورده‌ای غم مخور رو بکریم آورده‌ای

(۲) ناسخ ج۲ ص۲۵٦ وقمقام ص٤٠۲ وبحار ج٤٥ ص۱۱ .

نتواند برود ، لاجرم مثل اسیر در دست شما افتاد که نه جلب نفع تواند و نه دفع ضرر ، ومانع شدید او را واهل بیتش را از آب فرات ، که یهود ونصاری میخورند ، ومجوس می‌آشامند ، وسك وخوك دهان میزنند ، واینك آل پیغمبرند که ازآسیب عطش از پاي درافتاده‌اند ، چه بد مردم بوده‌اید بعد از پیغمبر در حق آل پیغمبر ، خدا شما را سیراب نگرداند در روزی که مردمان تشنه باشند .

چون حر سخن بدینجا آورد ، گروهی از کوفیان اورا به تیرباران بیم‌دادند او برگشت وپیش روي امام حسین عليه السلام ایستاد .

(خود نمائی عمر سعد)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۵۷ وقمقام ص ٤۰۲ روایت کنند که در اینوقت : ابن سعد بغلام خود که (درید) نام داشت صدا زد که پرچم خویش‌را پیش‌دار ، چون پرچم را نزدیك آورد تیری بطرف لشکر امام حسین عليه السلام رها کرد ، وگفت : اي مردم گواه باشید که اول کس من بودم که بلشکر حسین تیر انداختم ، ویزید را نیکو خدمتی کردم .

ودر قمقام ص ٤۰۳ دارد که لشکریان نیز متابعت کرده تیر انداختن را آغاز کردند که گوئی قطرات باران است بر عسکر امام فروبارید . امام مظلوم فرمود: اینها رسولان این قومند که بجانب شما همی‌آیند ، چون ازمرگ گریزی‌نیست باستقبال آن مبادرت اولی تر است ، یاران نیز مشغول جهاد شدند .

(عدد مقتولین در حمله اولی)

بدانکه در عدد کشته شده‌گان در حمله اولی اختلاف است .

در مناقب ابن شهرآشوب ج ٤ ص ۱۱۳ تا چهل نفر ذکر کرده .

ودر قمقام ص ۴۰۳ از مناقب (۴۱) نفر نقل فرموده .

ودر لهوف مترجم ص ۱۰۱ گوید : در حمله اول روز جماعتی از اصحاب حسین علیه السلام کشته شدند .

ودر ابصار العین سماوی تقریباً (۳۵) نفر یاد شده که در حمله اولی کشته شدند .

حقیر مجموع اینها را بحذف مکررات بترتیب حروف ذکر میکنم که تقریبا (۵۵) نفر میشوند وبا رمز (اب) و (قب) و (نا) تعیین میکنم که کدام را در مناقب ذکر کرده و کدام را در ابصار العین نقل نموده و کدام در زیارت ناحیه نقل شده .

(۱) (الأدهم بن امية العبدى البصرى) .

در ابصار العین ص ۱۱۲ فرموده : ادهم از شیعیان بصره است که بطرف امام حسین علیه السلام رفته .

صاحب حدائق گوید : با حسین علیه السلام کشته شد .

ودیگری گفته در حمله اولی کشته شد .

(۲) (امية بن سعد طائي)

در ابصار العین ص ۱۱۴ فرموده : امية از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است واز تابعین است که در کوفه نازل شده چون آمدن امام حسین علیه السلام را بکربلا خبردار شد بسوی آن حضرت برفت ودر خدمت او کشته شد .

وصاحب حدائق گوید : در اول جنگ کشته شد یعنی در حمله اولی

(۳) (بشر بن عمرو بن الأحدوث حضرمي كندي)

در ابصار العین ص ۱۰۳ گوید : الخ مؤلف گوید در تحت عنوان (آگاهی محمد بن بشر) ص ۳۷۴ قصه را نقل کرده‌ایم تکرار نمی کنیم .

(٤) (جابر بن الحجاج مولى عامر بن نهشل التميمى)

در ابصار العين ص ۱۱۲ گوید : جابر شجاع بود ودر کربلا با حسین علیه‌السلام حاضر بود ودر خدمت او کشته شد وکشته شدنش قبل از ظهر در حمله اولی بـود .

(٥) (جبلة بن‌علی) قب أب نا.

در ابصار العين ص ١٢٤ گويـد : جبلة بن علی شیبانی شجاعی بـود از شجاعان اهل کوفه . اول با مسلم قيام كرد . سپس با امام حسين علیه‌السلام قيام نمود. صاحب حدائق گفته در کربلا با امام حسين علیه‌السلام کشته شد .

وسروی گوید : درحمله اولی کشته شد . ودر زيارت ناحيه فرمود : السلام على جبلة بن علي الشيباني كما فى البحار ج ٤٥ ص ٧٢ .

(٦) (جنادة بن کعب بن الحرث الانصاری الخزرجی)

در ابصار العين ص ٩٤ گوید : جناده ازکسانی بود که از مکه با امـام حسين علیه‌السلام همراه بود روز عاشورا بجنك رفت ودر حمله اولی کشته شد .

(٧) (جوين بن مالك بن قيس بن ثعلبة التيمى)

در ابصـار العين ص ۱۱۳ گويد : جوین در بنی‌تمیم بودو با اهل کوفـه بجنك امام حسين علیه‌السلام رفت وخود از شیعیان بود ، وقتی دید بشرائطی که امام حسين علیه‌السلام کرد عمل نکردند برگشت بطرف امام حسين علیه‌السلام با کسانیکه شب آمدند وملحق بآن حضرت شدند ، ودر خدمت حضرت کشته شد .

سروی گفته در حمله اولی کشته شد .

(٨) (حباب بن حارث) (قب) . (نا)

در زيارت ناحيه فرمود : السلام على حباب بن الحارث السلمانى الازدى. كما فى البحار ج ٤٥ ص ٧٢ .

وسروی گفته : در حمله اولی کشته شد . وشیخ طوسی ودیگران گفته‌اند محمد بن سنان زاهری که از امام رضا وامام جواد علیهما السلام روایت کند از احفاد او است ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی زاهر مولی عمرو بن الحمق الخزاعی . کما فی البحار ج ۱۰۱ ص ۲۷۳ وناسخ ج ۳ ص ۲٤ .

ولی در بحار ج ٤٥ ص ۷۲ (زاهد) بن عمرو نقل کرده .

(۱٦) (زهیر بن بشر) قب . نا .

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی زهیر بن بشر الخثعمی . کما فی البحار ج ٤٥ ص ۷۲ وج ۱۰۱ ص ۲۷۳ .

ودر ناسخ ج ۳ ص ۲۳ (زهیر بن بشر بن خثعمی) نقل کرده .

(۱۷) (زهیر بن سلیم) قب . اب . نا .

در ابصار العین ص ۱۰۹ گوید : زهیر بن سلیم ازدی از کسانی بود که شب عاشورا ملحق باصحاب امام حسین علیه السلام گشت . وقتی که دید مردم تصمیم جنك دارند با امام حسین علیه السلام ودر حمله اولی کشته شد .

در زیارت ناحیه فرمود السلام علی زهیر بن سلیم الازدی . کما فی البحار ج ٤٥ ص ۷۲ وناسخ ج ۳ ص ۲٤ ودر بحار ج ۱۰۱ ص ۲۷۳ این سلام سقط شده تصحیح فرمائید .

(۱۸) (سالم بن عمرو ، مولی بنی المدینة الکلبی) اب . نا .

در ابصار العین ص ۱۰۸ گوید : سالم از اهل کوفه وشیعه بوده . از کوفه رفت بطرف امام حسین علیه السلام در ایام صلح وباصحاب آن حضرت پیوست .

در حدائق گوید همیشه با حضرت بود تا کشته شد . سروی گوید : درحمله اولی کشته شد .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی سالم مولی بنی المدینة الکلبی .

كما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٢ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٤ .

(١٩) (سالم مولی عامر بن مسلم العبدی) اب . نا .

در ابصار العين ص ١١١ گويد : سالم رفت بطرف امام حسين عليه السلام وقتی كه بكربلا رسيد ديد جنك بر پا است ، ودر خدمت حضرت كشته شد .

واز مناقب از حدائق نقل كند كه او در حمله اولی كشته شد .

مؤلف گويد : اسمی از سالم در مناقب نيست رجوع كن بمناقب ج ٤ ص ١١٣ .

در زيارت ناحيه فرمود : السلام علی سالم مولی عامر بن مسلم . كما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٢ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٣ .

(٢٠) (سعد بن الحرث مولی علی بن ابيطالب عليه السلام) اب .

در ابصار العين ص ٥٤ گويد : سعد غلام علی عليه السلام بود بعد از او با امام حسن عليه السلام منضم شد وبعد از امام حسن عليه السلام با امام حسين عليه السلام بود . وقتی امام حسين عليه السلام از مدينه بمكه خواستند تشريف ببرند با حضرت بمكه رفت وازمكه بكربلا ودر كربلا در حمله اولی كشته شد . اين را ابن شهرآشوب در مناقب و ديگر مورخين ذكر كرده‌اند .

مؤلف گويد : در مناقب ج ٤ ص ١١٣ فرموده : دو غلام از امير المؤمنين عليه السلام در حمله اولی كشته شدند ولی بخصوص اسم نبرده شايد در جای ديگر مناقب اسم برده باشد .

(٢١) (سوار بن ابی‌عمير نهمی) قب . اب . نا .

در ابصار العين ص ٨٠ گويد : سوار بن منعم بن حابس بن ابی عمير بن نهم الهمدانی النهمی آمد خدمت امام حسين عليه السلام در ايام صلح ودر حمله اولی جنگيد تا اسير شد وبنزد ابن سعد بردند خواست او را بكشد خويشانش شفاعت

کردند ونزد ایشان تا یکسال بماند تا فوت شد .

وبعض از مورخین گفته‌اند در دست ایشان اسیر بود تا فوت شد ، وشفاعت خویشانش برای دفع کشته شدن بود .

در زیارت ناحیه فرمود السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی حمیر الفهمی الهمدانی .

کما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٣ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٤ و لکن در ناسخ (ابی عمیر النهمی) ذکر کرده .

وصاحب ابصار العین فرموده دربعض کتب (فهمی است) واین غلط واضح است . وتصحیف شده . پس ابی عمیر نهمی درست است .

(٢٢) (سیف بن مالك نمیری) قب . نا .

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی سیف بن مالك . کما فی البحار ج٤٥ ص ٧٢ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٣ .

(٢٣) (شبیب مولی الحرث بن سریع الهمدانی الجابری) اب . نا .

در ابصار العین ص ٧٩ گوید : شبیب مولی الحرث مردی بود شجاع و در حمله اولی کشته شد . از ابن شهر آشوب نقل کند .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی شبیب بن الحارث بن سریع . کما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٣ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٤ .

ودر ناسخ ج ٢ ص ٣١٤ او را جزء کسانی ذکر کرده که اسمی در تاریخ ندارد .

(٢٤) (ضرغام بن مالك) قب . نا .

در مناقب او را جزء مقتولین در حمله اولی شمرده .

ولی در ابصار العین ص ١١٤ گوید : ضرغام از شیعیان واز کسانی بود که

با مسلم بیعت کرده بود .

وچون‌مسلم بی‌یاور ماند با ابن سعد بکربلا رفت یعنی جزء لشکر عمر بن سعد شد ، وبعد میل بامام حسین عليه السلام نمود ودر خدمت آن حضرت در میدان مبارزه بعد از ظهر کشته شد .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی ضرغامة بن مالك . كما فی البحار ج ٤٥ ص ٧١ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٣ .

(٢٥) (عائذ بن مجمع بن عبدالله المذحجی العائذی)

در ابصار العین ص ٨٦ گوید : عائذ با پدرش مجمع بطرف امام حسین علیه السلام رفت ودر راه بـآن حضرت برخورد کردند حر بن یزید ریاحی خواست مانع ایشان شود امام حسین عليه السلام از ایشان دفاع کرد .

وصاحب حدائق گوید: درحمله اولی کشته شد . ودیگران گفته‌اند با پدرش یکجا کشته شدند .

(٢٦) (عامر بن مسلم) قب . اب . نا .

در ابصار العین ص ١١١ گوید : عامر بن مسلم عبدی بصری از شیعیان بصره بود آمد کربلا وبنقل صاحب حدائق در حمله اولی کشته شد .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عامر بن مسلم . كما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٢ وج ١٠١ ص ٢٧٣ و ناسخ ج ٣ ص ٢٣ .

(٢٧) (عبدالرحمن بن عبد رب الانصاری الخزرجی)

در ابصار العین ص ٩٣ گوید : چیزیرا که خلاصه‌اش اینست عبدالرحمن صحابیست وبرای او ترجمه ورواتیست . واز مخلصین اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است .

واز ابن عقده بسند خود از اصبغ بن نباته روایت کند که علی عليه السلام در روز

رحبه مردم را قسم داد که هر کس در روز غدیر خم از پیغمبر ﷺ چیزی راجع بمن شنیده از جا بلند شود ، وبرنخیزد مگر کسی که از پیغمبر ﷺ شنیده ، پس چند نفر که از ده زیادتر بودند واز بیست کمتر از جا برخواستند که من جمله ایشان عبدالرحمن بن عبد رب الانصاری بود وهمه شهادت دادند که ما از پیغمبر ﷺ شنیدیم که فرمود : آگاه باشید خدا ولیّ منست ومن ولي مؤمنینم، وآگاه باشید هر کس را من ولیم پس علی ولی اوست ، (اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه واعن من اعانه) خدایا یاری کن هر کس او را یاری کند . ودشمن دار هر کس او را دشمن دارد ، ودوست دار هر کس او را دوست دارد ، وخشم کن هر کس او را بخشم آورد ، وکمك کن هر کس او را کمك کند .

ودرحدائق گوید : علي بن ابیطالب عليه السلام او راقرآن یاد داد وتربیتش فرمود.

وعبدالرحمن ازکسانی بود که از مکه با امام حسین عليه السلام آمد (عراق) ودر پیش روی او در حمله اولی کشته شد .

وسروي گوید : او جنگید وکشته شد رضی الله عنه .

(٢٨) (عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی) قب . اب . نا .

در ابصار العین ص ٧٧ گوید : هو عبدالرحمن بن عبدالله بن الكدن بن ارحب بن دعام بن مالك بن معاوية بن صعب بن رومان بن بكير الهمدانی الارحبی وبنو ارحب بطن من همدان .

تا آنجا که فرموده عبدالرحمن از جمله اصحاب امام حسین عليه السلام بود تا روز عاشورا چون آن حالت را دید از حضرت اذن میدان گرفت وبا شمشیرش همی زد واین شعر بگفت :

صبراً على الاسياف والاسنة   صبراً عليها لدخول الجنة

وهمين طور جنگيد تا كشته شد رضوان الله عليه .

مؤلف گويد : واز اين جمله معلوم ميشود كه جزء مبارزين بوده ودر حمله اولى كشته نشده .

ودر زيارت ناحيه فرمود : (السلام على عبدالرحمن بن عبدالله بن الكدر الارحبى) كما فى البحار ج ٤٥ ص ٧٣ واقبال ص ٥٧٧ .

ودر بحار ج ١٠١ ص ٢٧٣ عبارت زيارت اين طور نقل شده (السلام على عبدالرحمن بن عبدالله بن الكدن الارحبى) ودر ناسخ ج ٣ ص ٢٤ (السلام على عبدالرحمن بن عبدالله الكدري الارحبى) .

ودر ناسخ ج ٢ ص ٣١٣ گويد : عبدالرحمن بن كدرى وبرادرش بروايت شرح شافيه در پيش امام عليه السلام مردانگيها نمودند وحمله هاى گران متواتر كردند وبسيار كس از لشكر مخالف را كشتند وشهيد شدند .

(٢٩) (عبدالرحمن بن مسعود بن الحجاج التيمى)

در ابصار العين ص ١١٢ گويد : عبدالرحمن وپدرش از شجاعان مشهور و شيعيان معروف بودند . با ابن سعد ازكوفه خارج شدند ودر كربلا چون فرصت بدست آوردند بطرف امام حسين عليه السلام مشرف شدند وسلام بر حضرت نمودند وبودند تا در حمله اولى كشته شدند چنانچه سر وي نقل كرده .

(٣٠) (عبدالله بن بشر خثعمي)

در ابصار العين ص ١٠١ گويد : عبدالله از كسانى بود كه با لشكر ابن سعد خروج كرد پس از آن درايام صلح (يعنى قبل ازشروع جنك) بطرف امام حسين عليه السلام رفت .

وبنقل صاحب حدائق وغير او پيش از ظهر در حمله اولى كشته شد .

(٣١) (عبدالله بن زيد بصرى) در مناقب ج ٤ ص ١١٣ جزء مقتولين در

حمله اولی شمرده .

(۳۲) (عبدالله بن عروة بن حراق غفاری) قب . اب . نا .

در ابصـار العین ص ۱۰۴ ومناقب جزء مقتولین در حملـه اولی ذکرش کرده‌اند . ودر تحت عنوان (شهادت عبدالله وعبدالرحمن غفاری) خواهدآمد.

(۳۳) (عبدالله بن عمیر الکلبی) در منـاقب ج ٤ ص ۱۱۳ جزء مقتولین در حمله اولی ذکرش کرده ودر تحت عنوان (مبارزه ابن عمیر با غلام زیاد) خواهد آمد .

(۳٤) (عبدالله بن یزیـد بن ثبیط) در مناقب ج ٤ ص ۱۱۳ وابصار العین ص ۱۱۱ جزء مقتولین در حمله اولی شمرده‌انـد . وتفصیلش در تحت عنـوان (یزید بن ثبیط) خواهدآمد .

(۳۵) (عبیدالله بن زید بصری) در مناقب ج ٤ ص ۱۱۳ جزء مقتولین در حمله اولی شمرده .

(۳٦) (عبیدالله بن یزید بن ثبیط عبدی بصری) در ابصار العین ص ۱۱۰ جزء مقتولین در حمله اولی شمرده وتفصیلش در تحت عنوان (یزید بن ثبیط) خواهدآمد .

ودر زیارت ناحیه فرمود: السلام علی عبدالله وعبیدالله ابني‌یزید بن‌ثبیت[۱] القیسی کما فی البحار ج ٤٥ ص ۷۲ وج ۱۰۱ ص ۲۷۳ وناسخ ج ۳ ص ۲۳۰.

(۳۷) (عمار بن ابی سلامة) قب . اب . نا .

در ابصار العین ص ۷۹ گوید : هو عمار بن سلامة بن عبـدالله بن عمران بن راس بن دالان ابو سلامه الهمداني الدالاني ، وبنو دالان بطن من همدان .

---

(۱) در ابصار العین ص۱۱۱ فرموده: در بعض کتب (ثبیت) (ونبیط) آمده وهردو تصحیف شده ، بلکه (ثبیط) صحیح است .

واو از صحابه بوده چنانچه کلبی وابن حجر نقل کرده‌اند .

وابو جعفر طبری او را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام واز مجاهدین شمرده ودر هر سه جنك (جمل ، صفین ، نهروان) شرکت داشته ودر خدمت امیر المؤمنین جهاد میکرده .

واز ابن حجر در اصابه نقل کند که او در کربلا خدمت امام حسین علیه السلام رسید وبا او کشته شد .

وصاحب حدائق وسروی گفته‌اند : در حمله اولی کشته شد .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عمار بن ابی سلامة الهمدانی .

کما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٣ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٤.

(٣٨) (عمار بن حسان طائی) قب . اب . نا .

در ابصار العین ص ١١٣ گوید : عمار بن حسان از شیعیان مخلص بوده ودر شجاعت معروف بوده . وعمار از مکه ملازم رکاب امام حسین علیه السلام بوده تا در خدمت حضرت کشته شد .

وسروی گفته : در حمله اولی کشته شده .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عمار بن حسان بن شریح الطائی .

کما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٢ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٣ .

(عمار بن سلامه) در تحت عنوان (عمار بن ابی سلامه) گذشت برقم ٣٧ از مقتولین در حمله اولی .

(٣٩) (عمرو بن خالد صیداوی)

در قمقام ص ٤٠٣ از مناقب (عمرو بن خالد صیداوی) را جزء مقتولین در حمله اولی نقل کرده ولی در مناقب ما نیافتیم .

ودر ابصار العین ص ٦٦ گوید : عمرو بن خالد اسدی صیداوی ابو خالد

شخص شریفی بوده در کوفه واز مخلصین اهل بیت بود وبا مسلم بود تا وقتیکه اهل کوفه بمسلم خیانت کردند ، چارهٔ ندید جزآنکه مخفی باشد همین‌طور بود تا وقتی که (قیس بن مسهر) کشته شد وعمرو شنید کشته شدن او را وقیس هم خبر داده بود که امام حسین علیه السلام آمده است تا بحاجر رسیده . پس عمرو بیرون شد که بطرف امام حسین علیه السلام برود وبا او بود مولای او سعد ، ومجمع عائذی وپسر مجمع ، وجناده بن حرث سلمانی وغلام نافع بجلی هم با اسبی که داشت ونامش کامل بود همراه ایشان شد ، وطرماح عدی طائي را که آمده بودکوفه طعام تهیه کند راهنما گرفتند .

پس طرماح ایشان را ازترس از بیراهه هرچه زودتر سیرداد چون میدانستند که راهها بسته است ، تا نزدیك امام حسین علیه السلام رسیدند طرماح شروع کرد بحدي خواندن . فقال (يا ناقتي لا تذعري مِنْ زَجْري) تا آخر اشعار (كه در ص ٤٤ از ج ١ این کتاب گذشت) پس حضرت را در عذیب هجانات ملاقات کردند وسلام کردند وآن اشعار را برای حضرت انشاد کردند .

حضرت فرمود بخدا من امیدوارم خیر ما باشد چه کشته شویم یا ظفر یابیم

واز ابی مخنف روایت کند که حُرّ چون ایشان را بدید بامـام حسین علیه السلام گفت : این چند نفر از اهـل کوفه میباشند ، وهمراه شما نیامده بودند ، ومـن ایشان را یا حبس میکنم ویا بکوفه برمیگردانم ، امام علیه السلام فرمود همانطوریکه من از خود دفاع میکنم از ایشان هم دفاع میکنم ، ایشان از انصار واعوان مـن هستند ، وتو با من عهد کردی که در هیچ امری متعرض من نشوي تا نامـه ابن زیاد بتو برسد ، حُرگفت : بلي درست است ولی ایشان با تونبوده‌اند . حضرت فرمود : ایشان اصحاب من میباشند مثل آن است که با مـن آمده باشند ، اگر بحسب قرار داد متعرض من نشدی فبها والا با تو جنك میکنم ، پس حُر دست

از ایشان باز داشت .

ایضا از ابی مخنف نقل کند که چون کار بجنك افتاد این چند نفر پیش جنك شدند وداخل درکار شدند مردم ایشان را احاطه نموده از لشکر امام جدا شان کردند چون امام حسین این را بدید برادرش عباس را بکمک ایشان فرستاد حضرت عباس بر لشکریان حمله آورد وبه تنهائی با شمشیرش مردم را میزد و میکشت تا ایشان را از چنك دشمن خلاص کرد ، وایشان زخم بسیار برداشته بودند ودر اثناء راه دیدند آن جماعت نزدیك است راه را بر ایشان بگیرند از عباس جدا شدند وسخت برآن جماعت حمله کردند وجنگیدند تا یکجا کشته شدند . پس عباس ایشان را گذاشت وبخدمت برادر برگشت وصورت حال‌را بیان فرمود :

امام حسین عليه‌السلام مکرر بر ایشان طلب رحمت نمود .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عمر (عمرو) بن خالد صیداوي، کما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٢ وج١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٤ واقبال ص٥٧٧ سطر ٢ وشهادت او خواهد آمد .

(عمرو بن ضبیعة) در تحت عنوان (عمر بن ضبیعة) خواهد آمد رقم (٤٢)

(٤٠) (عمرو بن عبدالله جندعی)

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی المرتب معه عمرو بن عبدالله الجندعي و (مرتب) غلط است ، صحیح آن است که در بعض نسخ اقبال ص ٥٧٧ . وبعض نسخ عوالم ج ١٧ ص ٣٤٠ .

ومتن بحار ج ١٠١ ص ٢٧٣ ذکر شده وآن (مرتث) است از ماده (رتث) بباب افتعال رفته (ارتثت) شده فهو (مرتث) .

در بحار ج ١٠١ ص ٢٧٦ گوید : (ارتث) علی المجهول اذا حمل من

المعركة . رثيثاً اي جريحاً وبه رمق .

ودر مناقب ج۴ ص۱۱۳ (عمرو جندعى را) جزء مقتولين در حمله اولى شمرده .

(۴۱) (عمرو بن مشبعه) در مناقب ج ۴ ص ۱۱۳ او را جزء مقتولين در حمله اولى شمرده .

(۴۲) (عمر بن ضبيعة بن قيس بن ثعلبة الضبعى التيمى)[1]

در ابصار العين ص ۱۱۳ گويد : عمر مردى بود شجاع وجلو دار ، با ابن سعد ازكوفه خارج شد ، پس ازآن ازكسانى‌شدكه ملحق باصحاب امام حسين عليه السلام شدند . وبقول سروى در حمله اولى كشته شد .

در زيارت فرمود : السلام على عمرو بن ضبيعة (الضبعي) كما فى البحار ج ۴۵ ص ۷۲ واقبال ص ۵۷۶ .

(۴۳) (عمران بن كعب بن حارث اشجعى) در مناقب ج ۴ ص ۱۱۳ او را جزء مقتولين در حمله اولى شمرده .

(۴۴) (قارب بن عبدالله الدئلي مولى الحسين بن على عليهما السلام)

در ابصار العين ص ۵۴ گويد : مادرش كنيز امام حسين عليه السلام بود عبدالله دئلى او را تزويج كرد . بچه‌اى بنام قارب از او متولد شد پس قارب غلام امام حسين عليه السلام است از مدينه با حضرت خارج شد بطرف مكه واز مكه بطرف كربلا ودرآنجا در حمله اولى كشته شدكه آن حمله يكساعت قبل از ظهر بود .

در زيارت ناحيه فرمود : السلام على قارب مولى الحسين بن على . كما فى البحار ج ۴۵ ص ۶۹ وج ۱۰۱ ص ۲۷۱ وناسخ ج ۳ ص ۲۱ .

(۴۵) (قاسط بن زهير) قب . اب . نا .

---

(۱) در زيارت ناحيه (عمرو بن ضبيعه) .

در ابصار العين ص ١١٤ گوید :

(قاسط بن زهير بن الحرث التغلبی) قب . اب . نا .

(و برادرش)

(کردوس بن زهير بن الحرث التغلبی)

(وبرادرش)

(مقسط بن زهير بن الحرث التغلبی)

هر سه از اصحاب امیرالمؤمنین عليه‌السلام بودند . واز کسانی بودند که در هر سه جنك (جمل ، صفين ، نهروان) در خدمتش جهاد میکردند .

وبعد از امیرالمؤمنین با امام حسن مجتبی عليه‌السلام بودند . ودر کوفه بودند تا اینکه امام حسین عليه‌السلام بکربلا آمد ، شبانه بطرف آن حضرت رفتند . ودرجلو حضرت کشته شدند .

سروي گوید : در حمله اولی کشته شدند .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی قاسط وكرش[1] ابنی زهیر التغلبيين . کما في البحار ج ١٠١ ص ٢٧٣ ونسخة در اقبال ص ٥٧٦ .

ولی در بحارج ٤٥ ص ٧١ وناسخ ج ٣ ص ٢٣ ومتن اقبال ص ٥٧٦ بجای (زهیر) (ظهیر) نقل کرده‌اند .

(٤٦) (قاسم بن حبيب بن ابی بشر الازدی) اب . نا .

در ابصار العين ص ١٠٩ گوید : قاسم شجاعی بود از شیعیان کوفه با ابن سعد خروج کرد ودر کربلا ایام صلح بامام حسین عليه‌السلام پیوست وبا حضرت بود تا در حمله اولی کشته شد .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی قاسم بن حبيب الازدی . کما في

(١) در ابصار العين (کردوس) نقل کرده .

البحار ج ۴۵ ص ۷۳ وج ۱۰۱ ص ۲۷۳ وناسخ ج ۳ ص ۲۴ .

ودرناسخ ج ۲ص۳۱۴ او را جزء کسانی شمرده که اسمی در تاریخ ندارد.

(۴۷) (کردوس بن زهیر) در تحت عنوان (قاسط) گذشت .

(کرش) در تحت عنوان (قاسط) گذشت .

(۴۸) (کنانة بن عتیق تغلبی) قب . اب . نا .

در ابصار العین ص ۱۱۴ گوید : کنانه شجاعی از شجاعان وعابدی از عباد ، وقاریئی از قراء کوفه بود . در کربلا بخدمت امام حسین عليه‌السلام آمد وجلو حضرت کشته شد .

وسروی گفته در حمله اولی کشته شد . ودیگری غیر از او گفته‌اند درمیدان مبارزه بین حمله اولی و بین ظهر کشته شد .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام علی کنانة بن عتیق . کما فی البحار ج۴۵ ص ۷۱ وج ۱۰۱ ص ۲۷۳ وناسخ ج ۳ ص ۲۳ .

(۴۹) (مجمع عائذي) قب . اب . نا .

در ابصار العین ص ۸۵ گوید : مجمع بن عبدالله بن مجمع بن مالك بن ایاس بن عبد مناة بن عبیدالله بن سعد العشیرة المذحجی العائذي از تابعین است واز اصحاب امیرالمؤمنین عليه‌السلام است .

تا آنجا که فرمود : امام حسین عليه‌السلام احوال مردم کوفه را پرسید .

مجمع بن عبدالله گفت :

اما اشراف مردم بواسطه رشوه‌های بزرگ همه ظرفهایشان پر شده برضد شما جمع شده‌اند .

واما باقی مردم امروز قلب ایشان مایل بشما است ولي فردا شمشیرهاشان بر علیه شما است . تا آنجا که فرمود: اهل سیرو مقاتل گفته‌اند : مجمع با عمرو

بن خالد واصحابشان در روز عاشورا در يك مكان كشته شدند .

ودر زيارت ناحيه فرمود : السلام على مجمع بن عبدالله العائذي .

كما فى البحار ج ٤۵ ص ٧٢ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٣.

(۵٠) (مسعود بن الحجاج) قب . اب . نا .

در ابصار العين ص ١١٢ گويد :

(مسعود بن الحجاج التيمي تيم الله بن ثعلبه)

(و پسرش)

(عبدالرحمن بن مسعود بن الحجاج التيمى)

از شيعيان معروف كوفه بوده‌اند ودر شجاعت معروف بودند ، ومسعود در جنگها زبان زد مردم بود . وهر دو بـا ابن سعد خارج شدند وبا او بودند تـا فرصتى در ايام صلح بدست‌آوردند . وملحق بـامام حسين عليه السلام شدند وسلام بر آن حضرت نمودند ونزد حضرت بودند تا روز عاشورا كه هر دو درحمله اولى كشته شدند . چنانچه سروى ذكر نموده .

ودر زيارت ناحيه فرمود : السلام على مسعود بن الحجاج وابنه . كما فى البحار ج ٤۵ ص ٧٢ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٣ .

(۵١) (مسقط بن زهير بن الحرث التغلبي)

در ابصار العين ص ١١٤ او را جزء مقتولين در حملـه اولى شمرده ودر تحت عنوان (قاسط بن زهير) گذشت .

(۵٢) (مسلم بن كثير)

ودر ابصار العين ص ١٠٨ گويد : مسلم بن كثير الاعرج الازدي كـوفى است واز اصحاب امير المؤمنين عليه السلام است ودر بعض جنگها پايش ازبين رفت.

اهل سير گفته‌اند : ازكوفه خارج شد بطرف امام حسين عليه السلام پس در كربلا

بهم رسیدند .

سروي گفته او در حمله اولی کشته شد .

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی اسلم بن کثیر الازدي الاعرج کما فی البحار ج ٤٥ ص ٧٢ وج ١٠١ ص ٢٧٣ وناسخ ج ٣ ص ٢٤ .

مؤلف گوید احتمال دارد مراد همان مسلم بن کثیر باشد والله العالم .

(۵۳) (نصرالله بن ابي نیزر مولی علی بن ابیطالب عليه السلام)

در ابصار العین ص ٥٤ گوید : ابو نیزر از بعض فرزندان پادشاهان عجم بود . یا بنابر قولی : از فرزندان نجاشی بوده .

مبرد در کامل خود گوید : صحیح نزد من آن است که از فرزندان نجاشی بوده باسلام رغبت پیدا کرد درکودکی پس آمد نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله واسلام آورد و پیغمبر او را تربیت کرد .

وبعد ازآن حضرتُ با حضرتِ فاطمه واولاد او بود .

وغیر مبرد گوید : ازفرزندان پادشاهان عجم بود هدیه‌آوردند برای رسول خدا صلى الله عليه وآله وبعد از رسول خدا بامیرالمؤمنین منتقل شد ودر نخلستان آن حضرت کار میکرد .

وصاحب حدیث مشهوراست که ازامیرالمؤمنین نقل میکند راجع باستخراج آن چشمه وکیفیتِ وَقْفَشُ یا حبسش چنانچه مبرد درکامل ذکر نموده .

وخلاصه‌اش آن است که ابو نیزرگوید : علی عليه السلام نزد من آمد ومن در دو باغستان او که (عین ابی نیزر) و (بغیبغة) باشد بودم .

پس فرمود : آیا نزد تو طعامی پیدا میشود ؟

عرض کردم طعامی‌است که برای‌امیرالمؤمنین خوش‌ندارم کدوئی از بستان

بامرق گوشت بد بو[1] درست کرده‌ام. حضرت فرمود بیاور پس بلند شد ورفت سر جوئی ودست خود را شست واز آن طعام میل فرمود و باز برگشت دستهای خود را با رمل شست تا پاك شد ، سپس بر شکم خود مالید وفرمود : (من ادخله بطنه النار فأبعده الله) کسی که شکمش اورا داخل آتش کند خداوند اورا دورسازدو کلنك را گرفته داخل چشمه شد وبنا کرد بکندن وآب بتأخیر افتاد ازچشمه بیرون آمد در حالیکه پیشانی مبارك عرق کرده بود باانگشت مبارك پاك نمود. سپس بازگشت (بکندن چشمه) وهمهمه میکرد که ناگاه مثل گردن بچه‌شتر آب از چشمه جوشید حضرت با سرعت بیرون آمد وفرمود خدا را شاهد میگیرم که این صدقه است پس نوشت این صدقه ایست از بنده خدا امیرالمؤمنین صدقه داد این دو باغستان را بر فقراء مدینه مگر انکه امام حسن وامام حسین محتاج شوند که در اینصورت ملك خالص ایشان است نه غیر ایشان انتهی ملخصا [2] .

ونصر که پسر این ابو نیزر است بعد از امیر المؤمنین وامام حسن عليهما السلام بطرف امام حسین عليه السلام گردید واز مدینه با حضرت خارج شد بطرف مکه واز مکه بطرف کربلا وآنجا کشته شد ، اسب سوار بود اسبش را پی کردند ودر

---

(۱) در أبصار العین ص۵۵ وکنی والالقاب ج۳ در ترجمه مبرد لفظ عربی این است (قرع من الضيعة صنعته باهالة سنخة) اهال را درمخزن وتحفة حکیم مؤمن بمعنای مرق گوشت وَبُقُول گرفته (سنخه) را در المنجد بمعنای بوی بد معرفی کرده .

ودر ترجمه رازی دام ظله جلد چهار ص۱٦٤ اینطور ترجمه کرده کدوئی است با روغن تیز وتندی درست کرده‌ام .

(۲) مؤلف گوید: مفصلش را مرحوم قمی در کنی والقاب جلد۳ ص۱۳۸ در ضمن ترجمه مبرد ذکر فرموده مراجعه شود .

حمله اولی شهید شد رضوان الله علیه .

(٥٤) (نعمان بن عمرو راسبی) قب . اب .

در ابصار العین ص ۱۰۹ گوید : نعمان بن عمرو راسبی از اهل کوفه است وبا عمر بن سعد از کوفه خارج شد چون ابن سعد شروط امام حسین را رد کرد وقبول نکرد نعمان شبانه بنزد امام حسین علیه السلام رفت وبا حضرت بود تا درحمله اولی کشته شد .

(٥٥) (نعیم بن عجلان انصاری خزرجی) قب . اب . نا .

در ابصار العین ص ٩٤ گوید : نضر ونعمان ونعیم هر سه برادر بودند و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند . در صفین موقعیتی داشتند واز شعراء بودند ، وشجاع بودند ، نضر ونعمان مردند . ونعیم در کوفه بود تا امام حسین علیه السلام بعراق آمد رفت بطرف آن حضرت ودر روز عاشورا پیش جنك شد ودر حمله اولی کشته شد .

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی نعیم بن عجلان الانصاری . کما فی البحار ج ٤٥ ص ۷۰ وج ۱۰۱ ص ۲۷۲ وناسخ ج ۳ ص ۲۲ .

مؤلف گوید : پس مجموع مقتولین در حمله اولی پنجاه وپنج نفر شدند که بعض آنها در مناقب ابن شهر آشوب ج ٤ ص ۱۱۳ ذکر شده .

وبعض آنها در ابصار العین ، موجود است .

وبعضی را هم در مناقب وهم در ابصار العین هر دو ذکر کرده‌اند .

وبعض آنها در زیارت ناحیه آمده است وبعض آنها نیامده است .

وممکن است اشخاصیکه درابصارالعین اسم برده شده ودرمناقب بخصوص اسم برده نشده جزء اشخاصی باشندکه در مناقب بنحو کلی ذکر کرده .

مثلا فرموده : ده نفر ازموالیان امام حسین ودو نفر ازموالیان امیرالمؤمنین

در حمله اولی کشته شدند .

مثلا نصرالله بن ابی نیزر در مناقب بخصوص اسم برده نشده ولی بعنوان دو نفر از موالیان امیرالمؤمنین مندرج است .

یا قارب بن عبدالله در مناقب اسم نـدارد ولی در تحت عنوان ده نفر از موالیان امام حسین مندرج است .

(خود نمائی عمر سعد)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۵۷ وقمقام ص ٤۰۲ روایت کنند که در اینوقت : ابن سعد بغلام خود که درید نام داشت صدا زد که علم خویش را پیش دار ، چون علم را نزدیك آورد تیری بطرف لشکر امـام حسین علیه السلام انداخت و گفت : ای مردم گواه باشید که اول کس من بودم که بلشکر حسین تیر انداختم و یزیـد را نیکو خدمتی کردم [۱] .

---

(۱) در قمقام ص۴۰۳ دارد که لشگریان نیز متابعت کرده تیر انداختن آغاز کردنـد که گوئی قطرات باران است بـر عسکر امام فرو بارید ، امام مظلوم باصحاب فرمود : اینها رسولان این قومند که بجانب شما همی آیند ، چون از مرگ گریـزی نیست باستقبال آن مبادرت اولی تر . یاران نیـز مشغول جهاد شدند .

وبروایت لهوف درآن حمله جماعتی از اصحاب امام کشته شدند .

وابن شهرآشوب درمناقب ج٤ ص۱۱۳ کشته هارا در حمله اولی بدینگونه ایراد نموده .

نعیم بن عجلان ، وعمران بن کعب بن حارث اشجعی ، وحنظلة بن عمرو

←

(ذکر مبارزه اصحاب امام حسین علیه السلام بالشکر عمر بن سعد)

در ناسخ ج ٢ ص ٢٥٧ گوید جماعتی از وجوه لشکر کوفه از دل رضا نمیدانند که با حسین عليه السلام رزم آغازند ، وخود را رانده شده دارین سازند : از این جهت کار جنك بمماطلت میرفت ودر خلال این حال ، از جانبین ارسال رسل ونامه نگاری تقریر یافت ، وروز عاشوراء نیز تا چاشتگاه کار بدینگونه میرفت ، این هنگام معلوم شد که امام حسین عليه السلام زیر بار ذلت نخواهد رفت ، وابن زیاد برای کینه‌ای که با آن حضرت داشت دست از او بر نخواهد داشت لاجرم از هر دو طرف عازم جنك شدند .

←

شیبانی، وقاسط بن زهیر، وعمروبن خالد صیداوی، وکنانة بن عتیق ، وعمر بن مشیعة، وضرغامة بن‌مالك، وعامربن مسلم، وسیف بن‌مالك نمیری، وعبدالرحمن ارحبي، ومجمع عائذی، وحباب بن حارث، وعمرو جندعی، وحلاس بن عمرو راسبی، وسوار بن أبی‌عمیر فهمی، وعمار بن ابی‌سلامه دالانی، ونعمان بن عمرو راسبی ، وزاهر (زاهد) بن عمرو مولی ابن حمق، وجبلة بن علي، ومسعود بن حجاج ، وعبدالله بن عروة غفاری ، وزهیر بن بشر خثعمی ، وعمار بن حسان ، وعبدالله بن عمیر ، ومسلم بن کثیر ، وزهیر بن سلیم ، وعبدالله . وعبیدالله پسران یزید قیسی بصری ، وده نفر از موالی حسین ، ودو نفر از موالی أمیرالمؤمنین علیه السلام .

مؤلف این کتاب رمز المصیبة گوید: (عمروبن خالد صیداوی) در مناقب مطبوع نزد ما ذکر نشده شاید در مناقب موجود پیش صاحب قمقام بوده در این چاپ حذف شده والله العالم .

(مبارزه ابن عمير با غلام زياد)

در ناسخ ج ٢ ص ٢٥٨ وبحار ج ٤٥ ص ١٢ وقمقام ص ٤٠٤ روايت كرده‌اند كه اول كس از سپاه عمر سعد (يسار) غلام زياد بن ابيه بود ، كه اسب براند وبميدان آمد ومبارز خواست ، از ميان اصحاب (عبدالله بن عمير كلبى) اسب بر انگيخت وبا او روي در روي شد (يسار) گفت : ترا نميشناسم برگرد وزهير بن قين و(حبيب بن مظاهر) را كه هم شأن من هستند بفرست، (عبدالله بن عمير) گفت : اي پسر زانيه ، مگر دلبخواه تو است كه هر كس را بخواهى بمبارزت طلب كنى ؟ اين بگفت : واسب برجهاند وشمشير حواله (يسار) كرد واز اسب بر زمين انداخت ، (سالم) غلام عبيدالله چون اين بديد بتاخت آمد تا (يسار) را يارى كند ، اصحاب حسين عليه السلام (عبدالله بن عمير را) خبر دادند كه مواظب باش دشمن فرا رسيد ، (عبدالله) چون مشغول زد وخورد بود صداى ايشان را نشنيد ، لاجرم (سالم) مثل ابر سياه رسيد وشمشير حواله كرد (عبدالله) دست چپ را سپرسر قرارداد ، وانگشتانش بزخم تيغ ازتن جدا شد ، (عبدالله) باين زخم اعتنائى نكرده ومثل شير زخم خورده ، (سالم) را بزخم شمشير بجهنم فرستاد ، وهمچنان بر پشت اسب از چپ وراست بجنگيد وابن شعر بخواند .

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبِ ... إِنِّي امْرُءٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ
وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ السَّلْبِ (١)

اگر مرا نميشناسيد پس بدانيد كه من پسر كلبم مردي هستم صاحب قوّت وشمشير وضعيف وناتوان نيستم در وقت ربودن ، يا در وقت مصيبت .

---

(١) در قمقام ص ٤٠٥ وبحار ج ٤٥ ص ١٣ (عند النكب) نقل كرده‌اند .

در قمقام ص ۴۰۵ فرماید : (ام وهب) زوجه عبدالله بن عمیر ، عمود خیمه در دست گرفته بمیدان نزد شوهر آمده او را تحریص وتشجیع میکرد ، که (فداك أبي واُمي قاتل دون الطيبين ذرية محمد ﷺ) .

پدر ومادرم فداي توباد تو جنك كن ونگذار پاكان ذريه محمد ﷺ بميدان روند .

شوهر خواست تا وِیْ را بخیام برگرداند زنْ قبـول نمیکرد ومیگفت ترا تنها نگذارم تا اول من جان سپارم .

امام فرمود : خداي جزاي خير بشما عنايت فرمايد بر گرد كه خدا از زنان جهاد نخواسته ، زن فرمان برده بازگشت .

(تیر بارانْ نمودنِ اَصْحابْ کوفیان را)

در ناسخ ج۲ ص۲۵۹ وقمقام ص۴۰۵ وبحار ج۴۵ ص۱۳ .

بعداز قتل ایشان، عمروبن الحجاج باجماعتی از سپاه کوفه ، میمنهٔ لشگر حسین را نصب العین کرد، چون مسافت بین دو لشگر اندك شد، سپاهیان حسین علیه السلام زانو بر زمین نهادند ونیزه‌هارا راست کردند ، وبطرف دشمن دراز کردند ، سواران کوفه چون در رسیدند از سنان نیزه‌ها بترسیدند وبرگشتند ، اصحاب امام حسین علیه السلام ایشان را تیرباران کردند، بعضی در افتادند وجان‌دادند وگروهی بزخم تیر مجروح شدند .

(کشتن مسلم بن عوسجه ابن جوز را) (١)

در اینوقت مردي از قبيلهٔ بنی‌تمیم که اورا (عبدالله بن جوزه)[٢] گفتند، اسب خویش‌را نهیب داد وروی بلشگرگاه‌حسین عليه‌السلام نهاد، اصحاب آن‌حضرت گفتند: مادر بر تو بگریسد بکجا می آئی؟ (فَقَالَ اِنِّي أُقْدِمُ عَلیٰ رَبٍّ رَحِيمٍ وَشَفِيعٍ مُطاعٍ) (یعني من میروم نزد پروردگاریکه رحیم است وشفاعت‌کننده که مطاع است).

امام حسین عليه‌السلام فرمود: این‌کیست؟ گفتند: ابن جوزه است.

حضرت فرموده: اي پروردگار من، اورا بسوی دوزخ کوچ ده[٣]، در همان زمان اسب در زیر پای ابن جوزه سرکشی وچموشی نمود، واورا در انداخت بطوریکه پای چپش در رکاب آویزان شد وپای راستش وارونه‌گشت.

مسلم بن عوسجه عجله‌کرد وپای راستش را از تن جدا کرد، واسب او رم کرده، وسر اورا سرکوب سنگ وخار وزمین کرد تاجان بداد وبدوزخ

---

(١) اصل‌قصه را در قمقام ص٤٠٥ وبحار ج٤٥ ص١٣ وناسخ ج٢ ص٢٥٩ نقل‌کرده‌اند من اقتباس از ناسخ میکنم.

(٢) در بحار (عبدالله بن خوزه) ودر قمقام (عبدالله بن حوزه) نقل شده.

(٣) در قمقام دارد که مردی که اورا عبدالله بن حوزه تمیمی می‌گفتند نزدیك‌آمده گفت: مگر حسین در اینجا باشد‌کس جوابش نداد، چون سه بار این سخن بگفت: گفتند آری حاجت بگو؟ گفت یاحسین ابشر بالنار.

فرمود دروغ گفتی هرگز این نشود من نزد خداونـد مهربان همیروم وجد من شفیع مطاع است، باری بگو تا خود کیستی؟ آن ملعون نام بگفت:

حضرت فرمود: اي پروردگار من اورا بآتش بَرْ الخ.

واصل گشت .

(مبارزهٔ حُرّ) (۱)

اینوقت حر بن یزید ریاحی را آتش غیرت در کانون خاطر زبانه کشید ، پیش تاخت وعرض کرد: یاابن رسول الله ، آن روز که ابن زیاد مرا بجنگ تو فرمان داد ، چون از دار الاماره بیرون شدم، از پشت سر خود ندائی شنیدم که می گفت : (اِبْشِرْ یاحُرُّ بِخَیْرٍ) شاد باش ای حر بخوبی وخیر، نگاه کردم کس ندیدم ، باخود گفتم : سوگند باخدای که این بشارت نیست ، چون من بجنگ پسر پیغمبر میروم ، ودر خاطر نداشتم که در خدمت شما توبـه خواهم کرد ، اکنون آن سخن راست آمد که بخیر رسیدم .

(اجازه خواستن حر برای شهادت) (۲)

یابن رسول الله ، اول کس من بودم که برتو بیرون شدم، اجازه فرما تااول کس من باشم که در راه توجان بازم، وفردای قیامت اول کس باشم که بارسول خدا مصافحه کنم .

وحر ازاین سخن میخواست که پیشرو سرهنگان واول‌مبارزان باشد، چون قبل ازاو گروهی مجروح وکشته شدند .

ودر لهوف مترجم ص۱۰٤ فرموده مقصود حر از اولین شهید راه حسین اولین شهید از آندم به بعد بود وگرنه پیش ازاو چند نفر شهید شدند .

بالجمله ، حسین علیه السلام اورا رخصت جنگ فرمود ، وحر چون شیر آشفته

(۱) از ناسخ ج۲ ص۲٦۰ اقتباس می‌شود .

(۲) ناسخ ج۲ ص۲٦۰ .

بميدان مبارزه آمد، واسب بگردانید ، واین اشعار را یادآور شد :

آلَيْتُ لا أُقتَلُ حَتّى اَقتُلا أَضرِبُهُمْ بِالسَّيْفِ ضَرْباً مُعْضَلا
لا ناقِلاً عَنْهُمْ وَلا مُعَلّلا لا حاجِزاً عَنْهُمْ وَلا مُبَدَّلا
أَحْمي الْحُسَينَ الماجِدَ الْمُؤَمَّلا

یعنی سوگند یاد نمودم تانکشم کشته نشوم. باشمشیر انهارا ضربت سخت میزنم، نه برمیگردم ونه سرگرم چیزی میشوم ، نه از انها دفاع میکنم ونه جای خودرا بدیگری میدهم، حسین بزرگواری راکه امید جهانیان بدواست یاری میکنم (كذا فی الناسخ ج۲ ص۲۶۰) .

آنگاه در مقابل صفوف کوفه بایستاد واین رجزها بگفت :

اِنّي أَنَا الْحُرُّ وَنَجْلُ الْحُرّ أَشْجَعُ مِنْ ذي لَبَدٍ هِزَبْرِ
وَلَسْتُ بِالْجَبانِ عِنْدَ الْكَرِّ لٰكِنَّني اَلْوَقّافُ عِنْدَ الْفَرِّ

یعنی من حر وزاده حُرّم ، از شیر دلاور دلیرترم ، هنگام حمله کردن ترسو نیستم ، بلکه در موقع فرار سپاه ، من ایست میکنم (كذا فی هامش الناسخ ص۲۶۱)

(شهادتِ علی بن الْحُرّ) (۱)

اینوقت حر روی باپسر خود علی کرد وگفت : ای فرزند ، براین قوم ستم کار حمله کن وتاتوانی جهاد نما ، پسر حر اسب بر انگیخت وبر لشگر کوفه حملهٔ گران افکند، کوفیان اورا حلقه کردند وجنگ سختی نمودند .

در شرح شافیه گوید : پسر حر بیست وچهار نفر از مشرکین را بکشت ، وابومخنف گوید: هفتاد کس بکشت، آنگاه کشته شد .

(۱) ناسخ ج۲ ص۲۶۱ .

حر از شهادت فرزند بسیار شاد شد، وگفت: سپاس خدای را که شهادت‌را روزی تو گردانید پیش روی مولایم حسین بن أمیرالمؤمنین علیهما السلام .

(توبه مصعب برادر حر)

در ناسخ ج۲ ص۲٦١ از جمال الدین محدث کـه از ثقات ومردمان مورد اطمینان اهل سُنّت وجماعت است ، در کتاب روضة الاحباب نقل کند که چون حر آهنگ جنگ فرمود ، برادرش مصعب بن یزید ریاحی کـه هنوز در میان لشگر ابن سعد بود، این ارجوزهٔ حر را بشنید اسب بر انگیخت، کوفیان خیال کردند که بمبارزت برادر میتازد، چون راه نزدیك کرد، حر را ترحیب ومرحبا گفت: وترجیب وبزرگش شمرد، وصدا زد اي برادر : مرا از سیاه چاه گمراهی بشاهراه هدایت‌دلالت فرمودی، اینك از در توبه وانابه آمده‌ام حُرّ اورا بخدمت حضرت آورد تا تائب گشت، ودر میان اصحاب بر صف شد .

(شجاعت وشهادت حر بن یزید ریاحی) (١)

بالجمله حر بعد از قتل فرزند شاد خاطر، وآماده جنك شد وابن ارجوزه را قرائت کرد .

اِنيّ اَنَا اَلْحُرُّ وَمَأوَى الضَّيْفِ　　　أَضْرِبُ في أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ
عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِأَرْضِ الْخَيْفِ　　　أَضْرِبُكُمْ وَلَا أُرىٰ مِنْ حَيْفِ

من حر وپناه‌گاه مهمانم ، برای دفاع از بهترین شخصی که بزمین مکه وارد شد ،گردن شما را میزنم وستمی نمی‌بینم .

ومبارز طلب نمود ، این صورت بر ابن سعد ثقیل (سنگین) افتاد ، صفوان

(١) از ناسخ ج۲ ص۲٦۲تاص۲٦٦ .

ابن حنظله را که بشجاعت وشهامت در میان لشکر معروف بـود طلب کرد و گفت : ترا به مبارزت حر باید رفت ، لکن اول آتش کید وکین را بنصیحت فرو نشان ، وبمقام خویش بازآر ، واگر بیفرمانی کند ، بی‌توانی بر وی بتاز وسرش از تن جدا کن .

صفوان که غرق اسلحه بود تاختن کرد وجلو حر آمد وگفت : ای حر خوب کاری نکردی از یزید که خلیفه زمان بود روی برگردانیدی وبنزد حسین بشتافتی؟

حر گفت : ای صفوان تو دانشور مردی بودی ، از این سخن ناسنجیده تعجب میکنم ، بمن بگو طرفداری حسین را فروگذارم ویزید شراب خوار و زنا دوست را فرا گیرم؟

صفوان در خشم شد ، وبسوی حر حمله کرد ونیزه را براند ، حر زخم او را بگردانید ، وسینه او را با سنان نیزه بکوفت ، چنانکه از پشتش سر بدر کرد.

صفوان را سه برادر بود ، همدست وهمداستان بخون خواهی برادر برحُرّ بتاختند ، حر دست در کمر یکتن کرد ، واو را از زین برگرفت ، وبر زمین کوفت ، چنانکه جان بداد ، ویکی را با تیغ در گذرانید .

سوّمی پشت بجنك کرده فرار کرد .

حر از قفای او بتاخت ، واو را بزخم نیزه ببرادران ملحق ساخت . وهم چنان در میدان بایستاد ، ومبارز طلب نمود .

در خبر است که چون (۱) حر آهنك خدمت حسین عليه السلام نمود ، یزید بن سفیان که مردی از قبیله بنی تمیم بود ، گفت : اگر او را دیدار کنم بـا سنان پیکانش بخاك افکنم .

---

(۱) در ناسخ ج۲ ص۲۶۲ ومقام ج۱ ص۴۰۸ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۱۰ دو سطر بآخر نقل کرده‌اند .

این هنگام که حر در میان لشکر کو وفر ورفت وآمد میکرد، واز راست وچپ میجنگید، ودو گوش ودو ابروی اسبش بزخم شمشیر دشمنان رفته بود.

حصین بن نمیر گفت: هان ای یزید بن سفیان، اینك حر است که آرزوی کشتن او داشتی، گفت چنین است، واسب بر جهاند، وبر روی حر درآمد، حر او را مجال درنك نگذاشت وبیك زخم تیغ، از اسبش در انداخت، واین اشعار انشادکرد.

أَكُونُ أميراً غادراً وَابْنَ غادِرٍ ... اِذا كُنْتُ قاتَلْتُ الْحُسَينَ بْن فاطِمَة
وَنفسي عَلىٰ خِذْلانِـهِ وَاعْتِزالِـهِ ... وَبَيْعَةِ هذَا النّاكِثِ الْعَهْدِ لائِمَة
فَيا ندمي أَنْ لا أَكُونَ نَصَرْتُهُ ... أَلا كُلُّ نَفْسٍ لا تُواسيهِ نادِمَه
أَهُمُّ مِراراً اَنْ أسيرَ بِجَحْفَلٍ ... اِلى فِئَةٍ زاغَتْ عَنِ الْحَقِّ ظالِمَة
فَكُفُّوا وَاِلّا زُرْتُكُمْ بِكَتائِبٍ ... أَشَدَّ عَلَيكُمْ مِنْ زُحُوفِ الدَّيالِمَة
سَقَى اللهُ أَرْواحَ الَّذينَ تَزاوَرُوا ... عَلىٰ نَصْرِهِ سَحاً مِنَ الْغَيْثِ دائِمَة
وَقَفْتُ عَلىٰ اَجْسادِهِمْ وَقُبُورِهِمْ ... فَكادَ الْحَشا تَنْفَتُّ وَالْعَيْنُ ساجِمَة
لَعَمْري لَقَدْ كانُوا مَصاليتَ فِي الْوَغىٰ ... سِراعاً اِلَى الْهَيْجا لُيُوثُ ضَراغِمَة
تَواسَوْا عَلىٰ نَصْرِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ ... بِأَسْيافِهِمْ آسادُ غَيْلٍ قَشاعِمَة

در پاورقی ناسخ ج ۲ ص ٢٦٤ فرموده خلاصه اشعار: اگر با حسین بجنگم امیری خائن و پیمان شکن وسرزنش شده‌ام، هرکس او را یاری نکند پشیمان میشود، ای ستمگران از جنك با حسین عليه‌السلام دست بردارید، وگرنه با لشکر گران بر شما میشورم، خدا از باران رحمت خود، یاوران او را سیر آب کند، آن شیران دلاور سالخورده ای که بسوی میدان دویده، پسر پیغمبر خود را یاری میکردند.

وهمچنان چون شیر آشفته بردمید، واسب بتاخت وخود را بمیان سپاه کوفه

در انداخت ، وتنی چند را بکشت وباز شتافت واین شعر بگفت :

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَیْکَ مَا أَنْتَ صَانِعٌ
فَـأَنْتَ بِکَأْسِ الْمَوْتِ لَا شَكَّ جَارِعٌ
وَحَـامِ عَنِ ابْنِ الْمُصْطَفَى وَحَرِیمِهِ
لَعَلَّكَ تَلْقَى حَصْدَ مَا أَنْتَ زَارِعٌ
لَقَدْ خَـابَ قَوْمٌ خَالَفُـوا اللهَ رَبَّهُمْ
یُرِیدُونَ هَـدْمَ الدِّینِ وَالدِّینُ شَـارِعٌ
یُرِیدُونَ عَمْداً قَتْلَ آلِ مُحَمَّـدٍ
وَجَـدُّهُمُ یَـوْمَ الْقِیَامَـةِ شَافِعٌ

این مرگ است هر چه میخواهی بکن ، بیگمان جـامِ مرگرا می‌آشامی ، حمایت کن از پسر پیغمبر وحریمش ، یقیناً نتیجه‌آنچـه کشت کرده‌ای زراعت خواهی کرد، بتحقیق که خیانت وضرر کرده‌اندگروهیکه خدای خود را مخالفت کرده‌اند ، میخواهند دین را ویران کننـد وحال انکه دین شاهراه همـه است . میخواهند از روی عمدآل محمد را بکشند ، وحال انکه جدشان در روز قیامت شفاعت‌کننده است . (کذا فی هامش الناسخ ج ۲ ص ٢٦٤) .

ودیگر باره حمله کرد وچون برق وباد تند ، تنی چند را بخاك در انداخت وروی بر تافت ، باز شتافت واز نهایت غیرت وشدت ناراحتی بنا کرد بهای‌های گریستن واین رجز بخواند .

أَضْرِبُ فِي أَعْرَاضِكُمْ بِالسَّيْفِ ضَرْبَ غُلَامٍ لَمْ يَخَفْ مِنْ حَيْفِ
أَنْصُرُ مَنْ حَلَّ بِأَرْضِ الْخَيْفِ نَسْـلَ عَلِيِّ الطُّهْرِ مُقْرِي الضَّيْفِ

(در پاورقی ناسخ ج ۲ ص ٢٦٤) معنی اینطور کرده :

با شمشیر خود اشراف شما را میزنم ، زدن غلامی که از ستم ترس نداشته

باشد ، یاری خواهم کرد کسی را که بزمین مِنیٰ ومسجد خیف وارد شده ، واز نسل علي است که پاکیزه است ودعوت کننده میهمان است .

ودراین مرتبه دل بر مرگ نهاد وحمله گران افکند، وهشتاد وچند نفر را بر خاك افکند، وکار بر کوفیان سخت شد .

وابن سعد صدا زد اي لشگر عجله کنید واورا تیر باران کنید .

پس از هر طرف او را هدف تیر قرار دادند بطوریکه زره حُرّ مثل جلد خارپشت گشت واسبش را نیز پی کردند، مقداری پیاده جنگیدوازپای درافتاد أصحاب حسین (علیه السّلام) بتاختند وجسد او را حمل داده بنزد آن حضرت نهادند هنوز رمقي از جان در تن داشت، امام (علیه السّلام) چهرهٔ خون آلود اورا مسح می کرد ومی فرمود سوگند بخدا ترامادر بغلط حُر نام نگذاشت، واللّه تو در دنیا وآخرت حري (یعني آزادی) آنگاه بگریست واز بهر او استغفار فرمود، گویند امام (علیه السّلام) او را نوحه سرائی کرد(۱) .

فَنعْمَ(۱) الْحُرُّ حُرُّ بَني رِياحِ ... صَبُورُ عِنْدَ مُشْتَبَكِ الرِّماحِ
وَنِعْمَ(۱) الْحُرُّ في رَهَجِ الْمَنايا ... اذَا الأبْطالُ تَخْطِرُ بالصِّفاحِ
وَنِعْمَ الحُرُّ اذْ و'اسا حُسَينا ... وَفازَ بِالهِدايَةِ وَالفَلاحِ

---

(۱) در قمقام ج۲ ص۴۱۳ گوید امام سجاد عليه السلام اورا مرثیه فرمود وبقولی یکی از اصحاب .

ودر مقتل خوارزمی ج۲ ص۱۱ نسبت ببعض اصحاب میدهند واز حاکم جشمی نقل کند که امام سجاد عليه السلام مرثیه خوانده .

(۲) در قمقام ج۱ ص۴۱۳ ومقتل خوارزمی ج۱ ص۱۱ (لنعم الحر الخ) .

(۳) این بیت در خوارزمی وقمقام ذکر نشده .

وَنِعْمَ الْحُرُّ اِذْ نادىٰ حُسَيْناً فَجـادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبـاحِ [(١)]
فَيـا رَبّي [(٢)] أَضِفْهُ في جِنـانٍ وَزَوِّجْهُ مَعَ الْحُورِ الْمِلاحِ

يعنى نيكو آزاد مردى است حر بنى رياح ، وهنگام بهم ريختن نيزه‌هـا (شدت جنك) بردبار است .

آفرين بر حر، ميان گرد وغبار مرگها، هنگامى كه دلاوران با سينهٔ شمشيرها بخود ارزش ميدهند .

آفرين بر حر كه حسين را يارى كرد ، وبهدايت ورستگارى نائل شد .

آفرين بر حر كه چون (هنگام توبه) حسين را خواند ، جانبازى نمـود .

پروردگارا ، او را در بهشت پناه ده وبا زيبا چشمان نمكين همسر گردان .

بروايت مفيد ابوايوب بن سرح ومردى ازفرسان كوفه در قتل حر همدست بودند [(٣)] .

ودر زيارت ناحيه فرمـود : السَّلامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزيدِ الرِّياحى . كمـا فى البحار ج٤٥ ص٧١ واقبال ص ٥٧٦ .

(شهادت مصعب برادر حر) (٤)

بعد از شهادت حر ، مصعب از سيد الشهداء اجازه خواست و بر كوفيـان حملهٔ گران افكند ، وفراوان بكوشيد تا شربت شهادت بنوشيد .

---

(١) در قمقام (الكفاح) نسخه بدل است .

(٢) اين بيت در خوارزمى ذكر نشده .

(٣) فى البحار ج٤٥ ص١٤ .

(٤) ناسخ ج٢ ص٢٦٦ .

(شهادت عروه (غرة)غلام حر)

وحر را غلامی بود که عروة (غرة)نام داشت، ودر جیش ابن‌سعد بوده چون مولای خود حر را وپسر او علي را ، وبرادر او مصعب را کشته دید ، از هوش بیگانه شد ، وچون دیو دیوانه خود را بر سپاه ابن سعد زد . وچند تن ازراست وچپ بکشت ،آنگاه بطرف امام حسین عليه السلام بشتافت وعرض کرد : یابن رسول الله مرا عفو کن که بدون اجازه شما ابتداء بجنك کردم ، چون از کشته شدن حر وپسر وبرادرش بی اختیار شدم ، اکنون رخصت فرمای تا بر این دشمنان دین بتازم ، واز سعادت شهادت بهره‌ای بدست آرم .

حسین عليه السلام او را دعای خیر فرمود ، پس اسب بمیدان تاخت ، وگروهی را از اسب بزمین انداخت ، تا خویش را بمولاي خود ملحق ساخت .

(شهادت بریر بن خضیر (الخضرمی لهوف))

در ناسخ ج ۲ ص ۲٦٦ وبحار ج ٤٥ ص ١٥ وعوالم ج ١٧ ص ٢٥٨ و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ١١ وقمقام ص ٤٠٦ ولهوف مترجم ص ١٠٤ :

در اینوقت جنك بپای خود ایستاد ، واصحاب حسین عليه السلام دل از جان بر گرفتند وتن بمرگ دادند، وهر يك آهنك مبارزت نمودند، عرض کردند :السلام عليك يابن رسول الله ، وجواب پس گرفتند ، وبرفتند ، وآن حضرت فرمود : ما نیز از قفای (پشت سر) شما میرسیم ، واین آیهٔ مبارکه را قرائت میفرمود ، (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَه وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِر وَما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً) پس بعض ایشان مدتشان را تمام کردند وبعض ایشان انتظار میکشند وتغییری ندادند .

من جمله بریر بن خضیر همدانی اجازه میدان گرفت واین رجز بخواند:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ (١) لَيْثٌ يَرُوعُ الْأُسْدَ عِنْدَ الزَّبِرِ (٢)
يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلَ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَيْرِ
كَذَاكَ فِعْلُ الْخَيْرِ مِنْ بُرَيْرِ

یعني مَنْ بریرم وپدرم خضیراست ، شیري هستم که شیرانْ ازغُرّشم میترسند نیکوکاران نیکي ما را باور دارند ، با شمشیر شما را میزنم ، وزیاني نمي‌بینم ، کار نیك بریر همین است (پاورقی ناسخ) .

وحملـهٔ گران افکند ، وشمشیر زده میگفت : پیش مـن نزدیك شوید اي هلاك کنندگان مؤمنان ، واي کشندگان اولاد بدریین ، واي کشندگان فرزندانِ رسولِ خدا ، وباقي مانده ذُرّیـه‌اش ، واز چپ وراست بتاخت ومرد ومرکب بخاك انداخت ، وسي تن مَرْدِ جنگي بدست او کشته شد .

در این وقت یزید بن معقل (مقتل لهوف) اسب بتاخت ، وبانك زد که : اي طاغي گمراه گواهي میدهم که تو ازگمراه کنندگانی .

بریر گفت : بیا تا مباهله کنیم وخدا را بخوانیم ، واز وِي بخواهیم تا هر که برباطل است بدست آن که حق است کشته شود ، این بگفت : وبر او بتاخت قدري با هم نبرد کردند .

یزید فرصتي یافت ، وشمشیر بزد ، ولي زخم او کارگر نیفتاد .

بریر بر او شمشیري زد که ازکلاهْ خُود درگذشت وتا قعر دماغ ومغزسرش بدرید ، وبآن زخم در افتاد وجان سپرد .

---

(١) در مقتل خوارزمی (أنا بریر وفتی خضیر) آمده

(٢) در عوالم ج١٧ ص٢٥٩ وبحار (عند الزأر) و(زأر) یعنی آواز شیر واین بیت (لیث الخ) درقمقام ومقتل خوارزمی ذکـر نشده بلی در بحار وعوالـم وناسخ ذکر شده .

واز عقب او بحير بن اوس ضبي اسب بتاخت وبا برير درآويخت ، برير بدست او شهيد شد .

ودر قمقام ص ٤٠٦ گويد : كعب بن جابر ازدي برير را شهيد كرد ، و چون بخانه آمد زن باو گفت : ياري دشمنانِ فرزند فاطمه كردى و برير سيد قرّاء را شهيد ساختى بخداي قسم كه ديگر با تو سخن نگويم) .

وبروايت ديگر بحير بن اوس او را شهيد كرد ودر ميدان جولان داد وبدين شعر (١) مباهات ميكرد .

سَلِي تُخْبَرِي عَنّي وَأَنْتِ ذَميمَةٌ (٢) غَداةَ حُسَيْنٍ وَالرِّماحُ شَـوارِعُ

أَلَمْ آتِ أَقْصىٰ ما كَرِهْتِ وَلَمْ يَخُلْ غَداةَ الْوَغىٰ وَالرَّوعِ ما أَنَا صانِعُ

مَعي مُزَنِيٌّ (٣) لَمْ تَخُنْهُ كُعُوبُهُ وَأَبْيَضُ مَشْحُوذُ الْغِرارَيْنِ قاطِعُ

فَجَرَّدْتُهُ في عُصْبَةٍ لَيْسَ دِينُهُمْ كَدِيني وَإِنّي بَعْدَ ذاكَ لَقانِعُ (٤)

وَقَدْ صَبَرُوا (٥) لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ حُسَّراً وَقَدْ جالَدُوا لَوْ أَنَّ ذٰلِكَ نافِعُ

فَأَبْلِغْ عُبَيْدَاللهِ إِذْ ما لَقِيتَهُ بِأَنّي مُطيعٌ لِلْخَليفَـةِ سامِعُ

قَتَلْتُ بُرَيْراً ثُمَّ جُلْتُ لِهَمِّهِ (٦) غَداةَ الْوَغىٰ لَمّا دَعىٰ مَنْ يُقارِعُ

---

(١) اين اشعار را در ناسخ ج٢ ص٢٦٨ وبحار ج٤٥ ص١٥ ومقتل خوارزمى ج٢ ص١٢ وقمقام ص٤٠٧ باتفاوتى ذكر كرده‌اند .

(٢) در قمقام وأنت وسيمة (ذميمة) .

(٣) در قمقام (معى يزنى الخ) .

(٤) در قمقام (والى بعد ذاك تقانع) .

(٥) در بحار ومقتل وقمقام (وقد صبروا الخ) .

(٦) در مقتل خوارزمى (ثم جللت نعمة) .

(لغاتهای این اشعار)

(غداة) اول روزم .

(الشوارع) نیزه های راست شده بسوی کسی .

(الوغی) الحرب یعنی جنك م .

(مزني) نیزه منسوب بقبیله مزینه است .

(كعوب) العقدة من عقد الرمح . كل ما ارتفع وعلا م .

(مشحوذ الغرارین) شمشیریکه از هر دو طرف برنده باشد .

(العصبة) اي الجماعة م .

(حسر) جمع حاسر : برهنه از زره .

(الجلد) القوة والشدة م .

(جل) اي عظم وكبر م .

(قارع) قرع رأسه بالعصا اي ضربه م .

در پاورقی ناسخ ج ۲ ص ۲٦۸ فرموده خلاصه معنی اشعار . روز جنك با حسین نیزه وشمشیر برانی داشتم شمشیر خود را برگروهی که دین مرا نداشتند از نیام کشیدم وچون بربر حریف خواست رفتم واو را کشتم ، بابن زیاد بگو هر وقت ملاقاتش کردي که من فرمان بردار وشنوای خلیفه میباشم .

او را پسر عمی بود [1] گفت : اِيْ بحير بربر از بندگان شایسته خدا بود، او را میکشی وبر قتل او مفاخرت میجوئی ؟ وای بر تو ، فردای قیامت چگونه پروردگار خود را ملاقات خواهی کرد ؟ بحیر از کرده خود پشیمان شد ، و ابن

(۱) در مقتل خوارزمی ج۲ ص۱۲ گوید پسر عم او اسمش (عبیدالله بن جابر) بود .

شعر قرائت کرد:

فَلَوْ شاءَ رَبّي ما شَهِدْتُ قِتالَهُمْ وَلاٰ جَعَلَ النَّعماءَ عِنْدَ ابْنِ جائِرِ
لَقَدْ كانَ ذا، عاراً عَلَيَّ وَسُبَّةً (۱) يُعَيِّرُ بِهَا الْأَبْناءُ عِنْدَ المَعاشِرِ
فَيالَيْتَ انّي كُنْتُ فِي الرَّحِمِ جيفَـةً (۲)
وَيَـوْمَ حُسَيْـنٍ كُنْتُ ضِمْنَ المَقابِرِ (۳)
فَيـا سَوْأتـا ماذا اَقُـولُ لِخالِقِـي
وَما حُجَّتي يَوْمَ الحِسابِ القُماطِرِ (۴)

خلاصهٔ اشعار: اگر خدا میخواست بجنگ حسین نمیرفتم، ونعمت‌هاي دنیارا به پسر ستمگر نمیداد، راستی کشتن بریر برای من مایه ننگی است که فرزندانِ مرا بدان، سرزنش کنند، اي کاش روز عاشوراء را زنده نبودم، وای بر من جواب خدا را چه گویم؟ (ودر روز قیامت که روز حساب سخت است چه دلیل آورم).

(چند وهب نام در میان اصحاب بود؟)

در ناسخ ج۲ ص۲۶۹ گوید مکشوف بـاد که طریحی در میان مبارزینِ روز عاشوراء دوتن وهب در قلم آورده.

---

(۱) در مقتل خوارزمی (لقدکان ذاك اليوم عاراً وسبة).
ودر قمقام (لقد کان ذا عار علی وسبة).
(۲) در قمقام ص۴۰۷ و بحار ج۴۵ ص۱۶ ومقتل خوارزمی ج۳ ص۱۲ (فيا ليت انی کنت فی الرحم حیضة).
(۳) درمقتل (ويوم حسين کنت فی رمس قابر).
(۴) قماطر: روز سخت.

اول وهب بن وهب که نصرانی بود وباتفاق مادرش بدست امام‌حسین عليه السلام ایمان آورد، ودر کربلا شهید شد .

ودیگر وهب بن عبدالله [۱] که‌گویند او نیز بامادر وزن حاضر بود در روز عاشوراء ، وآنچه من بنده فحص کردم بیش از یک وهب نیافتـم ، وطریحی بعضی از واردات احوال وهب را بنام وهب بن وهب وبرخی را بنام وهب بن عبدالله نگاشته العلم عند الله انتهی .

ودر لواعج ص۱۴۳ سطر آخر واعیـان الشیعة ج۱ ص۶۰٤ آسید محسن امین رحمه الله فرموده : پس وهب بن حباب کلبی بمیدان مبارزه رفت و گویند او نصرانی بـود . وعین قصه وهب بن عبدالله را ذکر فرموده : ودر لواعـج ص۱۳۹ در ضمن ترجمه (عبدالله بـن عمیر کلبی) گوید : ظاهراً بین مورخین اشتباهی شده بین قصه (وهب بـن حباب کلبی) وبین قصه (عبدالله بن عمیر کلبی) الخ .

(شهادت وهب بن عبدالله)

در ناسخ ج۲ ص۲۶۹ گوید : وهب بن عبدالله اسب بمیدان راند، واین رجز برخواند [۲] .

(۱) دربحار ج٤٥ ص۱۷ وعوالم ج۱۷ ص۲۶۰ (وهب بن عبدالله بن حباب کلبی) ذکر کرده‌اند .

ودر مقتل خوارزمی ج۲ ص۱۲ (وهب بن عبدالله بن جناب کلبی) ذکر کرده .

ودر قمقام ص٤۱۸ (وهب بن عبدالله بن خباب کلبی) ذکر نموده .

(۲) دربحار ج٤٥ ص۱۶ وعوالم ج۱۷ ص۲۶۰ داردکه: وهب‌بن‌عبدالله بن‌حباب کلبی درآن روز مادرش همراه بود فرمود پسرم برخیز وياری‌کن پسر دختر پیغمبر را عرض‌کرد بچشم ای مادرکوتاهی نخواهم‌کرد بمیدان‌آمد واین رجز بخواند الخ .

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَـا ابْنُ الْكَلْبِ سَوْفَ تَرَوْنِي وَتَرَوْنَ ضَرْبِـي
وَحَمْلَتِي وَصَوْلَتِي فِي الْحَرْبِ أُدْرِكُ ثَـارِي بَعْدَ ثَـارِ صَحْبِي
وَأَدْفَعُ الْكَرْبَ أَمَامَ الْكَرْبِ (۱) لَيْسَ جِهَادِي فِي الْوَغَى بِاللَّعِبِ (۲)

در پاورقی ناسخ خلاصه أشعار: اگر نمیشناسید من از قبیله کلبم : بزودی حمله ودلاوری وضربت مرا می‌بینید ، که از خود ودوستانم خون خواهی کنم، واندوه را یکی پس از دیگری بردارم . (وجهاد مـن در روز جنگ بازیچه نیست) .

تني چند بر خاك انداخت ، بجانب مادر (که قُمری نام داشت) وزن آمد گفت : مادر از من راضي شدي؟ گفت: نهِ تا در رکاب امام بخاك وخون آغشته شوی ، زنش گفت : ترا بخدا قسم مرا بعزاي خودت مبتلا مگردان ، مادرش گفت : اي فرزند گوش بسخن او مکن وبرگرد ودر جلو پسر رسول خدا جنگ کن ، تا فرداي قيامت در پيشگاه احديت شفيع تو شود(۳) .

در ناسخ ج۲ ص۲۷۰ دارد که چون از شب زفاف (عروسی) زن وهب تاروز عاشورا بیش از هفده روز نبود ، مفارقت شوهر بر وي دشوار میآمد ، گفت : اي وهب ، برمن معلوم است که چون در راه پسر پیغمبر شهید شوي ، در بهشت برین جاي کني ، وبا حور العين هَمْ آغوش باشی ، ومرا فراموش فرمائی ، واجب میکند که در حضور امام بامن عهد استوار کني کـه فرداي

(۱) در مقتل خوارزمی ج۲ ص۱۳ (وادفع الكرب بيوم الكرب) (فما جلادی في الوغا باللعب) .

(۲) ودر قمقام ص۴۱۹ (لیس جهادی فی الوغا بالعجب) .

(۳) بحار ج۴۵ ص۱۷ وعوالـم ج۱۷ ص۲۶۰ قمقام ص۴۱۹ لهوف مترجـم ص ۱۰۵ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۱۳ تقریباً متفق هستند .

قیامت در بهشت ، جدا از من اقامت ننمائی ، پس هردو بخدمت آن حضرت رسیدند، زن وهب عرض کرد یاابن رسول الله : مرا .

دو مسئله هست ، یکی آنکه این جوان غریب ، عنقریب بضرب سیف سنان رهسپار باغ جنان است ، این بی کس را در این بیابان فریاد رس نیست ، مرا باهل بیت خویش سپاري که نگران حال من باشند .

دوم آنکه چون وهب در این میدان سر بدهد با حور العین بیك بالین سر بنهد ، امروز تو را بر من گواه گیرد ، که چون با حور ، هم آغوش شود ، مرا فراموش نکند .

حسین علیه السلام از شنیدن این کلمات سخت بگریست ، وخواهش او را قبول فرمود ، اینوقت وهب با تمام طرب بمیدان رو نمود واین ارجوزه بسرود :

اِنّي زَعِيمٌ لَكِ اُمّ وَهَبِ　　بِـالطَّعْنِ فيهِمْ تـارَةً وَالْضَرْبِ

ضَرْبَ غُلامٍ (۱) مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ　　حَتّى يُـذيقَ اْلقَوْمَ مُرَّ الْحَرْبِ

اِنّي امْرُءٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ (۲)　　وَلَسْتُ بِالخَوّارِ عِنْدَ النَّكْبِ

حَسْبِي اِللهِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي (۳)

در پاورقی ناسخ دارد : ای مادر وهب ، جوانیکه ایمان به پروردگار دارد با نیزه وشمشیر از تو نگهداری میکند ، وباین گروه تلخی جنگ را میچشاند ، من دارای نیرو ، وشمشیر برآنم ، هنگام بلا ناتوان نیستم ، خدای دانا مرا بس

(۱) در مقتل خوارزمی ج ۲ ص۱۳ (فعل غلام الخ) .

(۲) در بحار ج٤٥ ص۱۷ وعوالم ج۱۷ ص۲٦۰ ومقتل خوارزمی (وعصب) ودر قمقام ص٤۱۹ (وغضب الخ) .

(۳) در مقتل خوارزمی:

حسبی بنفسی من علیم حسبی　　اذا انتمیت فی کرام العرب

است .

چون پلنك درنـده خویش را بر صفوف کوفیان افکند واز راست وچپ میجنگید پس دوازده پیاده، ونوزده تن سواره را بجهنم فرستاد .

اینوقت مردی از لشکر کوفه فرصتي بـدست آورد ، ودست راستش را جدا کرد .

وهب شمشیر را بدست چپ گرفته وجهاد میکرد که ، مردی از قبیلهٔ کنده نیز تیغ زد ودست چپش را قطع کرد .

اینوقت زن وهب عمود خیمه بگرفت وبمیدان جنك آمد و گفت : اي وهب پدر ومادرم فداي تو باد ، تا میتواني جنك کن وحرم رسول خدا را از دشمن دفع کن .

وهب گفت اي زن تو آنکسی بودي که مرا از جنگ منع میکردی چه شده که مرا تحریص بجهاد میکنی ؟

گفت : من آنوقت دل از جان بر کندم وبر زندگانی دنیا پشت پا زدم که نداي حسین ﷺ را شنیدم کـه همي گفت : (وٰا غُرْبَتاه ، وٰاقِلَّـةَ ناصِراهُ ، وٰا وَحْدَتاهُ ، أما مِنْ ذابٍّ يَذُبُّ عَنّا أما مِنْ مُجيرٍ يُجيرُنا؟) .

آیا کسی هست که دشمن را از ما دفع کند ؟ آیا کسی هست که ما را پناه دهد ؟ واهل بیت در خیمها بهاي هاي میگریستند ، با خودگفتم که زندگانی بعد ازآل رسول بچه کارآید ؟ قصد کردم که با این قوم جنك کنم تا جان دهم .

وهب گفت : ای زن بر گرد که ترا جهاد نیست .

گفت : من بر نگردم تا باتفاق تو در خون خویش غوطه زنم .

وهب را چون دست نبود که او را برگرداند با دندان جامهٔ او را بگرفت وباز داشت ، زن زور زد وخود را برهانید .

وهب فرياد كشيد و بامام حسين عليه السلام استغاثه برد .

حسين عليه السلام فرمود : از اهل بيت من جزاىِ خير بهرهٔ شما باد ، بسوي خيمه زنان برگرد .

چون جهاد براى زنان واجب نيست .

عرض كرد : اي مولاىِ من بگذار تا جنك كنم چون كشته شدن آسان تر است براي من از اسير شدن بدست بني اُميه .

حضرت فرمود : تو با زنان ما بيك حال خواهى زيست ، واو را با زبان احترام وموعظه بخيمه ها برگردانيد .

واز آن طرف وهب را مجروح بخاك افكندند .

زن وهب سرعت كرد وخود را بر بالاىِ شوهر افكند وخون از چهرگانش پاك ميكرد .

شمر ذى الجوشن اين بديد ، غلام خود را فرمان داد تا گرزي بر سر او بزد ، واو را بشوهرش ملحق ساخت .

واو اوّل زني است كه در لشكر حسين عليه السلام شربت شهادت نوشيد .

آن گاه كوفيان وهب را بنزد ابن سعد آوردند ، گفت : چه بسيار سخت است حملهٔ تو ؟ وفرمان داد تا سرش را از تن جدا كنند ، وبطرف سپاه حسين پرتاب كردند .

مادر وهب سر فرزند را برگرفت وببوسيد ، وگفت : سپاس خداى را كه روى مرا بشهادت تو ، در پيش روى حسين سفيد داشت .

آن گاه روي با كوفيان آورد وگفت : اي اُمّتِ زشت كردار ، گواهى ميدهم كه نصارى در كليسا ومجوس در كنيسه بر شما شرف دارند ، واز روي خشم سر وهب را بسوي سپاه ابن سعد پرتاب كرد ، از قضاء آن سر بر سينهٔ قاتل

وهب آمد وبدان زخم شد ، آنگاه عمود خیمه را بگرفت ودو تن دیگر بخاك انداخت .

حسین عليه السلام او را برگردانید، وفرمود بجاي بنشین که جهاد بر زنان نیست، تو وفرزندت وهب با جدّ مَنْ محمد در بهشت جاي دارند ، پس مادر وهب باز شد .

وگفت : اي خدای من مرا نا امید مگردان ، حسین عليه السلام فرمود : ای مادر وهب خداوند قطع نکند امید تو را .

در جلاء العیون مرحوم مجلسی ص ٥٦١ فرموده :

در حدیث حضرت زین العابدین وارد شده [1] که این وهب اول نصرانی بود ، او ومادرش بر دست امام حسین عليه السلام مسلمان شدند ، چون بمعرکه رفت هفت هشت نفر را بقتل آورد .

وبروایت دیگربیست وچهار نفر پیاده ودوازده نفرسواراز منافقان را بکشت واز بسیاری جراحت ازکار ماند او را دستگیر کردند ، وبنزد عمر بن سعد بردند آن ملعون حکم کرد او را گردن زدند ، الخ .

(وهب بن وهب)

ودر امالی صدوق ص ١٤٢ وهب بن وهب ذکر شده چون احتمال اتحاد داده شده تکرار نمیشود .

ودر قمقام ص ٤١٩ فرموده : وهب بن عبدالله در زیارت ناحیه ذکر شده وکیفیت شهادت او وزوجه‌اش را محدثین بیك نهج با عمیر بن عبدالله روایت

(١) در امالی صدوق مجلس٣٠ ص١٤٢ .

ودر مقتل خوارزمی ج٢ ص١٣ از مجد الائمه سرخسکی نقل کرده .

کرده‌اند ، وشاید که بسبب کنیت زوجه عبدالله که ام وهب بوده واتحاد قبیله با عمیر بن عبدالله که در قائمیات (زیارت ناحیه) ذکر شده مشتبه شده باشد والله اعلم .

(شهادت عمرو بن خالد ازدی)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۷۳ وقمقام ص ۴۲۰ وعوالم ج ۱۷ ص ۲۶۱ وبحار ج ۴۵ ص ۱۸ ومناقب ج ٤ ص ۱۰۱ وجلاء العیون ص ۵۶۲ ولهوف مترجم ص ۱۰۹ ومقتل خوارزمی ج ۲ ص ١٤ وحقیر اقتباس از ناسخ میکنم .

عمرو بن خالد ازدی بمیدان درآمد واین شعر بگفت :

اِلَیْكَ یا نَفْسُ (۱) اِلَی الرَّحْمٰنِ　　فَأَبْشِري بِالرَّوْحِ وَالرَّیْحانِ (۲)
اَلْیَوْمَ تُجْزِینَ عَلَی الْاِحْسانِ　　قَدْ کانَ مِنْكِ غابِرَ الزَّمانِ (۳)
ما خُطَّ فِي اللَّوْحِ لَدَی الدَّیّانِ　　لا تَجْزَعِي فَکُلُّ حَيٍّ فانِ (٤)
وَالصَّبْرُ أَحْظَی لَكِ بِالْاَمانِ　　یا مَعْشَرَ الْاَزْدِ بَنِي قَحْطانِ (۵)

---

(۱) در مناقب ومقتل خوارزمی (الیوم یانفس الی الرحمان) .
(۲) در مناقب ومقتل خوارزمی (تمضین بالروح وبالریحان) .
(۳) در مناقب:
الیوم تجزین علی الاحسان　　ماخط فی اللوح لدی الدیان
لاتجزعی فکل حی فان
وتا اینجا بیشتر چیزی ذکر نمی‌کند .
(٤) در مقتل خوارزمی :
ماخط باللوح لدی الدیان　　فالیوم زال ذاك بالغفران
(۵) در مقتل خوارزمی:
لاتجزعی فکل حی فان　　والصبر احظی لك بالامان
واین آخرین شعر اوست که نقل کرده .

در پاورقی ناسخ خلاصهٔ اشعار : ای جانْ بسوی خدای مهربان برو، وبرفاه وآسایش شاد باش ، در گذشته گناهانی از تو سر زده ، امروز پاداش نیکو می‌بینی ، بیتابی نکن که هر زنده‌ای میمیرد . (وصبر نتیجه‌اش برای تو بیشتر است از آسایش ، ای جماعت ازد پسران قحطان) .

عمرو بن خالد این اشعار بگفت وخود را بلشکر زد وجنگید تا کشته شد.

(شهادت خالد بن عمرو)

پس از او پسرش خالد بن عمرو بمیدان آمد واین رجز بگفت :

صَبْراً عَلَى الْمَوْتِ بَنِي قَحْطانِ کَيْمَا تَكُونُوا فِي رِضَا الرَّحْمنِ [1]

ذِي الْمَجْدِ وَالْعِزَّةِ وَالْبُرْهانِ وَذِي الْعُلَى وَالطَّوْلِ وَالْإِحْسانِ [2]

يا أَبَتَا قَدْ صِرْتَ فِي الْجِنانِ فِي قَصْرِ رَبٍّ حَسَنِ الْبُنْيانِ [3]

خلاصه اشعار : فرزندان قحطان ، بر مرگ بردبار باشید ، تا خشنودی خدای مهربان عزیز بخشنده را دریابید ، ای پدر ، در قصر زیبای بهشت جای گرفتی .

پس حمله کرد وچند تن بکشت تا کشته شد .

وعین این اشعار را در قمقام ص ۴۲۰ برای عمرو بن خالد صیداوی و

(۱) در مقتل خوارزمی (کیما نکون فی رضی الرحمان) .

(۲) در مقتل خوارزمی :

ذی المجد والعزة والبرهان یا ابتا قد صرت فی الجنان

بیش از این چیزی ذکر نکرده .

(۳) در مناقب ابن شهرآشوب (فی قصر در حسن البنیان) .

ودر قمقام (فی قصر رب حسن البیان) .

پسرش ذكر كرده .

(شهادت سعد بن حنظلة)

درناسخ ج۲ ص۲۷٤ ومناقب ابن‌شهرآشوب ج٤ ص۱۰۱ ومقتل‌خوارزمى ج۲ ص١٤ وقمقام ص٤٢٠ وعوالم ج١٧ ص٢٦١ وبحار ج٤٥ ص١٨ .

در ناسخ دارد : سعد بن حنظلة تميمى بميدان آمد ، ومبارز خواست، واين ارجوزه بخواند .

صَبْراً عَلَى ٱلأَسْيافِ وَٱلأَسِنَّةِ صَبْراً عَلَيْـها لِدُخُولِ ٱلجَنَّةِ
وَحُورِ عِينٍ نَاعِمَاتٍ هُنَّـهْ (۱) لِمَنْ يُرِيـدُ ٱلفَوْزَ لَا بِالظِّنَّـةِ (۲)
يَانَفْسُ لِلرَّاحَةِ فَاجْهَدَنَّـهْ (۳) وَفِي طِلابِ ٱلخَيْرِ فَارْغَبَنَّـهْ

خلاصه اشعار : كسيكه رستگاري وبهشت وحورِ نرم تن خواهد ، بايد در برابر شمشير وپيكانهاي نيزه بُرد بار باشد، اي جان، براي آسودگى بكوش ، وخوبي را خواهان باش .

پس حمله سختى كرد وجنكِ نماياني نمود تا شربت شهادت بنوشيد .

(شهادت عمير بن عبدالله مذحجى)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۷۵ وجلاء العيون مجلسى ص ٥٦٢ ومناقب ج ٤ ص ۱۰۱ ومقتل خوارزمى ج۲ ص ١٤ وبحارج ٤٥ ص ١٨ وعوالم ج ١٧ ص٢٦٢.

---

(۱) هاء (هنه) (فاجهدنه) (فارغبنه) هاء سكت است .كمافى البحار ج٤٥ص٧٨ سطر (٥) .

(۲) (لمن يريد الخ) اين بيت را در مناقب ذكر نكرده .

(۳) در مقتل خوارزمى (يانفس للراحة فاطرحنه) .

پس از سعد بن حنظله، عمیر بن عبدالله مذحجی بمیدان آمد واین رجز بخواند:

قَدْ عَلِمَتْ سَعْدٌ وَحَيٌّ مَذْحِجٍ اَنّي لَدَى الْهَيْجاءِ غَيرُ مُحْرِجٍ (۱)
أَعْلُو بِسَيْفِي هامَةَ الْمُدَجَّجِ وَأَتْرُكُ الْقِرْنَ لَدَي التَّفَرُّجِ (۲)
فَرِيسَةَ الضَّبْعِ الْأَذَلَّ (۳) الْأَعْرَجِ (٤)

در پاورقی ناسخ یعنی قبیله سعد ومذحج میدانند که من هنگام نبرد وجنگ سخت گیر نیستم، شمشیر خودرا بکاسهٔ سر سلاح پوشیده فرود میآورم، وحریف خودرا طعمهٔ کفتار لنگ میگردانم. (کفتار حیوانی است درنده شبیه سگ است).

پس تیغ کشید وحمله گران افکند، وتنی چند بکشت آنگاه بدست مسلم الضباعی وعبدالله بجلی کشته گشت.

(شهادت مسلم بن عوسجه)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۷۵ ومقتل خوارزمی ج۲ ص ۱٤ وقمقام ص ٤۰۹ و بحار ج ٤٥ ص ۱۹ ومناقب ج ٤ ص ۱۰۲ وعوالم ج ۱۷ ص ۲٦۲ ولهوف مترجم ص ۱۰٦ ومثیر الاحزان ابن نما ص ٦۳:

در ناسخ دارد بعد از او (یعنی عمیر بن عبدالله) مسلم بن عوسجه بمیدان

---

(۱) در مقتل خوارزمی (انی لیث الغاب لم اهجهج) هجهج السبع وهجهج به: صاح به وزجره لیکف (لسان العرب) ودر بحار (انی لدی الهیجاء لیث محرج).

(۲) در مقتل خوارزمی وبحار (لدی التعرج).

(۳) در بحار ومقتل خوارزمی (الازل) بالزاء.

(٤) در مقتل خوارزمی:

فریسة الضبع الازل الاعرج فمن تراه واقفاً بمنهجی

درآمد واين ارجوزه را بخواند :

إِنْ تَسْئَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لِبَدٍ   مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَى بَنِي أَسَدٍ
فَمَنْ بَغانا حائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ   وَ كافِرٌ بِدِينِ جَبّارٍ صَمَدٍ

يعنى هرگاه شخصيت مرا بخواهيد ، شيري هستم از فرزندان دسته‌اي از بزرگان بنى اسد ، كسى كه بر ما ستم كند گمراه وبدين خداي بي نياز كافر گشته است .

وخود را چون باد تند بر سپاه دشمن زد ، وتنور جنك را گرم كرد .

مردي از سپاه ابن سعد بيرون آمد وقدري با او نبرد كرد .

مسلم بن عوسجه پهلوى راست او را با نيزه بزد ، چنانكه سنان نيزه از پهلوي چپ او درشد ، پس ديگرى بر اوبتاخت ، او را نيز ازاسب درانداخت .

وهمين طور ميزد و ميكشت تا پنجاه تن شجاع را بخاك انداخت ، واز كثرت زخم بى تاب شد وبخاك افتاد ، وهنوز رمقي از جان در تن بود ، كه حسين عليه السلام با حبيب بن مظاهر بر بالين او حاضر شدند .

وامام حسين عليه السلام فرمود : خدا رحمت كند تو را اي مسلم (فَمِنْهُم مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَنْ يَنْتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً) (۱) آنگاه حبيب بن مظاهر بر سر بالين اوآمد وگفت : اي مسلم : سخت است بر من اين حالتِ تو ، ولي شاد باش كه در بهشتِ خدا جاى داري .

مسلم با صداي ضعيف گفت : خدا ترا بخير بشارت دهد .

حبيب گفت اي مسلم اگر ميدانستم بعد از تو زنده‌ام ميگفتم بمن وصيت خود را بنما ، لكن ميدانم كه يك ساعت بعد بتو ملحق خواهم گشت . مسلم

---

(۱) آيه ۲۳ از سورة ۳۳ يعنى پس بعض ايشان بسر آورد مدتش را وبعضى انتظار مى كشد وتبديل نكرد تبديل كردنى .

گفت : ترا باين وصيت ميكنم واشاره بامام حسين عليه السلام نمود .

وگفت تا جان داري دست از ياري او برندار .

حبيب گفت : سوگند بخداي جز اين نكنم .

آنگاه مسلم گفت : يا ابن رسول الله ميروم تا جد وپدرت را از رسيدن تو بشارت دهم ، اين بگفت ودرگذشت .

(در زيارت ناحيه) فرمود : اَلسَّلامُ عَلى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الاَسَدِيِ القَائِلِ لِلْحُسَيْنِ ، وَقَدْ اُذِنَ لَهُ فِي الاِنْصِرافِ : أَنَحْنُ نُخَلِّي عَنْكَ وَبِمَ نَعْتَذِرُ عِنْدَ اللهِ مِنْ أَداءِ حَقِّكَ : لا وَاللهِ حَتّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي هذا وَأَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَاثَبَتَ قائِمُهُ فِي يَدِي وَلا اُفارِقُكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِي سِلاحٌ اُقاتِلُهُمْ بِهِ ، لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجارَةِ وَلَمْ اُفارِقْكَ حَتّى اَمُوتَ مَعَكَ وَكُنْتُ اَوَّلَ مَنْ شَرى نَفْسَهُ وَاَوَّلَ شَهِيدٍ مِنْ شُهَداءِ اللهِ ، وَقَضى نَحْبَهُ ، فَفُزْتَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ . شَكَرَ اللهُ اسْتِقْدامَكَ وَمُواساتَكَ اِمامَكَ اِذْ مَشى اِلَيْكَ وَاَنْتَ صَرِيعٌ ، فَقالَ : يا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةٍ وَقَرَأَ « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً » لَعَنَ اللهُ الْمُشْتَرِكِينَ فِي قَتْلِكَ : عَبْدَاللهِ الضَّبابِي وَعَبْدَاللهِ بْنَ خَشْكارَةَ [1] الْبَجَلِي وَمُسْلِمَ بْنَ عَبْدِاللهِ الضَّبابِي بحار ج ٤٥ ص ٦٩ وناسخ ج ۳ ص ۲۱ .

مسلم را كنيزكي بود ، چون مولاي خودرا كشته ديد ، بر سر او آمد ، و فرياد برداشت كه يا سيداه ، يا ابن عوسجاه ،كوفيان از بانك او شاد خاطر گشتند ، واز قتل مسلم بباليدند .

شبث بن ربعي گفت : مادرهاي شما بر شما بگريد ، سرانِ خود را ميكشيد وعزيزانِ خود را ذليل ميكنيد وبكشتن مسلم شادي ميكنيد ، بخدا سوگند مسلم را در اسلام محل بسيار عالي است ، وموقفي بس بلند است ، او را در جنك

---

(۱) در بعضى نسخ (خشكارة) وآن غلطاست .

آذربایجان نگران بودم ، ازپیش که صفها مستور گردد وصف آرائی شود ، شش تن از کافران را با تیغ درگذرانید .

(شهادت پسر مسلم بن عوسجه)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۷۷ دارد که در کتاب روضة الأحباب مسطور است که:

مسلم بن عوسجه را پسري جوان بود ، چون پدر را کشته دید ، مانند شیری بردمید، حسین عليه السلام او را ازآهنك وقصدش بازداشت، وفرمود: اي جوان پدرت شهید شد واگر تو نیز کشته شوی ، مادرت در این بیابان بی آب وعلف در پناه کی باشد ؟

پسر مسلم خواست برگردد ، مادرش شتاب زده سر راه براوگرفت وگفت:

ای فرزند ، سلامت نفس را بر نصرت وياری پسر پیغمبر اختیار میکنی ؟ هرگز از تو راضی نخواهم شد .

پسر مسلم عنان برتافت ، وحمله گران افکند ومادرش از پشت سر فریاد همي کرد که : اي پسر شاد باش که بزودی از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد ، واومردانه همي کوشید ، تا پس از کشتن سی تن ازمشرکان ، شربت‌شهادت نوشید ، کوفیان سر او را بریده بسوی مادرش افکندند ، مادر سر را برداشت وببوسید وچنان بگریست که حاضران همه بگریستند .

(شهادت هلال بن نافع) (۱)

در مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۰ وناسخ ج ۲ ص ۲۷۷ از صاحب روضة الأحباب روایت کنند که بعد از شهادت مسلم بن عوسجه .

هلال بن نافع بجلی (جملی) قصد میدان نمود ، وجوانی بود نیکو اندام، ودختری در عقد او بود که هنوز هم بستر نشده بودند ، چون هلال را نگریست که قصد جنك دارد ، آب از دیده فرو ریخت ، وبر دامن او در آویخت ، که بکجا میروی ؟ ومرا با که میگذاری ؟ وبهاي هاي بگریست .

امام حسین عليه السلام چون قصه ایشان را شنید ، هلال را فرمود امروز اهل تو دوري تو را طاقت ندارند اگر خواهي درکار جهاد مسامحه کن وایشان را از خود راضی نما ؟

عرض کرد : یا ابن رسول الله اگر امروز نصرت تو نجویم ، فردا با رسول خدای چه گویم ؟ وزن را وداع کرده آهنك جهاد نمود ، واین ارجوزه بخواند:

أَرْمِي بِها مُعْلَمَةً أَفْواقُها وَ النَّفْسُ لا يَنْفَعُها إِشْفاقُها
مَسْمُومَةً تَجْرِي بِها أَخْفاقُها لَيَمْلَئَنَّ (۲) أَرْضَها رِشاقُها

در پاورقی ناسخ اینطور معنی کرده : با تیرهائیکه سوفارهای آن نشانه دارد ومسمومست میزنم ، ترسیدن سودی ندارد (از مرگ نمیرهاند) جنبیدن تیرها

(۱) در قمقام ص۴۱۴ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۲۰ (نافع بن هلال) بجای هلال بن نافع ذکر کرده‌اند .

ودر ابصار العین ص۸۹ گوید: در بعض کتب وزبانها (هلال بن نافع) گفته شده واین غلط است چنانچه بجای جملی بجلی ذکر کرده‌اند این هم غلط است .

(۲) در مقتل خوارزمی (لتملئن) .

آنها را میبرد (یا با آنها میرود) وانداختن آنها زمین را پر میکند .

هلال مردی دلیر وکمانداری دلاور بود که هرگز تیرش خطا نمیکرد ، هشتاد تیر در جعبه داشت که با هر یك یکتن از کفار بکشت ، وچون تیرها تمام شد مردانه با شمشیر حمله کرد واین شعر بگفت :

أَنَا الْغُلامُ الْيَمَنِي الْبَجَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ
إِنْ أُقْتَلِ الْيَوْمَ فَهذا أَمَلِي فَذاكَ رَأْيِي وَأُلاقِي عَمَلِي (١)

یعنی من جوانی از اهل یمن واز قبیله بجیله هستم ، دین من دین حسین و علي است ، اگر امروز کشته شوم آرزوي من همین است ، ورأي من میباشد وعملم را ملاقات میکنم .

پس مردی ازسپاه ابن سعد که او را قیس مینامیدند ، با شمشیر برهنه بمیدان تاخت ، هلال او را مجال نداد وبي درنك او را بجهنم فرستاد ، وبا شمشیر سیزده تن ازدشمن را ازپای درآورد، واینوقت انبوه لشکر ازهرطرف هجوم نموده با ضرب شمشیر وسنان او را خسته کردند ، وبازوي او را در هم شکستند واو را اسیر کرده بنزد شمر ذی الجوشن بردند (٢) ، شمرحکم کرد تا سر مبارکش

(١) در حاشیه ناسخ فرموده: در بعضی از نسخ ناسخ بجای بیت ثانی، این بیت را در حاشیه آورده‌اند :

اضربکم ضرب غلام بطل ویختم الله بخیر عمل

(٢) در قمقام ص٤١٤ داردکه اورا بنزد عمر بن سعد بردند، گفت: باری اگر مرا بخواهیدکشتن، من سیزده نفرتنها بکشتم غیر ازآنان‌که خسته ومجروح ساختم، واگر مرا بازوها بجای بود اسیر نتوانستید گرفت، واثرهای نیک من پدیدار آمدی، شمر شمشیر کشید تااورا گردن زند، گفت: بخدا اگر ترا از اسلام بهرة بود در خون ما اقدام نمی کردی، وقتل ما بس عظیم میشمردی، سپاس خدای‌راکه موت ما بدست بدترین مردمان مقدر فرمود، شمر تیغ بزد واورا شهید ساخت .

را از تن جدا کردند .

(شهادت نافع بن هلال بجلی (الجملی))

درناسخ ج ۲ ص۲۷۹ وبحار ج ٤٥ ص ۱۹ ومناقب ج ٤ص ۱۰٤ وعوالم ج ۱۷ ص ۲٦۲ وقمقام ج ۱ ص ٤١٤ وجلاء العيون ص ٥٦٣ ومقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۰ وارشاد مفید ص ۲۳۷ .

اینوقت نافع بن هلال بجلی ابتداء بمبارزت نمود واز حسین عليه السلام اجازه گرفت وبمیدان آمد ، واین رجز بخواند :

أَنَا ابْنُ هِلَالِ الْبَجَلِيِّ　　أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ

وَدِينُهُ دِينُ النَّبِيِّ

در مقتل خوارزمی :

أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ　　ابْنُ هِلَالِ الْجَمَلِي

أَضْرِبُكُمْ بِمُنْصَلِي (۱)　　تَحْتَ عَجَاجِ الْقَسْطَلِي (۲)

پس مزاحم بن حریث که از قبیلهٔ بنی قطعیه بود بمبارزه او بمیدان آمد ، وگفت : من بر دین عثمانم ، نافع گفت : تو بر دین شیطاني ، وبر وي بتاخت و با طعن نیزه وزدن شمشیرش از اسب در انداخت .

ودرقمقام ومقتل خوارزمی همان اشعار که درهلال بن نافع ذکر شد درباره نافع بن هلال ذکر کرده‌اند .

ودر بحار ج ٤٥ ص ۱۹ سطر (۱۲) وعوالم ج ۱۷ ص ۲٦۲ سطر (۲۱) تصریح دارند که نافع مزاحم بن حریث را کشت .

---

(۱) المنصل: السيف (المنجد) .

(۲) القسطل: الغبار الساطع في الحرب (المنجد) .

ولی در جلاء العیون مرحـوم مجلسی ص ۵۶۳ سطر (۱۵) تصریح دارد بر اینکه مزاحم نافع را شهید کرده .

وارشاد مفید ص ۲۳۷ سطر (۸) ظهورش در قول اول است .

و در زیارت ناحیه فرمـود : اَلسَّلامُ عَلیٰ نافِعِ بْنِ هِلالِ بْنِ نافِعِ الْبَجَلي (الْجَمَلي) الْمُرادي کما فی البحار ج ٤٥ ص ۷۱ واقبال ص ۵۷۶ .

(جنگ همگانی)

در ارشاد مفید ص ۲۶۷ وبحار ج ٤٥ ص ۱۹ وعوالم ج ۱۷ ص ۲۶۲ و ناسخ ج ۲ ص ۲۷۹ دارد که عمرو بن حجاج بمردم فریاد زد که اي مردم احمق آیا میدانید با که میجنگید ؟ میجنگید با اسب سواران اهل شهر ؟ میجنگید با جماعتی که طلب مرگ میکنند؟ احدي بمبارزه بایشان نرود جز آنکه کشته شود اگر چه ایشان کم هستند ، بخدا قسم اگر ایشان را سنگباران کنید همه کشته خواهند شد .

عمر بن سعد گفت : راست میگوئی ، رأي رأي تو است ، وبمردم خبرداد که تك تك بمیدان نروید ، والا همه کشته خواهید شد .

پس عمرو بن حجاج واصحابش از طرف فرات بر امام حسین عليه السلام حمله کردند .

ودر بحار وعوالم وناسخ دارد که :

اینوقت عمرو بن حجاج قدری پیش رفت ونزدیك حسین عليه السلام شد ،آنگاه روي بر تافت وگفت :

ای مردم کوفه ، ملازم اطاعت وجماعت خود باشید ، وشك نداشته باشید در قتال کسی که از دین بیرون رفته وبا امام مخالفت نموده .

حضرت فرمود : ای پسر حجاج : مردم را بمن برمیشورانی ؟ آیا ما از دین بیرون شدیم ، وشما در دین پای بندید ؛ بخدا قسم تو میشناسی که کدام از دین بیرون رفته وچه کس سزاوار آتش است .

پس این هنگام عمرو بن حجاج از کنار فرات بر میمنهٔ سپاه حسین علیه‌السلام حمله افکند .

ودر ناسخ وشمر بن ذی الجوشن از جانب میسره تاختن آورد .

حمله‌های گران پی در پی کردند ، ... أصحاب حسین علیه‌السلام که در دهان مرگ چنان برغبت برفتند که داماد نو خط [1] در حجله عروس نورس نرفتی ، چون شیر ، دیوانهٔ آشفته آماده جنگ شدند . گروهی پیادگان ُوسي ودو تن سوار بودند، سواران اسب برانگیختند وتیغها برکشیدند، ومانند شعله تند حمله افکندند ، وسپاه ابن سعد را از چپ وراست پراکنده نمودند، این حال بر ابن سعد بسیار ناگوار افتاد .

حصین بن نمیر را پیش خواند، وفرمان داد که پانصد نفر کماندار که در تحت فرمان داشت ، بر اصحاب حسین علیه‌السلام حمله ورگردد ، وایشان را بزخم پیگان درهم شکنند .

پس حصین بن نمیر که خمیر مایهٔ کید وکین بود ، باجیش خود أصحاب حسین علیه‌السلام را هدف تیر قرار دادند، وشمر ذی‌الجوشن بافوج خود، وعمرو بن حجاج چون گرگ درنده آمد، وهمه همدست شدند، وبجانب فرزند شیر یزدان تاخت وتاز کردند .

واصحاب حسین علیه‌السلام با قلت وکمي عدد مانند شیر، برایشان بتاختند، وهر یک مثل صاعقهٔ آتش بار، جماعتي را بهلاکت رسانیدند .

(۱) جوانیکه تازه بر رخسارش موی روئیده .

بااين همه اگر يكتن از سپاه حسين عليه السلام كشته ميشد ، چون عددشان كم بود نمايان بود، ولي اگر از سپاه كوفيان صد تن كشته ميشد، بنظر نميآمد، چون عددشان بسيار بود .

وكوفيان در اطراف لشگرگاه حسين عليه السلام گرد برمي‌آمدند ، شايد از هر جانب درآيند وسپاه آن حضرت را محاصره كنند، واصحاب سه تن وچهار تن از لابلاي خيمه‌ها سر بيرون ميكردند وايشان را هدف تير ميساختند .

اينوقت عمر بن سعد ندا در داد كه : عجله كنيد وخندق پر از هيزم است آتش زنيد، لشگريان آتش در خندق زدند .

امام حسين عليه السلام فرمود بگذاريد تاخوب آتش افروخته شود، چون جنگ از يك طرف ميشود، ومانع دخول لشگر كوفيان ميشود بطرف خيمه‌ها .

دراين هنگام شبث بن ربعي پيش تاخت وبانگ بر عمر سعد زد كه : مادر برتو بگريد از اين زنان وكودكان چه خواهيد ؟ لشكريان از سرزنش او شرمگين شدند وبرگشتند، لذا جنگ منحصر بيك طرف شد .

واصحاب زهير بن قين حمله افكندند، وابوعذره ضبابي راكه از بزرگان سپاه شمربن ذي‌الجوشن بود مقتول ساختند .

صاحب مناقب ازكتاب بستان الطرف از حسن بصري روايت ميكند كه : دراين مقاتله چون هردو لشكر روي در روي شدند ، جماعت بسياري از سپاه ابن سعد بدوزخ وارد شدند واز اصحاب سيدالشهداء نيز در اين حمله بسياري شهيد شدند. نخستين نعيم بن عجلان (۱) الخ .

---

(۱) عدد مقتولين از اصحاب حضرت در حمله اولى قبلا ج۲ص۳۲ گذشت تكرار نميكنيم .

(شدت جنگ ویاد خدا ! !) (۱)

در اینوقت که جوشش جنك بود : عمرو بن عبدالله انصاری که معروف است بــه ابوثمامهٔ صیداوی (۲) خدمت امام حسین علیه السلام آمد وعرض کرد یا أبا عبدالله : جان من فدای تو باد ، اگرچه تنور جنك افروخته ولي قسم بخدا شما کشته نشوی تامن بخون خویش غلطان نشوم ، دوست دارم که یک نماز دیگر باتو بگذارم، آنگاه خدارا دیدار کنم .

حسین علیه السلام سر بسوی‌آسمان برداشت ودید که هنگام نماز است ، فرمود یاد نماز کردي خدا ترا از نمازگزاران محسوب کند . اینک وقت نماز است ، ازاین جماعت مهلت بگیر بمقداریکه ما نماز گزاریم .

حصین بن نمیر چون این را بشنید فریاد برداشت که : نمازشما قبول درگاه خدا نیست .

حبیب بن مظاهر گفت : اي منافق غدار : نماز پسر رسول خــدا پذیرفته نیست ونماز تو قبول است ؟!

حصین بن نمیر با تیغ برهنه برحبیب بن مظاهر بتاخت واین رجزبخواند:

دُونَكَ ضَرْبَ السَّيْفِ يا حَبِيبُ وافاكَ لَيْثٌ بَطَلٌ نَجِيبٌ
فِي كَفِّهِ مُهَنَّدٌ قَضِيبٌ كَأَنَّهُ مِنْ لَمْعَةٍ حَلِيبٌ

اي حبیب :آماده ضربت شیر دلاور نجیبی باش که ناگهان با شمشیرهندي بران وبراقي مانند شیر دوشیده بر سرت رسید . (کذا في هامش الناسخ)

آنگاه فریاد برداشت :که اي حبیب بن مظاهر : حاضر میدان جنك باش

(۱) ناسخ ج۲ ص۲۸۲ وجلاء العیون مجلسی ص٥٦٤ سطر اول .

(۲) شهادت ابوثمامه صیداوی خواهدآمد .

وروبرو شدن دشمن را ملاحظه کن .

(بميدان آمدن حبيب بن مظهر (مظاهر)) (١)

در ناسخ ج ٢ ص ٢٨٤ وبحار ج ٤٥ ص ٢٦ ومقتل خوارزمی ج ٢ ص ١٨ وعوالم ج ١٧ ص ٢٧٠ ومناقب ج ٤ ص ١٠٣ و حقير از ناسخ تلخيص میکنم .

حبيب اينوقت در پيش امام حسين عليه السلام ايستاده بود چون اين كلمات را شنيد حضرت را وداع کرد ، وعرض نمود : ای مولای من : پدر ومادرم فدای تو باد ، بخدا قسم آرزومندم اين نماز را در بهشت بخوانم واز جانب شما جد وپدر وبرادرت را سلام برسانم . اين بگفت وبميدان آمد ، وبا حصين بن نمير روي در روي شد واين ارجوزه را قرائت کرد :

أَنَـا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرْ (٢) وَفَارِسُ الْهَيْجاءِ لَيْثٌ قَسْوَرْ
وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرْ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمُ وَأَصْبَرْ
أَيْضاً وَفِي كُلِّ الْأُمُورِ أَقْدَرْ وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفاءِ أَغْدَرْ

---

(١) در مجالس السنية ج ١ ص ١٠٦ گويد: حبيب بن مظهر (مظاهر غلط است) از كسانی است كه نامه برای امام حسين عليه السلام نوشته ووقتی مسلم بن عقيل بكوفه آمد برای امام حسين بيعت می گرفت، وچون ابن زياد بكوفه آمد ومردم كوفه بی‌وفائی كردند حبيب دركوفه مخفی شد تاوقتی كه امام حسين بكربلا آمد بطرف آن حضرت حركت كرد شب‌راه می‌رفت وروز مخفی بود تا بكربلا رسيد .

(٢) در ناسخ ج ٢ ص ٢٨٤ داردكه بين علماء رجال در نام پدر حبيب اختلاف دارند بعضی (مظاهر) وبعضی (مظهر) بر وزن (مطهر) دانسته‌اند ، وازاين ارجوزه معلوم ميشود (مظهر) درست است .

وَنَحْنُ أَعْلَىٰ حُجَّةً وَأَظْهَرُ حَقّاً وَأَنْمىٰ مِنْكُمْ وَأَعْذَرُ
وَفِي يَمِينِي صَارِمٌ مُذَكَّرُ وَفِيكُمْ نَارُ الْجَحِيمِ تُسْعَرُ

خلاصه معنی اشعار: من حبیبم پسر مظهرم ، اگر چه شماره شما از ما بیشتر است لکن ما بردبار وبا وفا وتواناتریم ، وحق وحجت با ما است ، در دست من شمشیر برّانی است ، که در میان شما آتش دوزخ می‌افروزد (کما فی هامش الناسخ) .

ودر بحار ، وعوالم ومقتل خوارزمی ، ومناقب ، ارجوزه را اینطور نقل کرده‌اند :

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرُ فَارِسُ هَيْجَاءٍ وَحَرْبٌ تُسْعَرُ
وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرُ وَنَحْنُ أَعْلَىٰ حُجَّةً وَأَظْهَرُ (۱)
وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ (۲) وَنَحْنُ أَوْفَىٰ مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ
حَقّاً وَأَنْمىٰ مِنْكُمْ وَأَعْذَرُ

ودر امالی صدوق ص ۱۴۱ اینطور نقل میکند .

انا حبیب وابی مظاهر لنحن ازکی منکم واطهر
ننصر خیر الناس حین یذکر

وبیشتر ذکر نکرده .

(شهادت حبیب بن مظهر) (۳)

چون حبیب ارجوزه را تمام خواند ، آهنگ حصین بن نمیر کرد . وحمله

(۱) در مناقب تااینجا بیشتر ندارد .
(۲) در خوارزمی (وأنتم عند الهیاج غدر) .
(۳) ناسخ ج۲ ص۲۸۵ ، وبحار ج۴۵ ص۲۶ ، وعوالم ج۱۷ ص۲۷۰ ، ومقتل خوارزمی ج۲ ص۱۸ وقمقام ص۴۱۲ .

سختی نمود ، وبا شمشیر زخمی بر بالای بینی حصین بزد ، حصین از اسب در افتاد حبیب خواست سر از بدنش جدا کند، اصحاب او بر حبیب حمله کردند، واورا ازمیدان بدر بردند، چون زخم او سخت نبود، بار دیگر بلند شد ودرصف خود ایستاد ، از آن طرف حبیب با تنی سالخورده وقامتی خمیده ، مانند شیر از چپ وراست همي تاخت ، ومرد ومرکب بخاك همی انداخت ، واین اشعار بخواند .

اُقْسِمُ لَوْ كُنّا لَكُمْ اَعْداداً (۱) اَوْ شَطْرَكُمْ وَلَّيْتُمْ الْاَكْتادا
يا شَرَّ قَوْمٍ حَسَباً وَآداً (۲) وَشَرَّهُمْ قَدْ عَمِلوا (۳) اَنْداداً (٤)

یعنی ای بدترین گروه ، از احاظ نژاد ونیرو ؟ وبدترین مشرکین ، بخدا قسم اگر ما باندازه یا نصف شما میبودیم شما پشت بجنك داده فرار میکردید .

وخویش را بخدای بفروخت واز راست وچپ جنگید (تا سی ویك نفر را بروایت مجلسی در جلاء العیون) .

وبروایت محمد بن ابیطالب شصت ودوتن از کوفیان را طعمه شمشیر نمود، اینوقت مردی از بني تمیم از کمین بیرون شد ، وناگهان با سنان نیزه حبیب را زخمی بزد ، چنانکه بروي در افتاد .

حبیب زود برخاست تا دشمن را کیفر کند ، حصین بن نمیر در رسید ، و شمشیري بر سر حبیب بزد تا از پاي در افتاد ، پس از اسب پیاده شد وسر او را از بدن جدا کرد ، وبر گردن اسب درآویخت .

---

(۱) در مقتل خوارزمی (اقسم لوكنتم لنا أعداداً) .
(۲) در بعض مصادر (وزادا) .
(۳) در بعض مصادر (قد علموا الخ) .
(٤) در مقتل خوارزمی (ویااشد معشر عناداً) .

وبروایتی بعد از زخم حصین هم آن مرد تمیمی سر حبیب را از تن جدا کرده .

ونیز گفته‌اند : بدیل بن صریم سر حبیب را برید ، وازگردن اسب آویخت وبر نشست وبمکه رفت ، (۱) در مکه پسر حبیب که هنوز مراهق (نزدیك بسن بلوغ) بود ، سر پدر را بشناخت ، بدیل را بکشت وسر پدر را گرفته دفن کرد.

صاحب ناسخ فرماید این سخن در نزد بنده درست نیست . چون در مکه کسی نبود که بدیل بن صریم را بدین کردار عطائی کند وجایزه دهد ، وعبدالله بن زبیر بن العوام که این هنگام در مکه دعوی دار خلافت بود با حبیب کینه و کیدی نداشت که بدیل، این مسافت دراز بپیماید وهمه‌جا، سر حبیب علاقهٔ گردن

---

(۱) بمکه رفت مسلماً غلطاست باید بکوفه باشد در مقتل خوارزمی ج۲ص ۱۹ فرموده: بعضی گفته‌اند بدیل بن صریم حبیب‌را کشت وسرش‌را جدا کرده ودر گردن اسبش معلق نمود چون داخل کوفه شد، پسر حبیب بن مظاهر که پسر نابالغ بود پرید وقاتل پدر راکشت وسر را گرفت .

ودرقمقام ص۴۱۲ سخنی داردکه خلاصه‌اش این‌است نزاع شد بین حصین وآن مرد تمیمی در قتل حبیب. حصین گفت: من در قتل وی باتو شریکم این سر را بمن ده ، تمیمی قبول‌نکرد، حصین گفت: من می‌خواهم سر اورا درگردن اسب خود آویخته درمیان لشگر دور زنم تابدانند من‌هم باتو شریک هستم آنوقت سررا بتو می‌دهم‌که نزد ابن‌زیاد بری وجایزه بگیری من‌محتاج جایزه نیستم؟ تمیمی‌قبول‌کرد حصین‌همین‌کارکه‌می‌خواست انجام داد وباز سررا به تمیمی برگردانید، چون بکوفه‌آمد قاسم پسر حبیب آن سررا بشناخت وباتمیمی بجانب قصرالاماره رفت، تمیمی شکی شد وسبب ملازمت پرسید، قاسم گفت: این سر پدر من‌است بده تادفن‌کنـم ، تمیمی‌گفت: اولا امیر راضی بدفن نیست وثانیاً من می‌خواهم جایزه بگیرم، این بود تادر زمان مصعب قاسم قاتل پدررا بکشت .

چنانچه درهامش بحار ج۴۵ ص۲۷ همین معنارا تأیید می‌کند .

اسب او باشد ، اگر بطمع عطا بود ، البته بکوفه میشتافت ـ والله اعلم ـ .

بالجمله ، چون حبیب شهید شد ، مرگ او بر حسین علیه السلام سخت آمـد . فَقالَ : عِنْدَاللهِ اَحْتَسِبُ نَفْسي وَحُماةَ اَصْحابي [1] ، وَقالَ : لِلّٰهِ دَرُّكَ يا حَبيبُ: لَقَدْ كُنْتَ فاضِلاً تَخْتِمُ الْقُرآنَ في لَيْلَةٍ واحِدَةٍ .

امام علیه السلام حبیب را بدعای خیریاد کرد ، واو هرشبی قرآن را ختم میفرمود. زهیر بن قین عرض کرد : یا ابن رسول الله پدر ومادرم فدای تو باد ، چرا روی شما در قتل حبیب شکسته گشت ؟ مگر نمیدانی که ما بر حقیم ؟ فرمود : خوب میدانم که ما وشما بطریق هدایت میرویم ، عرض کرد : دیگر چـه باك داریم ؟ اینك بجانب جنت ونعیم بهشت خواهیم شتافت .

دریاران پایدار ص ۵۰ این اشعار را نقل کند :

ببین اخلاص این پیر هنرمند   چه خواهدکرد در راه خداوند
رجز خواند ونسب فرمود آگاه   مبارز خواست از آن قوم گمراه
چنان رزمی نمودآن پیر هشیار   که بر نامآوران تنك آمدی کار
سر شمشیر آن پیر جوانمرد   همی مرد ازسرمرکب جدا کرد
به تیغ تیز آن رزم وپیکار   فکند از آن جماعت جمع بسیار

ودر زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلامُ عَلىٰ حَبيبِ بْنِ(مُظَهر)الْاَسَدِيّ کمـا فی البحار ج ٤٥ ص ۷۱ .

(نماز در برابر شمشیر وتیر)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۸۷ آنچه که مجملش این است : امام حسین علیه السلام در

---

(۱) در قمقام ص۴۱۳ امام فرمود: (عند ذلك احتسب حماة اصحابی) اکنون در موت بزرگان اصحاب ورؤسای انصار خود از خداوند عوض وأجر میطلبم .

اینوقت زهیر بن قین ، وسعید بن عبدالله را فرمان داد که از پیش رو بایستند تا حضرت نماز ظهر را بخواند ، وایشان بحسب فرمان خویشتن را هدف تیغ و تیر داشتند ، پس حسین علیه السلام با یك نیمه اصحاب نماز خوف بگذاشت ، ونیم دیگر مشغول دفع دشمن بودند .

وسعید بن عبدالله در راست وچپ امام خود را سپر قرار داد ، چندانکه بزخم شمشیر وتیر از پای در افتاد ، وگفت : خدایا لعن کن این گروه را مثل لعن عاد وثمود ، ای پروردگار من ، سلام مرا به پیغمبر خود برسان وبگو آنچه بمن رسید از این زخمها ، من برای یاری فرزند تو بجان خریدم ، این بگفت وجان بداد .

در بدن او غیر از زخم شمشیر ونیزه سیزده تیر یافتند .

وبروایتی آن حضرت واصحابش نماز را با اشاره فرادا وتنها گذاشتند(۱) .

(کلمات حسین واهل حرم علیهم السلام در تهییج لشگر) (۲)

وبعد از فراغت از نماز حسین علیه السلام اصحاب را بجهاد تحریك نمود و فرمود : ای اصحاب : اینك درهای بهشت گشاده است ، ونهرهای بهشتی جریان دارد ، ومیوه ها رسیده هنگام چیدن است ، وقصرهای بهشت زینت داده شده ، وحور وغلمان بهشت مأنوس است ، واین رسول خدا است ، وشهیدانیکه کشته شده‌اند حاضر خدمت اویند ، وپدر ومادر من قدوم شما را انتظار میبرند ، ومشتاق دیدار شمایند ، هم اکنون در ترویج دین خدا بکوشید ، وحرم رسول

---

(۱) ابن نما در مثیر الاحزان ص۶۵ فرموده وقیل : صلی الحسین علیه السلام وأصحابه فرادی بالایماء . چنانچه در بحار ج۴۵ ص۲۳ نیز نقل فرموده .

(۲) ناسخ ج۲ ص۲۸۷ .

خدا را از دشمن دفع کنید .

اینوقت اضطراب ، واضطرار عظیم در میان اهل بیت پدید آمد ، وناپروا ازخیمه ها بیرون شدند ، وفریاد برداشتند که ای جماعت مسلمانان ، ای مؤمنین با شجاعت ، حمایت کنید از دین خدا ، ودفع کنید دشمنان را از حرم رسول خدا ، ودور سازید دشمنان را از امام وپیشوای خود ، که پسر دختر پیغمبر شما است ، وبدانید که خداوند امتحان میفرماید شما را در یاری ما ، وشما همسایگان وپناهندگان مائید ، ودر پناه جد مائید ، وشما جوان مردانید ، ودوستان مائید ، ناچار دشمنان ما را از ما دفع کنید .

(پاسخ وجواب اصحاب)

اصحاب چون این کلمات بشنیدند ، بهاي هاي بگریستند ، و بانك نالـه و شیون در هم افکندند . وهم آواز گفتند : ای اهل بیتِ رسولِ خدا ، جانهایِ ما فدایِ جانهایِ شما است ، وخونهایِ ما فدايِ خونهایِ شمااست ، وروحهای ما فداي ارواح شما است . قسم بخدا تا ما زنده باشیم دشمن نزدیك شما نتوانـد آمد ، وبدانید که در راه شما مـا جانهاي خود را نثار شما میکنیم ، تـا شربت مرگ بنوشیم ، چون امروز کسی نجات یابد که سر خود را براه شما دهد .

(شهادت زهیر بن قین) (۱)

در امالی صدوق ص ۱٤۱ فرمود : چون زهیر عزم میدان کرد خطاب بامام

(۱) در ناسخ ج۲ ص۲۸۹ وبحار ج٤٥ ص۲٥ وقمقـام ص٤١٤ وعوالم ج۱۷ ص۲٦۹ وامالی صدوق ص۱٤۱ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۲۰ ومناقـب ج٤ ص۱۰۳ وحقیر از ناسخ اقتباس میکنم .

حسين عليه السلام كرد :

اَلْيَوْمُ نَلْقي جَدَّكَ النَّبِيّا وَحَسَناً وَالْمُرْتَضى عَلِيّاً

ودر ناسخ وزهير بن قين اول كسى بودكه دستور مبارزه خواست وبميدان آمد ، وحريف وهم شأن طلبيد واين ارجوزه بگفت :

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ وَفي يَميني مُرْهَفُ الْحَدَّيْنِ (۱)
أَذُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ اِنَّ حُسَيْناً اَحَدُ السِّبْطَيْنِ
اِبْنُ عَلِيٍّ طاهِرُ الْجَدَّيْنِ مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الزَّيْنِ
ذاكَ رَسُولُ اللهِ غَيْرُ الْمَيْنِ (۲) يا لَيْتَ نَفْسي قُسِّمَتْ قِسْمَيْنِ
وَعَنْ اِمامٍ صادِقِ الْيَقينِ أَضْرِبُكُمْ مُحامِياً عَنْ ديني
اَضْرِبُكُمْ وَلا اَرىٰ مِنْ شَيْنِ (۳) اَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ غُلامٍ زَيْنِ
بِأَبْيَضٍ وَأَسْمَرٍ رُدَيْنِ (٤)

خلاصه معنى اشعار : من زهير پسر قينم ، براى راندن شما از حسين كه نوة رسول خدا وپاك نژاد وپيشواي من است ، شمشير برانى در دست دارم كه براي دفاع از دينم بشما ميزنم ، وزشتى وعيبى درآن نمى بينم .

اين ارجوزه فقط در ناسخ ذكر شده .

(۱) مرهف: شمشيريكه هردو طرفش تيز باشد .

(۲) مين : يعنى دروغ .

(۳) شين : زشتى .

(٤) ابيض: يعنى شمشير واسمر: يعنى نيزه وردين: در لسان العرب گفته : ردينة ، اسم زني است ونيزه . ردينية، منسوب باوست .

ودر المنجد گفته: رديني: نيزه ايست كه منسوب به ردينه است، وآن اسم زنيست كه مشهور بقيمت گذارى نيزه ها است .

وآنچه در بحار وعوالم وقمقام ومقتل خوارزمي ومناقب ذكر شده اين است .

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ قَيْنِ   أَذُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ
إِنَّ حُسَيْناً أَحَدُ السِّبْطَيْنِ   مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الزَّيْنِ (١)
ذاكَ رَسُولُ اللهِ غَيْرِ الْمَيْنِ   أَضْرِبُكُمْ وَلا أَرىٰ مِنْ شَيْنِ (٢)
يالَيْتَ نَفْسِي قُسِّمَتْ قِسْمَيْنِ

خلاصه زهير اين ارجوزه را خوانـد ، وخودرا مثل صاعقه بر قلب لشكر زد واز راست وچپ بتاخت وبسياري از ابطال را بر خاك انداخت .

وبروايت محمدبن أبي‌طالب يكصد وبيست‌تن از شجاعان كوفه‌را باشمشير درگذرانيد، آنگاه كثيربن عبدالشعبي، ومهاجر بن اوس تميمي فرصتي بدست آوردند وبزخم شمشير وسنان اورا از پاي درآوردند .

چون حسين عليه السلام اورا ديد بر خاك افتاده فرمود : اي زهير خداوند تورا دور نيفكند ازحضرت خويش، ولعن كند كشنده ترا مثل لعن گروهيكه بصورت بوزنه وخوك درآورد .

ودر مقتل خوارزمي ج٢ ص٢٠ گفته روايت شده كه زهير چون اراده حمله كرد پيش امام حسين عليه السلام ايستاد ودست بر كتفش زد وگفت :

أَقْدِمْ حُسَيْنُ هادِياً مَهْدِيّاً   اَلْيَوْمَ نَلْقىٰ جَدَّكَ النَّبِيّاً

تاآخر ارجوزه كه عنقريب ذكر ميشود ، وگفته نميدانم زهير انشاء كرده ياحجاج بن مسروق . (چون اين ارجوزه در احوالات حجاج بن مسروق ذكر ميشود) .

(١) مناقب تااينجا بيشتر ذكر نكرده .

(٢) مقتل خوارزمي تااينجا بيشتر ذكر نكرده .

(در زیارت ناحیه فرمود)

اَلسَّلامُ عَلیٰ زُهَیرِبْنِ اْلقَینِ اْلبَجَلِیِّ، اَلْقائِلِ لِلْحُسَینِ وَقَدْ اَذِنَ لَهُ فِی الْاِنْصِرافِ: لا وَاللهِ لایَکُوْنُ ذٰلِکَ اَبَداً ، اَتْرُکُ ابْنَ رَسُولِ اللهِ اَسیراً فِی یَدِ الْاَعْداءِ ، وَاَنْجُو؟ لاأَرانِیَ اللهُ ذٰلِکَ الْیَوْمَ کمافي البحار ج٤٥ ص٧١ وج١٠١ ص٢٧٢ وناسخ ج٣ ص٢٢ .

(شهادت ابو ثمامه صیداوی) (١)

آنگاه ابو ثمامه صیداوی، عرض کرد : السلام علیك یاأباعبدالله، و بمیدان جنگ تاخت، واین شعر قرائت کرد :

عَزاءاً لِآلِ الْمُصْطَفیٰ وَبَناتِهِ — عَلیٰ حَبْسِ خَیرِالنّاسِ سِبْطِ مُحَمَّدِ
عَزاءاً لِزَهْراءِ النَّبِی وَزَوْجِها — خَزانَـةِ عِلْمِ اللهِ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدِ
عَزاءاً لِأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ کُلِّهِمْ — وَحُزْناً عَلیٰ حَبْسِ الْحُسَینِ الْمُسَدَّدِ
فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنّی النَّبِیَّ وَبِنْتَهُ — بِأَنَّ اْبنَکُمْ فِی مَجْهَدٍ أَیِّ مَجْهَدِ؟

یعنی عزاء است برای آل محمد ودخترانش ، برای حبس و گیر افتادن بهترین مردم که نوه محمد است ، عزاء است براي زهراي پیغمبر وشوهرش ، که خزینه علم خداست بعداز پیغمبر، عزاء است براي اهل مشرق ومغرب همه، وحزن واندوه است براي حبس حسین دُرُستکار ، پس کي پیغام مرا بـه پیغمبر ودخترش میرساند که فرزند شما در سختی است وچه سختی ؟ در زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلامُ عَلیٰ أَبی ثُمامَةَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِاللهِ الصّائِدِي کمافي البحار ج٤٥ ص

(١) در مناقب ج٤ ص١٠٤ وناسخ ج٢ ص٢٩١ ودر عنوان (شدت جنگ وياد خدا) ج٢ ص٩١ نیز یاد ازاو شد .

۷۳ ودر ناسخ ج۳ ص۲٤ (عمرو بن عبدالله) .

(شهادت حجاج بن مسروق) (۱)

مجمل آنچه در ناسخ است : حجاج بن مسروق جعفی که مؤذن حسین عليه السلام بود، واورا رکاب دار نیز می گفتند : روی بروی حضرت ایستاد واین اشعار قرائت کرد :

أَقْدِمْ حُسَيْنٌ (۲) هادِياً مَهْدِيّاً — اَلْيَوْمَ تلقى (۳) جَدَّكَ النَّبِيّاً
ثُمَّ أَباكَ ذَا النَّدَى عَلِيّاً (٤) — ذاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ وَصِيّاً (٥)
وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرِّضى الْوَلِيّاً — وَأَسَدَ اللهِ الشَّهِيدَ الْحَيّا
وَذَا الْجَناحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيّاً — وَفاطِمَ وَالطّاهِرَ الزَّكِيّا (٦)
وَمَنْ مَضى مِنْ قَبْلِهِ تَقِيّاً — فَاللهُ قَدْ صَيَّرَني وَلِيّاً
في حُبِّكُمْ أُقاتِلُ الدَّعِيّا — وَأَشْهَدُ اللهَ الشَّهِيدَ الْحَيّا

---

(۱) در مناقب ج٤ ص۱۰۳ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۲۰ وعوالم ج۱۷ ص۲٦۹ وبحار ج٤٥ ص۲٥ وناسخ ج۲ ص۲۹۱ .

(۲) فی العوالم (اقدم حسیناً الخ) .

(۳) فی مقتل خوارزمی (نلقی جدك الخ) .

(٤) فی المقتل (ذا العلا عليا) .

(٥) مناقب تااینجا بیشتر ذکر نکرده . ودر مقتل بجای این بیت (والحسن الخير الرضا الوليا) ذکر کرده .

(٦) این بیت وباقی ابیات که بعداز این ذکر میشود : در هیچ یك از مصادر که بحار وعوالم ومقتل خوارزمی باشد ذکر نشده . فقط ناسخ ذکر فرموده .

لِتُبْشِرُوا یاعِتْرَةَ النَّبِیّا بِجَنَّةٍ شَرابُها مَرِیّاً
وَالْحَوْضُ حَوْضُ الْمُرْتَضى عَلِیّاً

خلاصه اشعار (کمافي هامش الناسخ) اي حسین پیش آی که امروز جدت پیغمبر وپدرت علي وصي، امام حسن، حمزه اسد الله، جعفر طیار دلاور، فاطمه طاهر وپرهیز کارانیکه پیش از وي درگذشته‌اند ملاقات خواهی کرد، اي‌خاندان پیغمبر ﷺ برای دوستی شما بااین زنا زاده میجنگم، تامرا به بهشتی که آشامیدنیهایش گوارا، وحوضش که مال علي مرتضی است مژده دهید.

آنگاه اجازه گرفت وبمیدان جنگ شتافت، وپانزده تن راباشمشیر درگذرانید وشهید شد.

ودر کتاب شرح شافیه مسطور است که حجاج بن مسروق باتفاق غلامش مبارك نام، یکصد وپنجاه تن ازکوفیان را بکشتند آنگاه کشته شدند.

ودر زیارت ناحیه فرمود: السلام علی الحجاج بن مسروق الجعفی کمافي البحار ج۴۵ ص۷۲.

(شهادت یحیی بن کثیر) (۱)

پس ازشهادت حجاج، یحیی بن کثیر انصاری اجازه مبارزه یافت وبمیدان شتافت، واین اشعار را خواند.

ضاقَ الْخِناقُ (۲) بِابْنِ سَعْدٍ وَابْنِهِ بِلِقائِهِما لِفَوارِسِ الْاَنْصارِ
وَمُهاجِرِینَ مُخَضِّبِینَ رِماحَهُمْ تَحْتَ العَجاجَةِ (۳) مِنْ دَمِ الْكُفّارِ

(۱) ناسخ ج۲ ص۲۹۲.

(۲) الخناق: مایخنق به کالحبل العنق (م).

(۳) العجاجة: اي الاحمق وبمعنی فرومایه ودود وغبار و گرد هم آمده.

خُضِبَتْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَالْيَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ
خَانُوا حُسَيْناً وَالْحَوادِثُ جُمَّةٌ[1] وَرَضُوا يَزِيداً وَالرِّضا فِي النَّارِ
فَالْيَوْمَ نُشْعِلُها بِحَدِّ سُيُوفِنا بِالْمُشْرَفِيَّةِ[2] وَالْقَنَا[3] الْخَطَّارِ[4]
هذا عَلِيٌّ ابْنُ الْأَوْسِ فَرْضٌ وَاجِبٌ وَالْخَزْرَجِيَّةِ وَفِتْيَةِ النَّجَّارِ

وخلاصه معنى اشعار(على ما في هامش الناسخ) ابن سعد و پسرش از روبرو شدن با سواران مهاجرين وانصار كه نيزهٔ آنها از خون مردم بى دين رنگين بوده وميباشد ، نزديك است خفه شوند . بـا حسين پيمان شكنى كردند ويزيـد را از خود راضى نمودند ، آنها ويزيد درآتشند ، امروز بر انصار واجب ولازم‌است كه با نيزه وشمشيرهاي بران همان آتش را در ميان ايشان شعله وركنند .

وبروايت ابي مخنف پنجاه نفر وبروايت شرح شافيه چهـل كس بكشت آنگاه كشته گشت .

(شهادت يحيى بن سليم) (٥)

وديگر يحيى بن سليم مازنى رخصت يافته آهنك جهاد نمود ، واين رجز

---

(١) الجمة : مجتمع شعر الرأس (م) والجمة معظم الشيء (م) .

(٢) المشرفي: المنسوب الى قرى من أرض العرب تدنو من الريف اسمها مشارف الشام ، منها السيوف المشرفية (م) .

(٣) القنا : اللحية من الخضاب:اسودت (م) .

(٤) الخطار: الطعان بالرمح (م) .

(٥) مناقب ابـن شهر آشوب ج٤ ص١٠٢ وعوالـم ج١٧ ص٢٦٧ وبحار ج٤٥ ص٢٤ ونـاسخ ج٢ ص٢٩٢ . وجلاء العيون ص٥٦٦ . ومقتل خوارزمى ج٢ ص١٧ سطر آخر. وقمقام ص٤٢٢ .

بگفت:

لَاَضْرِبَنَّ اَلْقَوْمَ ضَرْباً فَيْصَلاً ضَرْباً شَدِيداً فِي الْعِداةِ مُعْجِلاً
لا عاجِزاً فيها وَلا مُوَلْوِلاً وَلا أَخافُ الْيَوْمَ مَوْتاً مُقْبِلاً
لٰكِنَّنِي كَاللَّيْثِ أَحْمِي أَشْبُلاً

دشمنان را با شتاب ضربت سخت وُبرّان ميزنم، نه ازمرگيكه ناچارخواهد آمد ميترسم ونه عجز وبيتابی نشان ميدهم، بلكه مانند شيري از شير زادگان دفاع ميكنم. (كما في هامش الناسخ) وهمچنان جنگيد وبسياری بكشت تا بدرجه شهادت رسيد.

ودر مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۱۸ ارجوزه را اينطور نقل كرده.

لَاَضْرِبَنَّ الْيَوْمَ ضَرْباً فَيْصَلاً ضَرْباً طَلْحَفى[۱] فِي الْعِدىٰ مُسْتَاصِلاً
لا عاجِزاً عَنْهُمْ وَلا مُهَلِّلاً[۲] ما اَنَا اِلاّ اللَّيْثُ يَحْمِي الاَشْبُلاَ[۳]

(شهادت حنظلة بن سعد) (۴)

حنظلة بن سعد (أسعد[۵]) شامی (شبامی[۶]) پيش آمد ودر برابر امام

---

(۱) طلحف: ضرباً طلحفي اي شديداً (لسان العرب).

(۲) يعنی نه عاجزم ونه صدا بلند ميكنم.

(۳) نيستم من مگر شيريكه از بچه‌های خود حمايت ميكند.

(٤) بحار ج٤٥ ص٢٣ وقمقام ص٤١٦ وعوالم ج١٧ ص٢٦٧ وناسخ ج٢ ص٢٩٣. وابن نما ص٦٥ وابصار العين ص٧٧ وارشاد مفيد ص٢٣٨ ولهوف مترجم ص١٠٩.

(٥) كمافي اللهوف المترجم ص١٠٩ وابن نما ص٦٥.

(٦) در ارشاد مفيد وبحار وجلاء العيون مجلسی (ره) وابن نما ص٦٥

←

حسين عليه السلام بايستاد ، ودر حفظ آن حضرت خود را سپر شمشير وهدف تيرقرار داد ، وفرياد زد (يَا قَوْمِ اِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاَحْزابِ تا آخر آيه) كه ظاهر معنى اينست .

اى قوم من ، من ميترسم بر شما كه مستوجب عذاب لشكر احزاب شويد و كيفر قوم نوح وعاد وثمود ببينيد ، وبحكم عدل خداوند كريم ، دستخوش عذاب اليم گرديد ، اى قوم من ، من بر شما ميترسم ازعذاب روزقيامت روزيكه از محشر روى بگردانيد بسوي جهنم وشما را عذاب خدا نگاه دارنده نباشد . اي قوم مكشيد حسين را پس مستأصل گرداند خدا شما را بعذاب عظيم ونا اميد است كسى كه بر خدا افتراء ببندد .

حضرت فرمود : اى حنظلة بن سعد ، خداوند ترا رحمت كند بدرستيكه ايشان مستوجب عقاب شدند ، چون نصيحت ترا قبول نكردند ، وبر توخروج كردند ودشنام دادند بتو واصحاب تو ، وبرادران شايسته ترا كشتند ، (ديگرچه اميد بايشان باشد ؟) .

حنظله عرض كرد : اي پسر رسول خدا ، پدر ومادرم فداي تو باد ، درست ميفرمائيد آيا من بسوى پروردگار خود نروم ؟ وبه برادران خود ملحق نشوم ؟

فرمود : شتاب كن وبرو بسوى چيزيكه بهتر است از دنيا و آنچه در دنيا است ، وبسوى سلطنتى كه هر گز كهنه نشود ، وزوال نپذيرد ، حنظله عرض كرد: (اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا اْبنَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعلى أَهْلِ بَيْتِكَ ، وَجَمَعَ بَيْنَنا

←

وقمقام ص٤١٦ (شبامى) ذكر شده كه طايفهٔ از همدان ميباشند. ودر ابصارالعين ص٧٧ گويد: در بعض كتب (شامى) ذكر شده كه منسوب بشام باشد وهو غلط فاضح واين غلطى است روشن، پس شبامى درست است .

وَبَيْنَكَ فِي الجَنَّةِ) .

يعني سلام بر تو ای پسر رسول خدا ، درود خدا بر تو واهل بيت تو و خدا جمع كند بين ما وشما در بهشت .

در قمقام دارد حضرت فرمود آمين آمين .

وحمله گران افكند وجنك نماياني نمود وشربت شهادت نوشيد رحمة الله عليه .

ودر زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلاَمُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ سَعْدِ الشَّبَامِيّ . كما فى البحار ج ٤٥ ص ٧٣ .

(شهادت عبدالرحمن بن عبدالله) (۱)

پس عبدالرحمن بن عبدالله يزنى [۲] بميدان آمد ورجز خواند :

أَنَا ابْنُ عَبْدِاللهِ مِنْ آلِ يَزَنْ　　دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَحَسَنٍ
أَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ فَتىً مِنَ الْيَمَنِ　　أَرْجُو بِذاكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمُؤْتَمَنِ

من عبدالله واز قبيلهٔ يزن ، وبردين حسين وحسن ميباشم ، مانند جوان يمنى شما را ميزنم ، وبآن رحمت خدايرا اميدوارم . (كما في هامش الناسخ)

پس حمله كرد بر دشمن وتني چنديرا بكُشْت وبدرجهِ شهادتْ رسيد .

---

(۱) عوالـم ج۱۷ ص۲٦٥ وبحار ج٤٥ ص۲۲ وجلاء العيـون ص٥٦٤ وناسخ ج۲ ص۲۹٥ ومناقب ج٤ ص۱۰۲ .

(۲) در جلاء العيون (مزني) ذكر كرده ولي در تمام مصادر (يزنـي) ذكر شده .

(شهادت عمرو بن قَرَظَه) (١)

پس عمرو بن قرظه [٢] انصاری پیش آمد وبا تمام رغبت در خدمت امام علیه السلام جانبازی نمود ، واز امام حسین اذن جهاد خـواست حضرت اذنش دادند ، پس مثل مشتاقان بمزد جهاد کرد تا گروهی از حزب ابن زیاد را بکشت وجمع کرده بود بین سداد وجهاد ، وهرتیری که بطرف حسین عليه السلام میآمد دست خود را سپر میکرد ، واگر شمشیری حواله حضرت میشد بجان خویش میخرید تا در اثر زیادي زخم تاب وتوانش نماند ، روي بجانب حسین کرد وگفت : ای پسر پیغمبر وفاداری کردم ؟ فرمود : آری وچون تو ، پیش از من به بهشت میروی سلام مرا برسول خدا برسان ، وبگو که من نیز بدنبال تو می آیم ، پس آنقدر جنك کرد تا شهید شد . رضوان الله علیه .

ودر مناقب وعوالم وبحار وناسخ این ارجوزه بخواند . از مناقب نقـل میکنم :

قَـدْ عَلِمَتْ كَتِيبَةُ الأَنْصَارِي   اِنِّي سَأَحْمِي [٣] حَوْزَةَ الذِّمَارِ [٤]

ضَرْبَ غُلامٍ غَيْرَ نُكْسٍ شارٍ [٥]   دُونَ حُسَيْـنٍ مُهْجَتِي وَدَارِي

(١) عوالـم ج١٧ ص٢٦٥ وبحار ج٤٥ ص٢٢ ولهوف مترجـم ص١٠٧ وناسخ ج٢ ص٢٩٥ ومناقب ج٤ ص١٠٥ .

(٢) در لهوف (قرطه) .

(٣) در ناسخ وعوالم وبحار (أن سوف احمى الخ) .

(٤) الذمـار : كل مايلزمك حفظه وحمايتـه والدفع عنه (كمافي هامش المناقب) .

(٥) في البحار والعوالم (شارى) من شرى بنفسه عن قومه تقدم بين ايديهم فقاتل عنهم ودر ناسخ (سارى) .

يعني سپاه انصار میدانند که من ازمحيط حرم سرای دفاع میکنم ، وضربت من ضربت جوانی است سر بلند وپیش‌آهنك است ، خون دل من وخانمان من فدایِ حسین باد . (كما في هامش الناسخ)

ودر زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلاٰمُ عَلٰى عَمْرِو بْنِ قَرَظَةِ الْاَنْصٰارى کما فی البحار ج ٤٥ ص ٧١ .

(عون بن حوی مولی ابی ذر غفاری)

در تحت عنوان (شهادت جون) ذکر میشود .

(شهادت جون بن حوی (١) غلام ابی‌ذر غفاری) (٢)

پس جون غلام ابی ذر غفاری که عبدی بود سیاه ، آرزوی شهادت نمود واز حضرت طلب رخصت کرد .

حسین عليه السلام فرمود : اي جون : تو در طلب عافیت متابعت ما کردی ، خود را ببلاء ما گرفتار مکن ، وتو از طرف من مأذون هستی که هرجا خواسته باشی بروی .

جون عرض کرد : یا ابن رسول الله : من در ایام راحت وزندگی خوش

(١) در مناقب ج٤ ص١٠٣ (جون بن أبی‌مالك مولی ابی‌ذر) . ودر زیارت ناحیه (جون بن حوي مولی ابی‌ذر غفاري) ودر ناسخ ج٣ ص٢٣ سطر٧ (عون ابن حوي الخ) .

(٢) بحار ج٤٥ ص٢٢ وعوالم ج١٧ ص٢٦٥ ولهوف مترجم ص١٠٨ ومناقب ج٤ ص١٠٣ ومثیرالاحزان ابن نما ص٦٣ وقمقام ص٤٢١ وجلاءالعیون ص٥٦٤ . وناسخ ج٢ ص٢٩٦ وحقیر از ناسخ وجلاء العیون اقتباس‌میکنم.

کاسه لیس شما بودم ، امروز که روز سختی است من شما را خوار کنم ، بخدا قسم بوي من ، بدبو است ، وحسب من پست است ، ورنك صورتم سياه است پس نمیخواهید که من باین روي سياه وحسب تباه وبوی بد شهید شوم؟ وسفید رو وخشنود داخل بهشت شوم ، بخدا سوگند که از شما جدا نمی‌شوم ، تا خون سیاه خود را با خونهاي طيب شما مخلوط گردانم .

این بگفت : واجازه بمیدان رفتن حاصل کرد واین ارجوزه بخواند ، که از محمد بن ابيطالب نقل میکنند :

كَيْفَ يَرَى الْكُفّارُ ضَرْبَ الاَسْوَدِ بِالسَّيْفِ ضَرْباً عَنْ بَني مُحَمَّدِ
اَذُبَّ عَنْهُمْ بِاللِّسانِ وَالْيَدِ اَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ

واز صاحب مناقب اینطور نقل میکنند [1] :

كَيْفَ يَرَى الْفُجّارُ ضَرْبَ الاَسْوَدِ بِالْمَشْرَفِي الْقاطِعِ الْمُهَنَّدِ
بِالسَّيْفِ صَلْتاً عَنْ بَني مُحَمَّدِ أَذُبَّ عَنْهُمْ بِاللِّسانِ وَالْيَدِ
اَرْجُو بِذاكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمَوْرِدِ مِنَ الاِلهِ الْواحِدِ الْمُوَحَّدِ
اِذْ لا شَفيعَ عِنْدَهُ كَاَحْمَدِ

خلاصه معنی : چگونه مینگرند گنهکاران ضربتِ شمشیرِ هندی و برّانِ غلامِ سیاه را ؟ با دست وزبان از فرزندانِ پیغمبر دفاع میکنم ، وامید شفاعت ونجات از یگانه شفیع نزد خداي يكتا احمد ﷺ دارم . (كذا في هامش الناسخ) .

چونْ مَنْ سویِ میدانِ شجاعتْ بخرامم
پس خصمْ که بیجانْ شود ازضربِ حسامم

(۱) اگر مراد از مناقب : مناقب ابن شهرآشوب باشد آنجا دو جفت شعر بیشتر ذکر نشده مراجعه کنید .

بگزيدهٔ مردانم اگر چند سياهم
بستودهٔ شاهانم اگر چند غلامم
فردا بشفاعتْ بُـوَدْ آسان همه كارم
وامروز بر آيد بشهادت همه كامم

آنگاه حمله گران افكند وسخت بكوشيد تا شربت شهادت بنوشيد ، حسين عليه السلام بيامد وبر سر او بايستاد ، وفرمود : پروردگارا : سفيدكن روي او را ، واو را با نيكان محشوركن ، ودر ميان او ومحمد وآل محمد شناسائى ده ودوستي بيفكن .

واز حضرت باقر ازعلى بن الحسين عليهما السلام روايت ميكنندكه مردمان آنوقت كه براى دفن كشته گان حاضر شدند ، جسد جون را بعد از ده روز يافتند و بوى مشك از او بالا ميرفت رضوان الله عليه .

ودر زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلاَمُ عَلَىٰ جَوْنِ بْنِ حوى مولى ابى ذرالغفاري كما فى البحار ج ٤٥ ص ٧١ واقبال ص ٥٧٦ بنا بر يك نسخه .

(شهادت عمرو بن خالد صيداوى) (۱)

پس عمرو بن خالد صيداوى بخدمت امام عليه السلام آمد ، وعرض كرد : يا ابا

(۱) مثير الاحزان ابن نما ص٦٤ وعوالم ج١٧ ص٢٦٦ ولهوف مترجم ص١٠٩ وبحار ج٤٥ ص٢٣ . وقمقام ص٤٢٠ وناسخ ج٢ ص٢٩٨ ودر مناقب ج٤ ص١٠١ عمرو بن خالد ازدي ذكر كرده ممكن است دو نفر باشند وممكن است باصيداوي يكى باشند .

ولي در ناسخ دونفر حساب كرده (عمروبن خالد ازدي‌را باپسرش در ج٢

عبدالله بر من سخت ناگوار است که ترا تنها بگذارم و ترا بين اهل بيتتْ کشته ببينم ميخواهم باصحاب شما ملحق شوم . حضرت فرمود : پيش برو ما هم تا ساعتِ ديگر بتو ملحق ميشويم .

پس جنگيد تا کشته شد رضوان الله عليه .

ودر مناقب ابن شهر آشوب اين ارجوزه را بعمرو بن خالد ازدی نسبت داده :

اَلْيَوْمَ يا نَفْسُ اِلیَ الرَّحْمٰنِ   تَمْضِينَ بِـالرَّوْحِ وَبِـالرَّيحانِ

اَلْيَـوْمَ تُجْزِينَ عَلَیَ الاِحْسانِ   مٰا خُطَّ فِی اللَّوْحِ لَدَیَ الدَّيّانِ

لاٰ تَجْزَعِی فَکُلُّ حَيٍّ فانِ

ودر قمقام اين رجز را باو نسبت داده .

اِلَيْكَ يٰا نَفْسُ اِلیَ الرَّحْمٰن   فَاَبْشِرِي بِـالرَّوْحِ وَالرَّيْحان

تا آخر ارجوزه که ما از ناسخ در ص ۷۸ راجع بعمرو بن خالـد ازدي ذکر کرديم رجوع شود .

ودر ابصار العين سماوی فقط عمرو بن خالد صيداوي را نقل کرده لا غير . يعنی (عمرو بن خالد ازدي) ذکر نشده .

ودر زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلامُ عَلَیٰ عَمْرِو بْنِ خالِدِ الصَّيْداوی : کما فی الناسخ ج ۳ ص ۲٤ وبحار ج ٤٥ ص ۷۲ وج ۱۰۱ ص ۲۷۳ واقبال ص ۵۷۷ .

→

ص۲۷۳ نقل کرده و (عمرو بن خالد صيداوي را در ص۲۹۸ آورده .

مؤلف گويدُ : در (عدد مقتولين در حمله اولی) نيز ذکري از عمرو بن خالد صيداوي شد ج۲ص٤٤ تحت رقم۳۹ رجوع شود بی‌فائده نيست .

(شهادت سوید بن عمرو ابی المطاع) (۱)

پس سوید بن عمرو بن ابی المطاع انماری خثعمی پیش آمد واو مردی بود شریف و بسیار نمازگذار ، مانند شیر دلیر جنگید ، ودر شدائدی که بر او وارد میشد کاملا شکیبائی ورزید ، تا آنکه از زیادی زخم توانش نماند ، و میان کشته گان از پای درآمد دشمنان او را کشته پنداشتند ، وبهمین حال بدون حرکتی بود تا وقتیکه شنید میگویند حسین عليه السلام کشته شد ، پس بزحمت خود را حرکت داد وچاقوئی که در چکمه داشت بکشید ، وبا ضعف وناتوانی که داشت بجنگید تا شهید شد رضوان الله علیه .

ودر ابصار العین گوید : عروة بن بکار تغلبی ویزید بن ورقاء جهنی او را کشتند .

ودر قمقام گوید : عروة بن بطان ثعلبی ویزید بن رقاد او را شهید کردند .

(شهادت قرة بن ابی قرة) (۲)

پس قرة بن ابی قرة غفاری از حضرت اجازه خواست وبمیدان آمد واین شعر بخواند :

قَدْ عَلِمَتْ حَقاً بَنُو غَفَّارٍ وَخِنْدَفُ [۳] بَعْدَ بَنِي نِزارٍ

(۱) در قمقام ص۴۲۶ وناسخ ج۲ ص۲۹۸ وابصار العین ص۱۰۱ ولهوف مترجم ص۱۱۱ وبحار ج۴۵ ص۲۴ وابن نما ص۶۷ وعوالم ج۱۷ ص۲۶۷ .

(۲) مناقب ج۴ص۱۰۲ وعوالم ج۱۷ ص۲۶۸ وبحار ج۴۵ ص۲۴ وناسخ ج۲ ص۲۹۹ وقمقام ص۴۲۲ .

(۳) خندف: خندف الرجل: اسرع . وخندف: امرأة الیاس اسمها لیلی ، سمیت بها القبیلة (لسان العرب) .

بِأَنَّنِي اللَّيْثُ لَدَى الْغُبارِ لَأَضْرِبَنَّ مَعْشَرَ الْفُجّارِ
بِكُلِّ عَضْبٍ ذَكَرٍ بَتّارِ (١) ضَرْباً وَجِيعاً عَنْ بَنِي الْأَخْيارِ
رَهْطِ النَّبِيِّ سادَةِ الْأَبْرارِ

يعنى قبيله غفار ، وخندف ، ونزار ، باور دارند وميدانند كه من هنگام انگيزش غبارجنك ، شيری هستم كه با شمشير برّان، براي دفاعِ از خاندان نبوّت گنه كاران را ضربت سخت ميزنم . (كما في هامش الناسخ) . پس جنگيد تا كشته شد .

ودر مناقب گويد شصت وهشت نفر را بكشت .

(شهادت مالك بن انس مالكى) (٢)

پس مالك بن انس مالكي بميدان جنك تاخت ، واين ارجوزه بخواند :

قَدْ عَلِمَتْ مالِكٌ وَالدَّوْدانْ وَالْخِنْدَفِيُّونَ وَقَيْسُ غَيْلانْ

---

(١) عضب : السيف القاطع. ذكر : شمشير آب‌دار . بتار : سيف بتار اي قطاع (لسان العرب) .

ودر قمقام ص٤١٥ اين ارجوزه را نسبت بـه عبدالله وعبدالرحمن غفاري داده وگويد: بعض از محدثين شيعه اين رجز را بقرة بن ابى‌قرة غفاري نسبت داده‌اند . وخود ايشان در ص٤٢٢ از قمقام رجز را براى قرة ذكر كرده .

(٢) كما در ناسخ ج٢ ص٢٩٩ وعوالـم ج١٧ ص٢٦٨ وبحار ج٤٥ ص ٢٤ ولي در قمقام ص٤٢٢ (انس بن حارث) ذكر كرده .

وابن نما در ص٦٣ (انس بن حارث كاهلى) ذكر كرده .

ومناقب ج٤ ص١٠٢ واماىى صدوق ص١٤٢ (مالك بن انس كاهلى) ذكر كرده‌اند .

بِأَنَّ قَوْمي آفَةُ الأَقْرانِ لَدَى الوَغَا وَسادَةُ الفُرْسانِ
مُباشِرُوا المَوْتِ بِطَعْنٍ آنِ لَسْنا نَرَى العَجْزَ عَنِ الطِّعانِ
آلُ عَلِيٍّ شيعَةُ الرَّحْمنِ آلُ زِيادٍ شيعَةُ الشَّيْطانِ

خلاصه معنى : قبيله بنى اسد وخندف باور دارند كه قوم من در جنگ سرور سواران وبلاى حريفان خود ميباشند ، وبا زخم نيزه ميكشند . خاندانِ علىّ شيعه وپيروِ رَحمانند ، وخاندانِ زياد پيروان شيطانند . (كما فى هامش الناسخ)

در امالى صدوق گويد هيجده نفر از دشمنان را بكشت سپس كشته شد رضوان الله عليه .

ودر امالى صدوق ص ۱٤۲ رجز را اينطور نقل فرموده :

قَدْ عَلِمَتْ كاهِلُها وَدَوْدانْ وَالخِنْدِفِيُّونَ وَقَيْسُ عَيْلانْ (۱)
بِأَنَّ قَوْمي قَصَمَ الأَقْرانِ يا قَوْمِ كُونُوا كَأُسُودِ الجانِ
آلُ عَلِيٍّ شيعَةُ الرَّحْمنِ وَآلُ حَرْبٍ شيعَةُ الشَّيْطانِ

وابن نما در مثير الاحزان ص ٦۳ رجز را اينطور نقل كرده .

قَدْ عَلِمَتْ كاهِلُنا وَذُودان وَالخِنْدِفِيُّونَ وَقَيْسُ غَيْلان
بِأَنَّ قَوْمي آفَةُ لِلأَقْران يا قَوْمِ كُونُوا كَأُسُودِ خفان
وَاسْتَقْبِلُوا القَوْمَ بِضَرْبِ الآنَ آلُ عَلِيٍّ شيعَةُ الرَّحْمنِ
وَآلُ حَرْبٍ شيعَةُ الشَّيْطانِ

ودر مناقب ج ٤ ص ۱۰۳ فقط اكتفا كرده باين رجز :

آلُ عَلِيٍّ شيعَةُ الرَّحْمنِ وَآلُ حَرْبٍ شيعَةُ الشَّيْطانِ

---

(۱) در امالى صدوق وبحار وعوالم (عيلان) ذكر كرده‌اند ولى در ناسخ وديگر كتب (غيلان) ياد شده .

(شهادت سعيد بن عبدالله الحنفی)

در بحار ج ٤٥ ص ٢٦ ومنـاقب ج ٤ ص ١٠٣ وعوالم ج ١٧ ص ٢٦٩ ومقتل خوارزمی ج ٢ ص ٢٠ یکی از شهداء را سعید بن عبدالله حنفی بشمار آورده واین رجز را برای او نقل کرده‌اند :

أَقْدِمْ حُسَيْنُ الْيَوْمَ تَلْقَى أَحْمَدا وَشَيْخَكَ الْحِبْرَ عَلِيّاً ذَا النَّدَا[(١)]
وَحَسَناً كَالْبَدْرِ وَافَى الأَسْعَدا وَعَمَّكَ الْقَرْمَ[(٢)] الْهُمَامَ[(٣)] الأَرْشَدا
حَمْزَةَ لَيْثُ اللهِ يُدْعَى أَسَداً وَذَا الْجَناحَيْنِ تَبَوَّأ[(٤)] مَقْعَداً
فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ يَعْلُو صَعَداً

خلاصه معنی: پیش بیا ای حسین که امروزدربهشتِ فردوس ملاقات میکنی پیغمبروپدر وبرادروعمو وحمزه وجعفرطیار را. وهمي جنگید تا بدرجه شهادت رسید .

ودر بحار گوید : در مناقب این اشعار را به سوید بن عمر بن ابی مطاع نسبت داده .

مؤلف گوید اگرمراد ازمناقب ، مناقب ابن شهر آشوب باشد نسبت درست نیست رجوع شود بصفحه ١٠٣ از مناقب .

بلی در مقتل خوارزمی ج ٢ ص ٢٠ گوید : (وروی) ان هذه الابیات

(١) ذالنداء : صاحب بخشش .
(٢) القرم : السید یعنی بزرگ .
(٣) السید، الشجاع، السخي (المنجد الابجدي) .
(٤) تبوأ : تبـوأ العرش : اي اعتلاه (م) واین بیت را در مقتل خوارزمی ذکر نکرده .

لسوید بن عمرو بن ابی المطاع .

(در زیارت ناحیه) فرمود : اَلسَّلامُ عَلَی سَعْدِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْحَنَفِيِّ (۱) اَلْقائِلِ لِلْحُسَیْنِ وَقَدْ اَذِنَ لَهُ فِي الانصِرافِ : لا وَاللهِ لا نُخَلِّیكَ حَتّی یَعْلَمَ اللهُ اَنّا قَدْ حَفِظْنا غَیبَةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فیكَ ، وَاللهِ لَوْ اَعْلَمُ اَنّي اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْیا ثُمَّ اُحْرَقُ ثُمَّ اُذْری وَ یُفْعَلُ بي ذٰلِكَ سَبْعینَ مَرَّةً ما فارَقْتُكَ ، حَتّی اَلْقی حِمامي (مرگ) دُونَكَ وَكَیْفَ اَفْعَلُ ذٰلِكَ وَاِنَّما هِيَ مَوْتَةٌ اَوْ قَتْلَةٌ واحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ بَعْدَها اَلْكَرامَةُ الَّتي لا اِنْقِضاءَ لَها اَبَداً، فَقَدْ لَقیتَ حِمامَكَ ، وَواسَیْتَ اِمامَكَ ، وَلَقیتَ مِنَ اللهِ الْكَرامَةَ في دارِ الْمُقامَةِ حَشَرَنَا اللهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهَدینَ وَرَزَقَنا مُرافَقَتَكُمْ في اَعْلٰی عِلِّیّینَ . بحار ج ۴۵ ص ۷۰ وناسخ ج ۳ ص ۲۲ واقبال ص ۵۷۵ .

ودر ابصار العین ص ۱۲۶ گوید : که ابی مخنف روایت کرده که چون امام حسین نماز ظهر را خواند بعنوان نماز خوف پس سعید بن عبدالله حنفی جلو امام ایستاد وهر تیری که میآمد بجان خود میخرید وخود را هدف قرار داده بود که بامام حسین آسیبی نرسد وگاهی تیر بصورتش میرسید وگاهی بسینه‌اش میرسید وگاهی به پهلویش تا از بسیاری جراحت بزمین افتاد ومیگفت خداوندا تو لعنت کن ایشان‌را مانند لعنت‌عاد وثمود، خداوندا سلام مرا به پیغمبرخود برسان واو را اعلام کن از آنچه بمن رسیده از زخمها بدرستیکه درباری پیغمبرتو ثواب‌ترا میخواهم پس بطرف امام حسین نظر کرد وعرض کرد آیا وفا کردم ای پسر رسول خدا ؟ فرمود بلی تو در بهشت جلو روی مَنْ خواهی بود پس روحش پرواز کرد .

---

(۱) بعید نیست (سعید بن عبدالله حنفی) که در مقاتل نوشته شده همان (سعد بن عبدالله حنفی) باشدکه در زیارت ناحیه رسیده ومتن اقبال وناسخ

ومجلسی در جلا ص ٥٦٤ گويد سيزده تير در بدن او بود سوای زخمهای شمشير ونيزه .

(شهادت عمرو بن مطاع جعفی) (۱)

در ناسخ ديگر عمرو بن مطاع جعفی از حضرت اجازه خواست واين رجز بخواند :

اَنَا ابْنُ جَعْفٍ وَأبي مُطاعُ — وَفي يَميني مُرْهَفٌ قَطّاعُ
وَأسْمَرٌ في رَأسِهِ لَمّاعُ — يُرى لَهُ مِنْ ضَوْئِهِ شُعاعُ
اَلْيَوْمَ قَدْ طابَ لَنَا الْقِراعُ[2] — دُونَ حُسَيْنٍ الضَّرْبُ وَالسِّطاعُ
يُرْجى بِذاكَ الْفَوْزُ وَالدِّفاعُ — عَنْ حَرِّ نارٍ حينَ لاَ انْتِفاعُ[3]
صَلّى عَلَيْهِ الْمَلِكُ الْمُطاعُ

خلاصه معنی : من پسر مطاع واز قبيله جعفم ، امروز زدن با شمشير بُرّان ونيزه بَرّاق براي دفاع از حسين برايم لذيذ وگوارا است ، زيرا نجات ازآتش دوزخ را بآن اميدوارم . (كما فی هامش الناسخ) .

پس جنك سختي نمود وشهيد شد .

ودر مقتل خوارزمی رجز را اينطور نقل كرده .

اَنَا ابْنُ جَعْفی وَابي مُطاعُ — وَفي يَميني مُرْهَفٌ قَطّاعُ

---

(۱) مناقب جلد ٤ ص۱۰۲ . وجلاء العيون ص٥٥٦ . ومقتل خوارزمی جلد۲ ص۱۸ . وبحار جلد٤٥ ص۲٥ . وقمقام ص٤۲۳ . وعوالم جلد۱۷ ص۲٦۸ وناسخ جلد۲ ص۳۰۰ .

(۲) فی المناقب (الفراع) . وهو من القوم شريفهم .

(۳) در قمقام وبحار تااينجا بيشتر ذكر نكرده .

وَأَسْمَرُ سَنانُهُ لَمّاعُ يُرى لَهُ مِنْ ضَوْئِهِ شُعاعُ
قَدْطابَ لِي فِي يَوْمِيَ الْقِراعُ دُونَ حُسَيْنٍ وَلَهُ الدِّفاعُ

ودر مناقب ج ٤ ص ۱۰۲ این رجز را نقل کرده :

اَلْيَوْمَ قَدْ طابَ لَنَا اَلْفِراعُ (۱) دُوْنَ حُسَيْنِ الضَّرْبِ وَالسِّطاعُ (۲)
نَرْجُو بِذاكَ الْفَوْزِ وَالدِّفاعُ مِنْ حَرِّ نارٍ حِينَ لاَ امْتِناعُ

(شهادت جوانی پدرکشته) (۳)

خلاصه آنچه در ناسخ است آن است که : جوانی که پدرش بدست کوفیان کشته شده بود بتحریص مادر آهنك میدان کرد ، چـون مادر او را مخاطب داشت : ای پسر ، بیرون شو ، ودر پیش روي پسر رسول خدا شمشیر بزن ، و جنك کن ، لاجرم آن جوان اسلحه پوشید ، بطرف میدان رفت .

امام حسین عليه‌السلام فرمود : این جوان است پدرش کشته شده ، شاید مادرش

(۱) الفراع: من القوم شريفهم .

(۲) السطاع: صوت الضربة أو الرمية .

(۳) ناسخ ج۲ ص۳۰۰ وبحار ج٤٥ ص۲۷ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۲۱ سطر آخر . وقمقام ص٤٢٣ .

ومقتل مقرم ص٣١٤ . ودر جلاء العیـون وابصار العین گوینـد اسم این جوان (عمر بن جناده بوده) ودر مناقب ج٤ ص١٠٤ گوید او پسر جناده بـن حارث انصاریست .

واز اکثر مصادر ظاهر میشود که این جوان همان (عمر) یا (عمرو) بن جناده است، واگر (عمرو) بن جناده باشد او خواهد آمد ورجز او غیراز رجز این جوان است .

راضی نباشد میدان رفتن او را .

آن جوان عرض کرد : اي پسر رسول خدا پدر ومادرم فدای تو باد ، مادر مرا بمیدان فرستاده ، واین شمشیر بکمر من بسته ، امام او را اجازه داد ، آن جوان بمیدان آمد واین رجز قرائت کرد .

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ
لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحٰى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرٍ مُنِيرٍ (۱)

وجنگید تا کشته شد .

ودر مناقب ومقتل خوارزمی رجز را اینطور نقل کرده‌اند :

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ
عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ

ودر بحار وعوالم وقمقام این طور نقل کرده‌اند :

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ
عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ
لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحٰى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ الْمُنِيرِ

ومرحوم حاج سید محسن امین در اعیان الشیعه ج ۱ ص ۶۰۷ این اشعار را تشطیر کرده یعنی بهر یك بیتي ، یك بیت اضافه کرده وآن این است :

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ أَمِيرٌ عَظِيمٌ جَلِيلٌ خَطِيرٌ
حَبِيبُ الْوَصِيِّ عَزِيزُ الْبَتُولِ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ
عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَالِدَاهُ وَمُشْبِهُهُ فِي الْبَرَايَا بَشِيرٍ

---

(۱) یعنی امیر وفرمانده من حسین است ، وچه خوب امیریست، که مایهٔ شادی دل‌پیغمبراست، برای‌او رخساریست مثل‌خورشید درخشان، ونور پیشانیش مثل ماه تابانست .

سَمَا قَدْرُهُ فَوقَ كُلِّ الاَنامِ فَهَلْ تَعلَمُونَ لَـهُ مِـنْ نَظِيرِ
لَهُ طَلعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى تَرُدُّ الشُّمُوسَ بِطَرْفٍ حَسِيرِ
لَهُ رَاحَـةٌ مِثْـلُ غَيْثِ هَمَى لَـهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَـدْرٍ مُنِيرِ

لشكريانِ اِبْنِ سعد سَرْ از بـدنِ آن جوان جدا كردنـد وبطرف لشكر گاه حسين عليه السلام پرتاب نمودند ، مادر سَرِ پسَر را بر گرفت وبسينه چسبانيد وگفت : احسنتَ اى پسرك من ، وَايْ مايهٔ شاديِ دلِ مَنْ ، وَايْ روشنيِ چشمِ مـن ، وآن سر را بَا تَمام غضب بسويِ لشكرِ دشمن پرانيد ويك تن از كفار را بقتل رسانيد وآنگاه عمود خيمه را گرفته حمله بر دشمن كرد واين رجز را بخواند :

أنَا عَجُوزٌ سَيِّـدِي ضَعِيفَةٌ خَالِيَـةٌ بَـالِيَةٌ نَحِيفَـةٌ
أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَـةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَـةَ الشَّرِيفَةِ

من پيره زنى ناتوان وفرسوده وتنها ولاغر ميباشم ، براىِ دفـاع از پسرانِ فاطمهِ بزرگوار شما را ضربت ميزنم (كما فى هامش الناسخ) .

ودو تن ازلشكر كفار را بكشت .

امام حسين عليه السلام فرمود بر زنـان جهاد واجب نيست برگرد وآن زن بامر امام برگشت .

در مقتل وبحار وعوالم حضرت او را دعاي خير فرمودند .

(اسلم بن عمرو مولى حسين عليه السلام)

در ابصار العين ص ۵۳ رجز (اميري حسين ونعم الامير را نسبت به (اسلم بن عمرو مولى حسين بن على عليه السلام) داده وفرموده : اسلم از غلامان امام حسين عليه السلام بوده ، وپدرش ترك بوده .

وبعض اهل سير ومقاتل گفته‌اند : چـون بميدان مبارزه رفت اين رجز را

بخواند ، پس جنگید تـا کشته شد ، وچون بزمین افتاد امام حسین علیه السلام آمـد دید رمقی دارد وبآن حضرت اشاره میکند ، حضرت با او معانقه کرد وصورت بصورتش گذاشت پس اسلم لَبَخْنْدي زد وگفت : (مَنْ مِثْلِي وَابْنُ رَسُـولُ اللهِ وَاضِعٌ خَدَّهُ عَلَىٰ خَدِّي) کیست مثل من وحال آنکه پسر رسول خـدا صورتش را بصورتِ من گذاشته پس روحش پرواز کرد رضوان الله علیه .

در اعیان الشیعه ج ۱ ص ۶۰۷ گویـد : غلام ترکی اِسْمش اَسْلَم مـولی الحسین است .

(اسلم بن کثیر ازدی اعرج)

یکی ازشهداء اسلم بن کثیر ازدی اعرج است که در زیارت ناحیه فرموده: اَلسَّلَامُ عَلَىٰ اَسْلَمِ بْنِ كَثِيرٍ اْلأَزْدِي اْلأَعْرَجِ کمـا فی البحار ج ۴۵ ص ۷۲ واقبال ص ۵۷۷ .

(شهادت جنادة بن حارث) (۱)

ودیگر جنادة بن حارث انصاری است که از حضرت اجازه جنك گرفت واین رجز بخواند :

أَنَا جَنَـادُ وَاَنَـا اْبنِ الْحَارِثِ   لَسْتُ بِخَـوَّارٍ (۲) وَلَا بِنَاكِثٍ

(۱) مناقب ابن شهر آشوب جلد ٤ ص١٠٤ . وقمقـام ص٤٢٤ وعوالـم جلد١٧ ص٢٧١ وبحار جلد ٤٥ ص٢٨. ومقتل‌خوارزمی جلد٢ ص٢١. وناسخ جلد٢ ص٣٠١ .

(۲) الخوار: الجبان یعنی ترسو .

عَنْ بَيْعَتِي حَتَّى يَرِثْنِي وَارِثُ [1] اَلْيَوْمَ شِلْوِي [2] فِي الصَّعِيدِ ماكِثُ [3]

یعنی من جناده پسر حارثم ، تا بمیرم ناتوان و پیمان شکن نیستم ، امروز پیکرم در خاك جاي گزین میشود (کما فی هامش الناسخ) .

(شهادت عمرو بن جنادة) (۴)

در ناسخ پس از او عمرو بن جناده آهنك مبارزت نمود ، ودر برابر صفوف دشمن این شعر قرائت کرد .

اَضِقِ الْخِناقَ مِنِ ابْنِ هِنْدٍ وَارْمِهِ مِنْ عامِهِ [5] بِفَوارِسِ الْاَنْصارِ [6]
وَمُهاجِرِينَ مُخَضِّبِينَ رِماحُهُمْ تَحْتَ العَجاجَةِ [7] مِنْ دَمِ الْكُفّارِ
خُضِبَتْ عَلى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ فَالْيَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجّارِ

(۱) در مناقب وقمقام (حتى يرثني وارثي) .

(۲) الشلو : العضو من اعضاء اللحم (بحار جلد٤٥ ص٧٩) .

(۳) در مناقب (اليوم ثاري في الصعيد ماكثي) ودر مقتل خوارزمی بجای (اليوم شلوی الخ) (من فوق شلوی فی الصعید ماکث) نقل کرده .

(٤) مقتل خوارزمی جلد٢ ص٢١ وبحار جلد٤٥ ص٢٨ وعوالم جلد١٧ ص٢٧١ وقمقام ص٤٢٤ وناسخ جلد٢ ص٣٠٢ ومقتل مقرم ص٣١٤ وابصار العين ص٩٤ .

(٥) عامه اي متحير ضال کمافي البحار جلد٤٥ ص٧٩ وشاید بمعنای(هه) مثل کل باشد .

(٦) در مقتل خوارزمی بجای (من عامه الخ) (فی عقره بفوارس الانصار) دارد . و(عقر) شاید بمعنای خانه باشد .

(٧) العَجاجَة : یعنی غبار .

وَالْيَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دِماءِ اَراذِلٍ(معاشر خ) رَفَضُوا الْقُرآنَ لِنُصْرَةِ الْاَشْرارِ
طَلَبُوا بِثارِهِمْ بِبَدْرٍ اِذْ اَتَوْا بِالْمُرْهَفاتِ (۱) وَبِالْقَنَا الْخَطّارِ (۲)
وَاللهِ رَبّي لا اَزالُ مُضارِباً فِي الْفاسِقِينَ بِمُرْهَفٍ بَتّارٍ (۳)
هٰذا عَلَى الْاَزْدِيِّ (۴) حَقٌّ واجِبٌ في كُلِّ يَوْمٍ تُعانُقٍ وَكِرارٍ (۵)

بعضی از این اشعار ، در ذیل احوال یحیی بن کثیر انصاری مرقوم شد ، و شاید وجهش این باشد که از باب توارد باشد (ذهن دو شاعر بدون اطلاع از یکدیگر موافق شود) ویا سخن دیگری را در میان نظم یا نثر کسی بیاورد .

پس عمرو بن جناده حمله کرد وجنگید تا کشته شد .

(شهادت شوذب بن عبدالله الهمدانی الشاکری مولی لهم) (۶)

در ابصار العین ص ۷۶ دارد که شوذب از رجال شیعه بود واز بزرگان ایشان بود، وجزوسواران انگشت شمار بود ، وحافظ حدیث بود ازامیرالمؤمنین علیه السلام .

وصاحب حدائق وردیه گفته : شوذب مجلسی داشت که شیعه ها میآمدند و از او حدیث فرا میگرفتند .

---

(۱) المرهفات : شمشیرهاي آب‌دار وتند .

(۲) بالقنا : الضرب بالعصا (م) وخطّار : طعن زدن به نیزه .

(۳) تبار : شمشیر برنده .

(۴) در مقتل خوارزمی (هذا علي اليوم حق الخ) .

(۵) کرار : حمله کردن (م) .

(۶) مولی لهم یعنی حلیف وهم سوگند بود باایشان . (کمافي هامش القمقام ص۴۱۶) .

وابومخنف گوید: شوذب وقتی که مسلم بکوفه آمد ونامهٔ با عابس بخدمت حسین علیه السلام فرستاد همراه عابس بود، از کوفه تا مکه وآنجا بود تا بکربلا آمد وچون جنك شروع شد وبعض اصحاب کشته شدند، عابس بشوذب گفت: در پیش خود چه نظر داری؟ گفت: میجنگم تا کشته شوم، پس بمیدان رفت وجنگید تا کشته شد رضوان الله علیه.

ودر جلاء العیون ص ٥٦٦ دارد که عابس با شوذب مولای خود گفت: که ای شوذب چه در خاطرداری؟ گفت: مقاتله خواهم کرد تا کشته شوم، عابس گفت: من بتو این گمان نداشتم [1]، چون این سعادت یافتهٔ برو بخدمت امام علیه السلام واز او رخصت بطلب، وعهد خود را تازه کن، ومهیاي سفر آخرت شو که امروز روزیست که باید در تحصیل اَجْرِ آخرت سعي نماییم، زیرا که بعد از این، عملی نخواهد بود، وحساب روز جزا در پیش داریم.

در ناسخ ج ۲ ص۳۰۳ دارد که عابس شوذب را برداشت وبنزد حسین علیه السلام آمد تا آخر قصه عابس که خواهد آمد، واز کشته شدن یا نشدن شوذب حرفي نیست.

ودر مقتل مقرم ص ۳۱۲ دارد که بعد از سخنان عابس وشوذب، شوذب آمد وسلام کرد بر حسین علیه السلام وجنگید تا کشته شد.

ودر ارشاد مفید ص ۲۳۸ دارد که شوذب مولی شاکر پیش آمد وعرض کرد السلام علیك یا ابا عبدالله ورحمة الله وبرکاته ووداع کرد وجنگید تا کشته شد رحمة الله علیه.

ودر زیارت ناحیه فرمود: السلام علی شوذب مولی شاکر کمافی البحار

---

(۱) درناسخ جلد۲ ص۳۰۳ ومقتل خوارزمی جلد۲ ص۲۲ دارند که عابس فرمود همین گمان بتو بود.

ج٤٥ ص٧٣ .

(شهادت عابس بن ابی شبیب همدانی شاکری) (۱)

ابن نما در ص ٦٦ فرماید : عابس بن ابی شبیب شاکری مولی (غلام یا حلیف) بنی شاکر آمد خدمت امام حسین عليه السلام ، حضرت فرمود : یا ابا شوذب چه در خاطر داری ؟ گفت : در رکاب شما میجنگم .

پس نزدیك حضرت آمد وعرض کرد : اگر قادر بودم که چیزی از تو دفع کنم که عزیز تر از جان خودم بود هراینه میکردم ؟

پس بمیدان رفت احدی بمیدان او نیامد ، پس (زیاد بن ربیع بن ابی تمیم حارثی) گفت : این پسر ابی شبیب شاکریست ، که قوي وشجاع است کسی بمیدان او نخواهدآمد ، سنگبارانش کنید ، پس سنگش زدند تا کشته شد .

ودر ابصارالعین ص ٧٥ ازابی مخنف روایت کند که (عابس شاکری)پیش آمد وشوذب با او بود ،گفت : اي شوذب چه در خاطر داری ؟گفت میجنگم تا کشته شوم ، عابس گفت : همین گمان بتو بود ، اکنون برو بخدمت امام علیه السلام تا ترا بحسب آورد ، چنانچه غیر ازتو از اصحابش را بحسب آورد

(۱) در ناسخ جلد۲ ص۳۰۳ (شهادت عابس بن شبیب وشوذب غلام او).
ودر ارشاد مفید ص۲۳۸ ایضا (عابس بن شبیب شاکر) نقل کرده .
وایضا در مقتل خوارزمی جلد۲ ص۲۲ (عابس بن شبیب شاکري ذکر کرده .
ونیز در مقتل مقرم ص۳۱۱ (عابس بن شبیب شاکری) نقل نموده .
ولي ابن نما در مثیر الاحزان ص٦٦ وابصار العین سماوي ص٧٤ (عابس ابن ابیشبیب شاکري) نقل نموده‌اند وهو المعتمد .

وتا اینکه منهم ترا بحسب آورم (۱) .

پس بدرستیکه اگر بـا من در این ساعت کسی بود که بهتر از تو باشـد دوست میداشتم او را جلو بفرستم تا اجر زیادتری برم ، چون امروز روزیست که سزاوار است برای ما حتی المقدرر بکوشیم در طلب اجر ، زیرا کـه بعد این عملی نخواهد بود ، وفرداي قیامت حساب درکار است .

وایضا ازابی مخنف روایت کند که عابس بعد از گفتگویش با شوذب نزد امام حسین علیه السلام آمد وعرض کرد ای پسر رسول خدا امروز هیچ کس ازخویش وبیگانه نزد من از تو عزیزتر نیست ، واگر می‌توانستم دفع نمایم کشتن وستم را از تو بچیزیکه نزد مـن از جان عزیزتر بود هر آینه میکردم ، بر تـو سلام می‌کنم وترا وداع می‌نمایم ، وترا گواه می گیرم که بر طریقه حق تو وپدر تو ثابتم ، این را گفت وشمشیر از غلاف کشید ومانند شیر رو بأهل خلاف آورد .

ربیع بن تمیم گفت : که من چون دیدم که او با تیغ برهنه خشمناك رو بلشکر ما می‌آید ، ومکرر شجاعت او را در معرکه ها مشاهده کرده بـودم . گفتم ایها الناس این پسر ابی شبیب است شیرِ شیرها است ، مبادا کسی برابر او رود .

عابس هر چه مبارز طلبید کسی جواب نگفت .

پس عمر بن سعد فریاد زد واي بر شما سنگبارانش کنید ، پس از هرطرف بنا کردند بسنك زدن .

عابس چون این بدید ، زره وکلاهخود خود را بپشت انداخت وبر مردم حمله کرد .

---

(۱) قال فی المجمع : الاحتساب فی الاعمال الصالحة وعند المکروهات هو البدار الی طلب الاجر وتحصیله بالتسلیم أوالصبر ، وباستعمال أنـواع البر والقیام بها علی الوجه الموسوم فیها طلباً للثواب المرجو فیها .

جوشن [۱] زبر گرفت که ما هم نه ماهیم
مغفر [۲] ز سر فکند که بازم نیم خروس
بي خود وبي زره بدر آمد که مرگ را
در بر برهنه میکشم چه نو عروس
(در کربلا چه گذشت ص ۳۵۵)

بخدا قسم هرآینه دیدم او را که بیش ازدویست نفر ازدور او فرارمیکردند تا اینکه از هر طرف بر او حمله کردند وبسنك جفا بدنش را خسته نمودند چون از جنك عاجز شد سرش را بریدند ، ودیدم سرش در دست مردم است هر یك میگویند من او را کشتم تا بنزد عمر سعد رفتند گفت نزاع نکنید یك نفر او را نکشته همه شریکید در قتل او[۳] .

ودر زیارت ناحیه فرمود : السلام على عابس بن ابي شبيب الشاكري كما في البحار ج ٤٥ ص ٧٣ .

(۱) جوشن : زره .
(۲) مغفر: کلاه خود .
(۳) درناسخ ج۲ ص۳۰۳ وابصار العین ص۷۵ ومقتل مقرم ص۳۱۱ وعوالم ج۱۷ ص۲۷۲ وبحار ج٤٥ ص۲۸ وابن نما ص٦٦ وجلاء العيون ص٥٦٦ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۲۲ وارشاد مفید ص۲۳۸ .
همه این قصه را نقل کرده‌اند بعضی مختصر وبعضی متوسط وبعضی مفصل انشاء الله مامفصلش را نقل کرده‌ایم .

(شهادت عبدالله وعبدالرحمن غفاری)(۱)

عبدالله وعبدالرحمن (ابنا عروة بن حراق) غفاری[۲] بخدمت امام حسین علیه السلام آمدند ، وگفتند : السلام علیك یا ابا عبدالله ، بخدمت تـو آمده‌ایم که جان خود را فدای تو کنیم (واز تو دفع دشمن کنیم) حضرت فرمود مرحباً بشما ، پیش من بیائید ، ایشان نزدیك شدند وهر دو گریان بودنـد ، حضرت فرمود : اي پسران برادر مَن سبب گریه شما چیست ؟ سوگند بخدا بعد از یك ساعت دیگر امیدوارم چشم شما روشن بشود .

عرض کردند : خداوند جان ما را فداي توگرداند ، سوگند بخدا ما برای خـود نمیگرییم ، از این جهت گریانیم که ترا در محیط بلا نگرانیم ، وچـارهٔ نتوانیم ، حضرت فرمود : خدا جزايِ خیر بشما دهد بواسطه اندوهی که بر حال من دارید، بهترین جزاي پرهیزکاران را، آنگاه عزم میدان کردند وعرض کردند : السلام علیك یا ابن رسول الله فرمود : وعلیکما السلام ورحمة الله وبرکاته ، پس ایشان برفتند وقتال کردند تا کشته شدند .

ودر ابصار العین ص ۱۰٤ وقمقام ص ٤۱۵ این رجز را نقل کرده‌اند :

قَدْ عَلِمَتْ حَقّاً بَنُو غَفّار　　وَخِنْدَفُ بَعْـدَ بَنِی نزار

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۰۵ وجلاءالعیون ص۵٦۷ ومقتل‌خوارزمی ج۲ص۲۳. وعوالم ج۱۷ ص۲۷۳ وبحار ج٤۵ ص۲۹ وقمقام ص٤۱۵ وابصار العین ص۱۰٤ .

(۲) در ابصار العین : گوید : این دو برادر از اشراف وشجاعان کوفـه بودند، وجد ایشان (حراق) از أصحاب أمیرالمؤمنین علیه السلام بودند ودر سه جنگ (جمل وصفین ونهروان) شرکت داشت الخ .

لَنَضرِبَنَّ مَعشَرَ الفُجّارِ بِكُلِّ عَضبٍ صارِمٍ (۱) بَتّارِ
يا قَومِ ذُودُوا عَن بَنِي الأَطهارِ(۲) بِالمَشرَفِيِّ وَالقَنا الخَطّارِ

خلاصه معنی: قبیله بنی غفار وخندف ونزار میدانند که البته ما گروه فجار را میزنیم ، بهر شمشیر تیز برندهٔ ، ای مردم دفع کنید دشمن را از اولاد پاکان با شمشیر وعصا ونیزه .

ودر قمقام گوید : بعضی از محدثین شیعه این رجز را بقرة بن ابی قرة غفاری نسبت داده‌اند .

ودر ابصار العین ص ۱۰۵ از سروی نقل کند که عبدالله در حمله اولی کشته شد ، وعبدالرحمن بمیدان آمد ، وغیر از او گفته‌اند : هر دو در میدان مبارزه کشته شدند وهو الظاهر من المراجله انتهی .

در زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلامُ عَلیٰ عَبدِاللهِ وَعَبدِالرَّحمٰنِ ابنَي عُروَةَ بنِ حَرّاقِ الغِفارِيّينِ . کما فی البحار ج ۴۵ ص ۷۱ وج ۱۰۱ ص ۲۷۳ وناسخ ج ۳ ص ۲۳ .

(عبدالرحمن بن عروة بن حراق الغفاری)

در تحت عنوان (عبدالله وعبدالرحمن غفاری) گذشت .

---

(۱) در قمقام : (بکل عضب ذکر بتار) .

(۲) در قمقام (عن بني الاخيار) .

(شهادت غلام ترکی) (۱)

پس غلام ترکی که اسمش اسلم است(کما فی الاعیان) وقاری قرآن و عارف بعربیت‌واز غلامان امام حسین عليه‌السلام بود (۲) عازم میدان شد .

ودر ناسخ از بحر اللئالی روایت کند آن غلام را سید الشهداء خرید وبه فرزند خود امام زین العابدین عليه‌السلام هبه فرمود .

واز کتاب روضة الاحباب روایت کند که چون غلام در طلب رخصت جهاد بخدمت امام حسین آمد ، حضرت فرمود از سید سجاد رخصت بخواه ، پس غلام ترکي از زین العابدین اجازه گرفت واهل حرم را وداع نمود ، وبمیدان شتافت واین رجز بخواند :

اَلْبَحْرُ مِنْ طَعْني وَضَرْبي يَصْطَلي　　وَالْجَوُّ مِنْ سَهْمي وَنَبْلي يَمْتَلي (۳)

اِذا حُسامي في يَميني يَنْجَلي　　يَنْشَقُّ قَلْبُ الحاسِدِ الْمُبَخَّلِ (۴)

یعنی از ضربت شمشیر ونیزه من ، دریا آتش میگیرد ، وهوا از تیرهای من پر میشود ، هنگامیکه شمشیر در دست راست من برهنه شود ، آنوقت است که دل شخص حسود وبخیل شکافته میشود .

در ناسخ پس حمله کرد وهفتاد نفر را طعمه تیر وتیغ ساخت .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۰۵ ومناقب ج٤ ص١٠٤ وبحار ج٤٥ ص۳۰ ومقتل خوارزمی ج۲ ص٢٤ واعیان الشیعة ج۱ ص٦٠٧ وعوالم ج۱۷ ص۲۷۳ وقمقام ص٤٢٤ .

(۲) در مناقب گوید: ثم برز غلام ترکی للحر، وظاهراً اشتباه شده .

(۳) در قمقام: تااینجا بیشتر رجز را ذکر نکرده .

(٤) در مناقب وخوارزمی وبحار وعوالم (المبجل) نقل کرده‌اند .

سيد سجاد عليه السلام چون دانست غلام او مشغول جنك است ، خواست مبارزه او را مشاهده كند ، فرمود : پرده خيمه را بالا زنند ، غلام ترك پس از رنج بزرگ وجنك با عظمت بار ديگر بخدمت زين العابدين آمد وآن حضرت را وداع گفت ، وباز بميدان شتافت در اين بار از زحمت كوشش وشدت عطش و كثرت جراحت بخاك افتاد .

سيد الشهداء عليه السلام مثل عقاب بر سر او حاضر شد واز اسب فرود آمد ، و بر او بگريست ، وچهرهٔ مبارك را بر گونه او گذاشت . غلام تركى را هنوز اندك رمقى از جان بود ، چشم بگشود وآقاي خود را در كنارش ديد لبخندى زد و دنيا را وداع گفت رضوان الله عليه .

ودر اعيان الشيعه ج ١ ص ٦٠٧ گويد : اين غلام تركى اسمش اسلم بن عمرو مولى الحسين است . ودر روضة الشهداء ص ٢٤٦ گويد : ترجمه بعضى از رجزهاى او كه ابوالمفاخر بنظم آورده اينست :

اي حسين اي گهر روحانى	نسخهٔ مكرمت سبحاني
منم آن ترك كه سلطان باشم	گر توام هندوى حضرت‌خوانى
تيغ در دست من از معجز تو	بر سر خصم كند ثعبانى
چه‌شود گرتو بروىِ‌خوشِ‌خويش	سرخ روى ابدم گردانى
روى بر روي من غمگين نه	چون كنم ترك سراي فانى

(شهادت يزيد بن زياد بن مهاصر ابو الشعثاء الكندى البهدلى)(١)

در قمقام ومقتل خوارزمى گويد : يزيد بن ابى زياد كندى اول در سپاه حر

(١) ناسخ ج٢ ص٣٠٦ ومقتل خوارزمى ج٢ ص٢٥ وابصار العين ص١٠٢ وقمقام ص٤١٧ وبحار ج٤٥ ص٣٠ وعوالم ج١٧ ص٢٧٤ ومناقب ج٤ صفحه ١٠٣ . وابن نما در مثير الاحزان ص٦١ .

بود ، در مقابل امام بزانو درآمد . وصد چوبه تیر [۱] بینداخت که پنج آن بر خطا نرفت ، وامام بر هر تیری میفرمود : (اَللّٰهُمَّ سَدِّدْ رَمْيَتَهُ وَاجْعَلْ ثَوابَهُ الْجَنَّةَ) اي خدا تیرش بر نشان‌آر ، وبهشت را ثواب آن قرار ده .

پس حمله براو کردند واو را کشتند .

ودر قمقام دارد این رجز را میخواند :

اَنَا يَزيدُ وَاَبي مُهاجِرٌ (مُهاصِرٌ) اَشْجَعُ مِنْ لَيْثُ الشرى[۲] مبادر
وَالطَّعْنُ عِنْدي لِلّطغاةِ حاضِرٌ يـا رَبِّ اِنّي لِلْحُسَيْنِ نـاصِرٌ
وَ لِابْنِ هِنْـدٍ تارِكٌ وَهـاجِرٌ وَ في يَميني صارِمٌ وَ باتِرٌ [۳]

ودر ابصار العین وبحار ومثیرالاحزان اینطور دارد :

اَنـا يَزيـدٌ وَاَبي مُهاصِرٌ كَأَنَّني لَيْثٌ بِغيلٍ خادِرٌ [۴]
يا رَبِّ اِنّي لِلْحُسَيْنِ ناصِرٌ وَ لِابْنِ سَعْدٍ تارِكٌ وَهاجِرٌ

ودر مناقب ج ٤ ص ۱۰۳ اینطور نقل میکند :

اَنـا يَزيـدٌ وَ اَبي مُهـاصِرٌ لَيْثٌ هَصُورٌ[۵] فِي الْعَرينِ[۶] خادِرٌ[۷]

---

(۱) در ناسخ گوید: اورا هشت چوبه تیر در جعبه تیر بود. وپنج آن خطا نکرد وپنج تن را بخاك افکند الخ .

ولي در ابصار العین وقمقام وخوارزمی (صد چوبه تیر) نوشته‌اند .

(۲) مأسدة جانب الفرات یضرب بها المثل فیقال: هو کأسد الشری المنجد.

(۳) صارم وباتر: شمشیر برنده .

(٤) لیث: شیر. غیل: جای گاه شیر. خادر : کمین گاه .

(٥) هصور: یعنی شیر، کمااینکه لیث: بمعنی شیر است (المنجد) .

(٦) العرین: الفریسة (المنجد) .

(۷) خادر: گفته شد یعنی کمین گاه .

يَا رَبِّ اِنّيْ لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ وَ لِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَ هَاجِرٌ

خلاصه معنى اشعار: من يزيد پسر مهاصر (يا مهاجرم) كه مثل شير كه براى صيد خود در كمين است ونيزه زدن من براى طغيان كننده‌گان حاضر است، اي خدا من براي حسين ياورم وبراي پسر هند يا ابن سعد تارك ودورى كننده‌ام، ودر دست راستم شمشير برنده است .

ودر ابصار العين گويد : يزيد مردى بود شريف وشجاع وبى باك تا آنجا كه گويد : چون اسبش را پي كردند پيش امام حسين عليه السلام بدو زانو افتاد وصد چوبه تير انداخت كه پنج آن خطا نكرد ومرد تيراندازي بود ، وهر چه تيرپرتاب ميكرد ميگفت :

انا ابن بهدلة (۱) فرسان العرجله (۲)

وهمين طور جنگيد تا كشته شد . رضوان الله عليه .

مؤلف گويد : در ناسخ ج۲ص ۳۰٦ (يزيد بن زياد بن شعثاء) را با (يزيد بن مهاجر) كه در ناسخ ص ۳۰۷ ذكر شده كه كنيه‌اش ابو الشعثاء بوده ازمردم بهدله از طايفه كنده است دو نفر حساب كرده .

وحال آنكه آنچه از ابصار العين ص ۱۰۲ ظاهر ميشود ، يك نفرند ، و يزيد بن مهاجر غلط است ويزيد بن زياد بن مهاصر است ، ومهاصر بصاد جده او بوده .

واز دعاى حضرت كه فرمود (اَللّٰهُمَّ سَدِّدْ رَمْيَتَهُ) و رجزهائيكه ذكر كردند نيز اتحاد را ميرساند والله العالم .

ودر زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادَ بْنِ مُهَاصِرٍ الْكِنْدِيِّ كما

(۱) بهدله : طائفه‌اى از كنده هستند كه يزيد هم ازايشان بود .

(۲) العرجلة : يك قطعه از اسبها و جماعتى از پيادها .

فی البحار ج ۴۵ ص ۷۲ .

(شهادت یزید بن مهاجر)

همان (یزیدبن زیاد بن مهاصر بصاد است) .

چنانچه قبلا تذکر داده شد .

(شهادت زیاد بن مهاصر)

در امالی صدوق ص۱۴۲ داردکه زیاد بن مهاصر کندی حمله بر دشمن کرد واین رجز بخواند :

اَنَـا زِیـادٌ وَ اَبِي مُهاصِرٌ   اَشْجَعُ مِنْ لَیْثِ الْعَرِینِ الْخادِر

یا رَبِّ اِنِّي لِلْحُسَیْنِ ناصِرٌ   وَ لِاِبْنِ سَعْدٍ تـارِكٌ مُهاجِر

پس نه نفر از ایشان بکشت سپس شهید شد .

مؤلف گوید: احتمال دارد این همان یزید بن زیاد بن مهاصر باشد . ولغات اشعار معنی شد مراجعه شود .

(شهادت ابو عمرو نهشلی) (۱)

پس ابو عمرو نهشلی (۲) که گروهی او را خثعمي خوانند ، آغاز مقاتله نمود . واو مردی شب زنده دار ونماز گذار ومتقي وپرهیزکار بود .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۰۷ ومثیر الاحزان لابن نما ص۵۷ وعوالم ج۱۷ ص ۲۷۳ وبحار ج۴۵ ص۳۰ وقمقام ص۴۲۵ وجلاء العیون ص۵۶۷ .

(۲) در ناسخ (نهلشی) ذکر شده وظاهراً غلط باشد .

ابن نما [1] حدیث میکند که مهران مولی بنی کاهل، که در روز عاشوراء حاضر کربلا بوده روایت میکند: که مردی‌را دیدم چون شیر شرا [2] قتال میکرد، ومردم چون‌گاه گرگ دیده از پیش روی او فرار میکنند، گفتم: این کیست؟ گفتند: ابو عمرو نهشلی است، جمعی را بکشت وبخدمت حضرت آمد واین شعر بگفت:

اِبْشِرْ هُدِيتَ الرُّشْدَ تلقَىٰ أَحْمَداً فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعلُوْ صَعَدا

یعنی مژده باد ترا ـ بصلاح هدیت شوی ـ بملاقات پیغمبر وبالارفتن درجات بهشت (کما فی هامش الناسخ).

دیگر باره حمله کرد، عامر بن نهشل از بنی اللات از قبیله ثعلبه بر وی حمله کرد واو را کشت وسرش را از بدن جدا کرد.

(شهادت سیف بن ابی الحارث جابری) (۳)
(و)
(مالك بن عبدالله بن سریع جابری)

در ابصار العین ص ۷۸ دارد که سیف بن الحارث بن سریع بن جابر

---

(۱) در مثیر الاحزان ص۵۷.

(۲) شرا: بر وزن رسا. کوهیست در تهامه درنده‌گان بسیار دارد.

مؤلف گوید: در ابن نما اینطور دارد: دیدم مردی قتال میکرد قتال سختی الخ.

(۳) ناسخ ج۲ ص۳۰۸ ومثیر الاحزان ابن نما ص۶۶ وبحار ج۴۵ ص۳۱ وعوالم ج۱۷ ص۲۷۴ ودر جلاء العیون مجلسی ص۵۶۷ (یوسف بن ابی الحارث) ذکر شده وظاهراً غلط باشد.

وقمقام ص۴۱۵ وابصار العین ص۷۸.

الهمدانی الجابری ومالك بن عبدالله بن سریع بن جابر همدانی جابری که بنو جابر طائفه‌ای از همدان هستند . این دو نفر با هم برادر اُمی و پسر عمو میباشند خدمت حسین علیه السلام آمدند .

وشبیب مولی (غلام یا هم قسم) ایشان همراه ایشان بود ، پس داخل در لشکر آن حضرت شدند .

وچون روز عاشورا حسین علیه السلام را بآن حالت دیدند گریه کنان خدمت آن حضرت رسیدند .

حضرت فرمود : ای پسران برادر من چرا گریه میکنید ، بخدا قسم من امیدوارم بعد از یك ساعت چشم شما روشن شود .

عرض کردند : فدایت شویم بخدا قسم برای خود گریه نمیکنیم ولکن برای تو گریانیم که چگونه دشمن شما را محاصره کرده وقدرت نداریم که از شما دفع کنیم جز آنکه جان خودمان را فدایت کنیم .

حضرت دعای خیر در حق ایشان نمود ، پس هر دو بطرف میدان شتافتند ورو بحضرت نموده عرض کردند (السلام علیك یا ابن رسول الله ، حسین علیه السلام فرمود : وعلیکما السلام ورحمة الله وبرکاته) وهر دو پشت بپشت جنگیدند تا شهید شدند .

ودر زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلامُ عَلی مالِكِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ سَریع کما فی البحار ج ٤٥ ص ۷۳ وناسخ ج ۳ ص ٢٤ .

(شهادت یوسف بن ابی‌الحرث ومالك بن عبدالله)

در جلاء العیون مرحوم مجلسی ص ٥٦٧ ذکر نموده : وظاهراً درست نباشد بلکه (سیف بن ابی الحارث) است که گذشت .

(شهادت زياد مصاهر)

ناسخ در جلد ٢ ص ٣٠٩ روايت كند كه عبدالله بن محمد رضا حسينى در جلد دوم جلاء العيون از مؤلفات خود مينويسد كه بعد از مالك بن انس (زياد مصاهر) كندى بر لشكر ابن سعد حمله كرد ، ونه نفراز آن گروه را با تيغ بكشت آن گاه كشته شد .

(شهادت ابراهيم بن الحسين عليه السلام)

در مناقب ابن شهرآشوب ج ٤ ص ١١٣ فرموده شش نفر از اولاد حسين باختلافى كه هست در ايشان شهيد شده‌اند من جمله ابراهيم را ذكر نموده .

ودر اعيان الشيعه ج ١ ص ٦١٠ ايضا ابراهيم بن الحسين را از ابن شهر آشوب نقل كرده .

ودر فرسان الهيجاء ج ١ ص ١٠ فرموده حقير زائد بر اين چيزى نيافتم .

(شهادت ابراهيم بن الحصين الاسدى) (١)

در مناقب ابن شهرآشوب ج ٤ ص ١٠٥ وفرسان الهيجاء ص ١٠ وياران پايدار ص ٢٦ وناسخ ج ٢ ص ٣٠٩ وما از ناسخ نقل ميكنيم كه بسند خود روايت كند از ابى مخنف كه ابراهيم اين رجز انشاد كرد :

أَقْدِمْ حُسَيْنُ الْيَوْمَ تَلْقَى اَحْمَدَاً ثُمَّ اَبَاكَ الطَّاهِرَ الْمُؤَيَّدا
وَالْحَسَنَ الْمَسْمُومَ ذاكَ الْاَسْعَدا وَذَا الْجَناحَين حليفَ الشُّهَداء

---

(١) در ناسخ (ابراهيم بن الحسين) ذكر شده وظاهراً درست نباشد . ودر (استغاثه حسين عليه السلام از شهداى زنده دل) ياابراهيم بن الحصين ياد شده .

وَحَمْزَةَ اللَّيْثَ الْكَمِيَّ السَّيِدا   في جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ فازُوا سَعَدا

یعنی پیش بیا ای حسین که امروز در بهشت فردوس ملاقات خواهی کرد جدّ وپدرِ پاك وتأیید شده، وحسن برادرِ بزهر کشته شده، وصاحب دو بال که هم سوگند شهداء بود جعفر، وحمزه شیرِ شجاع. پس ابراهیم حمله نمود بلشکر ابن سعد وپنجاه تن بکشت.

وبروایتی هشتاد وچهار تن از بزرگان سپاه را بخاك انداخت.

وبار دیگر این رجز بخواند.

اَضْرِبُ مِنْكُمْ مَفْصِلاً وَساقاً   لِيُهْرَقَ اَلْيَوْمَ دَمي اِهْراقـاً

وَتُرْزَقُ اَلْمَوْتَ اَبَا اِسْحاقاً   اَعْني بَنِي اَلفاجِرَةِ اَلْفُسّاقا

یعنی با شمشیر به بنـد اعضاء شما میزنم تـا خونم بریزد، وگنهکاران زنا زاده را مرگ بهره‌گردد (کما فی هامش الناسخ).

آنگاه از این جهان فانی جاي بپرداخت.

(شهادت علی بن مظاهر)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۱۰ دارد، بروایت ابی مخنف، علی بن مظاهراسدی چنانکه در شرح شافیه نیز مسطور است بمیدان‌آمد، واین رجز بگفت:

أَقْسَمْتُ لَوْ كُنّا لَكُمْ أَعْداداً   أَوْ شَطْرَكُمْ وَلَّيْتُمُ أَكْتاداً (۱)

يا شَرَّ قَوْمٍ حَسَباً وَزاداً   لا حَفَظَ اللهُ لَكُمْ أَوْلاداً (۲)

یعنی قسم یاد میکنم که اگر ما مقدار شما یا نصف شما لشکر داشتیم، شما پشت بمیدان وفرار میکردید در حالیکه قلیل وناچیز بود خیرِ شما، اي بدترین

(۱) انکاد: جمع نکده اي قلیل الخیر.

(۲) این رباعي در حبیب بن مظاهر باتفاوتی گذشت.

گروه از لحاظ حسب وتوشه ، خداوند حفظ نكند اولاد شما را .

پس برلشكر كوفه حمله ور شد، وهفتاد تن از آن جماعت را بخاك هلاكت انداخت ، وشهيد شد .

(شهادت معلى بن على)

در ناسخ ج ٢ ص ٣١٠ از شرح شافيه وابى مخنف روايت كند كه معلى بن على كه معروف بشجاعت وشهامت بود بميدان آمد ، واين شعر را قرائت كرد:

أَنَا ٱلْمُعَلَّىٰ حافِظاً لا أَجَلي ⁂ دِيني عَلىٰ دِينِ مُحَمَّدٍ وَعَلي
أَذُبُّ حَتىٰ يَنْقَضي أَجَلي ⁂ ضَرْبَ غُلامٍ لا يَخافُ ٱلوَجَل
أَرْجُو ثَوابَ الْخالِقِ الأَزَلي ⁂ لِيَخْتِمَ اللهُ بِخَيْرٍ عَمَلي

خلاصه معنى : اسمم معلى ، دينم دين محمد وعلى است ، بدون ترس باميد ثوابِ پروردگار وحسن عاقبت دفاع ميكنم تا بميرم (كما في هامش الناسخ) .

وجنك سختي نمود وشصت وچهار نفر از لشكر ابن سعد را بهلاكت رساند پس از آن دستگيرش كرده بنزد ابن سعد بردند گفت سخت از رفيقت امام حسين دفاع ونصرت كردى ، پس فرمان داد تا سرش را از تن جدا كردند.

(شهادت طرماح بن عدى) (١)

در ناسخ ج ٢ ص ٣١١ گويد : پس طرماح بن عدى ، چون شير آشفته

---

(١) در ابصار العين ص٦٧ سطر٢٣ فرموده: اين طرماح بن عدي بن حاتم كه معروف بجود است نيست . چون اولاد او در جنگهاى أمير المؤمنين عليه السلام كشته شدند، وعدي بعداز ايشان فوت شد واولادى نداشت .

بمیدان آمد واین شعر بگفت :

إِنِّي طِرِمَّاحٌ شَدِيدُ الضَّرْبِ وَقَدْ وَثِقْتُ بِالْإِلٰهِ الرَّبِّ
إِذَا انْتَضَيْتُ فِي الْهِيَاجِ عَضْبِي(۱) يَخْشَى قَرِينِي فِي الْقِتَالِ غَلْبِي
فَدُونَكُمْ فَقَدْ قَسَتْ قَلْبِي عَلَى الطُّغَاةِ لَوْ بِذَاكَ صَلْبِي

یعنی : من طرماح سخت ضربتم ، بخـدا اطمینان دارم ، هنگامیکه شمشیر خود را برهنه کنم ، حریف خودم میترسد که بر او پیروز شوم ، آماده باشید که بر شما سَرکِشان رحم نمیکنم . (کذا فی هامش الناسخ) .

پس مثل پلنگ رها گشته ومثل مرد پدر کشته بر کوفیان حمله افکند ، واز چپ وراست بتاخت و مرد و مرکب بخاك انداخت تا هفتاد تن از آن گروه را نابود ساخت ، ناگاه در آن گیر ودار ، اسبش بروی افتاد واو را از پشت در انداخت ،کوفیان دور او را گرفتند و گردنش را بزدند ـ رحمة الله علیه ـ

(شهادت محمد بن مطاع) (۲)

در شرح شافیه مسطور است که : محمد بن مطاع خود را ساختهٔ جهاد کرد واز امام علیه السلام رخصت مبارزه طلبید وبمیدان شتافت ، وسی تن از سپاه ابن‌سعد را با شمشیر وتیر تباه ساخت ، آنگاه بدست کوفیان شهید شد .

(شهادت جابربن عروة) (۳)

از پس او، چنانکه در شرح شافیه مرقوم است وابو مخنف حدیث میکند:

---

(۱) نضی نضیاً : السیف سله ، والعضب: السیف القاطع .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۳۱۲ .

(۳) در ناسخ ج۲ ص۳۱۲ .

جابر بن عروة غفاری که مردی سالخورده وپارسا بود ، ودر جنك بدر ودیگر جنگها ملازم خدمت پیغمبر ﷺ بود دستمالی به پیشانی بسته که جلد ابروهای او فرو نیفتد ، وچشم او را ، از دیدار باز ندارد .

حسین علیه السلام چون نگریست که جابر آهنك جنك دارد فرمود : (شکر الله سعيك يا شيخ) .

وجابر این شعر را قرائت کرد :

قَدْ عَلِمَتْ حَقّاً بَنُو غِفَارِ ... وَخِنْدَفُ ثُمَّ بَنُو نِزَارِ
بِنَصْرِنا لِأَحْمَدَ الْمُخْتارِ ... يا قَوْمِ حامُوا عَنْ بَنِي الْأَطْهارِ
اَلطَّيِّبِينَ السّادَةِ الْأَخْيارِ ... صَلّى عَلَيْهِمْ خالِقُ الْأَبْرارِ

یعنی بدرستیکه طائفه بنو غفار وبنوخندف وبنو نزار میدانند یاری نمودن مامر احمد مختار را، ای جماعت ما حمایت کنید اولاد پاکان راکه طیب وسید خوبانند ، خدای که ایجادکننده نیکانست درود بر ایشان فرستد .

پس آغاز جنك نمود ، ودر پیش روی امام علیه السلام هشتاد تن از مردان جنگی را بخاك انداخت ، وخود نیز شهید شد رضوان الله علیه .

(شهادت مالك بن داود (دودان)) (١)

در ناسخ از پس او ، مالك بن داود ودر مناقب (دودان) ، امام حسین علیه السلام را سلام داد وبمیدان شتافت واین شعر بخواند .

إِلَيْكُمُ مِنْ مالِكِ الضِّرْغامِ ... ضَرْبَ فَتىً يَحْمِي عَنِ الْكِرامِ
يَرْجُو ثَوابَ اللهِ ذُو الْإِنْعامِ ... سُبْحانَهُ مِنْ مَلِكٍ عَلّامِ

یعنی آماده ضربت جوانی که نامش مالك است ومانند شیر از بزرگواران

(١) در ناسخ ج٢ ص٣١٢ ومناقب ج٤ ص١٠٤ .

دفاع میکند وثواب خدای بخشنده ومالك ودانا ومنزه را امید دارد ، بوده باشید ، آنگاه مانند شیر بر صفوف دشمنان حمله کرد وشصت نفر را بهلاکت کشانید وخود برحمت ایزدی برفت وشهید گشت .

(شهادت عبدالرحمن بن کدری وبرادرش) (۱)

عبدالرحمن بن کدری وبرادرش ، بروایت صاحب شرح شافیه در پیش امام عليه السلام مردانگیها نمودند ، وحمله های گران متواتر کردند ، وبسیار کس از لشکر مخالف را کشتند وشهید شدند .

مؤلف گوید : در عدد مقتولین در حمله اولی مفصلا ذکری از عبدالرحمن گذشت مراجعه شود .

ودر زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلامُ عَلَى عَبْدِالرَّحمنِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الْكَدرِ الْاَرْحَبِي كما فی البحار ج ٤٥ ص ۷۳ .

(شهادت مالك بن اوس) (۲)

ودیگر مالك بن اوس مالکی ، بروایت اعصم کوفی که از بزرگان علمای اخیار وموثقین راویان آثار است ، با شمشیر کشیده بمیدان آمد وچند تن مبارز را بخاك انداخت ، آنگاه در راه سید الشهداء عليه السلام جان داد .

(۱) در ناسخ ج۲ ص۳۱۳ .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۳۱۳ .

(شهادت انیس بن معقل) (۱)

وهمچنان بروايت اعصم کوفی ، انیس بن معقل اصبحی ، خود را بخدای بفروخت و بخدمت حسین علیه السلام عرض کرد : (السلام عليك يا ابن رسول‌الله) . وبجانب دشمن بشتافت واین ارجوزه قرائت نمود :

أَنَا اَنِيسٌ وَاَنَا ابْنُ مَعْقَلٍ وَفي يَميني نَصْلُ سَيْفٍ مُصْقَلٍ

أَعْلُو بِهَا الْهاماتِ وَسْطَ الْقَسْطَلِ عَنِ الْحُسَيْنِ الْماجِدِ الْمُفَضَّلِ

اِبْنِ رَسُولِ اللهِ خَيْرِ مُرْسَلِ

یعنی من انیس پسر معقلم ، در دستم شمشیر براقی است که برای دفاع از حسین بزرگوار که پسر بهترین فرستادگان خدا است در میان غبارِ جنك بکاسهٔ سرها فرود میاورم . (كما في هامش الناسخ) . پس ده واندی کس بکشت و شمشیر همی زد تا جان بداد .

(فصل ۷۰)

(در اسامی شهیدانیکه در کتب اخبار وتواریخ ذکر نشده‌اند)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۱٤ فرموده :

ذکر اسامی جماعتی از شهدای یوم عاشورا که بعضی از علمای اخبار و تواریخ در مؤلفات خود ننوشته‌اند . اسامی شهدای روز عاشورا را آنچه من بنده از کتب معتبره باستيعاب واستقراء (جستجو وکاوش) یافتم بنگاشتم .

وسید بن طاوس باسناد خود از امام منتظر صاحب الامر صلوات الله عليه

(۱) در ناسخ ج۲ ص۳۱۳ .

ترتيب زيارت شهدا را روايت ميفرمايد كه حاوی وحاكی اسامی بنی هاشم و غير بنی هاشم است ، ودرآن كتاب (اقبال ص ۵۷۳) اسامی بسيار كس ازشهدا است كه علمای اخبار وتواريخ دركتب خود ياد نكرده‌اند . من بنده آن كتاب زيارت را انشاء الله در جاي خود خواهم نگاشت (۱) اكنون اجمالاً آن اسامی را مينگارم كه امام عليه السلام شهادت ايشان را منصوص داشته وعلماي اخبار بذكر نام ونشان ايشان نپرداخته‌اند تا معلوم شودكه شهدای روز عاشورا منحصر به (۷۲) تن نميباشد .

يكی از شهدائی كه مورخين ومحدثين ياد او نكرده‌اند :

(۱) سليمان مولی حسين عليه السلام است (۲) .

(۲) وديگر قارب مولی حسين عليه السلام است (۳) .

(۳) وديگر منجح مولی حسين عليه السلام است (۴) .

(۴) وديگر سعد بن بشر بن عمر الحضرمی است .

---

(۱) مؤلف اين كتاب گويد: حقير بعد از (ذكر شماره شهدای كربلا اول ج۳) خواهم نوشت انشاء الله . وناسخ در جلد ۳ ص۱۷ ذكر فرموده . وبحار ج۴۵ ص۶۵ وج۱۰۱ ص۲۶۹ مرقوم داشته .

(۲) در زيارت ناحيه فرموده : السلام علی سليمان مولی الحسين بن أمير المؤمنين لعن الله قاتله سليمان بن عوف الحضرمي. بحار ج۴۵ ص۶۹ .

(۳) در زيارت ناحيه فرموده: السلام علی قارب مولی الحسين بن علي . بحار ج۴۵ ص۶۹ مؤلف گويد قارب را در (عدد مقتولين در حمله اولی ايضاً ذكرش كرديم رجوع شود به ج۲ ص۳۲ .

(۴) در زيارت ناحيه فرموده : السلام علی منجح مولی الحسين بن علي . بحار ج۴۵ ص۶۹ .

(٥) وديگر يزيد بن حصين الهمدانى المشرفى القارى [١] .

(٦) وديگر ، عمر بن الكعب الانصارى [٢] .

(٧) وديگر ، عبدالله بن عمير الكلبى [٣] .

(٨) وديگر ، انس بن كاهل الاسدى [٤] .

(٩) وديگر ، شبيب بن عبدالله النهشلي [٥] .

(١٠) وديگر ، حجاج بن زيد السعدي [٦] .

(١١) وديگر ، حوي بن مالك الضبعى [٧] .

---

(١) در زيارت ناحيه فرموده: السلام على يزيدبن‌حصين الهمداني المشرفي القاري المجدل بالمشرفي. بحار ج٤٥ ص٧٠ . وناسخ ج٣ ص٢٢ .

(٢) در زيارت ناحيه فرموده: السلام على عمر بن الكعب الانصاري ، بحار ج٤٥ صفحه ٧٠ .

(٣) در زيارت ناحيه: السلام على عبدالله بن عمير الكلبي. بحار ج٤٥ ص ٧١ مؤلف گويد: عبدالله بن عمير كلبى‌را در (عدد مقتولين در حمله اولى) نيز ذكرش كرده‌اند ودر تحت عنوان (مبارزه ابن عمير باغلام زياد) ايضا گذشت ج٢ص٥٦ .

(٤) در زيارت ناحيه : السلام على أنس بن كاهل الاسدي . بحار ج٤٥ صفحه ٧١ .

(٥) در زيارت ناحيه : السلام على شبيب بن عبدالله النهشلي . بحار ج٤٥ صفحه ٧١ .

(٦) در زيارت ناحيه : السلام على الحجاج بن زيد السعدي . بحار ج٤٥ صفحه ٧١ .

(٧) در زيارت ناحيه : السلام على حوي بن مالك الضبعي . بحار ج٤٥ صفحه ٧٢ .

(۱۲) ودیگر ، یزید بن (زید بن) ثبیت القیسی [۱] .

(۱۳) ودیگر ، قعنب بن عمرو النمیری [۲] .

(۱٤) ودیگر ، سالم مولی عامر بن مسلم [۳] .

(۱٥) ودیگر ، زید بن معقل الجعفی [٤] .

(۱٦) ودیگر ، جندب بن حجر (حجیر) الخولانی [٥] .

در ابصار العین ص ۱۰٤ فرموده : جندب حجیر کنـدی خولانی از وجوه شیعه است واز اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود وپیش ازآنکه حر متصل بشود در راه خود را بامام حسین علیه‌السلام ملحق ساخت وبا همراه حضرت بکربلا آمد .

(۱) در زیارت ناحیه: السلام علی زیدبن ثبیت القیسی کمافي البحار ج٤٥ صفحه ۷۲ وفي الناسخ ج۳ ص۲۳ السلام علی یزید بن ثبیت القیسی .

مؤلف گوید در ابصار العین ص۱۱۱ فرموده : ثبیت غلط است وصحیح (ثبیط) است . وتفصیلش بزودي خواهدآمد .

(۲) در زیارت ناحیه: السلام علیقعنب بن عمرو التمري، پس نمیری غلط است بحارج٤٥ ص۷۲ . وممکن است نمیري دُرست باشد وتمری غلط باشد .

(۳) در زیارت ناحیه : السلام علی سالم مولی عامر بن مسلم . بحار جلد ٤٥ ص۷۲ .

(٤) در زیـارت ناحیه : السلام علی زید بـن معقل الجعفی . بحار ج٤٥ صفحه ۷۲ .

(٥) در زیارت ناحیه: السلام علیجندب بن حجر الخولاني کمافي البحار ج٤٥ ص۷۲ وجلد۱۰۱ ص۲۷۳ واقبال ص٥۷۷ سطراول هم (جندب‌بن‌حجر) نوشته‌اند ولي در ناسخ ج۳ ص۲٤ سطراول وابصارالعین ص۱۰٤ (جندب بن حجیر) رقم کرده‌اند .

واهل سير گفته‌اند در اول جنك جهاد كرد و كشته شد .

وصاحب حدائق گفته : او و پسرش در اول جنك كشته شدند وصحيح نباشد كه فرزندش با او كشته شده باشد لذا در زيارت ناحيه هم اسمی از پسرش برده نشده .

(۱۷) وديگر ، سعيد مولی عمر بن خالد الصيداوی [۱] .

(۱۸) وديگر ، سالم مولی بنی المدنية الكلبی [۲] .

(۱۹) وديگر ، قاسم بن حبيب الازدی [۳] .

(۲۰) وديگر ، عمر بن جندب الحضرمی [٤] .

(۲۱) وديگر، شبيب بن حارث بن‌سريع [٥] وبعنوان (شبيب مولی‌الحرث بن سريع) گذشت وآن درست است نه شبيب بن الحارث سريع .

---

(۱)آنچه در زيارت ناحيه‌آمده : السلام علی سعيد مولاه . بحار ج٤٥ ص ۷۲ وناسخ ج۳ ص۲٤ .

(۲) در زيارت ناحيه : السلام علی سالم مولی بنی المدنية الكلبی . بحار جلد٤٥ ص۷۲ .

(۳) در زيارت ناحيه : السلام علی قاسم بن حبيب الازدي بحار ج٤٥ ص ۷۳ ودر ج۲ ص٥٦ در عدد مقتولين در حمله اولی نيز ذكرش شد .

(٤) در زيارت ناحيه : السلام علی عمر بن جندب الحضرمي. بحار ج٤٥ صفحه ۷۳ .

(٥) در زيارت ناحيه : السلام علی شبيب بن الحارث بن سريع. بحار ج ٤٥ صفحه ۷۳ .

(فصل ۷۱ در بعض از نوادر)

(حبشی بن قیس النهمی)

در ابصار العین ص ۷۹ گوید : ابن قیس حبشی است واز کسانی است که درکربلا حاضر بوده وابن حجر گوید : با امام حسین علیه السلام کشته شد .

(زید بن ثبیت قیسی)

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی زید بن ثبیث القیسی . بحار ج ٤٥ ص ۷۲ .

(یزید بن ثبیط بن عبدی عبد قیس بصری)

(ودو پسرش)

عبدالله بن یزید بن ثبیط .

وعبیدالله بن یزید بن ثبیط .

در ابصار العین ص ۱۱۰ گوید : یزید شیعه بود واز اصحاب ابی الاسود بود وشریف قومش بود .

طبری گوید : ماریه دختر منقذ عبدیه شیعه شد وخانه‌اش جای الفت شیعیان بود . هر صحبتی داشتند آنجا میگفتند . وابن زیاد با خبر شده بود که امام حسین علیه السلام بطرف عراق حرکت کرده پس عمالش را دستور داد راههارا بستند. یزید بن ثبیط بنا گذاشت که بطرف امام حسین علیه السلام برود .

واو را ده نفر پسر بود همه را دعوت بخروج نمود وفرمود کدام یك شما با من همراه هستید ؟ دو نفر ایشان اجابت کردند عبدالله وعبیدالله ، وبرفقایش گفت من میخواهم ازکوفه بیرون شوم کیست با من باشد؟ اصحابش گفتند ما از ابن زیاد میترسیم .

خلاصه یزید با جماعتی از کوفه خارج شد ودرابطح مکه بامام حسین علیه السلام رسید پس در منزلش استراحت کرد پس ازآن بسراغ امام حسین علیه السلام رفت ، وچون امام حسین علیه السلام شنید آمدن یزید را بنا کرد جستجو کردن تا منزل یزید را پیدا کرد .

بحضرت عرض کردند یزید رفت بخدمت شما پس حضرت در منزل یزید نشست تا یزید برگشت وقتی دید حضرت در منزل او تشریف دارد گفت : (بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا) بفضل ورحمت خدا خوشحال باشید السلام عليك يابن رسول الله پس بعد از سلام نشست نزد حضرت وقصه آمدنش را عرض کرد ، امام علیه السلام او را دعا فرمود . پس دستور داد رحل او را بردند پیش رحل امام علیه السلام وبا هم بودند تا وقتي که درکربلا بمیدان رفت وشهید شد.

ودو پسرش در حمله اولی کشته شدند . چنانچه سروی نقل کرده .

ویکی از پسرهایش بنام (عامر بن یزید) برای پدر وبرادرانش مرثیه گفته .

يَا فَرْوَ قَوْمي فَانْدُبي خَيْرُ الْبَرِّيهِ فِي الْقُبُورِ
وَابْكِي الشَّهِيدَ بِعَبْرَةٍ مِنْ فيضِ دَمْعٍ ذي دُرُورِ
وَارْثِ الْحُسَيْنَ مَعَ التَّفَجُّعِ وَ التَّأَوُّهِ وَ الزَّفيرِ
قَتَلُوا الْحَرامَ مِنَ الأئِمَةِ في الْحَرامِ مِنَ الشُّهُورِ
وَابْكِي يَزيداً مُجَدَّلاً وَابْنَيْهِ في حَرِّ الْهَجيرِ
مُتَزَمِّلينَ دِماؤُهُمْ تَجْري عَلَى لَبَبَ النُّحُورِ

يـا لهفَ نفسي لـم تفزْ معَهمْ بجنّـاتٍ وحـُورِ (۱)

در زیارت ناحیه فرمود :

اَلسَّلامُ علَى يَزِيدَ بنِ ثُبيطِ القَيسي .

اَلسَّلامُ عَلى عَبدَاللهِ وَعُبَيدَاللهِ اِبنَى يَزيدَ بنِ ثُبيطِ القيسى .

در ابصار العین ص ۱۱۱ فرموده در بعضی کتب (ثبیت وتبیط) نوشته شده وهر دو غلط است وتصحیف شده .

(شهادت سعد بن الحرث انصاری عجلانی)

(و برادرش)

(ابو الحتوف بن الحرث انصاری عجلانی).

در ابصار العین ص ۹٤ گوید : این دو برادر از اهل کوفه بودند وبا عمر بن سعد برای جنك با حسین عليه‌السلام بیرون آمدند .

صاحب حدائق گوید : چون روز عاشورا شد واصحاب حسین عليه‌السلام کشته شدند وامام حسین بنا کرد به هل من ناصر ینصرنا فرمودند اهل بیت وزنـان و اطفال او شنیدند صدای بناله وشیون بر آوردند .

---

(۱) شاید خلاصه معنی آن باشد که اي فرو بلندشو وندبـه وزاري كن بهترين كسي را كه در قبورنـد وباشك چشمت كه مثل در جاريست براى آن شهيد گريه كن، وبادرد وسوز وگداز براى امام حسين عليه‌السلام مرثيه بخوان، چون كسي راكه محترم واز پيشوايان بود در ماه حرام كشتند .

وبرای یزید بن ثبیط ودو پسرش که در ظهر گرما بزمین افتادنـد وبخون جاری شده ازگلویشان آغشته شدند گریه کن ، افسوس بر من که لایق نبودم با ایشان ببهشت وحور العین برسم .

سعد و برادرش ندای امام حسین و ناله زنها و بچه‌ها را شنیدند ، شمشیرهای خود را گرفته بطرفداری امام حسین بنا کردند جنگیدن دسته‌ای را کشتند و دسته‌ای را مجروح ساختند وهر دو با هم کشته شدند .

(شهادت بكر بن حي بن تيم الله بن ثعلبة التيمي)

در ابصار العين ص ۱۱۳ گوید : بکر از کسانی بود که با ابن سعد بجنك امام حسین عليه السلام بیرون شد وچون جنك بپای شد بطرفداری آن حضرت و برعلیه ابن سعد بنا کرد جنگیدن پس در خدمت امام حسین عليه السلام بعد از حمله اولی کشته شد چنانچه صاحب حدائق ودیگران نقل نموده‌اند .

(شهادت رافع بن عبدالله مولى مسلم بن كثير ازدي)

در ابصار العين ص ۱۰۸ گوید : رافع با مولای خود مسلم بن کثیر ازدی بطرف امام حسین عليه السلام رفته وبعد از مولای خود مسلم بعد از ظهر کشته شد .

(شهادت زياد ابو عمرة الهمداني الصائدي)

بعنوان (شهادت أبو عمرو نهشلي) گذشت مراجعه کن که تکرار نشود .

(شهادت سلمان بن مضارب بن قيس الانماري البجلي)

در ابصار العين ص ۱۰۰ گوید : سلمان پسر عموي پدر ومادري زهير بن قين بود ، ودر سنه شصت با زهیر حج رفته بود ، چون زهیر حسینی شد و بهمراه حضرت بکربلا رفت سلمان هم با ایشان شد ، وصاحب حدائق گوید : سلمان جزء کسانی بود که پیش از ظهر کشته شدند ومثل اینکه قبل از زهیر کشته شده .

(شهادت عباد بن المهاجر بن ابی المهاجر الجهنی)

در ابصار العین ص ۱۱۵ گوید : عباد از کسانی بود که از میاه جهنیة (اسم مکانیست) با امام حسین علیه السلام همراه شد ودر کربلا با آن حضرت کشته شد . چنانچه صاحب حدائق الوردیه فرموده . رضی الله عنه .

(شهادت عقبة بن الصلت الجهنی)

در ابصار العین ص ۱۱۵ گوید : عقبه از کسانی بود که از منازل جهنیه پیرو امام حسین علیه السلام شد وملازم او بود ودر کربلا با امام‌حسین علیه السلام کشته شد کما عن صاحب الحدائق .

(شهادت عمرو بن عبدالله بن کعب ابو ثمامه الهمدانی الصائدی) (۱)

در ابصار العین ص ٦۹ گوید : (ابو ثمامه عمرو الصائدی) عمرو بن عبدالله ابن کعب است تا آنجا که فرمود : ابو مخنف گوید : ابو ثمامه چون دید روز عاشورا ظهر شد وجنك بر پای خود استوار است عرض کرد بامام حسین علیه السلام یا ابا عبدالله جانم فدای جان شما من می بینم دشمن بشما نزدیك شده و بخدا تو کشته نشوی مگر آنکه من قبل از شما کشته شوم انشاء الله ، ودوست میدارم خدا را ملاقات کنم واین نماز که وقت آن رسیده خوانده باشم ، حضرت سر بآسمان بلند کرد، فرمود بلی این اول وقت نماز است یاد نماز کردی خدا ترا از نمازگزاران قرار دهد .

(۱) این عمرو بن عبدالله احتمال دارد همان ابوثمامه صیداوي باشد که در ج۲ ص۹۱ بعنوان (شدت جنگ ویاد خدا) گذشت مراجعه کن .

سپس حضرت فرمود : از ایشان بخواهید که دست از ما بدارند تا نماز بخوانیم ، پس درخاست مهلت نمودند ، حصین بن تمیم گفت نماز ازشما قبول نیست حبیب جواب او را داد بنحوی که گذشت. پس ابو ثمامه بامام حسین علیه السلام عرض کرد در حالیکه نماز را خوانده بودند . من قصد دارم بـه اصحاب خود ملحق شوم ودوست ندارم ترا یکّه وتنها ببینم حضرت فرمود پیش رو ما هم تا یك ساعت دیگر بشما ملحق خواهیم شد . پس بمیدان جنك رفته جنگید تا زخمهاي فراوان بدو رسید .

پس قیس بن عبدالله صائدي که پسر عموي او بود وعداوتي با او داشت او را بکشت واین بعد از کشته شدن حر بود .

ودر زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلَامُ عَلَىٰ اَبِي ثُمَامَةَ عَمْرِوبْنِ عَبْدِاللهِ الصَّائِدي كما في البحار ج ٤٥ ص ۷۳ . والناسخ ج ۲ ص ۲۶۲ .

مؤلف گوید : عین این عبارات یا قریب این کلمات در ابو ثمامه صیداوی که در ج ۲ ص ۹۱ تحت عنوان (شدت جنك ويا خدا) است ذکرشد مراجعه کن .

(شهادت مجمع بن زیاد بن عمرو الجهنی)

در ابصار العین ص ۱۱۵ گوید : مجمع بن زیاد در منازل جهنیه در اطراف مدینه بود . چون گذر امام حسین علیه السلام بایشان افتاد جزء پیروان حضرت شد و چون مردم از اطراف امام علیه السلام پراکنده شدند او استقامت نمود ودر کربلا شهید شد، چنانچه صاحب حدائق وغیره ذکر نموده‌اند .

(موقع بن ثمامه الاسدي الصيداوى ابو موسى)

در ابصار العين ص ٦٨ گويد : موقع جزء كسانى بود كه خود را شبانه از جنك (عمر سعد) خلاص كردند وبخدمت امام حسين عليه السلام رسيدند .
ابو مخنف گويد : موقع بزمين افتاد خويشان او را نجات دادند وبكوفه آوردند ومخفى نگاهش داشتند ، خبر با بن زياد رسيد بدنبال اوفرستادكه بقتلش رساند ، جماعتي از بني اسد شفاعتش كردند پس از سر كشتن او در گذشت و ليكن دست وپاى اورا بآهن بسته وبه زاره (١) تبعيد كرد ، وهمين طور مريض بود تا بعد از يكسال فوت شد ودرباره او كميت أسدي گفته (وَانَّ اَبا مُوسٰى اَسيرً مُكَبَّلً) .

(شهادت واضح تركى مولى الحرث المدحجى السلمانى)

درابصارالعين ص ٨٥ گويد : واضح غلاميست تركى مؤلف گويد در(غلام تركى) ذكر شد تكرار نميكنم .

(شهادت يزيد بن مغفل بن جعف المدحجى الجعفى)

در ابصار العين ص ٩١ گويد : يزيد يكى از شيعيان وشجاعان وشعراء نامي بود ، واز اصحاب اميرالمؤمنين على عليه السلام بود .
واز صاحب خزانه نقل كند كه از مكه با امام حسين عليه السلام آمد وبا آن

---

(١) در مراصد گويد: زارة : عين الزارة در بحرين معروف است .
وده بزرگيست انجا ، ويكى از دهات طرابلس غرب است؛ وشهريست در صعيد نزديك قفط .

حضرت بود ، واز اهل مقاتل وتاريخ نقل كند كه چون روز عاشوراء شد ازامام حسين عليه السلام اذن ميدان رفتن گرفت، حضرت اذنش داد ، واوجلو رفته وميگفت :

اَنَـا يَزِيـدُ وَ اَنَا مِنْ مُغَفَّلٍ وَفي يَمِيني نَصْلُ سَيْفٍ مِنْجَلٍ
اَعْلُو بِهِ الْهامَاتِ وَسْطَ الْقَسْطَلِ عَنِ الْحُسَيْنِ الْمَاجِدِ الْمُفَضَّلِ

خلاصه معنى : من يزيد از مغفلم ، ودر دست راستم تيزى شمشيريست كه درو ميكند ، سرهـا را ميپرانم در وسط گرد وغبار ، دفاع ميكنم از حسين بـا فضيلت وبزرگوار ، پس جنگيد تا كشته شد .

واز مرزباني در معجمش نقل كند كه چون جنك سخت شد جلو رفتـه اين شعر بگفت :

اِنْ تُنْكِرُوني فَأَنَا ابْنُ مُغَفَّلٍ شاكٍ لَدَى الْهَيْجاءِ غَيْرَ اَعْزَلِ
وَفي يَمِيني نَصْلُ سَيْفٍ مُنْصَلٍ اَعْلُو بِهِ الْفارِسَ وَسْطَ الْقَسْطَلِ

اگر مرا نميشناسيد من پسر مغفلم در وقت جنك ونبرد با اسلحه تمام هستم نه اينكه بى اسلحه باشم ، ودر دست راستم تيزي شمشير است كه در وسط گرد وغبار اسب سوار را بلند ميكنم .

پس چنان بجنگيد كه مثلش ديده نشده پس جماعتى را بكشت سپس خود كشته شد رضي الله عنه .

(داود بن طرماح)

داود بن طرمـاح اسمي بحسب ظاهر در جائى ندارد مگر در استغاثه امام عليه السلام كه فرمود يا داود بن طرماح .

ودر فرسان الهيجاء ج ١ ص ١٣٥ فرموده معلوم ميشود كه يكى از معاريف بوده كه در عداد كسانى واقع شده كه امام آنها را تخصيص بذكر داده است .

(اسد الکلبی)

در فرسان الهیجاء ص ۳۳ او را جزء شهداء آورده بدلیل آنکه ابـو مخنف گفته امام حسین علیه السلام بنا کرد به راست وچپ نگاه کردن و کسی را از اصحاب ندید مگر آنکه کشته شده پس فریاد برآورد یا مسلم بن عقیل تا آنجا که فرمود ویا اسد الکلبی الخ .

(زن وهب بن عبدالله)

در وهب بن عبدالله ج۲ ص۷۲ گذشت کیفیت شهادت زن وهب .

(حجیر بن جندب)

در ابصار العین ص ۱۰٤ گوید : صاحب حدائق (الوردیه) گفته حجیر بن جندب با پدرش جندب بن حجیر در اول جنك کشته شده ولی نزد من صحیح نباشد کما اینکه در زیارت ناحیه نیز اسمش برده نشده .

(شهادت شریح بن عبید)

در روضة الشهداء ص ۲۳۵ فرمود : شریح بن عبید روی بمیدان نهاد و بر مرکب سوار شده بچپ وراست میتاخت ومرد را از زین بزمین میانداخت .

بهر جا کـه نیزه بر افراختی   جهانی ز مردم تهی ساختی
بهر سو که مرکب برانگیختی   بشمشیر خون یلان[1] ریختی

ناگاه مرکبش خطا کرد واو را بزمین زد جمعی گرد او درآمـده بزخمهای

(۱) یل : پهلوان (برهان قاطع) .

پی در پی او را شهید ساختند .

(حماد بن انس)

در یاران پایدار ص ۶۰ از روضة الشهداء نقل کند که پس از شهادت عمرو ابن عبدالله مذحجی حماد بن انس بمیدان درآمده اسب میتاخت ولواي نصرت بر می‌افراخت وبه تیغ مبارزت سر دشمنان ازتن جدا میساخت وآنرا بچوگان نصرت چون گوي میتاخت وبناي صبر وقرار از دل اشرار برمیانداخت ، عاقبت خدنك اجل دیده املش [1] بر بست وبا دلی شادان وجانی به محنت‌آبادان به شهیدان راه حق پیوست .

هرلحظه باد میبرد از بوستان گُلي   آشفته میکنَد دل مسکین بلبلي

(شهادت زهیر بن حسان الاسدی)

در روضة الشهداء ص ۲۲۵ نقل کند چیزیرا که خلاصه اش این است عمر سعد مبارز نامداریرا که سامحۀ ازدی نام داشت بمیدان فرستاد آمد ونداي هل من مبارز کشید .

در این وقت زهیر بن حسان در پیش روی امام حسین علیه‌السلام ایستاده بود ، گفت : یابن رسول الله این مرد که بمیدان آمـده مبارز صف شکن ودلاور مَرد افکن است مرا اجازه دهید تا با او نبرد کنم ، ولِواي لاف وگزافی کـه در میان میدان بر افراشته بصرصر (باد تند) قهر در هم شکنم، حضرت اورا اجازت‌داد، واین زهیر از قبیلۀ بنی اسد بود ، در همان نزدیکی از وطن خود بریده وخدمت امام علیه‌السلام را از همه عالم گزیـده (اختیار کرده) بود ، مبارزه مردانـه ودلاور

(۱) آرزو .

فرزانه بود .

در افکند مرکب بمیدان دلیر بفرید مانندهٔ نره شیر

در گرمی تاختن سر راه بر (سامحهٔ ازدی) گرفت سامحه چون زهیر را دید از ترس او بلرزید واز راه نصیحت در آمده گفت : ای شهسوار مضمار محاربت وَایُ نامدارِ میدانِ مبارزتْ شرم نداري که مال ومنال واهل وعیال خود را میگذاری وروی بتقویت حسین میآری؟ زهیر گفت : ای ناکس دُونْ ترا شرم می‌باید داشت که شمشیر بر روي اهل بیت پیغمبر ﷺ میکشی ، وبرای نعمتِ فاني دنیوي عقوبت دائمي اُخروی اختیار میکنی ؟ (سامحه) خواست که دیگر سخن گوید :که زهیر نیزه بر دهنش زد سنان نیزه از پشتش بیرون آمد ، فی الحال از مرکب در افتاد وجان بداد ، پس زهیر در برابر عمر سعد آمده ونعره زد که یااهل العراق هر که مرا شناسد خود شناسد ، وهر که نشناسد منم زهیر بن حسان اسدي ،کیست از شما که بیرون آید تا زمانی با یکدیگر بگردیم و ببینیم که بخت کرا یاري میکند ونکبت کرا بر خاك اِدْبار خواری میافکند .

کوي عشقست ودرو زخمِ بلا پيَ در پي کو حریفی که قدم‌برسر این کوی نهد

اهل شام وعراق که آوازه شجاعت او را شنیده بودند سر در پیش انداختند واز جنك با او بترسیدند ، عمر سعد بانك بر سپاه خود زد که این چه بي‌حميتی است که شما را دریافته آخر يك کس بمیدان روید ونام خود را در پهلوانان بلند سازید ، تا آنجا که فرمود : سیصد سوار او را در میان گرفتند .

راوي گوید : که پنجاه سوار را بینداخت اما نود زخم بر وجود شریفش زده بودند ، امام عليه السلام چون آن حال را مشاهده کرد ، جمعی را فرمود که زهیر را دریابید ، سعد که غلام امیرالمؤمنین عليه السلام بود با ده تن ازمبارزان رفتند وخود را بر آن گروه زده وزهیر را از آن میانه بیرون آوردند بیش از دویست چوبهٔ

تیر بر وجود او نشسته بود ، او را نزد امام علیه السلام آوردند حضرت پیاده شد بر سر بالین وی بایستاد زهیر چشم باز کرد وامام را بر بالای سر خود ایستاده دید آن مقدار قوت داشت که روي خود را بر قدم امام حسین علیه السلام نهاد و بزبان حال مضمون این مقال را ادا کرد .

خاك قدم دوست شدم نیست کسی را   این عیش که امروز مرا در قدم دوست

حضرت فرمود : ای زهیر سخن گوی وآنچه در دل داری ظاهر کن ، زهیر گفت : اي فرزند رسول خدا براي من جام آب صاف زلال آورده اند صبر فرمائي تاآب بخورم آنگه سخن کنم ، امام فرمود : ای یاران بهشت را بزهیر نموده‌اند پس زهیر دهان بر هم میزد چنانچه کسی چیزی آشامد آنگه نفسی زد وروحش بعالم بالا پرواز کرد انتهی ملخصاً .

(عبدالله بن ابی دجانه)

در یاران پایدار ص ۲٤ از روضة الشهداء وعلمای معاصرین نقل کند که عبدالله بن ابی دجانه روزعاشورا رخصت فداکاري خواست ودلیرانه وارد میدان شد وجهاد کرد ، وافرادیرا بکشت وبدنش زخمها برداشت واز هر طرف دشمن به او حمله کرد وبدرجه شهادت نائل گردید .

(اشعث بن قیس)

در یاران پایدار ص ۳۲ از جمهره انساب العرب وروضة الشهداء نقل کند هنگامیکه محمد بن مقداد ، وعبدالله بن ابودجانه در محاصرهٔ سپاه کوفه افتادند اشعث بن قیس ، قیس بن ربیع ، عمرو بن قرط ، حنظمه ، حماد ، سعد بن حرث به مدد ایشان رفتند ، وجهت کثرت سپاه وضربهای متوالی پی در پی این

گروه شهید شدند .

(شهادت شبیب بن جراد کلابی وحیدی)

در یاران پایدار ص ۸۲ از تنقیح المقال ج ۲ ص ۸۰ نقل کند کـه او در شمار تابعین واز اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده ، وبا مسلم بن عقیل در کوفه بیعت کرد وبا کشته شدن مسلم به سپاه عمر بن سعد پیوست وبه کربلا آمد وتـا شب نهم محرم در لشکر عمر سعد بود عصر روز نهم که شمر بکربلا رسید و نامهٔ ابن زیاد را به عمر سعد داد ، محتوی بر اینکه کارحسین را به سرعت پایان دهد ، شبیب دانست کـه کار صلح به جنك واز جنك بـه کشتن امام علیه‌السلام منجر خواهد شد لذا شدیداً ناراحت وافسرده خاطر شد ، ودر تاریکی شب دهم خود را به حسین علیه‌السلام رساند وروز عاشورا به شرف شهادت رسید .

(شهادت ظهیر بن حسان اسدی)

ظهیر بن حسان اسدی را در یاران پایدار ص ۸۶ از علمای معاصرین ص ۲۶۹ جزء شهدای کربلا شمرده وفرموده نامی برای او در کتب ندیدم .
وجای سؤال است که شما از کجا نقل کردید ؟

(شهادت عبدالله بن ابی سفیان)

یاران پایدار ص ۱۰۰ از اصابه ج ۲ ص ۳۲۰ ومجالس المؤمنین ج ۱ ص ۲۰۰ نقل کند که عبدالله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم هاشمی مادرش نسمه دختر همام بن ارقم اسدی از صحابهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است وبعـد از وفات رسول الله به علی بن ابیطالب علیه‌السلام گروید ، وهمراه او بـه جنگها رفت

وسپس به حسین عليه السلام پیوست وشهید شد .

(غرة غلام حر) بعنوان (عروة) در ج ۲ ص ٦٧ گذشت .

ودرياران پایدار ص ١٤٠ گوید بعضی (قرة) وبعضی (عروة) نقل کرده‌اند وهر دو اشتباه است .

(قيس بن منبه)

در روضة الشهداء ص ۲۳۸ گوید : قیس بن منبه چون شیر شکاری و پلنك کوهساری روی بمیدان نهاد ورجزي آغاز كرد که ترجمه بعضی از ابیات آن اینست :

من قيس بن منبه‌ام که درجنك	کیوان نرسد بـدار و گیرم
گر رستم زال زنـده گردد	گردد بخم کمنـد اسیـرم
در دوستـی حسین و آلش	بـاکی نبـود اگر بمیـرم
امروز شـوم شهیـد و فردا	در خلـد برین بـود سریرم

کمان کین در بازوی تمکین فکنده کمندگیر ودار ازفتراك ادراك درآویخت وبقوت بازوي توانا خاك ميدان با خون دشمنان در آمیخت ، سالار کوفی از میسرهٔ عمر سعد بمبارزت وي بيرون آمد وطاقت حرب وي نیاورده روي بگريز نهاد ، وراه بیابان برگرفت قیس از روي تعصب مرکب از عقب وي درتاخت تا از لشکرگاه بصحرا رسید عمر سعد حکم کرد تا جوقی سواران از عقب هر دو بتاختند همین که نزدیك سالار رسید وخواست که نیزه بوی رسانـد سواران از قفای وي درآمده وزخمها بر اوگشاده دمار از وی برآوردند، وعاقبت الامر بزخمهای پی در پی شهیدش کردند وسالار بسلامت باز گردید وبجای خود آمد

(محمد بن انس)

در یاران پایدار ص ۱۵۷ از خیابانی نقل کند که محمد بن انس مرادي خزاعي را در شمار شهداي کربلا نوشته .

(وقاص بن مالك)

در روضة الشهداء ص ۲۳٤ بعد از حماد بن انس وقاص را در شمارشهداء ذکر کرده :

تیز کرد اسب را چوبحر خفیف　　　کل شيء من الظریف ظریف

هنوز دوازده تن را نکشته بود که تا حافظی بر وي تاخت و بطعن نیزه اش بر خاك انداخت .

جرعه‌ای ازجام شهادت چشید　　　رخت بایوان سعادت کشید

(شهادت هاشم بن عتبه)

درروضة الشهداء ص ۲۳۹چیزیرا نقل کند که خلاصه‌اش این است . ناگاه از دست راست امام حسین عليه السلام از میان بیابان سواری بیرون آمد ونعره زد که لشکر کوفه وشام ، وای بی رحمان خون‌آشام هر که مرا داند خود داند ، وهر که نداند منم هاشم بن عتبه وقاص برادر زادهٔ سعد ، پس روی بلشکر امام‌حسین نهاده‌گفت : السلام علیك یابن رسول الله اگر پسر عمم عمر سعد با دشمنان یار است ، دل من دوستان شما را هوا دار است ودر دوستی شما بغایت وفادار ، و این هاشم درصفین جنك کرده بود ، ودر جنك عجم همراه عم خود بسی دلبریها نموده چنانچه در تواریخ صحابه معلومست ،آنگه از امام همت طلبیده روي

بميدان نهاد وگفت : نميخواهم از اين لشكر الا عمزادهٔ خود عمر سعد را، عمر سعد كه اين سخن بشنيد وطعنهٔ هاشم گـوش كرد ، ارزه بر وي فتاد وچـون مبارزتهای هاشم شنوده ودليری ومردانگی او را دانسته بود ، روي بلشكرخود آورده گفت : ای دلاوران ، اين سوار عمزادهٔ منست ومرا در ميدان رفتن او مصلحت نيست ،كيست كه برود ودل مرا از او فارغ گرداند ؟

سمعان بن مقاتل كه اميرحلب بود بميدان‌آمد ، واو درآن نزديكی ازدمشق با هزار سوار بياري پسر زياد آمده بود ، مردی كار ديده وگرم وسرد روزگار كشيده چون بميان ميدان رسيد نعرهٔ بر هاشم زد كه ای بزرگ زادهٔ عرب، پسر عم ترا از پسر زياد چه بد رسيده و حالا ملك ري و طبرستان نامزد اومست و سپهسالار لشكر كوفه وشامست ، وتو او را گذاشته‌ای، وبا حسين كه نه مملكت دارد ونه حشم ونه خزانه ونه قدم يارشده‌اي، اين كارمكن وازدولت روی‌مگردان وبا بخت خويش ستيزه فروگذار .

همت بلند دار وزدولت متاب روی   ادبار را مجوي واز اقبال سر مپيچ

هاشم گفت اي ناكس اين دو سه روزه اقتدار فاني را دولت نام نهاده‌اي وجاه بی اعتبار دنيا را اقبال لقب داده‌ای مگر ندانسته‌ای .

گفتم بكس كه چيست دولت گفتا   روزی دوسه دو باشد وباقی همه‌لت

نه دولت جهان را اعتباريست ونه اقبال او را ثباتی وقراری .

اگر دهد بتو جام جهان نما دنيا   بينم جو مستان هزار جام جمش

كشيده دار قدم ازحريم حرمت او   كه بيشتر همه نامحرمند درحرمش

اي سمعان بيا وديدهٔ انصاف بگشاي وبنعيم باقي بهشت رغبت نموده ازسر اين جيفهٔ از سگان واپس مانده درگذر وكمر خدمت فرزند مصطفی صلوات الله وسلامه عليه برميان جان‌بسته دولت ابد پيوند رضای‌الهی وسعادت سرمد عطای

نامتناهي بدست آر، گوش سمعان ازشنيدن اين سخنان تيره گفت : اي‌هاشم نه از پسرعم شرم ميداری ونه ازپسر زياد حساب ميبري، هاشم گفت: لعنت بپسر زياد باد كه پسرعمم‌را بازی‌داد تادين بدنيا بفروخت، سمعان ديگرباره خواست‌سخن گويد، هاشم‌درغضب‌شده بانك‌برمركب‌زدو گفت: اي‌ناستوده بمجادله‌آمده‌اي يا بمقاتلهٔ پس بر سمعان حمله كرد ونيزه درنيزهٔ يكديگر افكندند، درآخر هاشم نيزه از دست بيفكند وشمشير كشيده روي بسمعان نهاد ، سمعان حلبى نيزه بر سينهٔ هاشم راست كرده بود ، هاشم پشت شمشير بر نيزهٔ او زد . نيزه از دستش بيفتاد ، وخواست كه تيغ بركشد ، هاشم امانش نداد شمشير بر فرق سرش زد ودو نيمش كرد صداي تكبير از سپاه امام حسين عليه السلام برآمد ، وهاشم در پيش صف عمر سعد بايستاد ، و گفت : ای عمو زاده پدرت سعد وقاص در روز احد جان فدای حضرت رسالت صلى الله عليه وآله كرده تير در روی دشمنان دين مى‌انداخت و حضرت او را دعا ميكرد ، وپدر من عتبة بن وقاص سنك بر لب ودندان مبارك آن حضرت ميزد ومدد مخالفان می‌كرد ، امروز حالتي عجيب مشاهده ميرود، كه تو پسر چنان پدر با دشمن يار شده‌ای تيغ در روي فرزند مصطفی صلى الله عليه وآله ميكشي ، ومن پسر چنان پدری اهل بيت آن حضرت را حمايت ميكنم ، عمر سعد كه اين سخنان گوش كرد آه سرد از دل بر آورد وسر در پيش افكنده آب ندامت از ديدهٔ بی شرمش روان شد ، وچون سمعان بدان خواری كشته گرديد برادرش نعمان بن مقاتل با هزار مرد كه ملازم سمعان بودند بيكبار بر هاشم حمله كردند هاشم نترسيد وازآن لشكر ذره‌ای نينديشيد ، وپيش حمله ايشان باز شد ودست وبازو بكارآورد ، تا آخر .

مؤلف گويد: كيفيت شهادت هاشم را بيان نكرده كه چگونه شهيد شد وكي او را بكشت .

(محمد بن جعفر بن ابيطالب)

بعضی او را در شمار شهداي كربلا ذكر كرده‌اند واین اشتباه شده (بمحمد بن عبدالله بن جعفر) وبراي توضيح بيشتر برجال مرحوم ممقانى ج ۲ ص ۹۱ از ابواب ميم رجوع شود .

(شهادت هفهاف بن المهنّد الرابسي البصري)

در رجال ممقانى ج ۳ ص ۳۰۳ این مرد شجاعی بود از اهل بصره واز مخلصين اهل بيت بود وملازم اميرالمؤمنين عليه السلام بود تا آن حضرت كشته شد بامام حسن عليه السلام پيوست وبعد از امام حسن با امام حسين عليه السلام بود وچون خبر خروج امام حسين را ازمكه بطرف عراق شنيد ازبصره بيرون شد وبعد از كشته شدن آن حضرت بكربلا رسيد .

پس داخل لشكر عمر سعد شد وپرسيد چه خبر است امام حسين عليه السلام كجا است ؟ باو گفتند تو كيستى ؟گفت من هفهاف راسبى بصري هستم ، آمده‌ام براي ياري حسين عليه السلام باو گفتند آيا نمى‌بينى كه لشكر هجوم بخيمه ها كرده مشغول غارت كردن هستند ، چون اين را بشنيد شمشير كشيد وهر كس نزديك مي‌آمد ميكشت تا زخم بسيار برداشت و بالاخره شهيد شد رضوان الله عليه .

(شهادت يحيى بن هانى بن عروه)

مرحوم ممقانى در رجال خود ج۳ ص۳۲۲ فرمود : اهل‌تاريخ نقل كرده‌اند كه چون هانى با مسلم دركوفه كشته شدند پسرش يحيى فرار كرد ونزد خويشان خود مخفى شد از ترس ابن زياد ، وچون شنيد كه امام حسين عليه السلام وارد كربلا

شده رفت بطرف امام حسین وملازم او بود تا روز عاشورا که جنك شروع شد پیش رفت وجماعتی بسیار را بکشت سپس شربت شهادت را نوشید .

(فصل ۷۲)

(درکسانیکه قبل از روز عاشورا شهید شده‌اند غیر ازحضرت مسلم وهانی)

یکی (قیس بن مسهر صیداوي) است .

در ابصار العین ص ٦٤ گوید چیزیرا که خلاصه‌اش اینست . مردم کوفه چند روز پی در پی نامهٔ دعوت برای امام حسین علیه السلام مینوشتند . نامه دوم را توسط چند نفر فرستادند که من جمله ایشان قیس بن مسهر صیداوي بود . چون نامه‌ها پشت سر هم رسید ، حضرت جناب مسلم بن عقیل را خواست وبطرف کوفه فرستاد ، ودو نفر را که یکی قیس بن مسهر ودیگری عبدالرحمن ارحبی باشد همراه مسلم فرستاد ، مسلم چون بمضیق[1] رسید راهنمای ایشان جاده را گم کرده واز تشنگی بمردند ، مسلم نامه‌اي توسط قیس بن مسهر برای امام حسین علیه السلام فرستاد .

حضرت جواب نامه مسلم را نیز با قیس فرستاد وبا مسلم بکوفه رفتند ، چون مسلم اجتماع مردم کوفه را وبیعت کردن ایشان را بدید نامه توسط قیس برای حضرت فرستاد ، وایشان در مکه خدمت حضرت رسیدند ونامه را تقدیم نمودند وملازم حضرت بودند .

ابو مخنف گوید : چون امام حسین بحاجر[2] رسید نامه برای مسلم و

---

(۱) مضیق: قریه‌ایست بین مکه ومدینه (المراصد) .

(۲) در حاشیه مراصد از اساس نقل کندکه حاجر مکانی‌است در راه مکه .

شيعيان نوشت وبا قيس فرستاد (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الى إِخْوانِهِ (وجوه) مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُسْلِمينَ : سَلامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمُ اللهَ الَّذي لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ : أَمّا بَعْدُ فَإِنَّ كِتابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقيلٍ جائَني يُخْبِرُني فيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ ، وَاجْتِماعِ مَلَئِكُمْ عَلىٰ نَصْرِنا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنا فَسَأَلْتُ اللهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنيعَ ، وَأَنْ يُثيبَكُمْ عَلىٰ ذٰلِكَ أَحْسَنَ الأَجْرِ ، وَقَدْ شَخَصْتُ اِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثُّلَثاء لِثَمانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَإِذا قَدِمَ رَسُولي عَلَيْكُمْ فَانْكَمِشُوا في أَمْرِكُمْ وجِدُّوا : فَإِنّي قادِمٌ عَلَيْكُمْ في أَيّامي هٰذِهِ اِنْشاءَ اللهُ وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ) اين نامه‌ايست از حسين بن على بسوي برادران مؤمن پس ازسپاس خداوند بي‌مانند ميفرمايد : مسلم بن عقيل نامه‌اى بمن فرستاد ومرا آگهى داد كه شما بحسن رأي ورؤيت (فكر ونظر) متفق شده‌ايد وبنصرت ما كمر بسته‌ايد ودر طلب حق ما همداستان گشته‌ايد ، ومن از خداوند خواستار شدم كه نيكو گرداند بساخته خويش ودر اين امر أجر عظيم عنايت فرمايد مر شما را ، من روز سه‌شنبه هشتم ذيحجه در روز ترويه از مكه بيرون شدم وبجانب شما رهسپار گشتم ، هم‌اكنون چون فرستاده من بنزديك شما فرا رسد عجله كنيد وكوشش نمائيد در امر خود ومن نيز در اين روزها بنزد شما حاضر خواهم شد والسلام عليكم .

دراثناء راه مأمورين ابن زياد كه رئيس ايشان حصين بن تميم بود قيس بن مسهر را گرفتند . واين بعد از قتل مسلم وهانى بود . چون دستگير شد حصين او را بنزد ابن زياد فرستاد .

ابن زياد از قيس پرسيد نامه را چه كردي ؟ قيس گفت : پاره كردم . گفت : چرا پاره كردى ؟ گفت ، براى آنكه ندانى چه در نامه هست ، گفت : نامه براي كه بود ؟ گفت اسم ايشان را نميدانم ، گفت : اگر اسم ايشان را نگوئى پس برو منبر واين دروغ‌گو پسر دروغ‌گو را (يعنى امام حسين عليه السلام) سب كن و

ناسزا بگو . پس قیس بالای منبر رفت وگفت : اي مردم حسين بن علي عليه السلام بهترين خلق خدا وپسر فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله است ، من فرستاده اويم بسوي شما ، ودر حاجر (مکانی است بین مکه وعراق) او را گذاشتم پس اورا اجابت كنيد ، سپس ابن زياد وپدرش را لعن کرد ، وبر علي اميرالمؤمنين عليه السلام صلوات فرستاد، پس ابن زیاد امر کرد اورا بالاي قصر بردند واز آنجا پرتاب کردند بزمین افتاد وقطعه قطعه شد وبمرد . حضرت در عذیب (که یکی ازمنازل است) خبر شهادت او را شنید فرمود : (فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر) اللهم اجعل لنا ولهم الجنة منزلا واجمع بيننا وبينهم في مستقر رحمتك ورغائب مذخور ثوابك .

پس بعضی از دنیا رفتند وبعضی انتظار میکشند خداوندا بهشت را منزل ما وايشان قرار ده ، ودر قرار گاه رحمتت که ثوابهاي مرغوب ذخیره شده ما و ایشان را جمع فرما .

ودرزیارت ناحية فرمود: السَّلَامُ عَلَىٰ قَيْسِ بْنِ مُسْهِرِ الصَّيداوي. كمافي البحار ج ٤٥ ص ٧١ وج ١٠١ ص ٢٧٣ سطر ٢ وناسخ ج ٣ ص ٢٣ سطر ٦ .

(عبدالله بن يقطر الحميري رضيع الحسين عليه السلام)

دیگر عبدالله بن يقطر است که قبل از عاشورا شهید شده .

در ابصار العين ص٥٢ گوید : مادر عبدالله نگاه دار امام حسین عليه السلام بود چنانچه مادر قیس بن ذریح که نگاه دار امام حسن عليه السلام بود .

وامام حسین عليه السلام ازمادر عبدالله بن يقطر شیر نخورده بود ولی رضیع گفتند بجهت آنکه حضرت را نگاه داری میکرد .

واهل سیر گفته اند او را امام حسین عليه السلام بطرف كوفه فرستاد با نامه ایکه در

جواب نامه حضرت مسلم بود .

پس حصین بن تمیم او را در قادسیة دستگیر کرد وبنزد ابن زیاد فرستاد تا آخر قصه که در ص ٢١٩ در تحت عنوان (نامه امام حسین عليه السلام ببزرگان کوفه) گذشت ملاحظه فرمائید .

(عبدالاعلی بن یزید الکلبی العلیمی)

ودیگر عبدالاعلی است .

در ابصار العین ص ١٠٨ گوید : شجاعی بود از اهل کوفه جزء کسانی بود که بامسلم بن‌عقیل رضوان‌الله علیه خروج کرد، چون مردم ازیاری مسلم کوتاهی کردند ،کثیر بن شهاب او را گرفته بابن زیاد تسلیم داد ابن زیاد هم او را حبس کرد . ابومخنف گوید : چون مسلم کشته شد ، ابن زیاد او را حاضر کرد واز حالش پرسید گفت :آمده بودم تماشا کنم ،مرا گرفتند ، ابن زیاد گفت قسم یادکن ، عبد الاعلی قسم نخورد ، پس او را بردند به(جبانة السبیع)[1] وآنجا بقتل رسانیدند رحمه الله .

(عمارة بن صلخب الازدی)

دیگر عمارة بن صلخب بود[2] در ابصار العین ص ١١٠ گوید : عماره از شیعیانی بود که با مسلم بیعت کرده بود ،وبا مسلم خروج کرده بود ، چون

(١) در مراصدگوید : جبانه درأصل بمعنای صحرا است ولی اهل‌کوفه مقبره را جبانه نامند ودر کوفه چندجاهست که آنهارا جبانه می‌گویند، یکی جبانه کنده، دیگر جبانه سبیع، دیگر جبانه میمون وغیر ازاینها همه درکوفه است .

(٢) صلخب: بروزن جعفر .

مسلم گرفتار شد و کشته شد ابن زیاد عماره را حاضر کرد و گفت : از چه طائفه هستی ؟ گفت از طایفه ازدهستم دستور داد ببرند نزد فامیلش واو را گردن زنند همین کار کردند . بردند بین فامیل وطایفه‌اش وگردنش را زدند .

(سلیمان بن رزین مولی الحسین بن علی علیهما السلام)

دیگر سلیمان بن رزین است که در ابصار العین ص ۵۳ گوید : از غلامان حضرت امام حسین علیه السلام بوده ونامه ایکه حضرت برای اهل بصره نوشت توسط او فرستاد ومنذر بن جارود خیال کرد این حیلهٔای باشد از ابن زیاد پس نامه و سلیمان را تحویل ابن زیاد داد واو را گردن زدند .

ودر زیارت ناحیه فرمود: اَلسَّلامُ عَلیٰ سُلَیْمان مولی‌الحسین بن‌امیرالمؤمنین ولعن الله قاتله سلیمان بن عوف الحضرمي . کما فی البحار ج ٤٥ ص ٦٩ .

مؤلف گوید در ص ۱۸۸ از جلد اول از رمز المصیبه در تحت عنوان (نامه نوشتن حضرت برای شیعیان واشراف بصره) ذکر این سلیمان شد رجوع شود .

(فصل ۷۳)

(ذکر حال جوانان بنی هاشم که در روز عاشوراء شهید شدند)

مرحوم مجلسي در جلاء العیون ص ٥٦٧ فرموده : چون بغیر از اهلبیت رسالت کس نماند ، اهل بیت واولاد امجاد آن حضرت واولاد امیرالمؤمنین و اولاد امام حسن واولاد جعفر بن ابیطالب ، واولاد عقیل جمع شدند ویکدیگر را وداع کردند وعازم جنگ شدند .

(شهادت عبدالله بن مسلم) (۱)

در ناسخ گويد : اول كس ، عبدالله بن مسلم بن عقيل بن ابيطالب بود .

ابو الفرج گويد مادر عبدالله بن مسلم رقيه دختر على بن ابيطالب عليه السلام بود بالجمله عبدالله خدمت امام عليه السلام آمد ، تا رخصت مبارزه گيرد .

در بحر اللئالى مسطور است كه آن حضرت فرمود :هنوز از شهادت مسلم زمانى نگذشته ومصيبت او از خاطر نرفته ، ترا رخصت ميدهم كه دست مادر پير خود را گرفته از اين صحراء بيرون شويد ، عرض كرد ، پدر ومادرم فداى تو باد ، من آن كس نيستم كه زندگانى دنيا را بر زندگانى جاويدانى اختيار كنم ، خواهش من آن است كه اين جان نا قابل را براى قربانى قبول فرمائيد ، حسين عليه السلام قبول فرمود ، پس عبدالله چون شير غضبناك و پلنك خشمگين بميدان تاخت واين رجز بخواند :

اَلْيَوْمَ أَلْقَى مُسْلِماً وَهُوَ اَبِي وَفِتْيَةً بادُوا عَلَى دِينِ النَّبِيّ
لَيْسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْكِذْبِ لٰكِنْ خِيارٌ وَكِرامُ النَّسَبِ
مِنْ هاشِمِ السّاداتُ أَهْلُ الْحَسَبِ

امروز پدرم مسلم وجوانانيكه مسلمان وراستگو وشريف نژاد ، واز فرزندانِ هاشم بوده وشهيد شدند ملاقات ميكنم .

در جلاء العيون گويد بروايت امام زين العابدين عليه السلام سه نفر را بقتل آورد .

---

(۱) در جلاء العيون ص۵۶۷ . وناسخ ج۲ ص۳۱۶ ومقتل خوارزمى ج۲ص۲۶ . ومقام ص۴۳٤ . وابصار العين ص۵۰ وابن نما ص۶۷ ومناقب ج٤ ص۱۰۵ وارشاد مفيد ص۲۳۹ وبحار ج۴۵ ص۳۲ .

وبروایت دیگر در سه حمله نود وهشت [۱] نفر را بدوزخ فرستاد .

وبروایت ناسخ نود نفر را بکشت ، وبدست عمرو بن صبیح صیداوي و اسد بن مالك (ودر جلاء اسد بن صبیح وعمر بن مالك [۲]) شهید شد .

وبروایتی عبدالله دست مبارك بر پیشانی داشت ، نـاگاه از سپاه ابن سعد تیري آمد ودست عبدالله را بر پیشاني بدوخت وبدان زخم از اسب درافتاد .

ودر ناسخ گوید : از زیارت ناحیه معلوم میشود تیرانداز همـان عمرو بن صبیح صیداوي بوده [۳] .

ودر قمقام گوید : بروایت دیگر آن ملعون زید بن رقاد حبانی بود ومیگفت چون تیر بعبدالله رسید گفت : (اَللّٰهُمَّ اِنَّهُمْ اِسْتَقَلُّونا وَاسْتَذَلُّونا فَاقْتُلْهُمْ كَما قَتَلُونا) بار خدایا ما را اندك شمردند وخوار کردند ایشان را بکش چنانکه ما رابکشتند وچون شهید شد ظالمي پیش تاخت آن تیر که بر جبهه عبدالله زده بود حرکت داد تا بیرون آورد ، پیکان بماند وچوبه بکشید وآن تیر دیگر که بر سینه مبارك انداخته بود بگرفت .

وبروایت دیگر چون عزم جهاد کرد این رجز می خواند :

---

(۱) کمافی المناقب وابصار العین والبحار والقمقام .

(۲) واین اشتباه است. بجهت انکه مخالف جمیع مصادراست .

(۳) مؤلف گوید: این اشتباه است چون در زیارت ناحیه دارد: السلام علی القتیل ابن القتیل عبدالله بن مسلم بن عقیل لعن الله قاتله ورامیه عامر بن صعصعة وقیل أسد بـن مالك. ناسخ ج۳ ص۲۱ سطر(۲) وبحار ج۴۵ ص۶۸ سطر(۱۴)را ملاحظه فرمائید .

وشاید منشأ اشتباه این باشد که در زیارت ناحیه بعداز عبدالله بن مسلم بن عقیل (أبی‌عبدالله (عبیدالله) بن مسلم بـن عقیل) را ذکر فرموده وفرمسود لعن الله قاتله ورامیه (عمرو بن الصبیح الصیداوی) آنوقت اشتباه شد (باعبدالله بن مسلم) .

اَقْسَمْتُ لا اُقْتَلُ اِلّا حُرّاً فَقَدْ وَجَدْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً مُرّاً
اَكْرَهُ اَنْ اُدْعٰى جَبٰاناً فَرّا اِنَّ الجَبٰانَ مَنْ عَصٰى وَفَرّاً

سوگند بخدا نكشم جز آزاده گان را ، بتحقيق كه مرگ را تلخ يافتم ، و دوست نميدارم مرا ترسو وفرار كننده بخوانند زيرا كه ترسو كسى است كه گناه كند وفرار نمايد در زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلٰامُ عَلَى الْقَتيلِ ابْنِ الْقَتيلِ : عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقيلٍ ، لَعَنَ اللّٰهُ قاتِلَهُ وَرامِيَهُ : عامِرُبْنَ صَعْصَعَةَ وَقيلَ : اَسَدُبْنُ مالِكٍ(۱) كما فى البحار ج ٤٥ ص ٦٨ .

(شهادت محمد بن مسلم بن عقيل) (۲)

در ناسخ پس او محمد بن مسلم بن عقيل چون برادر را در خاك وخون غلطان ديد مانند پلنگ زخم خورده بر دميد .

واز امام عليه السلام رخصت طلبيد ، بميدان آمد وچند تن از بزرگان را بدرك فرستاد ، آن گاه بدست ابو جرهم ازدي ، ولقيط بن اياس بن جهنى (۳) بدرجه شهادت رسيد .

(۱) قولـه : وقيل قال فى البحار ج٤٥ ص٧٤ سطر(۲) لعله من السيد (سيد بن طاوس) أو من بعض الرواة .

(۲) ناسخ ج۲ ص۳۱۸ . وقمقام ص٤٣٥ . وابصارالعين ص٥٠ . وجلاء العيون ص٥٦٨ . وابن جوزى در تذكره ص٢٦٦ .

(۳) در قمقام وابصارالعين وجلاء (لقيط بن رياس جهنى) .

(شهادت هفت تن از اولاد عقیل)

جعفر وعبدالرحمن وعبدالله اصغر وعبدالله اکبر وموسی وعون وعلی .

(شهادت جعفر بن عقیل) (۱)

پس جعفر بن عقیل رخصت طلبید وآمد در برابر صفوف دشمن واین رجز بخواند :

أَنَا الْغُلامُ الأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ مِنْ مَعْشَرٍ في هاشِمٍ وَغالِبِ
وَنَحْنُ حَقّاً سادَةُ الذَّوائِبِ هٰذا حُسَيْنُ(۲) أَطْيَبُ الأَطائِبِ
مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِي الْعاقِبِ(۳)

من غلام وجوانی هستم از ابطح وطائفه طالبین از جماعت هاشم وغالب (که هر دو جد پیغمبرند) وما بزرگ بزرگانیم ، این حسین است که پاکیزه‌ترین پاکها است از نسل عاقب یعنی پیغمبر ﷺ که نیکو و پرهیزکار بود میباشد .

قرة العین عقیلم من و مولایم حسین جان و دل ز آلایش هر تهمت و شین
پسرعم منست این شه وشهزاده که هست قرة العین نبی چشم وچراغ ثقلین
این حسین بن علی است که جبرئیل امین پرورش داد ورا در حلل اجنحتین

وجنگید تا پانزده سوار نامدار را بهلاکت رساند .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۱۸. ومناقب ج٤ ص۱۰۵. ومقتل خوارزمی ج۲ ص۲٦ وقمقام ص٤۳۵ وبحار ج٤۵ ص۳۳ .

(۲) در مناقب (فینا حسین الخ) .

(۳) عاقب یکی ازاسماء پیغمبراست زیراکه آن حضرت آخرین انبیاء است (کما فی هامش الناسخ) ودر مجمع البحرین گوید : وعقبت زیداً من باب قتل جئت بعده ومنه سمی النبی العاقب لانه عقب کل من کان قبله من الانبیاء ومابعدهم .

در مناقب گوید دو نفر را بکشت . و (بشر بن سوط همدانی) او را شهید کرد .

ودر ناسخ (بشر بن حوطه همدانی) او را شهید کرد .

ودر ابصار العين (بشر بن حوط همدانی) او را بکشت .

وبروایت حميد بن مسلم وابی جعفر الباقر او را عروه بن عبدالله خثعمی مقتول ساخت كما فی الناسخ والقمقام .

ودر ناسخ از ابو الفرج روایت کند که مادر جعفر ام نفر بود دختر عامر عامري .

ودر قمقام گوید مادر او ، ام الشقر (الشفر خ) دختر عامر بن الهصان (الهضاب) عامري بود .

وبقولی اسم او حوصا (خوصاء) بود .

ودر بحار از ابی الفرج روایت کند که مادرش (ام الشغر) بود .

در زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلامُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ وَرامِيَهُ بِشْرَ بْنِ حُوَطِ الهَمْداني . كما فی البحار ج ٤٥ ص ٦٨ .

ودر بحار ج ۱۰۱ ص ۲۷۱ وناسخ ج۳ ص ۲۰ (بشر بن خوط الهمدانی)

(شهادت عبدالرحمن بن عقيل) (۱)

در ناسخ پس عبدالرحمن بن عقيل بميدان آمد ، واین رجز بگفت :

أَبي عَقيلٌ فَاعْرِفُوا مَكاني مِنْ هاشِمٍ وَ هاشِمٍ اِخْواني

(۱) در ناسخ ص۳۱۹ . وقمقام ص۴۳۵ . وبحار ج۴۵ ص۳۳ ومناقب ج ٤ ص ۱۰۵ وتذكره ص۲٦٦ وابصار العين ص٥١ . وارشاد مفيد ص ۲۳۹ ، ومقتل خوارزمی ج۲ص ۲٦ .

كُهُولُ صِدْقٍ سادَةُ الْأَقْرانِ هٰذا حُسَيْنٌ شامِخُ الْبُنْيانِ
وَ سَيِّدُ الشَّيْبِ مَعَ الشُّبانِ

یعنی من از فرزندانِ هاشمْ وپدرمْ عقیل است ، منزلت مرا بشناسید، اجدادم مردانی راستگو وسرور همدوشان خود بودند ، این است حسین بلند مرتبه و سرور پیران وجوانان . (کما فی هامش الناسخ) پس جنگید ، وهفده تن از فرسان لشکر ابن سعد را بخاك افکند ،آنگاه بدست عثمان بن خالد جهني شهید شد(۱) .

قمقام گوید : وصاحب مقاتل در طي طالبین ذکر او نکرده است .

وچون در زیارت ناحیه مقدسه ، وارشاد مفید ، وکامل بن اثیر مذکور بود ایراد شد . در زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلامُ عَلىٰ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَقيلٍ . لعن الله قاتله ورامیه عثمان بن خالد بن اشیم الجهني . کما فی البحار ج ٤٥ ص ٦٨ .

ودر ناسخ ج ۳ ص ۲۰ وبحار ج ۱۰۱ ص ۲۷۱ (عمر بن خالد بن اسد الجهني) ذکرشده ودر هامش بحار ج ٤٥ ص ٦٨ گوید : في بعض النسخ : عمر بن خالد بن اسد . فهو تصحيف .

(شهادت عبدالله بن عقیل بن ابیطالب) (۲)

در ناسخ گوید : عبدالله بن عقیل بن ابیطالب بمیدان آمد ، ورزمی سخت داد ، وبعد از کَرّ وفرِّ فراوان ، عثمان بن خالد بن اشیم جهني وبشر بن خوط القابضي او را شهید کردند .

---

(۱) در ابصارالعین گوید : بدست عثمان بن خالد بن اشیم جهنی وبشر بن حوط الهمدانی کشته شد .

(۲) ناسخ ج۲ ص۳۱۹ . وقمقام ص٤٣٥ . ومناقب ج٤ ص١٠٦ .

وبروايت سليمان بن ابى راشد از حميد بن مسلم ، او عبدالله اصغر است ، ومادرش ام ولد است [١] .

(شهادت عبدالله الاكبر بن عقيل) (٢)

در ناسخ گويد : بعد از او برادرش عبدالله اكبر بميدان آمد ، مادر او نيز ام ولد است ، جنك بزرگى نمود .

وبروايت مداينى ، عثمان بن خالد جهنى ومردي از قبيلة همدان او رابقتل آوردند .

(شهادت موسى بن عقيل) (٣)

در ناسخ گويد : ابو مخنف حديث ميكندكه موسى بن عقيل خدمت امام حسين عليه السلام آمد وسلام داد ، وبميدان مبارزه تاخت واين رجز خواند :

يٰا مَعْشَرَ الْكُهُولِ وَالشُّبّانِ أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ وَالسِّنانِ
أَحْمِي عَنِ الْفِتْيَةِ وَالنِّسْوانِ وَعَنْ اِمامِ الاِنْسِ ثُمَّ الجانِ
اَرْضٰى بِذاكَ خالِقَ الاِنْسانِ ثُمَّ رَسُولَ الْمَلِكِ الْمَنّانِ

خلاصه اشعار : اي گروه پير وجوان ، با شمشير ونيزه شما را ميزنم ، واز امام جن وانس وبانوان ، وجوانان او دفاع ميكنم تا خدا وپيغمبرش را خشنود سازم (كذا في هامش الناسخ) .

وحمله گران افكند وچندان بكوشيدكه هفتادكس از سپاه ابن سعد را بـا

---

(١) أم ولد: كنيزيكه ازمولاى خود فرزند داشته باشد .

(٢) ناسخ ج٢ ص٣١٩، وقمقام ص٤٣٥ . ومناقب ج٤ ص١٠٦ .

(٣) ناسخ ج٢ ص٣١٩ .

شمشیر درگذرانید آنگاه شهید شد .

(شهادت عون بن عقيل) (۱)

در ناسخ گوید : جزري در کتاب تذکره [۲] عون را در شمار پسران عقيل آورده واو را نیز مقتول روز طف (کربلا) دانسته .

(شهادت على بن عقيل) (۳)

در ناسخ گوید : فاضل مجلسی باسناد خود ، على بن عقيل را در شمار شهدای کربلا رقم کرده .

مؤلف گوید مرحوم مجلسی در بحار ج ٤٥ ص۳۳ ودرجلاءالعيون ص٥٦٨ نقل فرموده .

در ناسخ گوید: فرزند زادگان عقيل راکه اکنون رقم میشوند افزون ازاین شمارند نخستین .

(شهادت محمدبن أبي‌سعيد بن عقيل)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۲۱ وقمقام ص ٤٣٦ گوید : محمد بن ابی سعید بن عقيل که او را احول میگویند ومادرش ام ولد است بمیدان جهادآمد ، واو را لقيط بن یاسر جهنی بزخم تیغ بکشت .

ودر مقتل مقرم ص ۳٥۳ در شهادت او اینطور نقل کند که طبری در تاریخ خود ج ٦ ص ۲٥٨ وابن اثير در بدايه ج ٨ ص ١٨٦ روايت کند که هانی بن

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۲۰ .

(۲) کتاب تذکرة الخواص ص٢٦٦ آخر سطر چهارم چاپ علميه نجف أشرف سال۱۳۶۹ هجری .

(۳) ناسخ ج۲ ص۳۲۰ وبحار ج٤٥ ص۳۳ وقمقام ص٤٣٦ .

ثبيت حضرمی گوید : من با ده نفر از یاران خود ایستاده بودیم هنگامی که حسین بر روي زمین افتاده ،کودکی از فرزندان حسین که پیراهن وشلواری پوشیده ودر گوشش گوشواره داشت ویکی از ستونهاي خیمه را برداشته بود با ترس و وحشت به طرف راست وچپ نگاه میکرد ، در این هنگام سواری با شتاب خود را به او رسانید وخم شد واو را با شمشیر به دونیم کرد ، وقتیکه مردم به این مرد اعتراض کردند که چرا کودك را کشته است از معرفی خویش خود داری کرد ونام خود را نگفت ، این کودك محمد بن ابي سعید بن عقیل بن ابیطالب بود ، ومادرش باین حالت او نگاه میکرد وخویش را از دست داده بود الخ .

ودر زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِبْنِ أَبي سَعيدِ بْنِ عَقِيلٍ . لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ : لَقِيطَ بْنَ نَاشِرِ الْجُهَنِي .كما فی ابحار ج ٤٥ ص٦٩ وج ١٠١ ص٢٧١ وناسخ ج ٣ ص ٢١ .

(شهادت جعفر بن محمد بن عقیل) (١)

در ناسخ گوید : جعفر بن محمد بن عقیل را نیز در شمار شهدای کربلا آورده‌اند .

وبروایتی در روز حره (که در سال دوم سلطنت یزید مدینه را قتل عام کرد) شهید شد .

ودر بحار از ابی الفرج نقل کند که گفته ما در کتب انساب پسری برای محمد بن عقیل که نامش جعفر باشد ندیده‌ایم .

---

(١) ناسخ ج٢ ص٣٢١. ومقام ص٤٣٦ وبحار ج٤٥ ص٣٣ .

(شهادت احمد بن محمد بن عقیل) (۱)

در ناسخ گوید : احمد بن محمد بن عقیل ، چون شیر آشفته بمیدان جنك درآمد ، واین رجز بگفت :

اَلْيَومَ اَتْلُو حَسَبِي وَدِينِي　　بِصارِمٍ تَحْمِلُهُ يَمِينِي

اَحْمِي بِهِ عَنْ سَيِّدِي وَدِينِي　　اِبْنِ عَلِيٍّ طاهِرٍ اَمِينِ

امروز نژاد و دین خود را با شمشیر دستم که با آن از دین وسرورم پسر علی پاك وامین دفاع میکنم (برای شما) بیان خواهم کرد . (کذا فی هامش الناسخ) وجنگید تا هشتاد تن از کوفیان را بکشت ، آن گاه کشته گشت .

(شهادت ابی عبیدالله بن مسلم بن عقیل)

در زیارت ناحیه مقدسه بحار ج ٤٥ ص٦٨ فرمود : اَلسَّلامُ عَلَى أَبِي عُبَيْدِاللهِ ابْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ . لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ وَرامِيهِ عَمْرَو بْنِ الصُّبَيْحِ الصَّيْداوِي .

ولي در بحار ج ۱۰۱ ص ۲۷۱ وناسخ ج ۳ ص ۲۱ بجاي (ابی عبیدالله) (ابی عبدالله ذکر کرده‌اند) .

(شهادت سه تن از اولاد جعفر طیار)

(اول شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر طیار) (۲)

در ابصار العین ص ٤٠ گوید : محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ﷺ

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۲۱. ومناقب ج٤ ص١٠٥ ویاران پایدار ص۲۸ .

(۲) ناسخ ج۲ ص۳۲۱ . وبحار ج٤٥ ص٣٤ وقمقام ص٤٣٦. ومقتل خوارزمی ج۲ ص٢٦ وأبصار العین ص٤٠ .

مادرش خوصاه دختر حفصة بن ثقيف است .

ودر ناسخ گويد : او آهنك جنك كرد واين ارجوزه قرائت نمود :

نَشْكُوا (۱) اِلَى اللهِ مِنَ الْعُدْوانِ قِتالُ (۲) قَوْمٍ فِي الرَّدى عُمْيانِ

قَدْ تَرَكُوا (۳) مَعالِمَ الْقُرآنِ وَمُحْكَمَ التَّنْزيلِ وَالتِّبْيانِ (٤)

وَاَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيانِ (۵)

يعنى بخدا شكايت ميكنيم از ستم گروهيكه راهنمائى هاى قرآن را رها كردند وبي ديني وسركشي را آشكار نموده اند كور كورانه بسوى هلاكت ميروند . (كذا في هامش الناسخ) وخود را در ميان دشمن افكند وده تن ايشان را با تير وشمشير بكشت ، آن گاه بدست عامر بن نهشل تميمى كشته شد .

ودر ابصار العين وقمقام دارد كه سليمان بن قتة ايشان را در قصيده اش اراده كرده :

وَسَمِيُّ النَّبِي غُودِرَ فيهِمْ قَدْ عَلوهُ بِصارِمٍ مَصْقُولٍ

وَاِذا مابَكَيْتُ عَيْني جُودِي بِدُمُوعٍ تَسيلُ كُلَّ مَسيلِ

وَهَمْ نام پيغمبر غدر كرده شد بين ايشان ، كه با شمشير صيقلي شده فرقش را شكافتند ، وهر وقت گريه كنم اي چشم من ببخش اشك خود را كه هر جا ميخواهد جاري شود .

در زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، الشّاهِدِ

---

(۱) در أبصار العين ومناقب (اشكو الخ) .

(۲) در أبصار العين ومناقب ومقتل خوارزمى (قتال قوم الخ) .

(۳) در أبصار العين ومناقب (قد بدلوا الخ) .

(٤) در مناقب بجاى اين بيت (واظهروا الكفر مع الطغيان) ذكر كرده .

(۵) اين بيت در أبصار العين ذكر نشده .

مَكانَ اَبِيهِ وَالتّالي لِأَخِيهِ وَ واقِيهِ بِبَدَنِهِ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَه : عامِرُ بنِ نَهْشَلِ التَّمِيمِيِّ .
كما في البحار ج ٤٥ ص ٦٨ وج ١٠١ ص ٢٧١ وناسخ ج ٣ ص ٢٠ .

(دوم شهادت عون بن عبدالله بن جعفر) (۱)

در ابصار العين گويد : مادرش زينب عقيله كبرى دختر اميرالمؤمنين عليهما السلام است .

گويند چون خبر شهادت امام حسين عليه السلام با دو پسرش باو رسيد در مدينه درخانه خود نشست ومردم براى تعزيت اوداخل ميشدند واو را تعزيت ميگفتند ابو اللسلاس كه غلام او بود گفت : اين مصيبتى كه بما رسيد از ناحيه حسين است ، پس عبدالله (بن جعفر) با كفش خود او را بزد ، وگفت: (يا ابن الخناء) بحسين جسارت ميكنى ، بخدا قسم اگر حاضر بودم از او جدا نميشدم تا اينكه با او كشته ميشدم ومصيبتها براى من آسان است چون دو پسرم بـا برادر وپسر عمويم شهيد شدند ومواسات كردند ، وصبر نمودند ، پس رو بجلساء كرد و فرمود الحمدلله كه اگر خودم حسين را يارى نكردم ولى بواسطه دو پسرم او را مواسات كردم .

خلاصه عون بميدان جنك قدم گذاشت واين رجز را بخواند :
چنانچه در ناسخ ياد كرده .

اِنْ تُنكِرُوني فَاَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهيدِ صِدْقٍ فِي الْجِنانِ الْاَزْهَرِ (۲)
يَطِيرُ فِيها بِجَناحٍ اَخْضَرِ كَفى بِهذا شَرَفاً فِي الْمَحْشَرِ (۳)

---

(۱) ناسخ ج ۲ ص ۳۲۲ . وقمقام ص ۴۳۶ ومناقب ج ٤ ص ۱۰٦ . وأبصار العين ص ۳۹. وبحار ج ٤٥ ص ٣٤ ومقتل خوارزمى ج ۲ ص ۲۷ .
(۲) در أبصار العين ومناقب وقمقام ومقتل خوارزمى (فى الجنان أزهر) .
(۳) در مقتل خوارزمى (فى معشر) .

یعنی اگر مرا نمیشناسید ، فرزند جعفری هستم که براستی شهید شد و با بال سبز در بهشت پرواز میکند ، در قیامت همین شرف مرا بس است (که فرزند چنین پدرم) (کذا فی هامش الناسخ) .

وحمله کرد وجنگید تا سه تن سوار وهشت تن پیاده را از مرکب بخاك هلاکت انداخت .

ودر ابصار العین وقمقام ومناقب گوید : سه تن سوار وهیجده تن پیاده را بکشت .

ودرقمقام گوید: ابن اثیردرکامل آورده که (عون بن ابی جعفر بن ابیطالب) را که مادرش جماعه دختر مسیب بن نجبه فزاریست (عبدالله بن قطبه طائی) او را بکشت ، واین مخالف با تمام مرویات فریقین است وشاید اشتباه ازنساخ باشد .

در ناسخ گوید : بدست (عبدالله بن بطه طائی) شهید شد ، وبعضی قاتل او را (عبدالله بن قطنه تیهانی) دانند .

ودر ابصار العین ومناقب گوید (عبدالله بن قطنه طائی بنهانی) او را شهید نمود .

ودر قمقام ومقتل خوارزمی گوید (عبدالله بن قطبه طائی (نبهانی خ) او را بکشت .

ودر قمقام وابصار العین دارد که سلیمان بن قته در قصیده خود بدواشارت میکند .

واندبی ان بکیت عونا اخاه [۱] لیس فیما ینوبهم [۲] بخذول[۳]

(۱) در أبصار العین (واندبی ان ندبت عونا أخاهم) .

(۲) ناب: عن فلان قام مقامه .

(۳) خذل: فلانا ترك نصرته .

فلعمری لقد اصیب ذووالقربی فبکی علی المصاب الطویل

در زیارت ناحیه فرمود :

اَلسَّلَامُ عَلَىٰ عَوْنِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ فِي الْجِنَانِ ، حَلِيفِ الْإِيمَانِ وَمُنَازِلِ الْأَقْرَانِ النَّاصِحِ لِلرَّحْمٰنِ التَّالِي لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ . لَعَنَ اللهُ قَاتِلَهُ عَبْدَاللهِ بْنَ قَطْبَةَ النَّبْهَانِي . بتقدیم النون کما فی الاقبال ص ۵۷۵ والبحار ج ۴۵ ص ۶۸ وج ۱۰۱ ص ۲۷۱ .

ولی در ناسخ ج ۳ ص ۲۰ (التیهانی) ذکر کرده شاید اشتباه باشد .

(سوم شهادت عبیدالله بن عبدالله بن جعفر) (۱)

در قمقام گوید : عبیدالله بن عبدالله بن جعفر پای بعرصه کارزار گذاشت ، ومادر او نیز حوصا دختر حفصه است .

در مقاتل طالبیین آورده که او باحسین درکربلا شهید شد .

ودر مناقب گوید : بشر بن حویطر قانصی او را بکشت .

(شهادت اولاد امام حسن علیه السلام) (۲)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۲۲ فرماید چندانکه در کتب معتبره فحص کردم و پسرهای آن حضرت را بنام ونشان دانستم ، بیست تن برآمدند .

تا آنجا که میفرماید هفت تن از ایشان در روز عاشوراء ملازم رکاب سید الشهداء عليه السلام بودند .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۲۲ ومناقب ج۴ ص۱۰۶ وقمقام ص۴۳۷ وبحار ج۴۵ ص۳۴ وجلاء العیون ص۵۶۸ وبجای عبیدالله عبدالله نقل کرده .

(۲) ناسخ ج۲ ص۳۲۲ .

اول حسن مثنی .

دوم عبدالله اکبر بن حسن .

سوم عبدالله اصغر بن حسن .

چهارم قاسم بن حسن .

پنجم عمر بن حسن .

ششم ابوبکر بن حسن .

هفتم احمد بن حسن .

وبروایتی زید بن حسن نیز ملازم رکاب بود .

اما حسن بن حسن که او را حسن مثنی گویند ، در خاطر داشت که دختر حسین عليه السلام را در حبالهٔ نکاح در آورد ، چون این خبر را بعرض حسین عليه السلام رسانیدند ، او را حاضر ساخت وفرمود : اینك فاطمه وسکینه دختران منند ، هر یك را خواستار باشی با تو عقد خواهم بست ، حسن شرمناك سر فرو داشت و سخن نکرد .

حسین عليه السلام فرمود : من دختر خود فاطمه را که با مادرم شبیه تراست با تو کابین بستم .

ابو نصر بخاری گوید : فاطمه از حسن سه پسر آورد :

عبدالله که او را عبدالله محض گویند .

ابراهیم که او را ابراهیم غمر گویند .

حسن واو را حسن مثلث گویند .

(ذکر حال حسن مثنی) (۱)

بالجمله ، حسن مثنی در یوم طف (عاشوراء) با لشکر ابن سعد جهاد کرد و

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۲۳ .

زخم فراوان یافت ودر میان کشتگان افتاد ، گاهی که سر شهداء را از تن جدا میساختند ، هنوز رمقی درتن بود ، اسماء بن خارجه فزاری که مکنی بأبی حسان بود اورا شفاعت کرد و گفت: بگذارید تا او خود در میگذرد، واین شفاعت از بهر آن بود که مادر حسن مثنی (خوله) دختر منظور از قبیلهٔ فزاره بود ، چون عبیدالله بن زیاد آگهی یافت ، گفت : پسر خواهر ابی حسان را باوگذارید .

پس ابی حسان ، حسن را بکوفه آورد ، ومداوا کرد تا صحت یافت واز آنجا روانه مدینه شد .

از این حدیث معلوم شد که قصه دامادی (قاسم بن حسن عليه السلام) در کربلا وتزویج کردن حسین عليه السلام فاطمه را با او ، از دروغهای روات است .

مؤلف این کتاب رمز المصیبه گوید : عدم صحت دامادی حضرت قاسم علیه السلام حرفی است ودروغ بودن حرف دیگرما بنحویقین نمیتوانیم تکذیب کنیم .

خصوصاً مثل مرحوم نراقی در محرق القلوب مجلس یازدهم ومرحوم دربندی دراسرار الشهادة ص ۳۱۰ میخواهند تأیید کنند اگر چه دلیلی ندارند .

کلام نراقی در ص۱۸۹ خواهد آمد .

(شرح حال عمر بن حسن) (۱)

ودیگر از پسرهای امام حسن عليه السلام که در یوم طف (۲) حاضر کربلا بود وبسلامت بیرون شد ، عمر بن حسن عليه السلام است واو صغیر بود ودر میان اهل بیت میزیست ، اهل بیت او را بشام بردند . یکروز یزید بن معاویه با او گفت :

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۲٤ .

(۲) الطف: کنار دریا وطرف بیابان مراد کربلاء است که یک طرفش بیابان وطرف دیگرش فرات است .

میتوانی با پسر من عبدالله بکشتی زورآزمائی کنی ؟ . گفت مرا نیروی کشتی گرفتن نیست ، وکشتی نتوانم گرفت ، اگرخواهی‌کاردی مرا ده وکاردی عبدالله را ، تا هر دو با هم مبارزه کنیم ، اگر او مرا کشت با جدم رسول خدا وپدرم علی مرتضی پیوسته خواهم شد ، واگرمن او را کشتم او نیز با جدش ابوسفیان وپدرش معاویه خواهد پیوست .

یزید چون این بشنید قدري از روي خشم با گوشه چشم باو نگریست . وگفت :

شِنْشِنَةٌ أَعْرِفُها مِنْ أَخْزَمٍ[1] ما تَلِدُ الحَيَّةُ اِلَّا حُيَيَّةً

یعنی این طبیعت ناهموار وخوی درشت را از پسرم اخزم بمیراث دارند . ومار جز مار بچه نزاید . خلاصه یزید بعد از این مثل گفت : از مار جز مار بچه نزاید . سپس دستور داد که نگاه کنید علامت بلوغ در او ظاهر شده یا هنوز بچه است گفتند هنوز بچه است وبالغ نشده ، لاجرم از قتل او صرف نظر کرد.

در ناسخ ج ۲ ص ۳۲۶ فرموده : پنج تن از فرزندان امام حسن عليه السلام در کربلا شهید شدند .

---

(۱) این بیت از ابی اخزم جد حاتم طائی‌است‌که پسری داشت بنام (اخزم) بد خلق بود در جوانی بمرد وچند پسر بجای‌گذاشت این پسرها که نوه ابی‌اخزم بودند روزی جد خودرا زدند وخون آلود کردند ابی اخزم یادی از بد خلقی پسرش آمد وگفت :

اِنَّ بَنِيَّ رَمَّلُونِي بِالدَّمِ شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُها مِنْ اَخْزَمِ

یعنی فرزندزادگان من مرا خون آلودکردند واین طبیعت‌ناهموار وخوی درشت‌را از پسرم اخزم بمیراث دارند،کمافی الناسخ ج۲ ص۳۲۵ .

(شهادت قاسم بن حسن علیهما السلام)

مادر قاسم همان مادر ابوبکر است که بعضی نام او را نفیله گفته‌اند و بعضی اسم مادر قاسم را (رمله) گفته‌اند [۱] .

ودر محرق القلوب مرحوم نراقی راجع بحضرت قاسم علیه السلام مفصل سخن گفته خلاصه‌اش این است که فرموده مخفی نماند که از جمله قضایای کربلا که باعث اندوه دلها است قضیه شهادت قاسم بن حسن است وعلمای ما رضوان الله علیهم کیفیت آن را بطرق مختلفه نقل کرده‌اند ، بعضی دامادی او را ذکر کرده‌اند وبعضی دامادی او را نقل ننموده‌اند ودر صحت آن تأمل دارند . چون که فقیر این حکایت را در بعض کتب ملاحظه نموده که اعتبار آن کتب بوجهی چند در نزد فقیر بصحت پیوسته لهذا قصه قاسم را بنهجی که اظهر واوضح است ذکر میکنم ، قاسم طفلی بود صغیر وهنوز بحد تکلیف نرسیده بود وچهرهٔ مبارکش چون آفتاب تابان وشجاعت از جد وپدر میراث داشت ،آن نور دیده چون دید که دوستان وبرادران شربتِ شهادت چشیدند دل او بدرد آمد ، وآه سرد کشیده بخدمت عمو آمد وعرض کرد ای عموی بزرگوار مرا دیگر تاب مفارقت دوستان وخویشان نمانده مرا دستور ده که بمیدان روم ، چون امام شهیدان قاسم را بآنحال مشاهده نمود او را در بر کشید وشروع بگریه کرد ، قاسم نیز میگریست ، وآن دو مظلوم دست در گردن یکدیگر داشتند وچون ابر بهار زار زار میگریستند ، وآن قدر گریه کردند که هر دو بیهوش شدند ، چون بهوش آمدند ، امام حسین فرمود : ای جان عم من چگونه ترا رخصت جنك دهم وحال آنکه تو یادگار برادر منی ، قاسم بدست وپای عمو افتاد وگاهی دست

(۱) ابصار العین ص۳۶ .

او را میبوسید وگاهی پاي منور او را، حضرت او را اجازه جنك ندادند، چون قاسم اجازه نیافت بخیمه درآمد وسر بزانوی غم نهاد وگریه میکرد.

ناگاه بخاطرش آمدکه پدرش تعویذي (بازو بند) ببازوی او بسته وباو وصیت نموده که ترا هر وقت غم واندوه بنهایت رسید آن تعویذ را بازکن وبر خوان، وهر چه درآن نوشته عمل نما، پس آن تعویذ را گشود.

دید حضرت امام حسن عليه السلام بخط مبارکش نوشته ای قاسم وصیت میکنم ترا که چون برادرم حسین را در دشت کربلا بیکس وتنها به بیني باید که سر خود را در راه او بدهی وجان خود را فداي او گرداني.

پس قاسم بخدمت عم آمد وآن نامه را بدست مبارکش داد، چون حضرت وصیت نامه را خواند آه سوزناك از ته دل برکشید، وزار زار بنالید وفرمود: اي جان عم این وصیتی است که برادرم بتو نموده دربارهٔ من میخواهي عمل کني، مرا نیز دربارهٔ تو وصیتی کرده است میخواهم آن را بجاي آورم، وصیت او بمن آن است که فاطمه دختر من که پدرت او را نامزد تو نموده، بعقد تو در آورم، پس دست قاسم را گرفت واو را بدرون خیمه برد، وبرادران خود عباس وعون را طلبید، وعقد فاطمه را از براي قاسم بمهر شهادت بستند، و زینب را فرمود که جامهاي حضرت امام حسن را حاضر کرد، وفرمود که جامه فاخری بقاسم پوشانیدند وحضرت بدست مبارك خود زره امام حسن عليه السلام را به او پوشانید وعمامه او را برسر وی بست پس دست دختر خود را گرفت وبدست قاسم داد وفرمود: این است امانتي که پدرت بمن سپرده بود الخ.

ودر ناسخ ج ٢ ص ٣٢٦ وجلاء العیون ص ٥٦٨ وبحار ج ٤٥ ص ٣٤ ومناقب ج ٤ ص ١٠٦ ومقتل خوارزمی ج ٢ ص ٢٧ ومثیر الأحزان ص ٦٩ و ابصار العین ص ٣٦ وقمقام ٤٣٧.

فرموده‌اند اول کس که از اولاد امام مجتبی علیه السلام بمیدان آمد قاسم بن الحسن بود که چهره مبارکش مانند ماه میدرخشید ، وهنوز بحد بلوغ نرسیده بود ، بنزد عموی خود آمد واذن جهاد طلبید ، حضرت او را در بر کشید وآن قدر گریست که نزدیك بود مدهوش گردد .

ودر مقتل خوارزمی دارد که چون نظر امام حسین علیه السلام باو افتاد معانقه کردند وهر دو گریستند تا غش کردند .

ودر ناسخ دارد که چون بهوش آمدند جناب قاسم ابتداء بسخن کرد واذن میدان طلبید ، وحضرت ابا نمود ، وآنجوان چندان بگریست ودست وپای عمو را بوسه زد ، که آن حضرت ساکت شد . پس بعد از رخصت گرفتن بمیدان آمد واین شعر بگفت :

اِنْ تُنْكِرُونی فَاَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سِبْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفٰی وَالْمُؤْتَمَنِ
هٰذا حُسَيْنٌ كَالْاَسيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ اُناسٍ لاسَقَوْا صَوْبَ الْمُزْنِ

یعنی اگر مرا نمیشناسید ، پسر امام حسن نوهٔ پیغمبر برگزیده وامینم ، این حسین است که مانند اسیر گروگانی در دست مردمی که باران رحمت بر آنها نبارد گرفتار است (کذا فی هامش الناسخ) کمرهٔ در ترجمه نفس المهموم فرموده :

گر نشناسیدم منم زاد حسن سبط نبی مصطفای مؤتمن
عمو حسینم چو اسیر مرتهن مردمی باران میاشان در وطن

ودر مناقب ج ٤ ص ۱۰٦ رجز را اینطور نقل کند :

اِنّي اَنَا الْقاسِمُ مِنْ نَسْلِ عَلِي نَحْنُ وَبَيْتُ اللهِ اَوْلٰی بِالنَّبِي
مِنْ شمر ذی الجوشن او ابن الدعی

من قاسم از نسل علی هستم ، ما بخانه خدا قسم نزدیکترین بپیغمبر ازشمر

ذی الجوشن یا پسر زنا زاده .

منم همان قاسم واز نسل علی ما بخدا هستیم اولی به نبی

از شمر ذی الجوشن واز ابن دعی

(رجز خواندن حضرت قاسم در میدان)

منم آنکه جدم رسول آمده است سپهرش ز نازلترین درگه است
منم وارث سایه نه حجاب فلك مرکب وآفتابش رکاب
پدر باشدم شاه کروبیان حسن آن شرف بخش کون ومکان
شجاعت مرا در صف کار زار ز میراث حیدر بود یادگار
منم آنکه جدم بگاه مصاف بلرزید از هیبتش کوه قاف
ولی داد از این چرخ بی اعتبار که کرده ز گلزار خار اختیار
نموده است ما را ذلیل شما که باشیم یکسر قتیل شما
که ای قوم بی شرم وبی آبرو که هستید از جهل ما را عدو
همین شهسوار ملایك خدم که خم گشته قدش ز بسار ستم
حسین سرو بستان پیغمبر است همین نو گل گلشن حیدر است
شما آب بر روي او بسته اید دلش را ز جور وجفا خسته اید
کشیدید از روي کین از نیام بصید حرم تیغ ماه حرام

در شرح شافیه مسطور است که مردی را که با هزار مرد برابر میدانستند بقصد قاسم تاختن کرد ، وقاسم چون برق بر او حمله کرد ، واو را بزخم شمشیر از اسب بزمین افکند ، آنگاه چون خورشید درخشان خود را در میان انبوه مردم در افکند ، وبا خرد سالی سی وپنج تن وبروایتی هفتاد تن از آن لشکر بهلاکت رسانید .

حمید بن مسلم گوید : که در لشکر ابن سعد بودم . ناگاه جوانی را دیدم که پیرهنی وازاری در بر داشت ، وبند نعلی که در پای چپ داشت گسیخته بود .

وبقول مجلسی در جلاء ص ٥٦٨ وبند نعل راست اوگسیخته بود .

ودر ابصار العین ص ۳۷ از حمید بن مسلم نقل کند که بند یکی از کفشهایش پاره شد ومن فراموش نمیکنم که پای چپش بود پس ایستاد تا ببندد که عمر بن سعد بن نفیل ازدی گفت الخ .

عمر بن سعد بن عروة بن نفیل ازدی (۱) گفت : قسم بخدا بر این کودک حمله کنم واو را دفع کنم . گفتم : این چیست که میگوئی ؟ اگر این جوان شمشیر بر من زند من دست بسوی او نمیگشایم ، وانگهی این همه مردم که او را احاطه کرده‌اند او را کفایت خواهند کرد ، ترا چه افتاده که خود را بخون این چنین کس آلایش دهی ؟ گفت : قسم بخدا از این قصد بر نگردم ، واسب بتاخت وفرصتی بدست آورد وبا شمشیر فرق قاسم را بشکافت، واو از روی اسب بر زمین افتاد وفریاد یا عماه بر کشید .

چون بانك استغاثه او بگوش حسین علیه السلام رسید ، مثل باز شکاری بر دشمن حمله کرد ولشکر را از اطراف قاسم پراکنده کرد وبقصد قاتل قاسم شمشیر کشید ودست نحس او را از مرفق جدا ساخت ، وآن ملعون صیحهٔ عظیم بزد ، لشکر هم پشت شده خواستند قاتل قاسم را از چنك حسین علیه السلام برهانند جنك مغلوبه

(۱) در قمقام ص٤٣٨ گوید : وبقول ابن اثیر . سعد بن عمر بن نفیل ازدی گفت الخ .

ودر مقتل خوارزمی ج۲ ص۲۷ ومثیر الاحزان ابن نما ص۶۹ گویند: عمرو بن سعد ازدی الخ .

شد وجسد قاسم زیر پای سم اسبان خورد شد .

ودر قمقام ص ۴۳۸ واسرار الشهادة ص ۳۰۵ گویند جنك مغلوبه شد وجثه خبیث او (یعنی قاتل قاسم) در زیر سم ستوران خورد گشت .

چون حضرت آن کافران را دور کرد و بر سر فرزند برادر گرامی خود آمد دید که پا بر زمین میساید وعزم پرواز اعلی علیین دارد، اشك حسرت از دیدهای مبارکش جاری شد وگفت بخدا قسم که بر عم تو گرانست که تو او را بیاری خود بطلبی واجابت نتواند ، واگر اجابت کند اعانت نتواند واگر اعانت کند ترا سودی نبخشد ، خدا رحمت خود را دور گرداند از کسانیکه ترا بقتل آوردند وواي برگروهیکه پدر وجد تو خصم ودشمن ایشان باشد .

پس حضرت آن شهید معصوم را برداشت وسینه‌اش را برسینهٔ خود گذاشت وپاهای او بر زمین میکشید واو را برد تا در میان کشتگان اهل بیت خود جاي داد [1] وگفت خداوندا کشندگان ما را بکش ، وجمعیت ایشان را پراکنده گردان ، واحدی از ایشان را مگذار وهرگز ایشان را میامرز .

پس فرمود : که اي پسر عمان من واي اهل بیت من صبر کنید که بعد ازاین روز دیگر مذلت وخواری نخواهید دید ، وبعزت وسعادت ابدی خواهید رسید.

ودر جلاء العیون ص ۵۶۹ فرموده :

وبروایت امام زین العابدین عليه السلام حضرت قاسم سه نفر از آن کافران را بجهنم فرستاد .

وزیاده نیز روایت کرده‌اند .

(۱) در ابصار العین ص۳۷ نقل کند که اورا آورد تانزد پسرش علی‌اکبر گذاشت پس پرسیدم این غلام کیست ؟ گفتند قاسم بن الحسن بن علي بن أبي‌طالب است (واسم مادرش رمله است) .

ودر ناسخ ج ۲ ص ۳۲۷ فرموده با خرد سالی و کم روزگاری سی وپنج وبروایتی هفتاد تن ازآن ستم‌گران را بکشت .

ودر اسرار الشهاده ص ۳۰٤ چنانچه خواهد آمد شصت تن از لشکریان را بهلاکت انداخت .

وقصه دامادی او در کتب معتبره بنظر فقیر نرسیده است .

ودر ناسخ ج ۲ ص ۳۲٤ گوید : حدیث دامادي قاسم از اکاذیب روات است .

مؤلف گوید : در حال حسن مثنی گذشت که مرحوم دربندی در اسرار الشهادة ص۳۱۰ ومرحوم نراقی درمحرق القلوب مجلس یازدهم تأیید کرده‌اند .

ودر اسرار الشهاده ص ۳۰٤ گوید : چون حضرت قاسم عازم میدان شد امام حسین عليه‌السلام یخهٔ او را چاك زد وعمامه اش را دو نیم کرد ویکطرفش را بصورت حضرت آویزان کرد ولباسش را بصورت کفن درآورد وشمشیرش را بکمرش بست وبسوی کفارش فرستاد .

پس قاسم حمله افکند و شصت تن از لشکریان را بهلاکت انداخت و برگشت بسوی عمو وعرض کرد : (یا عماه العطش العطش ادرکني بشربة من الماء) پس امام حسین عليه‌السلام او را امر بصبر نمود ، وانگشترش را داد وفرمود در دهان گذار .

قاسم گوید : چون خاتم بدهان گذاشتم مثل چشمهٔ آب شد وسیراب شدم .

ودر ص ۳۰٥ گوید : در روایتی دارد که حمله کرد وهمی جنگید تا دویست نفر را بکشت .

ومسلم خولانی گوید : در نزد من مردی بود از اهل شام گفت بخدا قسم این غلام ازدست من رهائی نخواهد جست چون دارد ازحد خود تجاوزمیکند .

پس گفتم : واي بر تو حفظ نميكني خويشي او را با رسول خدا ﷺ پس اعتناء بكلام من نكرد وحمله نمود و بر سر قاسم زده واو فوراً بزمين افتاد و صيحه زد يا عماه ادركني .

پس حسين عليه السلام بر قاتل او حمله كرد وضربتي زد و نصف سرش را قطع نمود پس فرياد كشيد بدادم برسيد .

پس عمر بن سعد با جميع لشكريان حمله كردند وقاسم را زير پاي اسبان خورد كردند .

ودر روايت ديگر دارد حضرت قاسم همتش آن بود كه علمدار را بكشد پس تيربارانش كردند پس برزمين افتاد پس شيبة بن سعد شامي با نيزه بر پشتش زد بطوريكه از سينه‌اش درآمد پس افتاد ودر خون خود ناليد وصداى را عماه بلند كرد حسين عليه السلام آمد وقاتلش را بكشت .

(بعضى از مراثى حضرت قاسم عليه السلام)

(ناصرالدين شاه فرموده)

چو اعدا ديد قاسم را كه در گردن كفن دارد
همه گفت از ره تحسين عجب وجه حسن دارد
رخش چون پرتوافكن شد درآنوادى فلك گفتا
خوشا حال زمين را كـو مهى در پيرهن دارد
لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگى امـا
تو گوئى چشمهٔ كوثر در اين شيرين دهن دارد
چو بلبـل شور انگيزد در آواز رجز خوانى
بشوق نـو گلى كـو در ميان آن چمن دارد

کشیده تیغ خون افشان ز ابرو در صف هیجا
تو گویی ذوالفقار اندر کف خودبوالحسن دارد
چنان آشوب افکند اندر آن صحرا ازخون ریزی
پس از حیدر نه درخاطر دگر چرخ کهن دارد
چه بی‌انصاف بودی آن جفا جویان سنگین دل
چه جای نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد
ز هرسو لشکرعدوان هجوم آورد چون ظلمت
بصید شاهبازی جمله کـو زاغ و زغن دارد
فکندنـد از سریر زین سلیمان وار آنشـه را
بلی انـدر کمین دایم سلیمان اهرمـن دارد
چه سرو قـد او زینت گلستان بلا را شـد
بگفتا تـاب سم اسب کی همچون بـدن دارد
مرا دریاب یا عما ز روی مرحمت اکنـون
که مرغ روح شوق دیدن بابم حسن دارد

(جودی گوید)

عمو فدای تو گردم بدار دست از جنك
مکن مقاتله شاها دمی نمای درنك
تو جنك میکنی وجان برفت زاعضایم
شکست زیر سـم اسب استخـوانهایم
بیا بیا کـه رسیده وقت مردن مـن
بیا بیا که بود وقت جان سپردن مـن

عمو بچشم یتیمی بمن نگاه مکن
بماتمم بحرم منع اشك و آه مکن
بگو که حجلهٔ گورم سیاه پوش کنند
ز ناله تازه عروس مرا خموش کنند
ز جور قوم جفا پیشه دل دو نیم منم
برس بداد من بینوا یتیم منم
میان اهل حرم مادرم غریب بود
ستم کشیده و افکار و بی نصیب بود
کند چو از غم من آه و ناله و زاری
بگوی تا بدهندش ز مهر دلداری
از این بلیه رها چون شوی بخاطر شاد
در آن شبی که علی اکبرت شود داماد
سر مزار مرا هم دمی چراغان کن
ز روی لاله رخان تربتم گلستان کن

جوهری گوید :

آن تازه جوان بچشم خونبار — میگفت که ای عموی بی یار
دیگر بقیامت است دیدار — ای شاه زمان خدا نگهدار
افتاده بخاك پیکر من — قاتل چو اجل برابر من
خواهد که جدا کند سر من — ای شاه زمان خدا نگهدار
ایشاه بیا که نو جوانم — قربانی راه شیعیانم
از کینه اسیر کوفیانم — اي شاه زمان خدا نگهدار
خودرا برسان ز راه احسان — مگذار که من در این بیابان

پا مال شوم ز سم اسبان — اي شاه زمان خدا نگهدار
اي زينت عرش كبريائی — با مادر من بـه آه وزاری
بر گو که دگر پسر نداری — ای شاه زمان خدا نگهدار
دیدی چو بحجله نو جوانی — بنشسته چه خوش بشادمانی
کن گریه برای من زمانی — ایشاه زمان خدا نگهدار
بر گو بعروس دلفکارم — در خیمه مکش تو انتظارم
من در دم مرگ و احتضارم — ایشاه زمان خدا نگهدار
تا شام به پیش محمل تو — باشد سر من مقابل تو
دارم خبر از غم دل تو — ایشاه زمان خدا نگهدار

در زیارت ناحیه دارد : اَلسَّلامُ عَلَی الْقاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، اَلْمَضْرُوبِ عَلیٰ هامَتِهِ الْمَسْلُوبِ لامَتُهُ حِينَ نادیٰ الْحُسَيْنَ عَمَّهُ، فَجَلا عَلَيْهِ عَمُّهُ كَالصَّقْرِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ التُّرابَ وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ بُعْداً لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ وَمَنْ خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ جَدُّكَ وَأَبُوكَ ، ثُمَّ قالَ : عَزَّ وَاللهِ عَلیٰ عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوَهُ فَلا يُجِيبَكَ أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَأَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ . فَلا يَنْفَعُكَ هٰذا وَاللهِ يَوْمٌ كَثُرَ واتِرُهُ وَقَلَّ ناصِرُهُ ، جَعَلَنِيَ اللهُ مَعَكُما يَوْمَ جَمْعِكُما وَبَوَّأَنِي مُبَوَّأَكُما وَلَعَنَ اللهُ قاتِلَكَ عُمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلٍ الْأَزْدِي وَأَصْلاهُ جَحِيماً وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً أَلِيماً . كما في البحار ج ٤٥ ص٦٧.

(شهادت عبدالله اکبر بن حسن علیهما السلام) (۱)

بعد از وي (یعنی قاسم بن الحسن علیهما السلام) عبدالله ، اکبر بن حسن بمیدان آمد واو مکنی بأبی بکر بود ، واین ارجوزه قرائت کرد :

(۱) در ناسخ ج۲ ص۳۲۹ وجلاء العیون ص۵۶۹ وقمقام ص۴۳۹ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۲۸ وبحار ج۴۵ ص۳۶ .

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ حَيْدَرَهْ ضِرْغَامُ آجامٍ وَلَيْثُ قَسْوَرَهْ
عَلَى الأَعَادِي مِثْلُ رِيحٍ صَرْصَرَهْ(۱) أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَهْ

يعني اگر نميشناسيد ، من پسر حيدر وشير بيشه ها (دلاور معركها) دستم، بر سر دشمنان مانند تند باد مرگم ، شمارا بوسيلهٔ شمشير با پيمانه بزرگ ميپايم (يعني سخت وبسيار ميكشم) (كذا في هامش الناسخ) .

وحمله افكند ورزمى صعب داد ، وچهارده تن از افسران سپاه را بضرب شمشير وسنان تباه ساخت ، ناگاه مرديكه او را هانى بن ثبيت حضرمى (۲) ميناميدند ناگهان بروى بتاخت واو را مقتول ساخت . وبواسطه اين گناه بزرگ رويش سياه شد در همان زمان .

وبروايت امام محمد باقر عليه السلام حرمله بن كاهل او را شهيد كرد . وابن عبدالله ملقب بعبدالله اكبر ومُكنّىٰ بأبي بكر بود ، وچند سال عمر او از جناب قاسم بيشتر بود ، چون قاسم باتفاق علماي سير ، حدود تكليف را مالك نبود ، درهر حال عبدالله را از قاسم عمر افزون بود ، لكن در جنك اعداء قاسم از عبدالله سبقت جست وقبل از او شهيد شد .

در زيارت ناحيه فرمود :

اَلسَّلامُ عَلَى عَبْدِاللهِ بْنِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ. لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ وَرامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كاهِلٍ الْأَسَدِي .كما في البحار ج ٤٥ ص ٦٧ .

---

(۱) قمقام تااينجا بيشتر ذكر نكرده .

(۲) در جلاء (هانى بن شبث حضرمى) ذكر شده وصحيح نباشد .

(شهادت ابو بکر بن حسن علیهما السلام) (۱)

واین ابو بکر بروایت محدثین غیر از عبدالله اکبر است که مکنی بأبی بکر بود . چون در کتاب زیارت ، قاتل عبدالله اکبر را ، حرملة بن کاهل اسدی دانسته ، وابو بکر را ، کشته بتیر عبدالله بن عقبة الغنوی نگاشته .

ومادر ابوبکر از زنان امام حسن علیه السلام اُم ولد است (۲) که بعضی نام او را نفیله دانسته‌اند .

وفاضل مجلسی (در بحار ج ٤٥ ص ٣٦) نیز ، بروایت ابی مخنف ، قاتل او را عبدالله بن عقبة الغنوی دانسته .

ودر ابصار العین ص ٣٦ فرموده وروي ان عقبة الغنوي هو الذي قتله الخ .

در زیارت ناحیه فرمود :

اَلسَّلامُ عَلىٰ اَبي بَكْرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ ، عَبْدَاللهِ بْنَ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ . کما فی البحار ج ٤٥ ص ٦٧ وج ١٠١ ص ٢٧٠ وناسخ ج ٣ ص ١٩ والاقبال ص ٥٧٤ .

(شهادت عبدالله اصغر بن الحسن علیهما السلام) (۳)

در ابصار العین گوید : مادرش دختر شلیل بن عبدالله بجلی است .

واز شیخ مفید نقل کند که چون مالك بن نسر کندی بعد از فحاشی بامام

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۳۰ وجلاء العیون ص٥٦٩ وقمقام ص٤٣٩ وبحار ج٤٥ ص٣٦ وابصار العین ص٣٦ .

(۲) أم ولد: کنزیکه از مولای خود فرزند داشته باشد .

(۳) ناسخ ج۲ ص۳۳۰ و۳۸٥ وقمقام ص٤٥٤ .

حسين عليه السلام با شمشيرش بر سر آن حضرت بزد ، حضرت كلاه خود را انداخت وخرقه و كلاهی طلبيد و بر سرش بست و كلاه را پوشيد وعمامه را بالای آن گذاشت ، شمر وآنانكه با او بودند از نزد حضرت برگشتند وبجای خود رفتند ، حضرت قدری مكث كرد .

پس شمر واطرافيانش دوباره بسوی حضرت برگشتند واو را احاطه كردند.

در اين وقت عبدالله از پيش زنان بيرون آمد واو هنوز ببلوغ نرسيده بود ، پس تند آمد وخود را بعمويش حسين عليه السلام رسانيد .

پس حضرت زينب خود رارسانيد خواست عبدالله را نگاه دارد پس عبدالله قبول نكرد .

امام حسين عليه السلام فرمود ايخواهر نگاهش دار عبدالله سخت امتناع كرد و گفت بخدا قسم از عمويم جدا نشوم .

پس بحر بن كعب (۱) شمشير بر امام حسين عليه السلام حواله نمود .

عبدالله فرمود واي بر تو يا ابن الخبيثه ميخواهی عمويم را بكشی؟ پس آن ملعون شمشيربر آن مظلوم بزد عبدالله خواست بادست خود دفع كند دستش قطع شد وبجلدش آويزان شد ، صدای وا عماه بلند شد حسين او را گرفت و بسينه چسبانيد وفرمود ای پسر برادر صبر كن بر آنچه بتو رسيد وبحساب خدا بگذار كه خدا ترا بپدران شايسته‌ات ملحق كند .

پس امام حسين عليه السلام دست بآسمان برداشت وعرض كرد ای خدا باران رحمت را از ايشان بازگير ، واز بركت زمين ايشان را باز دار . واجتماعشان را بتفرقه مبدل كن وحكام را هرگز از ايشان راضی مگردان ، ايشان ما را دعوت

---

(۱) وقال في أبصار العين: ص۳۸ وبمضى في بعض الكتب ويجرى على بعض الالسن (ابحر بن كعب) وهو غلط وتصحيف .

کردند که یاری کنند بر علیه ما قیام کردند وما را کشتند .

واز ابو الفرج نقل کنند که حرملة بن کاهل اسدی عبدالله را شهید کرد .

واز ابو مخنف وغیرش نقل کنند که هر دو دست (بحر) قاتـل عبدالله در تابستان آب میـداد ودر زمستان خشك میشد مثل چوب خشك . انتهی مـا في ابصار العين .

ودر قمقام ص ٤٥٦ گوید : در تابستانها آن دستهاي شومش خشك شدي چنانکه دو چوب . وچون زمستان رسیدی پیوسته خون وچرك تراوش كردي تا از عذاب ادنی بعذاب اکبر پیوست .

(بعضی ازمراثی عبدالله بن الحسن علیهما السلام)

بـود طفلی ز حسن در حرم آل عبـا
یـوسف یثرب وبطحـا و عزیز زهـرا
حسني وجه و حسین خلق و پیمبر سیما
بسته از شـادی قاسم بسر پنجه حنـا
رخ او مصحف و گیسوی سیه بسم الله
عمر کوتـاه ولي نـام نکو عبـدالله
مایـل دیـدن سلطان شهیـدان گردید
از سرا پرده روان جانب میدان گردید
چرخ از کج روي خویش پشیمان گردید
شور محشر بصف ماریه گردید پـدید
مـادر وعمه وعم زاده بشور افتادنـد
همـه در واهمه و شور و نشور افتادنـد

حوریان هم بتأسف ز قصور افتادند
همه بر سایهٔ آن لمعه نور افتادند
مادرش غنچهٔ پستان بسر دست نهاد
گفت این شیر که خوردی توگوارایت باد
یك پسر را بحضور تو نمودم داماد
رفت و تا صبح قیامت بدلم داغ نهاد
مرو از دیده و بر هم مشکن اعضایم
ور نه من از عقبت سینه زنان می‌آیم
زِینَبَش گفت که اي شمع سرا پردهٔ ناز
میکشم من قدم ناز تو بر چشم نیاز
بود امیدم که ما را برسانی بحجاز
رشتهٔ عمر تو کوته شد و امید دراز
گفت شهزاده حسین عم غریبم تنهاست
گل گلزار نبی خار بچشم اعداست
او بخون مَنْ بسرا پرده نشینم نه رواست
خاك عالم بسرم این چه حیاء وچه وفاست
الغرض اهل حرم را بحرم برگرداند
خویشتن را بحضور شه لب تشنه رساند
شه دین در برش آورد و دُرِ اَشْك فشاند
سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشاند
گفت ای جان گرامی بکجا آمدهٔ ؟
تیر میبارد از این قوم چرا آمدهٔ ؟

گفت شهزاده که از راه وفا آمده‌ام
جان عمو بسلام شهداء آمده‌ام

(عمان سامانی فرماید)

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه — سوی شه شد روان چون قطعه ماه
هوای دیدن شه داشت بر سر — بدی شهزاده قاسم را برادر
در آن دم خواهران را گفت آنشاه — که این کودك برون ناید ز خرگاه
ندارند این جماعت رحم بر ما — نه بر کودك نه بر پیر و نه برنا
گریزان از حرم گردید آن ماه — دوان تا رفت در آغوش آن شاه
شهش بگرفت همچون جان شیرین — بگفت ای یادگار یار دیرین
چرا بیرون شدی ازخرگه ای جان — نمی بینی مگر پیکان بُرّان
بنا گه کافری زان قوم گمراه — حوالت کرد تیغی بر سر شاه
ز بهر حفظ شه کودك حذر کرد — بَرِ آن تیغ دست خود سپر کرد
جدا گردید دست کودك از تن — بشه گفتا ببین چون کرد با من
چو دیدش حرمله آن کفر بدبخت — بزد بر سینه اش تیری چنان سخت
که کودك جان بداد و بی محابا — پرید از دست شه تا نزد بابا

(شهادت احمد بن حسن علیهما السلام)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۳۰ از ابی مخنف روایت کند که : احمد بن حسن علیهما السلام بمیدان آمد واو بشجاعت قلب وجود وجمال معروف بود وعمر شریف ازشانزده بیشتر نبود ، چون شیر زخم خورده بر آشفت واین رجز بگفت:

اِنّی اَنَا نَجْلُ الْاِمامِ بْنِ عَلیّ — اَضْرِبُکُمْ بِالسَّیْفِ حَتّی یَفْلِلِ

نَحْنُ وَبَيْتِ اللهِ اَوْلى بِالنَّبِيّ اَطْعَنُكُمْ بِالرُّمْحِ وَسْطَ الْقَسْطَلِ

يعني من فرزند پيشوائى كه پسر على است ميباشم . با نيزه وشمشير ميان گرد وغبارشما را ميزنم تا كند شود ، سوگند بخانه خدا كه در انتساب به پيغمبر ما (از ديگران) سزاوارتريم . (كذا في هامش الناسخ) .

وبا شمشيرىچون زبانه آتش اسب برانگيخت وراست را بچپ درآميخت وحمله كرد وهشتاد تن سوار نامبردار را عرضهٔ هلاك ساخت .

وخدمت امام عليه السلام آمد در حاليكه از عطش چشمانش بگودى فرو رفته ندا در داد كه (يا عَمَّاهُ هَلْ شَرْبَةٌ مِنَ الْماءِ اُبَرِّدُ بِها كَبِدي وَاَتَقَوّى بِها عَلى اَعْداءِ اللهِ وَرَسُولِهِ) ؟

يعنى اى عم آيا بر شربت آبى توان دست يافت كه حدت وحرارت كبد را بدان بنشانم ودر مقاتلت دشمنان خدا ورسول نيرومندگردم ؟

حسين عليه السلام فرمود : اي پسرِ برادر ، ساعتي صبر كن تا جدّت رسول خدا صلى الله عليه وآله را ملاقات كني وآبى بتو بدهد كه هرگز تشنه نشوي بعد از آن .

احمد بن حسن چوناين را بشنيد روي بميدان كرده واين رجز را بخواند :

اِصْبِرْ قَلِيلاً فَالْمُنى بَعْدَ الْعَطَشِ فَاِنَّ رُوحِي فِي الْجِهادِ تَنْكَمِشُ

لااَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذَا الْمَوْتُ وَحَشَ وَلَمْ اَكُنْ عِنْدَ اللِّقا ذاتَ رَعَشٍ

يعنى اندكى صبركن كه پس از تشنگى زمان رسيدن بآرزوها فرا ميرسد ، همانا جان من دراين جنك (بسوى بهشت) ميشتابد ، ازمرگ خطرناك نميترسم وهنگام برابرى با حريف نميلرزم (كذا في هامش الناسخ) .

اين بگفت : وحملهاي سنگين پي در پي كرد ، وپنجاه تن سوار ديگر بخاك در انداخت ،آنگاه بقرائت اين اشعار پرداخت :

اِلَيْكُمْ مِنْ بَنِي اَلْمُخْتارِ ضَرْباً يَشِيبُ لِهَوْلِهِ رَأْسُ الرَّضيعِ
يُبيدُ مَعاشِرَ الْكُفّارِ جَمْعاً بِكُلِّ مُهَنَّدٍ عَضْبٍ قَطيعِ

يعني از جانب پيغمبر زادگان آماده ضربتی باشيد كه از ترسش موي سر شير خواره سفيد ميشود ، وبا شمشير هندي بُرّان ، گروه بی‌دينان را يكجا نابود ميكنند .

ودر اين حمله شصت سوار ديگر را بخاك افكند ، آنگاه شربت شهادت يافت .

(شهادت عبدالله بن على عليهما السلام) (۱)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۳۲ گويد : اينوقت نوبت بچه هاي شير پروردگار يعني فرزندان حيدر كرار افتاد .

مؤلف گويد : در تحت عنوان (ذكر شماره شهداي كربلا) نيز يادی خواهد شد .

نخستين عبدالله الاصغر وكنيت اوابو بكر است ، ومادر اوليلى دختر مسعود بن خالد بن ربعى بن مسلم بن جندل بن نهشل بن دارم بن تميمه است ، از برادر رخصت يافته بميدان آمد واين رجز بخواند :

شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفِخارِ الْاَطْوَلِ مِنْ هاشِمِ الصِّدْقِ الْكَرِيمِ الْمُفْضِلِ (۲)
هٰذا حُسَيْنُ بْنُ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ عَنْهُ نُحامِي بِالْحُسامِ الْمُصْقَلِ
نَفْدِيهِ نَفْسِي مِنْ أَخٍ مُبَجَّلِ

(۱) در ابصار العين ص۳٦ . وقمقام ص۴۴۰ . وناسخ ج۲ ص۳۳۲ وبحار ج۴۵ ص۳٦ وعوالم ج۱۷ ص۲۸۰ .

(۲) در ابصار العين رجز را اينطور نقل كرده :

شيخي على ذوالفخار الاطول من هاشم وهاشم لم تعدل

يعنى آقايم علي صاحب افتخار بزرگ است . از خاندان با كرم وفضيلت هاشمم ، اين حسين پسر پيغمبر ﷺ است كه من با شمشير برنده براق از اودفاع ميكنم . جانم فداي برادر بزرگوارم . (كذا فى هامش الناسخ) .

ورزمى صعب برانگيخت .

ودر روضة الاحباب مسطور است كه بيست ويكتن از كوفيان را با تيغ در گذرانيد ، بالجمله ، قتال داد تا بدرجهٔ شهادت رسيد .

ودر قاتل او اختلاف است .

در ناسخ گويد : دركتاب زيارت مسطور است كه هاني بن ثبيت حضرمي او را شهيد كرد .

ودرعوالم وابصارالعين ص ۳۶ سطر (۱۰) قاتل او را زجر بن بدرنخعى[1] نگاشته .

وجماعتي نسبت قتل او را بعبدالله عقبة الغنوي داده اند . كما في ابصار العين ايضاً .

وابو الفرج گويد : نام قاتل او معروف نيست .

مدايني گويد : كشتهٔ او را در ميان شهداء جستند ، وكشنده را ندانستند .

واز ابو جعفر حديث كرده كه قاتل او مردي ازقبيلهٔ همدان بود والله أعلم .

ودر ابصار العين گويد : كه بعض روات ذكر كرده‌اند كه جماعتي در قتل او شركت داشتند كه من جمله ايشان عقبة غنوى بود .

ودر قمقام گويد : كه مداينى گفته در ساقيهٔ (جوى آب) كشته او را پيدا كردند وكشنده اش را ندانستند .

---

(۱) در بحار ج۴۵ ص۳۷ وعوالم ج۱۷ ص۲۸۰ (زحر بن بدر نخعى) نقل كرده وظاهراً غلطاست چون همه (زجر) نقل كرده‌اند .

ودر اسم او نيز اختلاف است .

در قمقام نقل كند كه اسم او (عبيد الله) است .

واز ابو الفرج نقل كند كه اسمش معلوم نيست .

ودر ناسخ (عبدالله) ذكر يافته چنانچه گذشت .

مؤلف گويد اين عبدالله بن علي كه مادرش ليلى دختر مسعود بن خالد است غير از عبدالله بن علي است كه خواهد آمد ومادرش ام البنين است .

(در زيارت ناحيه فرمود)

اَلسَّلامُ عَلَى عَبْدِاللهِ بْنِ اَميرِالْمُؤْمِنينَ مُبْلَى الْبَلاءِ وَالْمُنادي بِالْوَلاءِ في عَرْصَةِ كَرْبَلاءَ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلاً وَمُدْبِراً ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ : هانِيَ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِي .

كما في البحار ج ٤٥ ص ٦٦ وج ١٠١ ص ٢٧٠ وناسخ ج ٣ ص ١٨ سطر آخر .

مؤلف گويد : در اين زيارت اسم عبدالله بن اميرالمؤمنين ذكر شده و دو نفر عبدالله بن علي داريم آيا كدام يك مراد است معلوم نيست چون قاتل هر دو را (هانى بن ثبيت حضرمى) نقل كرده‌اند پس از راه قاتل تشخيص داده نميشوند پس ممكن است هر دو مراد باشند والله العالم .

(شهادت عمر بن على عليهما السلام) (١)

در ناسخ گويد : بعد از وي (يعنى عبدالله بن على) عمر بن على اجازت يافت وبميدان شتافت واين رجز بگفت :

---

(١) بحار ج٤٥ ص٣٧ وعوالم ج١٧ ص٢٨٠ وقمقام ص٤٤٠ ومقتل خوارزمى ج٢ ص٢٨ .

اَضْرِبُكُمْ وَلا اَرىٰ فِيكُمْ زَجَرَ [۱] ذاكَ الشَّقِيُّ بِالنَّبِيِّ قَدْ كَفَرَ
يا زَجْرُ يا زَجْرُ تَدانِ مِنْ عُمَرَ لَعَلَّكَ الْيَوْمَ تَبُوءُ مِنْ سَقَرَ
شَرَّ مَكانٍ فِي حَرِيقٍ وَسَعَرَ لِأَنَّكَ الْجاحِدُ يا شَرَّ الْبَشَرِ

يعني شما را ضربت ميزنم، وزجر كافر (قاتل برادرم) را درميان شما نمي بينم اى زجر ، نزديك عمر بيا شايد امروز در آتش دوزخ جايگيرى . (كـذا في هامش الناسخ) .

وزجر بن بدر را كه قاتل برادرش عبدالله اصغر بود ، بمبارزت طلب كرد وبا او رزم زد ، واو را بخون برادر بكشت ، وتيغ در لشكر ابن سعد نهاد ، و از چپ وراست بتاخت ، وبسيار كس از مخالفين را بخاك انداخت وابن شعر قرائت كرد :

خَلُّوا عُداةَ اللهِ خَلُّوا عَنْ عُمَرَ خَلُّوا عَنِ اللَّيْثِ الْعَبُوسِ الْمُكْفَهِرِّ
يَضْرِبُكُمْ بِسَيْفِهِ وَلا يَفِرُّ وَلَيْسَ فِيها كَالْجَبانِ الْمُنْجَحِرِ [۲]

يعنى اى دشمنان خدا، واگذاريد ، وسر راه برعمر نگيريد ، از شيرخشمگين ترشروي بگريزيد ، شيريكه با شمشيرش شما را ميزند وفرار نميكنـد وهنگام جنك ، چـون مردم ترسو بسوراخ نميخيزد. (كذا فى هامش الناسخ) . وتيغ همى زد وكوشش همى نمود .

ودر كتب مقاتل آن كس كـه مبارزت عمر بن على را رقم كرده او را در شمار شهداء آورده [۳] .

ومن بنده آنچه باستقراء واستيعاب در شرح احوال اولاد اميرالمؤمنين على

(۱) در بحار وعوالم وقمقام ومقتل خوارزمى (زحر) نقل كرده اند .
(۲) در قمقام (المنحجر) نقل كرده .
(۳) مثل بحار ج۴۵ ص۳۷ وعوالم ج۱۷ ص۲۸۰ ومقتل خوارزمى ج۲ ص۲۸.

علیه السلام یافته‌ام ودرکتاب امیرالمؤمنین نگاشته‌ام ، عمر بن علی تواند بود که درکربلا حاضر بوده لکن شهید نشده [1] .

وامیرالمؤمنین علیه السلام را هیجده پسر بوده واز ایشان دو تن عمر نام داشتند .

یکی عمر اکبر که مادرش صهبا نام بود .

ودیگری عمر اصغر که مادرش ام حبیبة دختر ربیعه بوده .

واهل سیر خبری واثری ازعمر اصغر ذکر نکرده‌اند این مجمل آنچه است که در ناسخ ج ٢ ص ٢٣٤ ذکر فرموده هرکس طالب تفصیل است بآنجا رجوع کند .

(شهادت ابراهیم بن علی علیهما السلام)

در ناسخ ج ٢ ص ٢٣٦ گوید : دیگر ابراهیم است : که محمد بن علی بن حمزه روایت میکند که : امیرالمؤمنین علیه السلام از (ام ولد) پسر دیگر داشت که نام او ابراهیم بود . ودر خدمت حسین علیه السلام سفر عراق کرد ودر روزعاشوراء شهید شد .

لکن او در این خبر متفرد است ، واین حدیث را غیر از وی کسی نشنیده است .

ودر قمقام ص ٤٤١ این قصه را از ابـن قتیبه دینوری در کتاب الامامـه

---

(١) در قمقام ص٤٤١ گوید: که در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب آورده که عمر در مدینه بود که خبر شهادت امام علیه السلام بشنید .

ونیز مورخین ومحدثین فریقین برآنند که تازمان سلطنت عبدالملك مروان درحیات بود، واورا در صدقات أمیرالمؤمنین علیه السلام باحسن بـن الامام المجتبی حسن علیه السلام گفتگوها بود .

والسيامة، وابن عبدربه در كتاب العقد نقل كند. سپس فرموده ولكن ابوالفرج در مقاتل[۱] نفي اين مطلب كرده ميگويد: وقد ذكر محمدبن علي‌بن حمزة انه قتل يومئذ ابراهيم بن علي بن أبي‌طالب عليه السلام وأمه أم ولد، وماسمعت بهذا عن غيره، ولا رأيت في شيء من كتب الانساب ذكراً انتهى .

(فرزندان اميرالمؤمنين على عليه السلام از ام البنين)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۳۷ گويد : اميرالمؤمنين عليه السلام از ام البنين چهار پسر آورد .

اول جناب عباس الاكبر عليه السلام .

دوم عبدالله الاكبر .

سوم جعفر الاكبر .

چهارم عثمان الاكبر ، وهر چهار تن در كربلا شهيد شدند .

(شهادت عبدالله بن على عليهما السلام) (۲)

در قمقام ص ٤٤١ دارد روز عاشوراء ابوالفضل برادرانِ خود را بخواند ونخست عبدالله بن على را فرمود بميدان رو تا تو را كشته ببينم ، واز خداوند اجر طلبم چه تو را فرزند نباشد .

وبروايت ابو الفرج عبدالله را در آنوقت عمرش به بيست وپنج رسيده

(۱) در مقاتل الطالبيين ص۵۷ .

(۲) ناسخ ج۲ ص۳۳۷ وقمقام ص٤٤١ وبحار ج٤٥ ص۳۸ ، وعوالم ج۱۷ صفحه ۲۸۱ ومقتل خوارزمى ج۲ ص۲۹ وابصار العين ص۳٤ .

بود [۱] عبدالله بن علی قدم بعرصه کار زارگذاشته این رجز میخواند :

أَنَا ابْنُ ذِي النَّجدَةِ وَالإفْضَالِ ... ذَاكَ عَلِيُّ الخَيْرِ ذُو الفِعالِ [۲]
سَيْفُ رَسُولِ اللهِ ذُو النَّكالِ ... فِي كُلِّ قَوْمٍ ظَاهِرِ الأهْوالِ [۳]

یعنی من پسرمرد دلاور وبخشنده‌ام ،آن مرد علی نیکوکاراست ، که شمشیر پیغمبر و کیفر دهنده‌ایست که آثار ترس ازاو درهر جماعتی‌آشکار است . (كذا في هامش الناسخ) . ودرآخر بضربت هاني بن ثبيت حضرمي شهادت يافت .

ودر مناقب ج ٤ ص ۱۰۷ هانی بن شبیب حضرمی او را بقتل رسانید و ظاهراً همان (هانی بن ثبیت) درست باشد کما فی ابصار العين ص ٣٤ والناسخ ج ۲ ص ۳۳۷ .

(شهادت جعفر بن علی علیهما السلام) (۴)

در ناسخ گوید : جعفراکبر پسر علی عليه السلام [۵] آهنك قتال نمود ، واومُكَنّى

---

(۱) در ناسخ ج۲ ص۳۳۷گوید: این هنگام نوزده ساله بود وفرزند نداشت، وبروایتی ۲۵ساله بود .

مؤلف‌گوید: اگر شهادت حضرت امیر علیه السلام درسنه چهل باشد وشهادت‌امام حسین علیه السلام در سنه شصت‌ویکم باشد، قول نوزده تمام نباشد .

(۲) در قمقام (ذوالنوال) ودر ابصارالعين (فی الافعال) .

(۳) در مقتل خوارزمی (وكاشف الخطوب والاهوال) .

(٤) ناسخ ج۲ ص۳۳۷ . وقمقام ص٤٤٢ . وبحار ج٤٥ ص۳۸ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۲۹ . وعوالم ج۱۷ ص۲۸۱ . وجلاء العيون ص٥٧٠ . ومناقب ج٤ ص۱۰۷ . وابصار العين ص۳٥ .

(٥) در ابصارالعین‌گوید: قریب بدوسال باپدرش زندگی کرد ، وقریب دوازده

←

بود بأبي عبدالله ، ومادر او چنانكه مرقوم شد ام البنين است ، برادرش جناب عباس عليه السلام بعد از عبدالله ، او را فرمان داد ، وجعفر در برابر صف اين رجز بگفت :

اِنِي اَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعالي ... اِبْنُ عَلِيِّ الْخَيْرِ ذي النَّوالِ (۱)
حَسْبي لِعَمّي شَرَفاً وَخالي ... اَحْمي حُسَيْناً ذَا النَّدى الْمِفْضالِ

يعني من جعفر ودارای موجبات شرفم ، پسر علی نيكوكار وبخشنده‌ام ، عمو ودائيم برای شرف من بس است ، از حسين با جود وفضيلت حمايت ميكنم . (كذا في هامش الناسخ) .

ودر مناقب رجز را اينطور نقل فرموده :

اِنّي اَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعالي ... اِبْنُ عَلِيِّ الْخَيْرِ ذِي النَّوالِ
ذاكَ الْوَصِيُّ ذُوالسَنا (۲) وَالْوالي ... حَسْبي بِعَمّي جَعْفَرٍ وَالْخالِ
اَحْمي حُسَيْناً ذِي النَّدىَ الْمِفْضالِ

وبالجمله : بجنك درآمد، واو را نيزهاني بن ثبيت حضرمی شهيد ساخت . وبروايت صاحب عوالم ج ۱۷ ص ۲۸۲ وبحار ج ٤٥ ص ۳۹ وابصار

→ سال با برادرش امام حسن عليه السلام بود، وقريب به بيست‌ويكسال باامام حسين عليه السلام زيست نمود

پس آنچه را صاحب قمقام از ابوالفرج در مقاتل طالبيين ذكر فرموده كه جعفر (۱۹)ساله بوده درست نخواهد بود .

(۱) ودر ابصارالعين (ابن علي الخير ذي الافعال) ذكر نموده ورجزرا بهمين ختم كرده .

(۲) صاحب رفعت .

العين ص ٣٥ خولى بن يزيد اصبحى او را شهيد نمود .

ودر ناسخ ج ٢ ص ٣٣٨ ومناقب ج ٤ ص ١٠٧ گويـد : خولى اصبحى تيرى بسوى او انداخت وآن تير بر شقيقه يا چشم او آمد واز اسب در افتاد .

در زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلامُ عَلى جَعْفَرِ بْنِ اَميرِالْمُؤْمِنينَ ، الصّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِباً وَالنّائي عَنِ الْاَوْطانِ مُغْتَرِباً ، اَلْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتالِ اَلْمُسْتَقْدِمِ لِلنِّزالِ الْمَكْثُورِ بِالرِّجالِ لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ ، هانِيَ بْنَ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيَّ كما فى البحار ج ٤٥ ص٦٦.
وناسخ: ج٣ ص١٩.

(شهادت عثمان بن على عليهما السلام) (١)

در ابصار العين ص٣٤ گويد : مادرش فاطمه ام البنين است، قريب بچهار سال با پدر بود ، وقريب چهار ده سال باامام حسن عليه السلام بود وقريب بيست وسه سال با برادرش امام حسين عليه السلام بود

واز اميرالمؤمنين عليه السلام روايت كند كه فرمود نامش را عثمان گذاشتم براى خاطر برادرم عثمان بن مظعون (٢) .

---

(١) ابصارالعين صفحه ٣٤ وبحار ج٤٥ صفحه ٣٧ وعوالـم ج١٧ صفحه٢٨٠ . وناسخ ج٢ صفحه٣٣٨ وقمقام صفحه٤٤٢ ومناقب ج٤ صفحه١٠٧ .

(٢) در ابصارالعين گويد: عثمان بن مظعون بن حبيب بن وهيب بن حذافة بن جمح القرشى الجمحى. بعداز سيزده مرد اسلام آورد ودومرتبه هجرت نمود، ودر جنگ بدر حاضر بود، وبعداز دوسال از هجرت اول مردى بودكه در مدينه وفات كرد، ودر زمان جاهليت خمررا برخود حرام كرده بـود ، وچون فوت شد رسول الله صلى الله عليه وآله بخانه او آمد وفرمود خدا ترا رحمت كند وخم شد واورا بوسيد وچون حضرت سرش را بالاكرد اثرگريه دراو نمايان بود، پس نماز براو خواند ودر بقيع دفنش كرد ، وسنگى بنحو علامت برقبر او گذاشت وهميشه بزيارتش مى رفت تاآخر قصه .

واهل تاريخ نقل كنند كه چون عبد الله بن علی كشته شد حضرت عباس عثمان را بخواند وفرمود پيش برو اي برادرم ، پس عثمان وارد جنك شد و شمشير ميزد وميگفت :

اِنّي أنَا عُثمانُ ذُو المَفاخِرِ شَيْخي عَلِيٌّ ذُو الفَعالِ الطّاهِرِ

ودر ناسخ رجز را اينطور نقل فرموده :

اِنّي أنَا عُثمانُ ذُو المَفاخِرِ شَيْخي عَلِيٌّ ذُو الفَعالِ الطّاهِرِ
وَابْنُ عَمّ لِلنَّبِيّ الطّاهِرِ أَخي حُسَيْنٌ خَيْرَةُ الاَخايِرِ
وَسَيّدُ الكُبّارِ وَالأصاغِرِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَالوَصِيّ النّاصِرِ

خلاصهٔ اشعار : من عثمان وداراي وسائل افتخارم ،آقايم على نيكوكار ، و عمو زادهٔ پيغمبر پاك است ، برادرم حسين بهترين نيكان وپس از پيغمبر وعلي سرور تمام مردم است . (كذا في هامش الناسخ) .

ودر مناقب ج ٤ ص ١٠٧ رجز را اينطور نقل كرده :

اِنّي أنَا عُثمانُ ذُو المَفاخِرِ شَيْخي عَلِيٌّ ذُو الفَعالِ الطّاهِرِ
هٰذا حُسَيْنٌ سَيّدُ الاَخايِرِ وَسَيّدُ الصِغارِ وَالأكابِرِ
بَعْدَ النَّبِيِ وَالوَصِيّ النّاصِرِ

خلاصه آنكه بعد از كشش وكوشش بسيار خولي بن يزيد اصبحي تيري انداخت وبر جبين مباركش آمد واز اسب درافتاد ، ومردي از قبيله بنى ابان بن دارم بشتافت وسر از تنش برداشت .

در زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلامُ عَلى عُثْمانَ بْنِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ ، سَمِيّ عُثْمانَ ابْنِ مَظْعُونٍ ، لَعَنَ اللهُ رامِيَهُ بِالسَّهْمِ : خَوَلِيَّ بْنِ يَزيدَ الْاَصْبَحِيّ الْاَيادِيّ وَالْاَبانيّ الدارِميّ . (رجل من ابان بن دارم) كمافي البحار ج٤٥ ص٦٧ . والناسخ : ج٣ ص١٩

(ابو بكر بن على بن ابى طالب عليهم السلام)

در ابصار العين ص ۳٦ گويد : اسمش محمد اصغر يا عبدالله است .

مؤلف گويد : اگر اسمش محمد اصغر بن على عليه السلام است بعد از اين بدون فاصله ذكر ميكنم بعنوان (شهادت محمد اصغر بن على عليه السلام) واگر عبدالله است در ص ٤٨ گذشت بعنوان (شهادت عبدالله بن على عليهما السلام) پس تكرار نميكنيم .

(شهادت محمد اصغر بن على عليهما السلام) (۱)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۳۸ گويد : ديگر از فرزندان امير المؤمنين عليه السلام محمد اصغر (۲) است كه بميدان مبارزت تاخت وتيغ بر كشيد وبسيار كس از آن جماعت را خون بريخت ، واو را مردي از قبيلۀ بنى تميم از ابان بن دارم (۳) شهيد كرد ، ومادر محمد اصغر ام ولد است .

[الأبادي]

در زيارت ناحيه فرمود : السَّلامُ عَلى مُحَمَّد بْنِ اَميرَ الْمُؤمنينَ قَتيل [الأبادي] الأباني الدَّارِمِيّ . لَعَنَهُ اللهُ وَضاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذابَ الْاَلِيمَ ، وَصَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يا مُحَمَّدُ وَعَلى اَهْلِ بَيْتِكَ الصّابِرِينَ . كما فى البحار ج ٤٥ ص ٦٧ . والناسخ : ج۳ ص۱۹ .

---

(۱) بحار ج٤٥ ص۳۹ وعوالم ج۱۷ ص۲۸۲ وناسخ ج۲ ص۳۳۸ ومقاتل الطالبين صفحه٥٦ .

(۲) در ابصارالعين صفحه۳٦ سطر۳ گويد اسمش (يعني ابوبكر بن علي) محمد اصغر ياعبدالله است مؤلف گويد احوالاتي كه براى او نقل كرده بدون هيچ كم وزيادى منطبق باعبدالله بن علي است كه درصفحه٤٨ گذشت .

(۳) در بحار وعوالم ومقاتل الطالبين اينطور داردكه مردى ازتميم از بني ابان بن دارم اورا بكشت رضوان الله عليه ولعن الله قاتله .

(شهادت عون بن علی علیهما السلام)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۳۹ گوید آنچه کـه ملخصش این است : ودیگر از فرزندان امیرالمؤمنین عليه السلام ، عون بن علی است که عز شهادت یافت .

ومکشوف باد که اسماء بنت عمیس اول در حبالـه نکاح جعفر بن ابیطالب بود، وعبدالله را از جعفر آورد .

وبعـد از شهادت جعفر ، ابوبکر بن ابی قحافه او را تزویج کرد واز وی محمد متولد شد .

وبعد از ابو بکر ، امیرالمؤمنین عليه السلام او را تزویج نمود ، وعـون از وي متولد گشت .

لاجرم عبدالله بن جعفر ومحمد بن ابي بكر وعون بن علی از جانب مادر برادر بودند .

اما شهادت عون را در روز عاشوراء درکتب مقاتل چه عربی وچه فارسی ندیدم .

ولكن چون صاحب روضة الاحباب از اجلهٔ علماي اهـل سنت وجماعت است ، ودر ابلاغ روايات موثق است ، من بنده از وي پیروی کردم وباسناد او اکتفا نمودم .

بالجمله عون بخدمت برادر آمد واجازه میدان خواست ، آن حضرت اشك در چشمان بگردانید ، وفرمود يك تنه با این لشکر انبوه نتوانی جنگید ، بهتر آنکه حریف خود را بمبارزه طلبی .

عرض کرد آنکه هوای جانبازي دارد ازکم وبیش لشکر کي اندیشد ؟ این بگفت واسب بر انگیخت وخـویشتن را بر قلب لشکر زد . واز راست وچپ

بسیار کس بکشت . از چپ وراست دو هزار اورا احاطه کردند، عون بعنایت یزدان صفوف ایشان را بشکافت، وخدمت حضرت آمد، امام عليه السلام سر ، وروي او را بوسه زد ، وبر آن دست وبازو (أحسنت) گفت :

وفرمود : جنك فراوان کردي ، وزخم فراوان یافتی قدری استراحت کن . عرض کرد من خواستم يك بار دیگر شما را دیدار کنم ، اکنون کام روان گشتم لکن روا نیست که پشت به جنگ کنم ،واز بذل جان بیندیشم وشدت عطش مرا زحمت میدهد ، رخصت فرماي تا جان خویش را نثار کنم .

حسین عليه السلام فرمود : اسب عون خسته شده اسب دیگر بیاورید ، اسب دیگر آوردند ، عون بر نشست و باز تاخت وحمله گران افکند .

از لشکر ابن سعد مردی که او را صالح بن سیار مینامیدند ودر زمان خلافت امیر المؤمنین عليه السلام خمر خورده بود حضرت عون را فرمود تا حدّ شرب خمر بر او جاری کرد . این هنگام صالح ، عون را در میان انبوه لشکر زخم خورده وتشنه نگریست . بکینه دیرینه اسب بر جهاند و با تیغ برهنه بر روي عون در آمد ، وزبان بدشنام گشود . عون سخن در دهان او بشکست وبزخم نیزه ازاسبش در انداخت . برادرش بدربن سیار، چون این بدید بخونخواهي برادر اسب بتاخت . عون او را نیز با صالح هم سفر ساخت .

این وقت خالد بن طلحه فرصتی بدست کرده از کمین برآمد وعون را بضربت تیغ از اسب در افکند ،گفت : بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله ، و بسرای جاودانی برفت رضوان الله علیه .

(شهادت وشخصيت عباس بن على عليهما السلام) (۱)

در ناسخ گويد : ديگر از فرزندان اميرالمؤمنين عليه السلام عباس بن علي عليهما السلام تشريف شهادت يافت .

وبعض علماء نوشته‌اند که : عباس بن على عليهما السلام درشب عاشوراء شهيد شد وبيشتر از اهل سير وخبر شهادت آن حضرت را در روزعاشورا نگاشته‌اند[۲].

چون از پسرهای اميرالمؤمنين دو تن را عباس نام بـود : يکی را عباس الاکبر وآن ديگر را عباس الاصغر مينامیدند ، تواند شد کـه عباس الاصغر در شب عاشورا شهيد شده باشد .

وعباس الاکبر در روز عاشورا ، عباس الاصغر نيز در شب عاشوراء بطلب آب شتافت وسعادت شهادت يافت ، اکنون سر داستان آئيم .

همانا حضرتش را عباس الاکبر گويند وکنيت مبارکش ابوالفضل است ، وملقب بسقا است ، چنانکه مذکورشد ، وهمچنانکه (ابوالقربة) يعنی‌صاحب مشك خوانند ، ودر روز عاشورا صاحب لواي (پرچم) حسين عليه السلام بود . واو اکبر اولاد اُم البنين است ، واز پسرهاي اميرالمؤمنين پسر چهارم است ، چـه

---

(۱) بحار ج٤٥ صفحه۳۹ وعوالـم ج۱۷ صفحه۲۸۲ ومقاتـل طالبيين صفحه٥٥ وقمقام صفحه٤٤٢ ومقتل خوارزمي ج۲ صفحه۲۹ ومناقب ج٤ صفحه ۱۰۸ وابصارالعين صفحه۲٥ ومثيرالاحزان صفحه۷۱ لابن‌نما. وناسخ‌ج۲ صفحه۳٤۰ وجلاء العيون‌مجلسی صفحه٥۷۰ .

(۲) در قمقام صفحه٤٤٥ گويد: باری‌آنانکه شهادت ابوالفضل را درشب عاشورا هنگاميکه بطلب‌آب رفته بود، ايرادکرده‌اند، اشتباه بزرگی‌کرده‌اند چه باتفاق اصحاب خبر وسير روز عاشورا امام‌حسين عليه‌السلام پرچم‌را بأبي‌الفضل عنايت‌فرموده‌بود الـخ.

بعد از حسین علیه السلام ومحمد بن حنفیه متولد شد ، واو را چنان چهرئی دل آرا وطلعتی زیبا بود ، که عرب قمر (ماه) بني هاشم همي گفت ، وچندان تنومند و بلند بالا بود ، که چون بر پشت اسب سوار میشد پاي از رکاب بیرون کردی ، قدمهاي مبارکش از دو جانب بر زمین کشیده میشد .

وآن حضرت را از لبابه دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، دو پسر بود : یکی فضل وآن دیگر عبیدالله نام داشت . واو را از مادر خود سه برادر بود ، وهیچیك از ایشان فرزند نداشتند .

عباس در روز عاشورا ایشان را قبل از خود بجنك فرستاد ، از بهر آنکه مبادا بعد ازشهادت اومانعی درجانبازی ایشان واقع شود ، ودیگرانکه خواست تا کشتهٔ ایشان را ببیند وادراك أجر شکیبائی در مصائب ایشان فرماید .

خلاصه میراث ایشان بعد از شهادت چون فرزند نداشتند منتقل بعباس شد .

وچون عباس شهید شد ، آن مال بفضل وعبیدالله رسید ، وچون فضل قبل از عبیدالله وفات یافت ، تماماً عاید عبیدالله گشت .

واینکه میگویند : عمر بن علی بن ابیطالب با عبیدالله درطلب میراث منازعه کرد وبمصالحه گذشت ، چه او برادر اعیانی (پدر ومادري) حضرت عباس بود ، درست نباشد ، چون عمر برادر مادري عباس اصغر است وبا او برادر اعیانی است ، وبا عباس اکبر از جانب پدر برادر است چگونه میتوانست با عبیدالله در طلب میراث منازعه کند .

(لغزش مجلسی علیه الرحمة)

از قول ناسخ است

وفاضل مجلسی علیه الرحمه ، عمر را درشمار شهدا نگاشته (۱) . ودر ورقة

---

(۱) دربحار ج ٤٥ صفحه۳۷۸ سطر٤ .

دیگر منازعه او را در طلب میراث با عبیدالله رقم کرده ص۱ (۱) .

وجماعتی در این قصه پیروي او کرده‌اند (۲) .

(السيف قد ينبو والجواد قد يكبو) شمشیر گاهی کندی میکند واسب خوشرفتار گاهی بسر در می‌آید .

کسیکه مصنفات ومؤلفات او را در فارسی وعربي از دو کرور بیت کمتر بشمار نتوان گرفت ، صد چنین لغزش را از او معفو باید داشت . هیچ انسانی جز معصوم از سهو ونسیان مصون نتواند بود .

(مبارزه حضرت ابی الفضل علیه السلام)

در جلاء العيون ص ۵۷۲ گوید : چون عباس دید کسی بغیر از آن امام مظلوم وفرزندان معصوم او نماند بخدمت برادر آمد وگفت : اي برادر مرا رخصت فرماي که جان خود را فداي تو گردانم، وخود را بدرجه شهادت رسانم حضرت از شنیدنِ این سخنانِ جانسوزِ آن برادرِ مهربان سیلاب اشك ازدیده‌هاي خود روان کرد .

وفرمود اي برادر تو علمدار مني واز رفتن تو لشکر من از هم می‌پاشد (۳) عباس گفت : اي برادر سینه من از کشته شدن برادران ویاران ودوستان تنك شده است ، واز زندگی ملول شده‌ام .

آن امام غریب فرمود : که اگر عازم سفر آخرت گردیده آبی براي این کودکان بیاور که از تشنگی بیتاب گردیده‌اند .

ص۱ ممکن است منافاتی نداشته چون امیر المؤمنین (ع) را دو پسر باسم عمر بوده یکی در کربلا شهید شده باشد دیگر در مدینه بوده چنانچه در ص ۲۱ سطر ۴ همین جلد اشاره بآن شده والله العالم (علي بن المؤلف)

(۱) بحار ج۴۵ صفحه۳۹ سطر۱۵ .

(۲) ازآن جمله صاحب عوالم ج۱۷ صفحه۲۸۲ سطر۲۲ .

(۳) در ناسخ گوید: ای برادر تو صاحب لوای مني چون تو نمانی کس با من نماند.

عباس بنزدیك آن بی حیاء مردم رفت .

وفرمود : اي مردم اگر ما بگمان شما گناه‌کاریم این زنان واطفالِ ما چه گناه دارند ؟ بر ایشان رحم کنید وشربت آبی بایشان بدهید .

چون دید که نصیحت درآن کافران اثر نمیکند بخدمت برادر برگشت ، ناگاه از خیمهاي حرم صداي اَلعَطَش بگوش او رسید ، بی‌تاب شد وبر اسب خود سوار شد ، ونیزه ومشکي برداشت وتصمیم گرفت که آبی براي کودکان بدست آورد .

واین رجز بخواند .

لا أَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذَا الْمَوْتُ رَقا حَتّی اُواري فِي الْمَصالیتِ اللَّقا(۱)

نَفْسي لِنَفْسِ الْمُصطَفَی الطُّهْرِ وَقا وَلا أَخافُ طارِقاً اِنْ طَرَقا

بَلْ اَضْرِبُ الْهامَ وَاَفْرِي الْمَفرَقا اِنّي اَنَا الْعَباسُ اَغْدُو بِالسَّقا

وَلا أَخافُ الشَّرَّ عِنْدَ الْمُلْتَقَی

---

(۱) المصالیت: جمع المصلات وهو من الرجال: الشجاع الماضي فی الحوائج (کذا في هامش المناقب) .

ودر مقتل‌خوارزمی ج۲ صفحه۳۰ گوید پس عباس حمله‌کرد واین رجزرا بخواند:

اقسمت بالله الاعز الاعظم وبالحجون صادقاً وزمزم

وبالحطیم والفنا المحرم لیخضبن الیوم جسمی بدمی

دون الحسین ذی الفخار الاقدم امام اهل الفضل والتکرم

لغت این رجز: الحجون: جبل بمکة صار الیه النبی صلی‌الله علیه وآله بعد موت ابی‌طالب علیه السلام (المجمع) .

حطیم: مکانیست بین حجر الاسود ودرب خانه‌کعبه .

وفناء: حریم خانه است ومراد حریم‌کعبه است .

يعني از مرگ زمانيکه بلند شود (وبسوي من آيد) نميترسم تا در ميان مبارزان كارآزموده ببرخورد سختي پنهان شوم ، يـا خواري وذلت را در ميان آنها پنهان كنم ، من عباس آب آورم ، از مرگ وشر و بلا نمی‌ترسم ، تارك دشمن را ميشكافم ، جان من سپر جان پيغمبر پاك (حسين عليه السلام) است . (كذا في هامش الناسخ) .

چون بشط فرات رسيدآن چهار هزاريكه موكل شريعه فرات بودند براي ممانعت از بردن آب آن حضرت را تير باران كردند ، وآن شير بيشه شجاعت خودرا برآن سپاه بزد وهشتاد نفررا باتن تنها بر زمين افكندواين رجز بخواند: كمافي الناسخ ج۲ ص٣٤٤ .

أُقَاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُهْتَدِ ... أَذُبُّ عَنْ سِبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدِ
أَضْرِبُكُمْ بِالصَّارِمِ الْمُهَنَّدِ ... حَتَّى تَحِيدُوا عَنْ قِتَالِ سَيِّدِي
إِنِّيَ أَنَا الْعَبَّاسُ ذُو التَّوَدُّدِ ... نَجْلُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى الْمُؤَيَّدِ

خلاصه معنى : من عباس مهربان ، فرزند علي مرتضايم ، با دلی ره يافته و شمشيري بران از نوهٔ پيغمبر دفاع ميكنم تا از جنك با سرورم بگريزيد . (كذا في هامش الناسخ) .

لشكريان چون اين بديدند پشت بجنك دادند وروي بفرار نهادند .

عباس چون شير خشم‌آلود شريعه را پيمود واسب بفرات درانداخت واز زحمت گيرودار وشدت عطش با تنی‌تافته وجگري سوخته ، خواست تا زحمت ماندگی وشدت تشنگی را بشربتی آب بشكند ، دست برد وكفی‌آب برگرفت بياشامد، تشنگی‌سيدالشهداء عليه السلام بخاطرش صورت بست‌آب‌را روی‌آب ريخت ومشك را پر آب نمود واز شريعه بيرون شتافت تـا خود را بلشگرگاه برادر رساند وكودكان را از زحمت تشنگی برهاند .

واین رجز بگفت :

يا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُوني ... فَبَعْدَهُ لا كُنْتِ أَنْ تَكُوني

هٰذا حُسَيْنٌ شارِبُ الْمَنُونِ ... وَتَشْرَبينَ بارِدَ الْمَعينِ

هَيْهاتَ ما هٰذا فَعالُ ديني ... وَلا فَعالُ صادِقِ الْيَقينِ

خلاصه معنی : ای نفس پس از حسین زنده نباشی ، اوآشامنده مرگها، و تو میخواهی آب سرد بنوشی؟! این کار با دینم نمیسازد واز مرد معتقد سر نمیزند . (کذا فی هامش الناسخ) .

در این وقت کمانداران راه براو بستند ولشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند وعباس را مانند دائره در میان گرفتند ، وآن حضرت چون شیر میزد و میکشت . ناگاه نوفل ازرق ازکمین بیرون تاخت .

وبروایتی زید بن ورقا کمین نهاده ، از پشت نخلی بیرون آمد وحکیم بن طفیل سنبسی طائی او را کمك کرد وتشجیع نمود ، پس زید تیغ براند ودست راست آن حضرت را از تن جدا ساخت .

عباس که قلب پلنك وجگر نهنك داشت عجله کرد ومشك را بدوش چپ افکند وتیغ را بدست چپ گرفت ودشمن را همی دفع داد ، با دست چپ میزد ومیکشت ومی‌انداخت واین شعر میگفت :

وَاللهِ اِنْ قَطَعْتُمُ يَميني ... اِنّي اُحامي أَبَداً عَنْ ديني

وَعَنْ اِمامٍ صادِقِ الْيَقينِ ... نَجْلِ النَّبِيِّ الطّاهِرِ الْاَمينِ

نَبِيِّ صِدْقٍ جائَنا بِالدّينِ ... مُصَدِّقاً بِالْواحِدِ الْاَمينِ

یعنی : سوگند بخدا اگردست راستم بریدید (سستی نمی‌ورزم بلکه) همیشه ازدین وپیشوایم که فرزند پیغمبر پاك وموحد وآورنده دین است حمایت میکنم بار دیگر حکیم بن طفیل یا نوفل ازرق از پشت نخله‌ای بیرون تاخت و

دست چپش را قطع کرد .

عباس مشك را بدندان گرفت واين بگفت :

يا نَفْسُ لا تَخْشَىْ مِنَ الْكُفّارِ وَأَبْشِري بِرَحْمَةِ الْجَبّارِ
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتارِ مَعَ جُمْلَةِ السّاداتِ وَالْأَطْهارِ
قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسارِي فَأَصْلِهِمْ يا رَبِّ حَرَّ النّارِ

يعنى : اي نفس (با آنكه دست نداري) مبادا از بى دينـان بترسى ، ترا برحمت خدا وپيغمبر برگزيده وتمام سادات وپاكان (كه ملاقات آنها نزديك شده) مژده باد ، پروردگارا ازروى ستم دست چپم بريدند ، آنها را بآتش‌دوزخ در انداز (كذا في هامش الناسخ) . وهمت عباس همان بود كه آب را بخيام برساند ، ناگاه تيري بر مشك رسيد وآب بريخت .

وپيكان ديگر بر سينهٔ مباركش رسيـد ، وحكيم بن طفيل عمـودى از آهن بر فرق شريفش فرودآورد ، اينوقت عباس از اسب در افتاد وفرياد برداشت كه اي برادر مرا درياب .

حسين عليه السلام چون بازِ شكارى بر سر اوحاضر شد ، وعباس را دركنارفرات تشنه ومجروح ومطروح ديد ، آن دستهاى مقطوع وآن تن پاره پاره را نظاره كرد سخت بگريست (۱) .

(بعضى از مراثى حضرت عباس)

(زبانحال حضرت بفارسى از جوهرى)

علمـدار سپـاهم اي برادر شهيـد بى گناهـم اي برادر
توئى پشت وپناهم اي برادر برادر اي بـرادر اي برادر

(۱) ناسخ ج۲ صفحه۳۴۷ وقمقام صفحه۴۴۴ ومناقب ج۴ صفحه۱۰۸ .

بهرغم یار وغمخوارم تو بودی | بهر دردي پرستارم تو بودي
علمدار و سپهدارم تو بودي | برادر اي برادر اي برادر
فلك آخر بما جور وجفا کرد | بهجران تو ما را مبتلا کرد
دو دست نازنینت را جدا کرد | برادر اي برادر اي برادر
من آخر پادشاه ملك ودینم | سرور قلب خیر المرسلینم
در اینصحرا غریب وبی معینم | برادر اي برادر اي برادر
بعالم جز مَنِ مظلوم بی یار | کسی نشنیده شاهی بی علمدار
تن تنهـا اسیر قـوم کفار | برادر اي برادر اي برادر
فراق اکبر رعنـا جـوانم | اگر چه کرده پیر و ناتوانم
غمِ مرگتِ تو آتش زد بجانم | برادر اي برادر اي برادر
دریغا دشمنانم شـاد گشتند | ز قید درد و غم آزاد گشتند
بمن آماده بیـداد گشتند | برادر اي برادر اي برادر
سکینه در حرم بیصبر وتابست | نشسته منتظر از بهر آبست
ز سوز تشنگی جانش کبابست | برادر اي برادر اي برادر

(وله ایضا)

دریغا که از جور اهل نفاق | شدی کشته اندر زمین عراق
ز داغ غمت طاقتم گشته طاق | امان از جدائی فغان از فراق
تو بودی وزیر وسپهدار من | تو بودی علمدار وسالار من
تو بودي نگهدار اطفال من | امان از جدائی فغان از فراق
دریغا از آن قد دلجوی تو | دریغا از آن زور بازوي تو
بقربان آن روي نیکوي تو | امان از جدائی فغان از فراق

ز بیدستیت رفت کارم زدست — نه تنها ز داغ تو پشتم شکست
فراق تو بر من ره چاره‌بست — امان از جدائی فغان از فراق
دریغا که بی یار ویاور شدم — ز جور فلك خوار ومضطر شدم
زظلم‌خسان‌خوار و بیکس‌شدم — امان از جدائی فغان از فراق
زجا خیز و بهر رضاي خدا — از این دشت پر محنت وابتلا
برو بار دیگر سوی خیمه ها — امان از جدائی فغان از فراق
سکینه لب تشنه جان فکار — در خیمه با دیدهٔ اشکبار
نشسته براه تو در انتظار — امان از جدائی فغان از فراق
ندارم گمان پیکر اطهرت — توانم برم در بر خواهرت
زبس‌خورده شمشیر برپیکرت — امان از جدائی فغان از فراق
بمیدان کین گر گذارم تو را — از آن ترسم از کینه اشقیا
شوي پایمال سم اسبها — امان از جدائی فغان از فراق
به پیش دو چشم من ناتوان — تو آخر شدی کشته ای نوجوان
جهان شد بکام دل کوفیان — امان از جدائی فغان از فراق

امام حسین عليه‌السلام بعد از دیدن تن برادر فرمود : اَلْآنَ اِنْكَسَرَ ظَهْري وَقَلَّتْ حِيلَتي .

واین اشعار قرائت فرمود :

تَعَدَّيْتُمْ يا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ — وَخالَفْتُمْ دينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
أَما كانَ خَيْرُ الرُّسْلِ أَوْصاكُمْ بِنا؟ — أَما نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ ؟
أَما كانَتِ الزَّهْراءُ أُمّي دُونَكُمْ — أَما كانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدِ ؟
لُعِنْتُمْ وَأُخْزِيتُمْ بِما قَدْ جَنَيْتُمْ — فَسَوْفَ تُلاقُوا حَرَّ نارٍ تَوَقَّدُ

یعنی ای بدترین گروه در ستم گری ازاندازه بدر رفتید ودربارهٔ ما مخالفت

پیغمبر کردید ، مگر بهترین مردم سفارش ما را بشما نکرد ؟ مگر جد من برگزیده خدا (احمد) نیست ؟ مگر مادرم زهراء و پدرم علي دُرُستکار برادرِ بهترینِ مردم نیست ؟ با این جنایت رانده ، ورسوا شدید ، وبزودي بآتش فروزان دوزخ میافتید . (كذا فی هامش الناسخ) .

وبروایت عبدالله بن محمد رضا حسینی در کتاب جلاء :

حسین عليه السلام بدین شعر او را مرثیه گفت :

أَحَقُّ النَاسِ أَنْ يُبْكى عَلَيْهِ فَتىً أَبْكي الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلاءِ
أَخُوهُ وَابْنُ والِدِهِ عَلِيٍّ أَبُوالْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالدِّماءِ
وَمَنْ واساهُ لا يَثْنيهِ خَوْفٌ وَجادَلَهُ عَلىٰ عَطَشٍ بِماءِ

سزاوارتر کسی که باید برای اوگریه شود، جوانی است که درکربلاحسین را بگریه درآورد . برادر حسین وپسر پدرش علی (یعنی) ابوالفضل که بخونها آغشته گشت ، وکسي کـه حسین را نیکو یاري کرد وهیچ ترسی او را از تصمیمش برنگردانید ، وبا وجود تشنگی براي‌آب‌آوردن برای حسین‌جانبازی نمود .

از امام زین العابدین عليه السلام منقول است که فرمود : رَحِمَ اللهُ الْعَبّاسَ ، فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلىٰ وَفَدا أَخاهُ بِنَفْسِهِ حَتّىٰ قُطِعَتْ يَداهُ ، فَأَبْدَلَهُ اللهُ بِهِما جَناحَيْنِ يَطيرُ بِهِما مَعَ الْمَلائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَالْجَعْفَرِ بْنِ اَبيطالِبٍ وَاِنَّ لِلْعَبّاسِ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِها جَميعُ الشُّهَداءِ يَوْمَ الْقِيامَةِ (۱) .

خدا رحمت کند عباس را که ایثار کرد وبرادر را بر خود مقدم داشت و مصیبت زده شد وجان خود را فداي برادرش نمود تا دو دستش قطع شد پس خداوند عوض آن دو بال داد که مثل جعفر طیار در بهشت با ملائکه پرواز کند.

---

(۱) ناسخ ج۲ صفحه۳۴۷ ومقام صفحه ۴۴۷ .

وبراي عباس نزد خدا مقامي است كه تمام شهداء در روز قيامت آرزوی آن مقام كنند .

واز امام صادق عليه السلام نيز اين حديث با تفاوتی وارد شده .

ودر ابصار العين ص ۲٦ از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود : كان عمنا العباس بن علي نافذ البصيرة . صلب الايمان ، جاهد مع أبي عبدالله عليه السلام ، وابلي بلاء حسناً ومضى شهيداً . عموي ما عباس بصيرتش مطاع بود وايمانش محكم بود ، در ركاب امام حسين عليه السلام جهاد كرد وامتحان خوبی پس داد يا در جنك قوتش را آزمود ، وشهيد از دنيا برفت .

وحضرت عباس عليه السلام در وقت شهادتش سی وچهار ساله بود [1] .

ودر قمقام ص ٤٤٤ گويد : آنهائيكه بدست حضرت عباس عليه السلام كشته شدند هشتاد نفر بودند [2] .

وبصحت پيوسته كه آن حضرت آن روز قصد جنك نداشت فقط همتش آب آوردن بخيمه ها بود .

وديگر محدثين ومورخين را روايت چنين باشد كه چون امام را از اصحاب وانصار بجاي نماند ، تشنگي او شدت نمود ، ولشكر كوفه از هر طرف حمله ميكردند ، امام قصد فرات كرد ، وابوالفضل در پيش روي او ميرفت در اين

---

(۱) كمافي الناسخ ج۲ ص۳٤۸ وابصار العين ص۲٦ .

(۲) مرحوم دربندی در اسرار الشهاده ص۳٤٥ فرموده (فان العباس على ما نقله ثقات واثبات عن كتاب المقتل للمحدث الحاذق ابن عصفور البحراني قد قتل من الاعداء والكفار خمسة وعشرين الفاً منهم) يعنى حضرت عباس عليه السلام بيست و پنج هزار از دشمنان را بقتل رسانيد .

مؤلف رمز المصيبة گويد: العهدة على الراوی .

هنگام سواران کوفه هجوم آوردند ، حصین بن نمیر .

وبقولی مردی از بنی دارم بانك برآورد ، واي بر شما مانع وحائل شوید بین فرات واو ، ونگذارید که آب بیاشامد ، امام فرمود : ای بار خداي من ، او را پیوسته تشنه دار وعطش بر او بگمار ، آن ملعون در غضب شد تیري بینداخت .

ودر روایت چنین باشد (فاثبته في حنکه) آن تیر بر دهان مبارك یا برزنخ مطهر آمد ، امام تیر برکشید ودست همی داشت تا چون خون پر شد بآسمان افشاندی ، وفرمود : (اللهم اني اشکو الیك ما یفعل با بن بنت نبیك) اي بار خداي من ازآنچه این کافردلان بدختر زاده پیغمبر تومیکنند شکوه بتو می آرم بدان حالت وآن شدت عطش که او را بود باز گشته در مرکز بایستاد .

وکوفیان از هر طرف حمله کرده میان امام وابوالفضل حائل شدند ، و ابوالفضل یکه وتنها از بسیاری لشکر نترسید وخویشتن را بر آن دریاي لشکر زده همی بزد وبکشت تا جراحات بسیار بر بدن مبارك آن حضرت رسیده چنانچه توانائی حرکتش نماند .

زید بن ورقا وحکیم بن طفیل لعنهما الله بدرجه شهادتش رسانیدند .

واندك روزگاری بر نگذشت آن ملعون (دارمی) که بر امام تیر انداخته بود ، خدای عز اسمه بتشنگی وسرما وگرما مبتلا فرمود ، چنانچه از پس پشت او آتش‌ها واز پیش رویش برف نهادندي ، وباد زدندي ، واو با اینحالت پیوسته آب خواستی وبهیچ روي آن عطش تسکین نیافتی ، کوزها از آب سرد او را مهیا داشتند وکاسه های بزرگ از سویق وشکر وشیر آماده کردند واو میخورد ومیاشامید وباز فریاد میزد که تشنگی مرا بکشت تا شکمش مثل شتران بترکید .

وابو الفرج آورده [۱] کـه اُمْ البنین بقبرستان بقیع میرفت وبراي پسرانِ خود گریه وندبه میکرد واهل مدینه با اودر نوحه موافقت میکردند وهرکس بر اومیگذشت قدرت رفتن نداشت بواسطه ناله سوزناك آن مخدره وحتی مروان [۲] جزو اشخاصی بود که میآمد وناله وندبه ام البنین را گوش میداد [۳] وگریـه میکرد .

این مجمل آنچه بود که درقمقام ایراد کرده بود .

ودر مقاتل الطالبیین ص۷۸ از مدائني از هارون بن سعد از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت کند که گفت : مردي از بني ابان بن دارم را دیدم که صورتش سیاه بود وحال‌انکه قبلا او را میشناختم خوشگل وبسیارسفید بود ،گفتم نزدیك بودکه نشناسم ترا ؟ گفت : بلی جوانی را که با حسین بود واثر سجود در پیشانیش بود او را کشتم واز زمانیکه او را کشته‌ام هر شب میاید وگریبان مرا میگیرد وبدوزخم (جهنم) میاندازد ومن فریاد میکشم بطوریکه همه اهـل قبیله صداي مرا میشنوند ، گفت وآن جوان کشته شده عباس بن علی عليه السلام بود .

در قمقام ص ٤٤٦ گویـد : ابن جوزی در تـذکرة الخواص از قاسم بن الاصبغ مجاشعی روایت کرده [٤] درآنوقت که سرهاي شهدا را بکوفه آوردند در آن میانه مردی بسیار نیکو روی براسبی سوار بود وسر جوانی را که مانند ماه شب چهارده بود واثر سجود بر جبهۀ مبارکش هویدا بود ، بر گردن اسب خویش آویخته همی‌آمد ، وآن اسب چون گردن برداشتی سر بزانـوی اسب

---

(۱) مقاتل الطالبیین ص٥٦ .

(۲) بااینکه مروان دشمن بنی‌هاشم بود وسخت دل بوده .

(۳)کمافی مقاتل الطالبیین ص٥٦ سطر (۹) .

(٤) تذکرة الخواص ص۲۹۱ سطر(۱٥) . چاپ علمیه نجف‌اشرف ۱۳٦۹هـ .

رسیدی وبازچون گردن نهادي سر برخاك كشيدى، من نام ان سوار وسر بپرسیدم گفت : این سر عباس بن علی بن ابیطالب علیهما‌السلام است ، ومرا حرملة بن کاهل اسدی گویند .

روزی چند بر نگذشته بود باز بدیدمش سخت قبیح منظر وروی سیاه مانند قیر .

گفتم حال چیست که چنین شدی ؟ ملعون بگریست وگفت: از آن روز که آن سر برداشتم هر شب چون بخواب روم دو نفر بیایند بازوان وگریبان من بگیرند وبآتش اندر اندازند تا بامدادان همي سوزم ، چنانکه هر کس در قبیله باشد افغان ونالهٔ من بشنوند، ویکشب مرا رها نکنند، بدین حالت بود تا بعذاب ابد پیوست .

ودر معالی السبطین ج ۱ ص ۲۷٤ این اشعار را نقل کنند :

عبّاس يا حامِي الظَّعِينَةِ وَالْحَرَمْ بِحِماكَ قَدْ نامَتْ سُكَيْنَةُ بِالْحَرَمْ
صَرَخَتْ وَنامَتْ يَوْمَ قَدْ سَقَطَ الْعَلَمْ اَلْيَوْمَ نامَتْ أَعْيُنٌ بِكَ لَمْ تَنَمْ
وَتَسَهَّدَتْ اُخْرى فَعَزَّ مَنامُها (۱)

ودیگری گوید :

لِمَنِ اللِّواءِ أُعْطِي وَمَنْ هُوَجامِعٌ شَمْلِي وَفِي ضَنْكِ الزِّحامِ يَقِينِي
عبّاس كَبْشُ كَتِيبَتِي وَكِنانَتِي وَسَرِيُّ قَوْمِي بَلْ أَعَزُّ حُصُونِي

(۱) یعنی عباس ای کسی که از زنسان وحرم اهل‌بیت حمایت می‌کردی؟ بواسطه نگاه داری تو بودکه سکینه درحرم می‌توانست بخوابد ولی روزیکه علم وپرچم تو سرنگون‌شد باگریه وناله خوابید، امروز چشمانی بخواب رفتند که ازترس تو نمیخوابیدند وچشمانی هم خوابشان کم‌شد وضعیف گشت .

عَبّاس تَسْمَعُ ما تَقُولُ سُكَيْنَةُ عَمّاهُ يَوْمَ الأسْرِ مَنْ يَحْمِيني [۱]

(اختلاف ارباب مقاتل در وقت شهادت عباس علیه السلام)

از صاحب ناسخ [۲] ومقتل خوارزمی ج ۲ ص ۳۰ ظاهر میشود که بعد از شهادت حضرت عباس علی اکبر شهید شد وآن آخر شهید است .

واز صاحب قمقام [۳] ظاهر میشود که حضرت عباس آخر شهید است .

چنانچه از مفید [٤] وابن طاوس همین قول نقل شده [٥] .

واز ابی مخنف نقل شده که عباس علیه السلام قبل از همه واول شهید بوده .

ودر ناسخ ج ۲ ص ۳٤۱ فرموده : از پسرهاي اميرالمؤمنين دو تن عباس نام بود : یکی را عباس الاکبر وآندیگر را عباس الاصغر مینامیدند ، تواند شد که عباس الاصغر درشب عاشورا شهید شده باشد وعباس الاکبر در روزعاشورا عباس الاصغر نیز در شب عاشورا بطلب آب شتافت وسعادت شهادت یافت انتهی .

---

(۱) پرچم‌ترا بچکسی بدهم وکیست که پراکنده گی‌های‌مرا جمع کند وازگرفتاریها نگهداری نماید .

ای عباس که فوج لشگر من وجعبه تیرهای من وشریف جماعت من بلکه بهترین قلعه من بودی. آیا می‌شنوی که سکینه چه می‌گوید؟ می‌گوید: ای‌عموجان روزیکه مرا اسیر می‌کنند چه‌کس ازمن نگاه‌داری می‌کند ؟ .

(۲) درناسخ ج۲ ص۳٤۹ بعداز شهادت عباس علی‌اکبررا ذکر نموده .

(۳) قمقام ص٤٤۷ بعداز ذکر شهادت عباس شهادت خامس‌آل عبارا ذکرنموده.

(٤) در ارشادمفید ص۲٤۱ .

(٥) در لهوف مترجم ص۱۱۷ .

پس منافات بين اين دو قول نيست آن کس که ميگويد عباس اول شهيد است يعني عباس اصغر وانکه ميگويد عباس در روز عاشورا شهيد شده يعني عباس اکبر ، والله العالم .

ودر معالى السبطين ج۱ ص ۲۷٤ از مرحوم دربندى نقل کند که امام حسين عليه السلام آمد بالين برادر وخواست او را بخيمه ها برد عباس عليه السلام چشم خود باز کرد وعرض کرد برادر چه ميخواهي بکني ؟ فرمود ميخواهم تو را بخيمه برم ، عرض کرد شما را بجدت رسول‌الله قسم ميدهم که اين کار مکن . فرمود: چرا ؟ عرض کرد من بسکينه وعده آب دادم ونتوانستم بوعده خود عمل کنم لذا خجالت ميکشم ، تا انجا که فرمود :

پس امام حسين عليه السلام برادر را بجاي خود گذاشت وبطرف خيمه روان شد واشك چشمان مبارك را با آستين پاك ميکرد چون سکينه پدر را بآن حال ديد پيش آمد وعرض کرد اي پدر آيا خبري از عمويم عباس داري ؟ بمن وعده آب داده وطولانى شدآمدنش وهيچ وقت خلف وعده نميکرد آيا آب خوردوما را فراموش نمود يا با دشمنان ميجنگد ؟ امام حسين عليه السلام در اين وقت بگريه آمد وفرمود اى دختر من عمويت کشته شد وروحش ببهشت پرواز کرد .

زينب چون شنيد عباس کشته شد فرياد کرد وفرمود (۱) : وا أخاه ، وا عباساه ، وا قلة ناصراه ، وا ضيعتاه من بعدك فقال الحسين عليه السلام اي والله من بعده وا ضيعتاه وا انقطاع ظهراه .

وانشأ يقول :

يَا أَخي يَا نُورَ عَيْنِي يَا شَقِيقِي　　فَلِيَ قَدْ كُنْتَ كَالرُّكْنِ الْوَثِيقِ
أيَا ابنَ أبِى نَصَحْتَ أخاكَ حَتّى　　سَقاكَ اللهُ كَأْساً مِنْ رَحِيقِ

(۱) در معالى ص۲٦۹ .

أيا قمراً منيراً كنت عوني | على كل النوائب في المضيق
فبعدك لا تطيب لنا حيوة | سنجمع في الغداة على الحقيق
الا لله شكوائي وصبري | وَمَا أَلقاهُ مِنْ ظَمَاءٍ وَضِيق

يعنى اي برادرم واي نور چشمم ، تو براى من پشتيبان محكمى بودى ، اي پسر پدرم برادرت را نصيحت نمودى تا وقتيكه خداوند ترا بكاسه شراب خالص بى غش سيرابت كرد ، اي ماه نور دهنده من تو در تمام گرفتاريها كمك من بودى ، پس بعد از تو زندگى خوش نيايد ، وفرداى قيامت خداوند ما را بر چيز لايقى جمع خواهد كرد ، وآنچه از تشنگى وتنگنائى بمن رسيده بخدا شكوه كنم وصبر نمايم .

در زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلامُ عَلى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبّاسِ بْنِ اَميرِالْمُؤْمِنينَ الْمُواسي أَخاهُ بِنَفْسِهِ ، اَلْآخِذِ لِغَدِهِ مِنْ اَمْسِهِ الْفادي لَهُ الْواقي السّاعي اِلَيْهِ بِمائِهِ الْمَقْطُوعَةِ يَداهُ لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ : يَزيدَ بْنَ الرُّقادِ الْجيتيَّ وَحَكيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطّائيِّ.

كما فى البحار ج ٤٥ ص ٦٦ . والناسخ ج۳ ص۱۹ .

(بعضى از مراثى حضرت عباس عليه السلام)

(از شيخ كاظم ازرى نقل شده)

فَمَنِ الْمُعَزّىٰ السِّبْطَ سِبْطَ مُحَمَّدٍ | بِفَتىً لَهُ الْاَشْرافُ طَأْ طَأْ هامها
وَهَوىٰ عَلَيْهِ ما هُنا لَكَ قائِلاً | اَلْيَوْمَ بانَ عَنِ الْيَمينِ حُسامُها
اَلْيَوْمَ سارَ عَنِ الْكَتائِبِ كَبْشُها | اَلْيَوْمَ غابَ عَنِ الْهُداة اَمامُها
اَلْيَوْمَ آلَ اِلَى التَفَرُّقِ جَمْعُنا | اَلْيَوْمَ حَلَّ عَنِ الْبُنُودِ نِظامُها
اَلْيَوْمَ خَرَّ عَنِ الْهِدايَةِ بَدْرُها | اَلْيَوْمَ غَبَّ عَنِ الْبِلادِ غَمامُها
اَلْيَوْمَ نامَتْ أَعْيُنٌ بِكَ لَمْ تَنَمْ | وَتَسَهَّدَتْ أُخْرىٰ فَعَزَّ مَنامُها

(از حجة الاسلام تبریزی)

حیدرانه آن سلیل ذو الفقار
خویش را زد یکتنه بر صد هزار

تیغ آتشبار زاد بو تراب
کرد در صحرا روان خون جای آب

ناگهان کافر نهادی از کین
کرد با تیغش جدا دست از یمین

از کمین نا گه سیه دستی به تیغ
بر فکندش دست دیگر بی دریغ

هردودست‌اوچو گشت ازتن جدا
مشك با دندان گرفت آن با وفا

نا گهان تیري فرود آمد بمشك
علویان از دیده باریدند اشك

وه چه گویم من چه آمد برسرش
کز فراز زین نگونشد پیکرش

من نیارم شرح آن را باز گفت
از عمود آهنین باید شنفت

چون نگون ازمرکب آمد برزمین
زد بسر در آسمان روح الامین

زاد حیدر با هزاران عجز وذل
رو بخیمه کرد کاي سلطان کل

دست‌من کرداز توخصم‌دون جدا
هین تو دستم گیر اي دست خدا

شاه دین از خیمه آمد بر سرش
دید در خون گشته غلطان پیکرش

(از عمان سامانی نقل شده)

روز عاشورا بچشم پر ز خون
مشك بر دوش آمد از شط چون برون

شد بسوي تشنه کامان ره سپر
تیر باران بلا را شد سپر

پس فرو بارید بر وي تیر تیز
مشك شد بر حالت او اشك ریز

اشك چندان ريخت بر وي چشم مشك
تا كه چشم مشك خالي شد ز اشك
تا قيامت تشنه كامان ثواب
ميخورند از رشحه آن مشكك آب
بر زمين آب تعلق پاك ريخت
و ز تعين بر سر او خاك ريخت

(جودی خراسانی فرموده)

بخون غلطان چرائی اي علمدار سپاهِ من
نظر بگشا وبنگر يكزمان بر سوز آهِ من
ز پشت زين چه افتادی شكست از بار غم پشتم
ز جا خيز اي كه در هر غم بدي پشت وپناهِ من
ببالين تو گر دير آمدم اينك مرنج از من
كه دورت كوفيان از چهار سو بستند راهِ من
بچشمم روز روشن تيره شد چون شب ز داغ تو
گشا اي نور چشمان ديده بين روز سياهِ من
بهر عضوت كه آرم دست ز آن عضوت جدا باشد
كدامين سنگدل كشتت چنين اي بی پناهِ من
ز بهر جرعهٔ آبی سكينه بر در خيمه
ستاده منتظر آن طفل زار بی گناهِ من
خوشم از آنكه يكشب زندگی بعد از توأم نبود
اگر نه روز شب ميشد ز آهِ صبحگاهِ من

من آن طاقت ندارم کز جمالت دیده بردارم
بزیر تیغ خواهد بود بر رویت نگاه من

(مرحوم کمپانی گوید)

برادر چه آخر ترا بر سر آمد — که سرو بلند تو از پا در آمد
چه شد نخل طوبی مثال قدترا — که یکباره بی شاخ و برگ و بر آمد
چه از تیشهٔ این ستم پیشه مردم — بشاخ گل و نو نهال تر آمد
دریغا که آئینه حق نما را — بسی رنك خون بر رخ انور آمد
چو خورشید خاور بخون شد شناور مهی — که کز فروغ رخش خاور آمد
ندانم که ماه بنی هاشمی را — چه بر سر از این قوم بداختر آمد
زسر دار رحمت سری دید زحمت — که تاج سر هر بلند افسر آمد
دریغا که عنقاء قاف قدم را — خدنك حوادث ببال و پر آمد
دو دستی جدا شد ز یکتا پرستی — که صورت گر نقش هر گوهر آمد
کفی از محیط سخاوت جدا شد — که قلزم در او از کفی کمتر آمد
دریغا که دریا ولی زاب دریا — برون با درونی پر از اخگر آمد
عجب در یکدانهٔ خشك لعلی — زدریا بیرون با دو چشم تر آمد
ز سوز عطش بود دریای آتش — دهانیکه سر چشمهٔ کوثر آمد
دریغا که آن رایت نصرت آیت — نگونسر ز بیداد یك صرصر آمد

(شهادت عباس بن علی الاصغر علیهما السلام)

در ناسخ ج ۲ ص ۳٤۱ گوید: پسران امیرالمؤمنین علیه السلام دو تن را عباس نام بود: یکی را عباس الاکبر و آن دیگر را عباس الاصغر مینامیدند، تواند

بود که عباس الاصغر در شب عاشوراء شهید شد وعباس الاکبر در روز عاشورا چون عباس الاصغر نیز در شب عاشورا بطلب آب شتافت وسعادت شهادت یافت .

(شخصیت علی اکبر بن حسین علیه السلام)

در ناسخ ج ۲ ص ۳٤۹ فرموده : بعد از شهادت عباس علیه السلام کسی نبود که بتواند در خدمت امام حسین علیه السلام شمشیر زند وجنك کند مگر فرزندش علي اکبر مادر او لیلی ، دختر ابی مرة [1] بن عروة بن مسعود بن موسی القطان الثقفی است .

در ابصار العین ص ۲۱ گوید : در اوائل زمان خلافت عثمان بن عفان متولد شد . وازجدش علي بن ابیطالب روایت کند چنانچه ابن ادریس در کتاب سرائر تحقیق نموده ، واز علماء تاریخ وانساب نقل فرموده .

ودر ناسخ ج ۲ ص۳٤۹ گوید : او جواني بود هیجده ساله [2] درفصاحت

(۱) در ارشاد مفید ص۲۳۸ چاپ بصیرتی: وأمه لیلی بنت ابی‌قرة النسخ واین غلط است چون در ص۲۵۳ سطر (٦) خود مفید (بنت ابی‌مرة) ذکر نموده ، ودر مقتل خوارزمی ج۲ص۳۰ سطر(۸) وابصار العین ص۲۱ وقمقام‌ص٤۳ همه (بنت ابی‌مرة) ذکر کرده‌اند .

(۲) در ارشاد مفید ص۲۳۸ نوزده ساله گفته .

ودر مناقب ج٤ ص۱۰۹ هیجده ساله گفته واز بعضی بیست‌وپنج ساله نقل کرده.

ومقرم در مقتل الحسین ص۲۱۸ فرماید عمر او بیست‌وهفت ساله بوده ، چون در (۱۱) شعبان سنه سی‌وسه ازهجرت متولد شده .

←

لسان وشيوا سخني وصباحت رخسار وملاحت ديدار ونيكوئي خُلق و موزوني خَلق وخوي وشمائل وخصلت ونشانهاي نيكي هيچ كس در روی زمين شبيه تر از وی با خاتم النبيين نبود، نام وكنيت از جدش علي داشت چه او را بنام علي وبكنيت ابوالحسن گفتند. وشجاعت نيز از علي مرتضى داشت وبين مردم بجميع محاسن ومحامد معروف بود چنانكه يكروز معاويه در ايام خلافت خويش گفت (١) : (من أحق الناس بهذا الامر؟) يعني سزاوارتر امروز كيست كه در مسند خلافت جاي كند؟ حاضران گفتند: از تو كس سزاوارتر ندانيم. معاوية گفت: نه چنين است، بلكه ازبراي خلافت سزاوارترعلی اكبراست كه جدش رسول خدا است، وبشجاعت بني هاشم وسخاوت بني اميه وحسن منظر وفخر وبزرگواری ثقيف است.

ودر مقاتل الطالبيين ابوالفرج اصفهاني چاپ دوم ص ٥٣ گويد اين ابيات درمدح علي اكبر گفته شده.

لَمْ تَرَ عَيْنٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ　　مِنْ محتفٍ يَمْشي وَمِنْ ناعِلِ
يغلي نيء (٢) اللحم حتى اذا　　انضج لم يغل على الآكل

←

ودر كتاب علي اكبر ص١٤ نقل كرده ازامام رضا عليه السلام كه او زن داشته وشايد جهت اينكه علي اكبر ابوالحسن كنيه داشته برای آن بوده كه فرزندی داشته واسمش حسن بوده انتهى مافي مقتل المقرم.

ودر ناسخ ج٢ ص٣٥٦ فرموده روايت هيجده ساله اصح است.

(١) كمافي معالي السبطين ج١ صفحه ٢٤٩.

(٢) در معالي السبطين ج١ صفحه ٢٤٩ چاپ بصيرتی (يغلی بنی اللحم الخ).
ودرمقتل مقرم صفحه ٣١٩ چاپ سوم چاپخانه نجف درنجف (يغلی نهيىءاللحم الخ).

كان اذا شبت له ناره أوقدها بالشرف القابل
كيما يراها بائس مرمل أو فرد حي ليس بالاهل
اعني ابن ليلى ذا السدى والندى[1] أعني ابن بنت الحسب الفاضل
لا يؤثر الدنيا على دينه ولا يبيع الحق بالباطل

(مضامين لغات اشعار)

(محتف) پا برهنه ، (ناعل) کفش پوشنده ، (يغلی) میجوشانید ، (نیء) گوشت خام ، (انضج) پخته شد ، (لم يغل) گران نباشد بلکه ارزان باشد ، (شبت) روشن کرد ، (بالشرف) جای بلند ، (القابل) اي المقبل، (البائس) بینوا وفقیر ، (مرمل) زن بي شوهر ، (الاهل) بیکس و بی اهل ، (السدی) ان ما يسقط اول الليل من البال يقال له : (سدی) وما يسقط آخره يقال له: (الندی) (لا يؤثر) اي لا يختار .

خلاصه معنی آنکه احدی در عالم در جود وسخا و کرم واطعام مساکین و اکرام میهمان مثل (علی اکبر) عليه‌السلام ندیده ، گوشت گرفته وطبخ مینمود تا پخته میشد آنوقت بفقراء اطعام میکرد ، واز عادت عرب آن بود که در جای مرتفع آتش روشن میکردند تا واردین بدانند وسر سفره حاضر شوند ، واین آتش را (نار القری) یعنی آتش میهمان مینامیدند ، ودنیا را بر دینش اختیار نمیکرد وحق را بباطل نمیفروخت .

(بمیدان رفتن علی اکبر علیه السلام)

در ناسخ ج ۲ ص ۳٤۹ گوید : چون علي اكبر ، اهل وعشيره خود را

(۱) در مقتل ص۳۱۹ (ذا الندی والسدی) .

کشته وپدر را یکتنه وتشنه در میان لشکردشمن بدید دیگر صبر نتوانست ، عرض کرد : جانم فدای تو باد ، رخصت فرمای تا من نیز ازاین قوم انتقام‌گیری کنم وجانبازیرا آیت بهر روزی دانم ، وچندان اصرار نمود تا رخصت حاصل نمود پس بخیمه ها رفته اهل بیت عصمت را یکیک وداع نمود .

(زبانحال از جوهری)

مادر مضطرم الوداع الوداع — مهربان مادرم الوداع الوداع
شور محشر در این دشت برپا شده — نور حق خوار در چشم اعدا شده
از جفای خسان زار وتنها شده — باب غم پرورم الوداع الوداع
تا که من زنده‌ام بیقراري مکن — از غم مرگ من سوگواری مکن
گریه وناله وآه وزاری مکن — بیش از این در برم الوداع الوداع
ساعت دیگر اي مادر دل غمین — گریه کن هرچه خواهي تودراین زمین
پاره پاره چو دیدی زشمشیر کین — نازنین پیکرم الوداع الوداع
نعش من چونکه آمد درِ خیمه ها — ساعتِ دیگر اي مادر مه لقا
وقت مردن بیا وبه بند از وفا — چشم از خون ترم الوداع الوداع
سالها رنج و زحمت کشیدی مرا — با دو صد آرزو پروریدی مرا
آخر ازتیغ کین کشته دیدی مرا — در ره داورم الـوداع الـوداع
شیر از شیرهٔ جان خود دادیم — اي دریغا ندیـدي شب شادیم
عاقبت شد کفن رخت دامادیم — خاکخون بسترم الوداع الوداع

پس بانك وا محمداه از اهل بیت رسول الله بالا گرفت .

در ناسخ ازکتاب روضة الاحباب نقل کند کـه : حسین علیه السلام علی اکبر را بدست خود سلاح جنك پوشانید ، وزره عادی و کلاهخود نولادي باو داد ، و

اديم و كمر بند چرمی که از علی مرتضی بیادگار داشت بر میان فرزنـد استوار بست ، و بر اسب عقاب سوارش نمود ، وچون بجانب میدان روان گشت ، آن حضرت سخت بگریست وسبابه مبارك را بسوی آسمان بلند کرد وعرض کرد : (اَللّٰهُمَّ اَشْهَدْ عَلىٰ هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ ، فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلامٌ اَشْبَـهُ النّاسِ خَلْقاً وَخُلْقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ، وَكُنّا اِذا اشْتَقْنا اِلىٰ نَبِيِّكَ نَظَرْنا اِلىٰ وَجْهِهِ ، اَللّٰهُمَّ امْنَعْهُمْ بَرَكاتِ الاَرْضِ وَفَرِّقْهُمْ تَفْرِيقاً وَمَزِّقْهُمْ تَمْزِيقاً وَاجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً وَلا تُرْضِ الْوُلاةَ عَنْهُمْ اَبَداً فَاِنَّهُمْ دَعَوْنا لِيَنْصُرُونا ثُمَّ عَدَوا عَلَيْنا يُقاتِلُونَنا) .

عرض کرد : اي پروردگار من ، گواه باش ، اینك جـوانی بمبارزت این جماعت میشتابد که شبیه ترین مردم است در خلق وخلق ومنطق پیغمبر تو ، وما هرگاه مشتاق میشدیم بدیدار پیغمبر تو، بروي او نگران میشدیم، واو را نظاره می کردیم ، اي پروردگار من ، باز دار ازایشان برکات زمین را وانبوه ایشان را متفرق ومتشتت فرما ، وبدران پردهٔ این جماعت را و پراکنده ساز ایشان را ، و بیفکن این گروه را در طرق متفرقه وشعب وراههاي مختلف ، وحکام را هرگز از ایشان راضی مگردان ، چون ایشان ما را دعوت کردند کـه یاری ما کنند چون اجابت ایشان کردیم ، آغاز عداوت نمودند ، وبا ما جنگیدند .

آن گاه با صداي بلند صیحهٔ بر ابن سعد زد .

(فَقالَ : مالَكَ ؟ قَطَعَ اللّٰهُ رَحِمَكَ وَلا بـارَكَ اللّٰهُ لَكَ في اَمْرِكَ وَسَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدي عَلىٰ فِراشِكَ كَما قَطَعْتَ رَحِمي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرابَتي مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ)

فرمود : اي پسر سعد چه شد ترا ؟ خـدا قطع کند رحم تو را ، ومبارك نگرداند ترا در هیچ کاری ، ومسلط کند بر تو کسي را که در فراش تو بکشد تو را ، بکیفر آنکه قطع کردی رحم مرا ، وقرابت مرا با رسول خدا حفظ نکردی .

آن گاه با صداي بلند اين آيه قرائت فرمود :

(اِنَّ اللهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْراهيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَميعٌ عَليمٌ) .

(مبارزه وشهادت على اكبر عليه السلام)

امـا ازآن سوى على اكبر چون آفتاب در افشان ، با تيغ برهنه بميـدان تاخت درخشندگي طلعتش از جمال پيغمبر خبر ميداد ، وقوّت بازويش چـون حيدر صفدر اثر مينمود .

در ثمرة الحياة ج ۲ ص ٤٩٧ :

شعشعهٔ جمال او مظهر نور احمدى طنطنهٔ جلال او ياد ز حيدر آورد
الحذرالحذربگردون رسد از نبرد او بانك امان والامان گوش جهان كر آورد
العجل العجل ز تيغش بقتال دشمنان قابض روح را درآن مرحله‌مضطر آورد
درصف كارزارباشوكت وسطوت نبى بر همه ظاهر وعيان صولت حيدر آورد

پس ايستاد واين رجز انشادكرد (۱) :

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيّ مِنْ عُصْبَةٍ جَدُّ اَبِيهِمُ النَّبِيّ
وَاللهِ لايَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيّ أَطْعَنُكُمْ بِالرُّمحِ حَتّىٰ يَنْثَني
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ اَحْمِي عَنْ أَبي ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِيٍّ عَلَوِي

يعنى من على پسر حسينم كه پيغمبر جد اوست ، بخدا قسم كه زنـا زاده بر

---

(۱) در ارشاد مفيد ص۲۳۸ اينطور نقل نموده :

انـا على بـن الحسين بـن على نحن وبيت الله اولـى بـالنبـى
تـالله لايحكم فينـا ابن الدعى اضرب بالسيف احامى عن أبـى
ضرب غلام هاشمى قرشى

ما فرمان روائی نکند ، برای حمایت پدرم شما را با نیزه وشمشیر میزنم ، تا کج شود ، یعنی نیزه وشمشیر سرشان کج شود .

آنگاه چون شیر حمله بر کوفیان نمود ومیزد ومیکشت بطوریکه ضجه اهل کوفه بلند شد بواسطه بسیاری کشتار که از ایشان کشته شد حتی اینکه روایت شد با عطشی که داشت یکصد وبیست نفر از ایشان را بکشت (۱) .

وجراحات بسیاری بر بدن نازنینش رسید ، بسوی پدر برگشت وعرض کرد (يا أَبَة ، اَلعَطَشُ قَدْ قَتَلَني وَثِقْلُ الْحَديدِ أَجْهَدَني ، فَهَلْ إِلىٰ شَرْبَةٍ مِنْ ماءٍ سَبيلٌ أَتَقَوّىٰ بِها عَلَى الْأَعْداءِ) ای پدر تشنگی مرا کشت وسنگینی اسلحه مرا بتعب و خستگی عظیم افکند آیا بشربتی آب دست توان یافت تا در مقاتلت اعداء قوتی بدست کنم ؟ وخون از اندام مبارکش مثل قطرات باران میبارید .

(زبانحال از حاج شیخ جواد خراسانی)

ای پدر از تشنگی قلبم طپید — در تعب انداختم ثقل حدید
گرمی وسنگینی آهن چه باك — میشوم از تشنگی آخر هلاك
آه ای بابا بفریادم برس — چاره کن این تشنگی دادم برس
گر که بایك جرعه ترسازم گلو — بار دیگر چیره گردم بر عدو

(از عمان سامانی)

اکبر آمد العطش گویان ز راه — از میان رزمگه تا پیش شاه
گفت بابا از عطش افسرده‌ام — می ندانم زنده‌ام یا مرده‌ام

(۱) کمافی مقتل خوارزمی ج۲ ص۳۰ ومقتل مقرم ص۳۲۲ وناسخ ج۲ ص۳۵۲ وقمقام ص٤۳۲ .

حسين عليه السلام در او نگريست وسخت بگريست ، وفرمود . اى فرزند بر محمد وعلي وبرمن عظيم گران مى آيد كه ايشان را دعوت كني واجابت نفرمايند واستغاثه كني واعانت ننمايند، وزبان علي اكبررا دردهان مبارك گذاشت وبمكيد وخاتم خويش را بدو داد وفرمان كرد كه : در دهان بگذارد ، وفرمود : اى پسر اين خاتم را در دهان نگاه دار وباز شتاب بجهاد دشمنان ، همانا روز را شب نكنى كه جدت بشربتى تو را آب دهد كه بعد از آن هرگز تشنه نشوى .

پس زبان بگذاشت در كام پسر　　يعنى از كام تو كامم خشك تر
گفت هان برگرد تا پيش ازمساء　　سازدت سيراب جدت مصطفى

علي اكبر عليه السلام برگشت بميدان واين ارجوزه قرائت كرد :

اَلحَرْبُ قَدْ بانَتْ لهَا اْلحَقائِقُ　　وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِها مَصادِقُ
وَاللهِ رَبِّ اْلعَرْشِ لا نُفـارِقُ　　جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغْمَدَ الْبَوارِقُ (۱)

يعنى بواسطه جنك حقائق آشكارميشود ، وپس از آن نشانهاى راستى هويدا ميگردد ، سوگند بخداى پروردگار عرش، تا شمشيرها درنيام نرود جنك خاتمه نپذيرد ، ازشما جدا نمى‌شويم (دست بر نميداريم) (كذا فى هامش الناسخ مع تغيير) .

پس دست ازجان شسته ودل برخداي بسته وخويش را درميان كفار انداخت واز چپ وراست هميزد وهمي كُشْت در اين كرّت نيز هشتاد تن از آن جماعت را بخاك هلاكت انداخت .

در اين وقت منقذ بن مرة عبدي (۲) فرصتى بدست آورد وشمشيرى برفرق

---

(۱) ناسخ ج۲ صفحه۳٥۳ ومقتل خوارزمى ج۲ صفحه۳۱ وقمقام صفحه٤۳۲ ومناقب ج٤ صفحه ۱۰۹ وعوالم ج۱۷ صفحه۲۸٦ .

(۲) از زيارت ناحيه (مرة بن منقذبن النعمان عبدى نقل شده) .

همايونش بزد ، وتوانائي يكباره از على اكبر برفت ، دست در گردن اسب در آورد ، وعنان رها داد ، واسب در ميان سواران از اين سـوي ميتاخت و بر هر سواری عبور ميداد زخمی بر علی‌اكبر ميزد .

در زيارت ناحيه فرمود : اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا أَوَّلَ قَتيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَليلٍ مِـنْ سُلالَةِ اِبْراهيمَ الْخَليلِ . صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعَلىٰ أَبيكَ ، اِذْ قالَ فيكَ قَتَلَ اللهُ قَوْمـاً قَتَلُوكَ يا بُنَيَّ ، ما أَجْرَأَهُمْ عَلَى الرَّحْمنِ وَعَلىٰ انْتِهاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ أ علَى الدُّنْيا بَعْدَكَ الْعَفا ،كَأَنّي بِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ ماثِلاً وَلِلْكافِرينَ قائِلاً ، قائِلاً :

أَنَا عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيّ — نَحْنُ وَبَيْتِ اللهِ اَوْلىٰ بِالنَّبِيّ
أَطْعَنُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتّىٰ يَنْثَني — أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمي عَنْ أَبي
ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِـيٍّ عَرَبِيّ — وَاللهِ لا يَحْكُمُ فينَا ابْنُ الدَّعِيّ

حَتّىٰ قَضَيْتَ نَحْبَكَ وَلَقَيْتَ رَبَّكَ ، أَشْهَدُ أَنَّكَ اَوْلىٰ بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَاَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ وَحُجَّتِهِ وَدينِهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَاَمينِـهِ ، حَكَمَ اللهُ عَلىٰ قاتِلِكَ : مُرَّةَ بْنِ مُنْقَذِ بْنِ النُّعْمانِ الْعَبْـدِيِّ ، لَعَنَهُ اللهُ وَاَخْزاهُ اللهُ وَمَنْ شَرِكَهُ في قَتْلِكَ وَكانُـوا عَلَيْكَ ظَهيراً وَأَصْلاهُمُ اللهُ جَهَنَّمَ وَساءَتْ مَصيراً وَجَعَلَنَا اللهُ مِنْ مُلاقيكَ وَمُرافِقيكَ وَمُرافِقي جَدِّكَ وَأَبيكَ وَعَمِّكَ وَأَخيكَ وَاُمِّكَ الْمَظْلُومَةِ وَاَبْرَءُ اِلَى اللهِ مِنْ قاتِليكَ وَاَسْئَلُ اللهَ مُرافَقَتَكَ في دارِ الْخُلُودِ وَاَبْرَءُ اِلَى اللهِ مِنْ أَعْدائِكَ اُولِي الْجُحُودِ وَالسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ .كما في البحار ج ٤٥ ص ٦٥ وج ١٠١ ص ٢٦٩ ونـاسخ ج ٣ ص ١٧ واقبال ص ٥٧٣ .

(بعضی از مراثی راجع بعلی‌اكبر عليه‌السلام)

(گفتگوی علی اكبر با اسب) از جوهری

گفت شهزاده كه ای باديه پيما فرسم — نيست ديگر نفسم

برسانم بپدر غیر پدر نیست کسم نیست دیگر نفسم
کاکلت نازم ایا اسب مبارك مقدم برسانم بحرم
کن تو تعجیل که تاخدمت بابم برسم نیست دیگر نفسم
از تف نیزه و بس خنجر خیل اشرار نفسم شد بشمار
گام بردار عقابا تو شناسی چه کسم نیست دیگر نفسم
مرکبا رو که بجانم رمق وحالت نیست دیگرم طاقت نیست
مادرم منتظر وعده بیداد رسم نیست دیگر نفسم
بدر خیمه رسانم که ببندد بصرم مادر خون جگرم
کاروان رفت ز دنبال من آخر جرسم نیست دیگر نفسم
ای صبا رو تو سلامم سوی صغری برسان داد از ظلم خسان
خواهرا عهد نمودم که بخدمت برسم نیست دیگر نفسم
ضربت منقذ دون شد که پرواز کنم بملك ناز کنم
طایر قدسم واین دار بود چون قفسم نیست دیگر نفسم
اجلم از پی نا کام من تازه جوان ایفلك از تو امان
لاف شیری زنم و کشته هر خار وخسم نیست دیگر نفسم

(وله ایضا)

عقاب ای رفرف اوج سعادت عقاب ای پیك معراج سعادت
عقابا روز درچشمم چه شامست یقین دارم که عمر من تمام است
ببین در دست اعدا دستگیرم مشو راضی در اینصحرا بمیرم
شتابی کن که وقت خدمت تست گذشت از من زمان همت تست
خلاصی ده ز دست این سپاهم ازین میدان ببر تا خیمه گاهم

که لیلامادرم چشمش براه‌است نشسته منتظر با اشك وآه است
ببر در خیمه جسم نازنیم که شاید مادر زار حزینم
دم مردن ببندد چشمهایم کشاند سوی قبله دست وپایم
اگر مردم من اندر این بیابان ز بعد مرگ من از راه احسان
بمن همراهی از بهر خدا کن چو هدهد رو سوی شهر سبا کن
برو از کربلا سوی مدینه بگو از من بصغرای حزینه
که ای صغرای محزون فکارم مکش خواهر تو دیگر انتظارم

(فَقَطَعُوهُ بِسُيُوفِهِم اِرْباً اِرْباً) . بدن مبارکش را با تیغ پاره پاره کردند .

چون نزدیك شد که روحش پرواز کند فریاد بر آورد: (يا اَبَتاهُ هذا جَدّي رَسُولُ اللهِ قَدْ سَقاني بِكَأْسِهِ الاَوْفى ، شَرْبَةً لا اَظْمأُ بَعْدَها اَبَداً ، وَهُوَ يَقُولُ : اَلْعَجَلُ اَلْعَجَلُ ، فَاِنَّ لَكَ كَأْساً مَذْخُورَةً حَتّى تَشْرَبَها السّاعَةَ [1] .

عرض کرد : اي پدر اینك جدّ من رسول خدا حاضر است : مرا سقایت کرد بآبیکه بعد از این هرگز تشنه نشوم ، وفرمود اي حسین تعجیل کن که جامی دیگر از بهر تو ذخیره کرده‌ام تا دراین ساعت بنوشی ، حسین عليه السلام چون بانك فرزند ناکام را شنید صیحهٔ عظیم زد :

(وَقالَ قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوكَ ، ما اَجْرأَهُمْ عَلَى الرَّحْمنِ وَعَلى رَسُولِهِ ، وَعَلى انْتِهاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ ، وَعَلَى الدُّنيا بَعْدَكَ الْعَفا) .

فرمود : خدا بکشد جماعتي را که تو را بکشتند ، چه بسیار شگفتي میرود که این جماعت بر خداوند قاهر غالب جرأت کردند ، واز رسول خدای نهراسیدند ، وپرده حرمت آن حضرت را چاك زدند ، هان ای فرزند بعد از تو خاك بر سر دنیا ونیست ونابود باد آثار دنیا .

(۱) ناسخ ج۲ صفحه ۳۵٤ . وعوالم ج۱۷ صفحه ۲۸٦ . ومقتل مقرم صفحه ۳۲٤ .

پس حسین عليه السلام اسب برجهاند و بشتافت وصفوف لشکر را بشکافت ومردم را پراکنده نمود وصیحه همي زد وعلي علي همي گفت : چون بر سر علي رسید از اسب پیاده شد ، وفرزند را بر سینهٔ خود بچسبانید وچهرهٔ مبارك بر چهره او نهاد .

(زبان حال سید الشهداء بر بالین علی اکبر علیه‌السلام) از جوهری

ز چه ای ندیده کامم — تو بمن نظر نداری
مگر از دل فکار — پدرت خبر نداري
گل أحمر مني تو — مه أنور مني تو
على اكبر مني تو — تو بمن نظر نداري
بتو گویم ای جگر خون — که شود ز غصه مجنون
چه رسد اگر بلیلا — که دیگر پسر نداري
بدو صد امید خود را — بسر تو من رساندم
ستم است اگر سر خود — تو ز خاك بر نداري

علی اکبر چشم بگشود وعرض کرد : اي پدر می‌بینم که درهای‌آسمان باز شد وحوران بهشتی فراز آمدند وجامهای سرشار از شربت بر کف دارند ومرا بسوي خویشتن می‌خوانند . اینك بدان سرای سفر میکنم وخواستارم که : این پردگیان (اهل حرم) بي یار ویاور درسوگواريِ مَن چهره نخراشند ، این‌بگفت ودر گذشت .

حسین عليه السلام ، فرزند شهید را برداشت وبر در خیمه آورد وفریاد : (یا ثَمَرَةَ فُؤاداهْ وَیا قُرَّةَ عَیْناهْ) از اهل بیت برخاست . کما فی الناسخ ج ۲ ص ۳۵۵ .

(از حجة الاسلام تبریزی) بنقل منتخب التواریخ

سر نهادش بر سر زانوی ناز گفت کای بالیده سرو سر فراز
اي درخشان اختر برج شرف چون شدی‌سهم حوادث راهدف
ای بطرف دید خالی جاي تو خیز تا بینم قد و بالای تو
بیش‌ازاین‌بابادلم راخون مکن زادهٔ لیلی مرا مجنون مکن
اي نگارین آهوی مشکین من با تو روشن چشم عالم بین من
خیزتا بیرون ازاین صحرارویم تك بسوی خیمه لیلی رویم
رفتی و بردی زچشم باب‌خواب اکبرا بی تو جهان بادا خراب
تو سفر کردی وآسودی ز غم من در این وادی گرفتار الم

(زبان حال لیلا در بالین فرزندش) از جوهری

چو حسین بخیمه اطهرش بنهاد پیکر اکبرش
ز حرم بر آمده مادرش بنوای گفت علي علي
چه شد آن روانِ رسايِ تو شده تیره رویِ چه ماه تو
من وهجر ودرد فراق تو بجهان مباد علي علي
شده طلعت ماه تو بخاك شوم‌ای جوان زغمت هلاك
که تورابدن‌شده چاکچاك ز ره نفاق علي علي
بره تو مادرِ دلفکار شده پیر از غم روزِگار
چکند ز غصه در این دیار که شدي شهيد عليِ علي
علي ای تو شمع شبانگهم تو انیس و مونس وهمدمم
من و بیکسی و دیار غم نظري فکن تو علي علي

پدر تو بیکس و بینوا بفراق روي تو مبتلا
قد وِیٔ خمیده شد از جفا کشد آه و ناله علي علي
برو ای صبا بمدینه گو که شهید شد علي از عدو
بدل فکار پر آرزو نظري نما تو علي علي
دل من زهجرتوغرق خون شده بخت من زتو واژگون
زتوخیمه‌ام شده سر نگون ز ره فراق علي علي
شدي ار برنج وغم وبلا برساندیم تو بکربلا
که شوم زفراق تو مبتلا تو رها ز قید علي علي
دلم از نشاط تو شاد بود فلکم بحسرت دل فزود
که عروسی تو عزا نمود ز جفاي کوفیان علي علي

(مرحوم کمپانی فرماید)

لسان حال لیلای جگر خون عقول ما سوی را کرده مجنون
بیا بلبل که تا با هم بنالیم که‌ماهجران کش‌وشوریده‌حالیم
ز تو گل رفت وز ما گلعذاری ترا فریاد و ما را آه و زاری
ترا وصل گل دیگر امید است بهار دیگر از بهر تو عید است
ولیکن گلعذارم را بدل نیست بهار دیگری ما را امل نیست
فراقی را که اندرپی وصالست نه‌چون‌هجریست کوراا‌تصال نیست
گلی از گلشن من رفت بر باد که تا محشر نخواهد رفت از یاد
گلی شد ازمن غمدیده درخاك که گل در ماتمش زد پیرهن چاك
زمن‌بادخزان‌برگ گلی‌ریخت که خاك غم سر هر بلبلی ریخت
مرا بر سینه داغ گلعذاریست که گل در پیش اومانند خاریست

کبابم کرده داغ لاله روئی / که برد از لالهٔ حمراء نکوئی
زمین گیرم بسر ای سرو قدی / که سروش بنده در بالا بلندی
یگانه گوهری گم شد زدستم / که جویای وِیَمْ تا زنده هستم
بسا کس نوجوان رخت از جهان بست / ولیکن نوگل من ناگهان بست
نمیدانم چه شد آن سرو آزاد / ببادی ناگهان از پا در افتاد
ندید آن یوسفِ مصر ملاحت / بدورانِ جوانی روی راحت
اگر گرگ اجل خونین دهن نیست / چرا پس یوسف گل پیرهن نیست
دریغ از قامت شمشادی او / کفن شد خلعت دامادی او
دریغ از سرو بالای رسایش / دریغ از گیسوان مشکسایش
دریغ از حلقهٔ پر پیچ وتابش / دریغ ازکاکل درخون خضابش
هزاران حیف کانشاخ صنوبر / ز نخل زندگانی گشت بی بر
هزاران حیف کانگیسویِ مشیکن / بخونْ فرقِ سرشْ گردیده رنگین
هزاران حیف کانخورشید خاور / میان لجهٔ خون شد شناور
فغان کائینهٔ رویِ پیمبر / بخاك تیره شد الله اکبر

(الی ان قال)

بیا ای نو گل گلزار مادر / بزن آبی بسوز داغ مادر
بیا ای شمع جمع محفل ما / ببین ظلمتْ سرا شد منزل ما
ترا با شیرهٔ جان پروریدم / دریغا کز تو جانا دل بریدم
جوانا رحم کن بر پیری من / مرا مگذار با یکدشت دشمن

انتهی ملخصاً .

در ناسخ ج ۲ ص ۳۵۵ وقمقام ص ٤۳۳ وعوالم ج ۱۷ ص ۲۸۷ ومقتل

خوارزمی ج ۲ ص ۳۱ نقل کنند که :

حمید بن مسلم می‌گوید: زنی ازخیام حرم شتابان بدر آمد وچنان بود که گوئی آفتاب از مشرق بر آمد، وصدای واویلا وا حبیباه وا ثمرة فؤاداه وا نور عیناه بلندکرد ، پس از او سؤال شدگفته شد این زینب دختر علی است، پس آمد وخودرا روی جسد علی اکبر انداخت .

امام حسین علیه السلام آمد ودست او را گرفت وبخیمه بر گردانید ، پس با جوانانش آمد نزد علی اکبر وفرمود : بلند کنید برادر خود را پس از قتلگاه برداشتند وگذاشتند نزد خیمه‌ایکه جلو او میجنگیدند .

درقمقام ص ٤٣٤ وبحار ج ٤٥ ص ٤٥ از مقاتل الطالبیین ص۷۷ سطر۱۳ نقل کندکه فرمود : (وجعل یکر کرة بعدکرة حتی رمی بسهم فوقع في حلقه فخرقه واقبل ینقلب في دمه ثم نادی : یا ابتاه علیك السلام هذا جدي رسول الله صلی الله علیه وآله یقرئك السلام ویقول : عجل القدوم الینا [۱] وشهق شهقة فارق الدنیا).

علی ازهرطرف همی‌تاخت ومردمی همی انداخت تا تیری بحلقوم‌بارکش برسید وگلویش بدرید ودر خون خویش همی غلطید پدر را وداع کرده گفت: اینك رسول الله جد من ترا سلام میرساند ومیگوید بدیدار ما شتاب کن صیحه بزد طایر روحش بشاخسار طوبی آشیان‌گزید .

ودر بحارج ٤٥ ص٤٥ از ابی‌الفرج روایت‌کندکه علی‌اکبر اولاد نداشت وکنیه‌اش ابا الحسن بود ومادرش لیلی دختر ابي مرة بن عروة بن مسعود ثقفی بود واو اول شهید بود .

(۱) در بحار (عجل القدوم علینا) ودرقمقام (عجل القدوم الینا) .

(ایضا در بعضی از مراثی راجع بعلی اکبر علیه السلام)

همه زار وملول — اکبر تو رفت رفت
نور دو چشم بتول — اکبر تو رفت رفت
اخت دوسبط رسول — اکبر تو رفت رفت
بنت وصیی رسول — اکبر تو رفت رفت

(از شیخ علی فرزند شیخ العراقین نقل شده)

شه عشاق خلاق محاسن — بکف بگرفت آن نیکو محاسن
بآه وناله گفت ای داور من — سوی میدانِ کین شد اکبر من
بخَلْق و خُلق و از رفتار و گفتار — بد این نورسته همچون شاه مختار
بناگه منقذ آن غدّارِ خونخوار — سمند [1] افکند سوی شاه بی یار
شد از شمشیر آن مردود گمراه — عیانْ شق القمر از فرق آن شاه
سوی لشکرگه دشمن شدی تفت [2] — ندانستم کرا برد وکجا رفت
همی دانم که جسم و جان جانان — مقطع گشت چون آیات قرآن
چه رفت از دست شاه عشق دلبند — روان شد از پی گم گشته فرزند
عقابی دید ناگه پر شکسته — علي افتاده زین از هم گسسته
سري بي افسر و فرقي دریده — بجانان بسته جان وز خود بریده
توانائی شدش از تن ز سر هوش — گرفت آن پیکر خونین در آغوش
چو آوردند تمثال پیمبر ﷺ — برون از خیمه آمد دخت حیدر

(۱) سمند: تیر پیکان‌دار (عمید).
(۲) تفت: تند و باشتاب (عمید).

دوان شد سوی نعش برگزیده بدنبالش زنان داغ دیده
چنان زد صیحه لیلای جگر خون که عقل ما سوی گردید مجنون

(از جودی نقل شده)

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من
برگی نچیده گشت خزان نوبهار من
بابا ز پا فتادم و جانمْ بلب رسید
دست اجل گرفت ز کف اختیار من
قاتل مرا ز خنجر کین پاره پاره کرد
رحمی نکرد بر مژهٔ اشکبار من
تا بر تنم بود رمقی بر سرم بیا
بنگر بوقت مرگ بر احوال زار من
از تیغ ظلم رشته عمرم زهم گسیخت
لیلا بگو دگر نکشد انتظار من

(زبانحال سیدالشهداء با نعش علی اکبر جوهری گوید)

عليِ اکبر ای نورِ چشمِ ترم علي اکبر ايِ نو گُلِ احمرم
علي اکبر ای شبه پیغمبرم جوانمرگ من ايِ عليِ اکبرم
جوانا از این غم دلم شد کباب که نا کام مُردي بمهد شباب
نمودی زخون دست وپایت خضاب جوانمرگ من ايِ علی اکبرم
جوان شهیدم علي یا علي نهال رشیدم علي یا علي
چراغ امیدم علي یا علي جوان مرگِ من ای علي اکبرم

شبه قتلگه حجله شادیت کفن در برت رخت دامادیت
دریغا از این قد شمشادیت جوان مرگ من ای علي اکبرم
شدي در جوانی تو آخر شهید ز مرگ تو اي نوجوان شهید
دریغا شد امید من نا امید جوان مرگ من اي علی اکبرم
پس از داغ مرگ تو اي نوجوان من پیر دل خسته و ناتوان
نخواهم دگر زندگی در جهان جوان مرگ من اي علي اکبرم
اگر بي تو با این دو چشم پر آب روم سوی خیمه چگویم جواب
بـه لیلای بیچاره دل کباب جوان مرگ من ای علی اکبرم
بسوی وطن ای صبا در گـذر بصغرای محزون بگو این خبر
که در کربلا من شدم بی پسر جوان مرگ من ای علی اکبرم

(در ثمرة الحیاة ص ٤٩٩ این اشعار را ذکر نموده)

چرا فتادة ای نو نهال نو ثمرم ندیده کام ز ایام نوجوان پسرم
که ریخته بزمین خون ارغوانی‌تو مگر نسوخت دل او بنوجوانی تو
غم تو کرد بیك لحظه‌ای جوان‌پیرم ببین چگونه به بالین تو زمین گیرم
بروی‌من‌علی‌اکبرتوچشم‌خودواکن منم حسین پدرِ تو دام تسلی کن
مخواه پیش عدواین‌قدرشکسته‌مرا بحجله میروی‌آخر ببوس دست مرا

(جوهری گوید)

ای خفته بخون برابر من نور دل و روح پیکر من
ای مظهر جد اطهر من نـا کام علي اکبر مـن
ای روح تو باغ و لاله زارم ای قد تو سرو جویبارم

وز داغ تو شد خزان بهارم — نـا کام علی اکبر مـن
مُردی تو بعهد نو جوانی — بعد از تو در این جهان فانی
آید به چه کار زندگانی — نا کام علی اکبر مـن
بودی تو ستاره سحرگاه — عمر تو چقدر بود کوتاه
پنهان شدی از نظر بناگاه — نـا کام علی اکبر مـن
گفتم شب عیش تو بکوشم — بر قامت تو قبا بپوشم
اکنون ز غم تو در خروشم — نا کام علي اکبر من
افسوس ز نو جوانی تو — از مُردن نـاگهانی تـو
حیف از رخ ارغوانی تو — نـا کام علي اکبر من
جز یاد تو همدمی نجویم — بعد از تو اگر سخن بگویم
باشد شب و روز گفتگویم — نا کام علی اکبر من
لیلا ز غم تو بی قرار است — در خیمه نشسته اشکبار است
چشمش بره و درانتظار است — نا کام علي اکبر من

(شهادت عبدالله بن الحسين عليهما السلام)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۵۶ گوید : در کتب معتبره مسطور است که : بعد از شهادت علی اکبر طفلی از سرا پردهٔ حسین علیه السلام بیرون شد وچندان از آن واقعهٔ هولناك در هول وفرار بود که اندام مبارکش چون سیماب ناب در لرزش بود ودو گوشواره او از دُرّ وگوهر درگوش داشت که از لرزش سر وتن او لرزان بود ، بیرون از سرا پرده ترسان ولرزان بایستاد وبجانب چپ وراست نگران بود .

هانی بن بعیث بر او حمله واو را از پای درآورد .

همانا علمای احادیث نسب آن کودك شهيد را مرقوم نداشته‌اند ، وآنچه من بنده فحص کردم ، نام او عبدالله بن الحسين است ، چه از احادیث واخبار چنان مستفاد میشود که : حسين عليه السلام را پسري بنام عبدالله بود ، بعضی گویند :که علی اصغر را نام عبدالله بوده ، وعلی اصغر لقب او است ، این سخن نیز استوار نباشد ، چه واجب میکند که علی اکبر وعلی اوسط را نیز نام دیگر باشد .

واینکه در بحار الانوار (۱) وبعضی از کتب (۲) مسطور است که وقتی آن کودك شهيد شد ، شهربانو بی خویشتن ومدهوشانه نگران او بود ، این سخن نیز از درجه صحت ساقط است ، چه شهربانو در هنگام ولادت علی بن الحسين وداع جهان گفت ودر سفر کربلا ملازمت خدمت سید الشهدا را نداشت ، العلم عند الله انتهی ما فی الناسخ .

ودر مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۳۱ سطر آخر اشاره باین قصه دارد .

ودر ابصار العين ص۳٤ عبدالله بن الحسين را علی اصغر داند وخواهد آمد.

(شهادت قاسم بن الحسين عليه السلام)

در مناقب ج ٤ ص ۱۰۸ پس از حضرت ابی الفضل قاسم بن الحسين عليه السلام را ذکر فرموده . فرمود آن حضرت بمیدان آمد واین رجز را بگفت :

اِنْ تُنْكِرُونِي فَاَنَا ابْنُ الْحَيْدَرَة ضِرْغام آجام وَلَيْثُ قَسْوَرَة
عَلَى الْاَعادِي مِثْلُ رِيحٍ صَرْصَرَة اَكيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَة

ودر بحار ج ٤٥ ص ٤۲ بعد از ذکر این شهادت فرموده وفيه غرابة .

---

(۱) ج٤٥ ص٤٦ سطر(۳) .

(۲) مثل مناقب ابن شهر آشوب ج٤ ص۱۰۹ سطر (۱٦) وعوالم ج۱۷ ص۲۸۸ سطر (۲۲) .

(فصل ۷۴)

(در ذکر شهادت امام حسین علیه السلام ومحمد بن ابی سعید ابن عقیل وعلی اصغر وعبدالله بن الحسن علیهم السلام) (۱)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۵۷ گوید : چیزیرا که خلاصه‌اش این است ، چون در سپاه سید الشهداء دیگر کسی لایق جنگیدن باشد نماند یکّه وتنها بمیدان آمد وبا صدای بلند فریاد کرد : (هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخافُ اللهَ فِینا ؟ هَلْ مِنْ مُغیثٍ یَرْجُو اللهَ فِي إِغاثَتِنا ؟) واضافه کرده .

در مقتل خوارزمی وقمقام (هَلْ مِنْ مُعینٍ یَرْجُو ما عِنْدَاللهِ فِي إِغاثَتِنا ؟) .

ودر مهیج الاحزان ص ۲۱۵ سطر (۲۰) (هَلْ مِنْ راحِمٍ یَرْحَمُ آلَ الرَّسُولِ الْمُخْتار ، هَلْ مِنْ ناصِرٍ یَنْصُرُ الذُّرِّیةِ الْأَطْهار ، هَلْ مِنْ مُجیرٍ لِأَبْناءِ الْبَتُول ، هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ الرَّسُول ، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخافُ اللهَ فِینا ، هَلْ مِنْ مُغیثٍ یَرْجُو اللهَ فِي إِغاثَتِنا) .

آیا رحم کنندهٔ هست که رحم کند عترت احمد مختار را ؟ آیا یاری کنندهٔ هست که یاری کند جگر گوشگان رسول ابرار را ؟ آیا کسی بهم میرسد که فرزندان فاطمه را فریاد رسی نماید ؟ آیا کسی هست که دفع شر از حرم پیغمبر

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۵۷ وقمقام ص۴۴۷ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۲ ومقاتل الطالبیین ص۷۹ و بحار ج۴۵ ص۴۶ .

صلى الله عليه وآله نماید ؟ آیا خدا پرستی هست که در حق ما از خدا بترسد ؟ آیا فریاد رسی هست که غزالان چین امامت را فریاد رسی نماید ؟

چون ندای بی یاوری وفریاد بی مدد کاری بگوش اهـل حرم رسید صـدا بگریه بلند کردند وخروش برآوردند . الخ .

در معالی السبطین ج۲ ص ۹ نقل کند از دربندی که چون امام حسین عليه السلام فریاد هل من ناصر بلند کرد ارکان عرش بلرزه درآمد وآسمانها گریست وملائکه ضجه نمودند ، وزمین مضطرب شد وهمه عرض کردند ای پروردگار مـا ، این حبیب تست ونور چشم حبیب تو است .

پس اذن بده بیاریش رویم ، که ناگاه نامه از آسمان نازل شد وبـدست شریف امام حسین رسید پس بازش کرد ودید عهد نامه ایست که قبل از ایجاد مردمان از حضرتش گرفته شده برای شهادت . پس پشت نامه را خواند دیـد نوشته است با خط روشن ای حسین ما مرگ وشهادت را برای تو حتم نکردیم والزام بر شهادت ننمودیم پس اختیار با تو است اگر میخواهی این بلا را از تو بگردانیم ، واجر ومزد تو هیچ نقصان نداشته باشد .

پس بدانکه ما آسمانها وزمینها وملائکه وجنیان را تماماً در حکم تو قرار دادیم پس امر کن ایشان را در هلاك این کفره وفجره لعنهم الله ، پس ناگاه دید ملائکه بین زمین وآسمان را پر کرده‌اند وهر یك در دست حربهٔ آتشی دارند ، منتظر حکم حسین هستند ، چون بر مضمون نامه اطلاع پیدا کرد پرتاب کرد بآسمان وعرض کرد : ای خدای من دوست دارم هفتاد هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم در طاعت ومحبت تو ، خصوصاً اگر در کشته شدن من یـاری دینت باشد ، وحفظ ناموس شرع تو باشد .

دیگر آنکه بعد از کشته شدن دوستان وجوانان آل محمد از زندگی ملول

هستم پس اجازه بملائکه نداد بلکه خودش جنك را مباشرت فرمود انتهی .

(آمدن قبائل جن بیاری حسین علیه السلام) (۱)

در ناسخ ج ۲ ص ۳۵۸ از منتخب طریحی نقل کند که این هنگام قبائل جن در خدمت حسین علیه السلام حاضر شدند ، وعرض کردند : یا أبا عبدالله ما همگان انصار توایم ، اگر اجازه فرمائی بمیدان مبارزه رویم واین کافران را مقتول سازیم حسین علیه السلام ایشان را بدعای خیر یاد کرد .

وفرمود من فرمان جد خود رسول خدای را مخالفت نخواهم کرد ، مرا با شتاب بسوی خویش طلب فرموده ، چه الان رسول خدای را در خواب دیدم ، مرا بسینهٔ خود بچسبانید ومیان هر دو چشم مرا بوسه داد وفرمود : اي حسین خداوند تبارك وتعالی میخواهد ، تو را کشته ودر خون خویش آغشته بیند در حالتی که تو را از قفا سر بریده باشند، وموی تو از خون تو در خضاب باشد، وهمی خواهد بیند اهل بیت تو را اسیر گیرند وبر شتران بی هودج وکجاوه بر نشانند ، ومن رضا بقضای خدا داده‌ام وبر آنچه حکم فرموده شکیبا میباشم، چه او است بهترین حکم کنندگان .

واز مقتل خوارزمي نقل کند که رسول خدای با حسین فرمود :

(ان لك في الجنة درجة لن تنالها الا بالشهادة) .

یعنی از براي تو در بهشت مقامی است که آن مقام را جز بادراك شهادت نتوانی دریافت .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۵۸ .

(عازم میدان شدن زين‌العابدين عليه السلام) (۱)

بالجمله زين العابدين عليه السلام چون بانك پدر را شنيد ، اگر چه از كمال نسا توانی حمل سيف وسنان نتوانست كرد ، نيزهٔ بگرفت .

وبروايتی شمشيری برداشته ، افتان وخيزان طريق ميدان پيش داشت ، ام كلثوم از قفاي او بانك زد كه ای برادر زاده برگرد .

فرمود : اي عمه بگذار مرا تا پيش روي پسر پيغمبر جهاد كنم .

(فَقالَ الْحُسَيْنُ : يا اُمَّ كُلْثُومَ خُذيهِ لِئَلاَّ تَبْقَى الْاَرْضُ خالِيَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ)

يعنی حسين عليه السلام فرمود : ای ام كلثوم باز دار او را تا جهان از نسل آل محمد خالي نگردد .

در معالي السبطين ج۲ ص۱۱ از اسرار الشهادة نقل كند كه امام حسين عليه السلام مثل بازشكاری پريد وزين العابدين عليه السلام را بخيمه برگردانيد وفرمود ای‌فرزندم چه ميخواهی بكني زين العابدين عرض كرد ای پدر صداي تو رگهاي قلب‌مرا پاره كرد ميخواهم خود را فداي شما كنم ، حضرت فرمود ای فرزند تومريض ميباشي وجهاد بر مريض نيست . وتو امام وحجتي بر شيعيان من وائمه از نسل تو بايد باشد ، وتو متكفل يتيمان وبيوه زناني واهل حرم را تو بايد بوطن برگرداني وخدا هرگز زمين را از نسلِ منْ خالي از حجت نكند ، ومثل اينكه می‌بينم دست وپاي تو را غل كرده‌اند واسير وذليل هستی .

زين العابدين عرض كرد پدر ترا بكُشند ومن نگاه كنم اي كاش مُرده بودم جانم فداي جان شما .

امام حسين عليه السلام فرمود اي علي تو خليفهٔ بعد از من هستی ووالی شيعه من

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۵۹ .

میباشی وقائم بــأوامر دین وراهنمائي صراط مستقیم وحافظ علوم پدرم وجـدم میباشی پس دست بگردن هم انداختند وهر دوگریه سختی نمودند .

واز اثبات الوصیه نقل کند که اسم اعظم ومواریث انبیاء را باووصیت فرمود وفرمود: تمام علوم وصحف وسلاح را بأم سلمه سپرده ام وامر کرده ام که بتو رد کند .

واز قطب راوندي در دعوات نقل کند که زین العابدین علیه السلام فرمود روزیکه پدرم کشته شد مرا بسینه چسبانید در حالتی که خون از بدنش میجوشید وفرمود اي پسر جان این دعا را در هم وحزن وغم ودر هر امر بزرگی کـه بتو وارد میشود حفظ کن که فاطمه بمن یاد داد واو را رسول الله ورسول الله را جبرئیل یاد داد بگو (بِحَقِّ يٰس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَبِحَقِّ طٰهٰ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ يا مَنْ يَقْدِرُ عَلىٰ حَوائِجِ السّائِلِينَ يا مَنْ يَعْلَمُ ما فِي الضَّمِيرِ يا مُنَفِّسَ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ يا مُفَرِّجَ عَنِ الْمَغْمُومِينَ يا راحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ يا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ يـا مَنْ لا يَحْتاجُ اِلَى التَّفْسِيرِ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي كَذا وكَذا) .

وایضا از دمعة الساکبة نقل کند چیزیرا که خلاصه اش اینست که چون کار بر حضرت تنك شد نگاهی بخیمه هاي برادران کرد دید خالي است ، نگاهي بخیمه هاي پسران عقیل کرد دید خالي است ، نگاهي بخیمه هاي اصحابش کرد دید خالي است پس بسیار این کلمات را مکرر میکرد (لاٰ حَوْلَ وَلاٰ قُوَّةَ اِلّاٰ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) پس رو کرد بطرف خیمه هاي زنان وبخیمه زین العابدین تشریف برد دید روي تخت پوستي افتاده است وحضرت زینب پرستاري میکند ، چون نگاه زین العابدین بپدر افتاد خواست برخیزد نتوانست از شدّت مرض بعمه اش فرمود مرا بسینه خود تکیه بدهید این پسر رسول خدا است که تشریف میآورد پس زینب او را بسینه چسبانید امام حسین علیه السلام احوالپرسی میکرد زین العابدین میفرمود الحمدلله پس عرض کرد پدرکار بکجا رسید حضرت فرمود آتش جنك

روشن شد واز هر دو طرف کشته شدند وزمین از خون ایشان وما رنگین شد .

زین العابدین ازعمویش ابوالفضل سؤال نمود ، گریه گلو گیر زینب شد وببرادر نظر داشت که چه جواب میگوید : حضرت فرمود : اي فرزند عباس را کشتند ودر کنار فرات دستهای او را قطع کردند .

پس زین العابدین سخت گریه کرد بطوریکه غش نمود چون بهوش آمد بنا کرد از هر یك یك سؤال کردن امام حسین عليه السلام میفرمود : قُتِلَ کشته شد ، تا عرض کرد پدرعلي اکبر کجا است حبیب بن مظاهر کجا است مسلم بن عوسجه وزهیر بن قیس کجااست(بعضی ازبزرگـان خیال کرده اندحدیث ضعیف است چون امام میدانست جواب آن است که هرسؤالی علتش ندانستن نیست خداهم میدانست چه چیز در دست موسیاست باز میفرماید (ماتِلْكَ بِيَمِينِكَ يامُوسَى) خلاصه امام میدانست حسین عليه السلام فرمود بدان اي پسر جانِ مَنْ که مردي غیر ازمن وتو کسی نمانده، این وقت بود که زین العابدین ازعمه‌اش عصا وشمشیر خواست که یاري پدرش کند امامحسین اورا مانع شد وفرمود تو خلیفه من هستی براین عیالات و اطفال چه غریب میباشند ذلت ویتیمی ودشمن شادي بایشان روآورشده توایشان را مونس باش ودلداري بده وایشان ترا بو کنند وتو ایشان را ببوي وایشان بر تو گریه کنند وتـو بر ایشان گریه کن سپس فرمـود زینبْ اُم کلثومْ سکینه رقیه فاطمه این خلیفه منست بر شما وامام واجب الاطاعه است پس فرمود ايفرزندم سلام‌مرا بشیعیانم برسان وبگو بایشان پدرم غریب مُرد پس ندبه کنید برای‌او شهید از دنیا رفت پس گریه کنید براي او انتهی ما في دمعة الساكبة .

(وداع حضرت حسین با سکینه علیهما السلام) (۱)

آنگاه بانك برداشت که :

(يا سُكَيْنَةُ ! يا فاطِمَةُ ! يا زَيْنَبُ ! يا أُمَّ كُلْثُومَ ! عَلَيْكُنَّ مِنّي السَّلامُ) .

یعنی ای سکینه ای فاطمه ای زینب ای ام کلثوم از من بر شما سلام باد .

چون اهل بیت این ندا شنیدند ، فریاد (الوداع الوداع والفراق الفراق) برآوردند . سکینه مقنعه از سر برافکند . (وقالت : يا أبَهْ : اِسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ، فَإلىٰ مَنِ أتَّكَلْنا ؟) عرض کرد : ای پدر تن بمرگ در دادی ، ما بکدام کس پناهنده شویم؟ حسین علیه السلام بگریست (وقال: يا نُورَ عَيْني كَيْفَ لا يَسْتَسْلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَلا مُعِينَ؟ وَرَحْمَةُ اللهِ وَنُصْرَتُهُ لا تُفارِقُكُمْ فِي الدُّنْيا وَلا فِي الآخِرَةِ فَاصْبِري عَلىٰ قَضاءِ اللهِ وَلا تَشْكي ، فَاِنَّ الدُّنْيا فانِيَةٌ وَالآخِرَةُ باقِيَةٌ) .

فرمود : ای نورچشم من: چگونه تن بمرگ ندهد کسیکه یار و یاور ندارد؟ همانا رحمت و نصرت خداوند در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد بود ، پس صبر کن وشکیبا باش بر حکم خدا و بشکوی و گلایه زبان مگشا ، چه این دنیا دار فانی است و آخرت سرای جاودانی ، آنگاه سکینه را بر سینه خود بچسبانید واین شعر قرائت فرمود :

سَيَطُولُ بَعْدي ياسُكَيْنَةُ فَاعْلَمي ... مِنْكِ الْبُكاءُ اِذَ الْحِمامُ دَهاني

لاتُحْرِقِي قَلْبي بِدَمْعِكِ حَسْرَةً ... مادامَ مِنّي الرُّوحُ في جُثْماني

وَاِذا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلىٰ بِالَّذي ... تَأْتينَهُ ياخَيْرَةَ النِّسْوانِ

ای سکینه بدان که پس از مرگ من گریهٔ تو طولانی می‌شود .

تاجان در بدن دارم دلمرا باشك حسرتت آتش مزن ، ای بهترین زنان هنگامیکه کشته شدم تو بگریستن سزاوار تری .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۶۰ واسرار الشهادة ص۴۰۸ .

فَقالَتْ یاأَبَة رُدَّنا اِلیٰ حَرَمِ جَدِّنا ، فَقالَ : هَیهاتَ لَوْ تُرِكَ الْقَطا لَنامَ وبدین شعر تمثل فرمود :

لَقَدْ كانَ الْقَطاةُ بِأَرْضِ نَجْدٍ قَریرَ الْعَیْنِ لَمْ یَجِدِ الْغَراما
تَوَلَّتْهُ الْبُزاةُ فَهَیَّمَتْهُ وَلَوْ تُرِكَ الْقَطا لَغَفا وَناما

سکینه عرض کرد : ای پدر مارا بسوی مدینه که حرم جد ماست باز گردان، آن حضرت بدین مَثَلِ عَرَبْ تمثّل جست، فرمود: اگر مرغ قطارا دست باز می‌داشتند ، در آشیان خود آسوده میخفت ، وحسین عليه السلام باسکینه محبتی بکمال بود، چنانکه می‌فرماید :

لَعَمْرُكَ اِنَّني لَأُحِبُّ داراً تَكُونُ بِها سُكَيْنَةُ وَالرُّبابُ
أُحِبُّهُما وَأَبْذُلُ جُلَّ مالي وَلَيْسَ لِعاتِبٍ عِنْدي عِتابُ

یعنی بجان تو، خانه‌ایرا که سکینه ورباب در آن باشد دوست دارم، سکینه وربابرا دوست دارم وبیشتر دارائی خودرا در راه آنها می بخشم وکسی هم بر من حق تندی ندارد (کذا فی هامش الناسخ) ج۲ ص۳٦۱ .

اسم سکینه (امینه) است، لکن لقب او بر نام او غلبه کرده‌است، ورباب را که دراین شعر یاد فرموده دختر امره القیس مادر سکینه است .

(سپردن اسرار امامت را بدختر خود فاطمه کبری) (۱)

بالجمله ، چون سید الشهداء عليه السلام باسکینه سخن بپای آورد : سید سجاد علیه السلام را طلب فرمود ، واسرار امامت وخلافت را باو بودیعت گذاشت .

وچون ازاین هنگام آگهی داشت ونزول حوادث این هنگامه را از کوچك وبزرگ دانا وبینا بود ، وقتیکه از مدینه بیرون می‌شد ودایع انبیاء وأوصیاء

(۱) ناسخ ج۲ ص۳٦۲ .

وکتبی که بودیعت داشت بأم سلمه سپرد وفرمود : از پسرهای من جز علي بن الحسین ازاین سفر کس مراجعت نخواهد کرد ، این اشیاء راکه اثاثهٔ (کالا وابزار) امامت وخلافت است تسلیم او باید کرد .

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید : وقتیکه حسین آهنگ جنگ فرمود وسید سجاد را از شدت مرض توانائی شنیدن نبود، دختر خود فاطمه کبری را طلب فرمود وصحیفه‌ای درهم نور دیده و کتاب وصیتی رقم زده اورا داد ، زیرا که علي بن الحسین مرض اسهال داشت وچنان مریض بود که کس گمان صحت بدو نداشت ، چون شفا یافت فاطمه آن وصیت نامه وآن صحیفه را تسلیم آن حضرت نمود .

محمد باقر علیه السلام می‌فرماید : آن کتاب وصیت وصحیفه پیچیده الآن نزد مااست .

وبروایتی سید سجاد فرزند اکبر حسین علیه السلام است ، وامام محمدباقر علیه السلام درکربلا بود وچهار سال داشت، وعلي اکبر که شهید شد ، نسبت بعلي اصغر بود که اورا علي اکبر مینامیدند .

(پیراهن کهنه) (۱)

درناسخ گوید : اینوقت امام علیه السلام خواهر خود زینب را فرمود که : جامهٔ فرسوده وکهنه‌ای از برای من حاضر کن ، که آن را بهائی نبوده باشد تاچون کشته شوم آن را از بدن من بیرون نکنند ومرا عریان نیفکنند ، جامه حاضر کرد چون بر بدن آن حضرت تنگ بود فرمود : این جامهٔ اهل‌ذمت [۲] است.

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۶۳ قمقام ص۴۵۵ .

(۲) اهل ذمت : کفاریکه بمسلمین جزیه می‌دهند .

در مقام (ذلك لباس من ضربت عليه الذلة ولا ينبغي أن ألبسه) اين لباس کسی است که مهر ذلت براو زده شده سزاوار نیست که من بپوشم .

ازین وسیع‌تر بیاور برفتند وجامهٔ وسیعتر از آن آوردند، اطراف آنرا با دست مبارك پاره پاره کردند که قیمتی نداشته باشد، آنگاه پوشیدند وبر زیر آن جامهای دیگر در بر کرد وقطیفهٔ خز بالای لباسها پوشید ، ودرع وزره کوتاهی در پوشید وسلاح جنگ‌در بر نمود وبانگ ناله وعویل از اهل حرم بالا گرفت.

(از وصال شیرازی نقل کنند)

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
مگر که بر نکشد خصم بد منش زتنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور
تنی نبود که پوشند جامه یا کفنش
که گفت از تنِ او خصم برکشید لباس
لباس کي بود اورا که پاره شد بدنش
نه جسم قامت زهراء چنان لگدکوبست
کز آن توان بپدر برد بوی پیرهنش
زمانه خاكِ چمن را بباد عُدوان داد
تو در فغان که چه شد ارغوان ویاسمنش
عیالش ار نه بهره در این سفر بودی
از او خبر نرسیدی بمردم وطنش
دهان کجا که نماید تلاوت قرآن
مگر که روح‌قدس ساخت‌حرفی ازدهنش

ز دستگاه سلیمان فلك نشان نگذاشت
بغیر خاتمی آنهم بدست اهرمنش

ودر نهضت حسینی ص۱٤٥ این زبان حال‌را از خواهرش زینب علیها السلام نقل کرده :

مرو مرو که فلك کارش اعتبار ندارد
مرو که بي گلِ رويتْ دلم قرار ندارد
عزیز من چه مقابل شدی بلشگر دشمن
بگو که زینب من تاب انتظار ندارد
اگر اجازه دهي جمله‌صف کشیده بیائیم
با بن سعد بگوئیم حسین پناه ندارد
توئي پنـاهِ من واهلبیت بی سامان
پنـاهِ عالمیانْ زینبتْ پنـاه ندارد
تو حال میروی آهسته تر برو که به بینم
رخ چه ماه تورا چون دلم قرار ندارد

(شهادت محمدبن ابی‌سعید بن‌عقیل) در ج۲ص۱۷۹ گذشت

(شهادت علی اصغر یا آخرین گوهر گنجینهٔ حسین علیه السلام) (۱)

در نـاسخ گوید : علی اصغر که هنوز ششماه بیشتر عمر نداشت ، تشنه وگرسنه مینالید ، چه مادرش از شدت عطش شیر در پستان نداشت امام علیه السلام

(۱) ناسخ ج۲ صفحه۳۶۳ ومقام صفحه٤٥٦ وبحار ج٤٥ صفحه٤٦ ومقتل مقرم

فرمود : فرزند من علي را بمن سپارید تا بااو وداع گویم . وقنداقه آن طفل را بگرفت واوراببوسید وگفت : (وَیْلٌ لِهؤلاءِالقَومِ اذاکانَ جدُّكَ مُحَمَّدٌ خَصْمَهُم).

یعنی وای براین قوم ، آن روز که جد تو محمد مصطفی باایشان خصومت کند، وآن طفل را بیاورد ودر برابر صف برافراشت. گویا همی گفت: ای بار خدای در گنجینهٔ من جز این گوهر بجای نمانده، اورا نیز همی‌خواهم در راه تو فدا کنم ، آنگاه بـا کوفیان خطاب کرد که ای شیعیان آل ابوسفیان اگر مرا گناهکار دانسته‌اید، بدین کودك گناهی نتوانید بست . اورا آب [۱] دهید که از شدت عطش شیر در پستان مادرش بخشکید .

(بعضی از مراثی)

(از حجة الاسلام تبریزی نقل کنند)

شه گرفت آن طفل مهد اندر کنار — یافت دُرّی در دلِ دریا قرار
آری آری مه که شد دورش تمام — در کنار خور بود اورا مقام
برد آن مـه را بسوی رزمگاه — کرد رو باشامیانِ رو سیاه
گفت کأی کافـر دلانِ بد سگال — که برویم بسته‌اید آب زلال
شاه در گفتار وکودك گرم خواب — که ز نوك ناوكش دادند آب
در کمان بنهـاد تیری حرملـه — او فتاد اندر ملایك غلغلـه
رستْ جون تیر از کمان شوم او — پَرْ زَنانْ بنشست بر حلقوم او
چون درید آن حلق تیر جانگدار — سر ز بـازوی ید الله کرد بـاز

(۱) در تذکره ابن جوزی صفحه۲۶۳ سطر (٤) فرمـود: (یاقوم ان لم‌ترحمونی فارحموا هذا الطفل) ای مردم اگر بمن رحم نمی‌کنید بابن بچه رحم کنید.

تا کمان زه خورده چرخ پیررا کس ندیده دونشان یك تیر را
شه کشید آن تیر و گفت ای‌داورم داوری خـواه از گروه کافـرم
نیست این نُو بـاوهٔ پیغمبـرت از فَصیل ناقـه کمترْ در بـرت

(عمان سامانی فرماید)

وه چه طفلی ممکنات اورا طفیل دست یکسر کاینات اورا بذیل
شمهٔ خلـد از رخ زیبنـده‌اش آیتی کوثر ز شکر خنده‌اش
اشـرف اولاد آدم را پسـر لیکن اندر رتبـه آدم را پدر
از علی‌اکبر بصورت اصغراست لیك در معنـی علی اکبر است
ظاهراً از تشنگی بی‌تاب بـود باطناً سر چشمهٔ هر آب بـود
یافت کاندر بزم آن سلطان ناز نیست لایقتر ازاین گوهـر نیاز

هیچ کس اورا جواب نداد، حرملة بن کاهل اسدی، تیری بسوی او گشاد، آن تیر بـر حلقوم علي اصغر آمد ودر گذشت وخون روان گشت، امام عليه السلام کف بزیر آن خون میداشت وچون سرشار میشد، بسوی آسمان بر می‌افشاند.

حضرت باقـر عليه السلام می‌فرماید ازآن خون قطره‌ای بسوی زمین باز نیامد، حسین عليه السلام فرمود: (هَوْنٌ عَلَيَّ مانَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللهِ) یعنی آسان است بر من چندکه هدف سهام این دواهی باشم، چه خداوند این جمله را نگرانست.

پس عرض کرد: ای پروردگار کشتن طفل من در نزد تو سهل‌تر از بچهٔ ناقهٔ صالح نیست، اگر امروز فتح ونصرت را ازما باز داشته‌ای مارا پاداشتی و مزدی ازآن بهتر عنایت فرما.

اینوقت بروایت ابن جوزی که از علمای سنت وجماعت است هاتفی ندا

در داد (دَعْهُ يا حُسَيْنُ فَاِنَّ لَهُ مُرْضِعَةً فِي الْجَنَّةِ [1]) يعنى اي حسين دست ازاين كودك باز دار كه در بهشت از براى او شير دهنده‌اى مقرراست ، كه اورا شير دهد .

ودر شرح شافيه مسطور است كه از اسب فرود آمد وبراو نماز گذاشت وبا بُن وبيخ غلاف شمشير، گودالي حفر نمود واورا مدفون ساخت .

در زيارت ناحيه فرمود :

اَلسَّلامُ عَلىٰ عَبْدِاللهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرَّضيعِ الْمَرْمِيِّ الصَّريعِ الْمُتَشَحِّطِ دَماً، اَلْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِي السَّماءِ، اَلْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ أَبيهِ لَعَنَ اللهُ رامِيَهُ حَرْمَلَةَ ابْنَ كاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ .

كمافي البحار ج٤٥ ص٦٦ وج١٠١ ص٢٧٠ واقبال ص٥٧٤ وناسخ ج٣ ص١٨ .

(مرحوم كمپانى فرمايد)

رفت اصغرِ شيرينم زِ آغوشم ودامانم
برگِ گُلِ نسرينم يا شاخهٔ ريحانم
آنغنچهٔ خندان را ، من غنچه نميخوانم
آن دوست كه من‌دارم وآن‌يار كه من‌دانم
شيرين دهنى دارد ، دور ازلب ودندانم
كي مهر ووفا باشد اين‌چرخ بد اختر را

(١) در تذكرة الخواص ابن‌جوزى ص٢٦٣ سطر(٦) دارد (فنودى من الهوى دعه ياحسين فان له مرضعاً فى الجنة) مرضع چون از صفات مختصه زنسان است محتاج بتاء تأنيث نمى‌باشد .

یاخلعتِ دامادیِ در بر کنـم اکبر را
بینـم بدلِ شادیِ آن طلعتِ دلبـر را
بختْ آن نکند بامن کانشاخ صنوبر را
بنشینم وبنشانم گُل بر سرش افشانـم
ای جعدِ[۱] سمنّ سایت، دامِ دلِ شیدائی
در نرگس شهلایت شور سر سودائـی
بی لعل شکرْخایتْ کوتاب وتوانـائی
ای روی دِلْ آرایت ، مجموعهٔ زیبائی
مجموع چه غم دارد ، از من که پریشانم
ایشمع رُختْ شاهد ، در بزم شهودِ من
مویِ تو وبویِ تو، مُشکِ من وعُودِ[۲]من
از داغ تو داد من ، وز سوز تو دُود من
دریاب که نقشی ماند از طرح وجود من
چون یاد تو می‌آرم، خود هیچ نمی‌مانم
ایلعل لبتْ میگون وِی سروِقدتْ موزون
عذرای جمالترا من وامق ومن‌مفتون[۳]
رفتی تو وجانا رفت ، جانْ از تن‌من بیرون
ایخوب تر از لیلی بیم‌است که چون مجنون

(۱) جعد: موی پیچیده (عمید) .
(۲) عود: هندی یکی از بخورات‌است .
(۳) وامق: دوست، عاشق، ونام عاشق عذرا که داستان عشق او به عذرا مشهور است ومفتون: شیفته وفریفته وعاشق (عمید) .

عشق تو بگرداند ، در کوه وبیابانم
ای کِشتِ امیدم را ، خود حاصل بیحاصل
سهلت گذشت از جان، لیکن زِجَوانْ مشکل
تند آمدی ورفتی ، ایدولت مستعجل
دستی زغمتْ بر دلْ پائی زپیت در گِلْ
باابن همه صبرم هست از روی تو نتوانم
زود از نظرم رفتی ای کوکب اقبالم
یکباره نِگُونْ گَشْتی ای رایت اِجلالم
آسوده شدی از غمَ من نیزُ بدنبالم
در خفیه همی نالم وین طرفه[1] که در عالم
عشاق نمی خسبند از نالۀ پنهانم
سوز غمت ای مهوش در سوخته میگیرد
فریاد مصیبت کش در سوخته میگیرد
خوناب مرارت چش در سوخته میگیرد
بینی که چه گرم آتش در سوخته میگیرد
تو گرم تر از آتش ، من سوخته تر زانم
ایدوستْ نمی‌گویم چون آگهی از حالم
از مرگ جوانانم و زنالۀ اطفالم
گر دستِ جفا سازدْ ، نابودم وپامالم
باوصل نمی پیچم وز هجر نمی نالم

(١) طرفه: چیز تازه ونورس .

حکمِ آنکه تو فرمائی مَنْ بندهٔ فرمانم
از بیش وکم دشمن هرچند که بسیارند
باکَمْ نبود هرگز چون در ره گُلْ خارند
بانقشِ وجودِ تو چون نقش بدیوارند
یک‌پشتْ زمینْ دشمن گر روی بمن آرند
از رویِ تو بیزارم گر روي بگردانم
زندان بلایت را ، صد باره چه اَیّوبَمْ
من یوسفِ حُسنترا همواره چه یعقوبم
من عاشقِ دیدارم من طالب مطلوبم
در دام تو محبوسم در دست تو مغلوبم
از روی‌تو مدهوشم در وصف تو حیرانم
زد (مفتقر) شَیْدا زاول در این سودا
شد بار دلش آخر سود وبر این سودا
تا گشتْ سمندرْ وار ، در اخگر این سودا
گویند مکن (سعدي) جان در سراین سودا
گر جان برود شاید ، من زندهٔ باجانم

(زبانحال مادر شاه زاده علی‌اصغر علیهما السلام از کمپانی)

لاْلـهِ باغِ دلِ مَن عَلِي جانْ علِي جانْ
شمعِ دلِ محفلِ من علي جان علِي جان
طوطیِ مَنْ‌گزْ برِ من پریدي چه دیدی
غرقه بخون بِسمِلِ من علِي جان علِي جان

خَرْمَنِ عُمر تو چه رفت بر باد ز بيداد
سوختْ زِغم حاصلِ من علي جان علي جان
گوهر تـابندهٔ من زِ كَفْ شد تلف شد
دولت مستعجل من علي جان علي جان
تاب وتوانائي من زدلْ رفت بگِلْ رفت
مايه آب وگِلِ من علي جان علي جان
حلق تـرا تيرِ ستَمْ دَريده بُريده
زخم غمتْ قاتل من علي جان علي جان
روزِ من از سوزِ غمتْ چه شب تار مَپِنْدار
تيره‌تر از منزلِ من علي جان علي جان
حرمله بركَنْد مرا ز بنياد چه بنهاد
داغ ترا بر دلِ من علي جان علي جان
يوسفِ من گُرگْ اَجل ترا بُرد مرا خورد
وَهْ زِ دلِ غافلِ من علي جان علي جان
لاُيق آن دستهِ گُـل ستوده نبوده
دامنِ نا قابلِ من علي جان علي جان
خنده‌اى غنچه من كه شايد گشايد
عقدهٔ اين مشكل من علي جان علي جان
بار دگر پنجه بزن برويم چه گويم
زين هوس باطل من علي جان علي جان
عُمر مَنِ سوخته جانْ بسر رفت هدر رفت
زحمت بيحاصل من علي جان علي جان

همسفرم بودي وبي تو اكنون زدل خون
میچکد از محفل من علي جان علي جان

(شهادت علی اصغر بطریق دیگر)

در مهیج الاحزان ص٢١٦ از لهوف[1] نقل کندکه امام عليه السلام آمد در خیمه وبخواهر خرد زینب فرمود :(ناولینی ولدي الصغير حتى اودعه فأخذه وأومأاليه ليقبله فرماه حرملة بن الكاهل الاسدي لعنه الله تعالى بسهم فوقع في نحره فذبحه فقال لزينب خذيه ثم تلق الدم بكفيه فلما امتلاتا رمى بالدم نحو السماء ثم قال : هَونٌ عليّ مانزل بي انه بعين الله) یعنیفرزند خرد سال مرا بدست من بده تااورا وداع کنم پس آن کودك را گرفت وخواست اورا ببوسد پس حرمله بن کاهل اسدی لعنت الله علیه تیری بسوی او پرتاب کرد . پس بگلوی آن طفل رسید واورا ذبح نمود حضرت بزینب فرمود بگیرش وبادو دست خونهای زیر گلوي اورا گرفته وبطرف آسمان پرتاب کرد سپس فرمود : پس آسان است برمن آنچه بمن میرسد چون خداوند می‌بیند .

وبروایت دیگر نقل کندکه زینب خواتون آمد در نزد برادر وآن طفل را آورده عرض کرد ای برادر این طفل سه روز است آب نخورده شربت آبی از این‌گروه برای او طلب نما ، پس‌آن طفل راگرفته بمیان میدان آمد تا بنزدیك پسر سعد لعنه الله .

وفرمود : ایقوم شما کشتید شیعیان مرا واهلبیت مرا ، وعهد وبیعت مرا شکستید دست از من بدارید تابحرم جد خود برگردم یاشربت آبی بمن بدهید کسی بامن نمانده مگر زنان واطفال‌که نیزه وشمشیر بکار نمی برند .

---

(١) لهوف مترجم ص١١٧ .

(ویلکم اسقوا هذا الرضیع أما ترونه کیف یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم) وای بر شما آخر این طفل شیر خواره را شربتی از آب باو بدهید نمی بینید چگونه بخود می‌پیچد از تشنگی آخر اورا گناهی نمیباشد .

مُنّوا عَلَیَ ابنِ الْمُصْطَفیٰ بِشَرْبَةٍ یُحْیَیٰ بِها
أَطْفالُنا مِنَ الظَّما حَیْثُ الْفُراتُ سائِلٌ[1]

یعنی منت گذارید بر پسر پیغمبر بیک جرعه آبی که بچه‌های تشنه ما زنده شوند چونکه آب فرات جاریست (وضرری برای شما ندارد) .

وآن حضرت باایشان درگفتگو بودکه ناگاه حرملة بن کاهل ملعون تیری برکمان گذاشته بجانب آن امام عالمیان انداخت آن تیر برگلوی مبارك آنطفل آمد وگلوی مبارکش‌را درهم شکافت .

وبروایت شیخ مفید[2] در وقتیکه اورا بنزدآن حضرت آوردند اوراگرفته میبوسید ودر کنار خودگرفته که مردی از بنی اسد تیری انداخت وگلویش را برید الخ .

ودرمقتل مقرم ص۳۴۲ سطر(۵) از زیارت ناحیه نقل کندکه حضرت حجت فرمود : (اَلسَّلامُ عَلیٰ عَبْدِاللهِ الرَّضِیعِ الْمَرْمِیِّ الصَّرِیعِ الْمُتَشَحِّطِ دَماً ، وَالْمُصَعَّدِ بِدَمِهِ اِلیَ السَّماءِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ أَبِیهِ ، لَعَنَ اللهُ رامِیَهُ حَرْمَلَةَ بْنِ کاهِلِ الْاَسَدِيِّ وَذَوِیهِ) .

یعنی سلام بر عبدالله شیر خوار که باتیر اورا بزمین افکندند ودر خونش کشیدند، وخون‌اورا بطرف آسمان‌ها پاشیدند ودردامن پدرش اورا شهید کردند خداوند حرملةبن‌کاهل اسدی قاتل اورا وکسانیکه به‌او کمک کردند لعنت کند.

---

(۱) در ناسخ ج٤ ص۱٤۷ .

(۲) در ارشادص۲٤۰ سطر(۳) ومثیرالاحزان ابن‌نما ص۷۰ .

واز اقبال سيد ابن طاوس [۱] نقل كند كه در زيارت روز عاشورا ميفرمايد (صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى وَلَدِكَ عَلِيِّ الْأَصْغَرِ الَّذي فُجِعْتَ بِهِ).

(شهادت علي اصغر بطريقي كه كاشفي نقل فرموده)

در روضة الشهداء ص۲۷۳ دارد كه چون امام عليه السلام اهل بيت خودرا تسلي داد وبر مركب سوار شد خواست كه بميدان رود ناگاه خروش عظيم وغلغلهٔ بزرگ از خيمه بگوش وى رسيد از سبب آن پرسيد گفتند اي سيد وسرور زمانه ستمگر برما خواري مى كند وعلي اصغر از تشنگى زارى ميكند شير در پستان مادرش خشك شده و آن طفل شير خواره بهلاكت نزديك گشته امام عليه السلام فرمود: كه اورا نزد من آريد زينب اورا برداشته نزد امام حسين عليه السلام آورد امام مظلوم اورا گرفت در پيش قربوس زين گذاشت ونزديك سپاه رفته بر روى دست آورده آواز داد كه اي قوم اگر بزعم شما من گناه كرده‌ام اين طفل هيچ گناهى ندارد ويرا يك جرعه آب دهيد كه از غايت تشنگى شير در پستان مادرش نمانده، آن جفاكاران گفتند محالست كه بى حكم ابن زياد يك قطرهٔ آب بتو وفرزندان تو دهيم ونامردى از قبيله ازد كه اورا حرمله بن كاهل مى گفتند تيرى كشيده بسوى امام حسين عليه السلام انداخت آن تير بر حلق على اصغر آمد از آنجا گذشته به بازوى امام حسين عليه السلام نشست امام حسين عليه السلام آن تير را از حلق آن طفل بيرون كشيد وخونكه از حلق او ميريخت بادامن پاك مى كرد ونمى گذاشت كه قطرهٔاى بر زمين چكد پس روى بخيمه‌ها نهاده مادرش را طلبيد وگفت بگير اين طفل شهيد را كه از حوض كوثرش سيراب گردانيدند شهربانو خروش برآورده وخواتين اهل بيت فغان بركشيدند وامام حسين عليه السلام بر حال طفل گريه

(۱) در اقبال ص۵۷۲ سطر(۱۷)، ازكتاب مختصر المنتخب نقل كند.

میفرمود الخ .

مؤلف گوید مراد از شهربانـو یکی از زنهای آن حضرت بوده نـه مادر زین‌العابدین که در حال نفاس از دنیا رفته فلاتغفل .

(طلبیدن حسین علیه السلام ابن سعد را) (۱)

در ناسخ از طریحی نقل کند (۲) که اینوقت حسین علیه‌السلام برخاست وپیش صف آمد وعمر بن سعد را طلب نمود وفرمود : یاابن سعد از سه کار یکی را اختیار کن .

اول آنکه مارا بگذار تا بمدینه برگردیم، ابن سعد گفت: این نشاید .

دوم آنکه مارا آب دهید که جگرهای ما از شدت عطش سوخته است ، گفت : اینهم نمی‌شود .

سوم آنکه اگر از کشتن من نا گزیرید، من یکتن بیش نیستم یکتنه آهنگ (قصد) میدان می کنم ، شماهم نیز یك یك بمیدان بیائید ، ابن سعد گفت این روا باشد .

پس حسین علیه‌السلام آهنگ قتال نمود واین شعر بفرمود: (۳)

أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ　　كَفاني بِهٰذا مَفْخَراً حينَ أَفْخَرُ

وَجَدّي رَسُولُ اللهِ أَكْرَمُ مَنْ مَشىٰ　　وَنَحْنُ سِراجُ اللهِ فِي الْأَرْضِ يَزْهَرُ

وَفاطِمُ أُمّي مِنْ سُلالَةِ أَحْمَدٍ　　وَعَمّيَ يُدْعىٰ ذَا الْجَناحَيْنِ جَعْفَرُ

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳٦٥ ومنتخب طریحی ص٤٥١ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۲.

(۲) طریحی در منتخب ص٤٥١ .

(۳) منتخب ص٤٥۲ وبحار ج٤٥ ص٤۹ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۲ وناسخ ج۲ ص۳٦٥ وقمقام ص٤٥۸ .

وَفينـا كِتابُ اللهِ أُنزِلَ صادِقـاً وَفينَا الْهُدىٰ وَالْوَحيُ بِالْخَيْرِ يُذْكَرُ
وَنَحنُ أَمانُ اللهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِم نُسِرُّ بِهٰذا فِـي الْأَنـامِ وَنُجْهِـرُ
وَنَحنُ وُلاةُ الْحَوْضِ نَسْقِي مُحِبَّنا بِكَأْسِ رَسُولِ اللهِ مـالَيْسَ يُنْكَـرُ
إذا ماأَتىٰ يَوْمَ الْقِيامَـةِ ظامِئاً إِلَى الْحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَفَّيْـهِ حَيْدَرُ
إمامٌ مُطاعٌ أَوْجَبَ اللهُ حَقَّـهُ عَلَى النّاسِ جَمْعاً وَالَّذِي كانَ يَنْظُرُ
وَشيعَتُنا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شيعَةٍ وَمُبْغِضُنـا يَـوْمَ الْقِيامَـةِ يَخْسَـرُ
فَطوبىٰ لِعَبْدٍ زارَنا بَعْدَ مَوْتِنا بِجَنَّـةِ عَدْنٍ صَفْوُهـا لايُكَدَّرُ (۱)

خلاصه معنی : من پسر علي پاك از هرآلودگي واز خاندانِ هاشمم، چون خواهم افتخار کنـم همین افتخار مرا بس است ، جدم فرستادهٔ خدا بهتریـن مردمست وما چراغهایِ روشنِ خدا در زمینیم ، مادرم فاطمه فرزند احمداست، وعمویم جعفر را صاحب دوبال میخوانند، در شأن ما قرآن براستی نازل شد، وهدایت روحی در بارهٔ ما بنیکی یاد می‌شود، ایمنی از عذابِ خدا برایِ مردم مائیم، واین مطلب را گاهی پنهان وگاهی اشکار می کنیم ، مااختیار دار حوض کوثریم وبا جام رسول خدا دوست خودرا میاشامانیم، این سخن را جایِ انکار نیست .

چون دوست ما روز قیامت تشنه بسوی حوض آید ، حیدر اورا بادست خود آب دهد، حیدر پیشوائی است فرمان روا وحاکم که خداوند حق اورا بر تمام مـردم لازم ساخته است ، پیروان ما در میان مردم گرامیتریـن پیروان ، ودشمن ما روز قیامت زیانکار است . خوشا حال بندهٔایکه مارا پس از مرگ

(۱) این ابیات را کم وزیاد ومختلف نقل‌کرده‌اند .
در منتخب طریحی نـه بیت نقل‌کرده، ودر بحار ومقتل خوارزمی ومقـام هفت بیت نقل نموده‌اند وما ازناسخ نقل می‌کنیم‌که ده بیت است .

زیارت کند، بواسطه بهشت جاودانیکه نعمتهاءِ خالِص آن تیره شدنی نیست.
(کذا في هامش الناسخ).

(شماره چهارپایان امام حسین علیه السلام)

در ناسخ ج۲ ص٣٦٦ فرموده اسب سیدالشهداء را که در کتب معتبره بنام نوشته‌اند، افزون از دومال سواری نیست:

یکی اسب رسول خدا ﷺ که مرتجز [۱] نام داشت.

دوم شتری که مسنات [۲] می‌نامیدند.

واسبی که ذوالجناح نام داشته باشد، در هیچیك از کتب أحادیث واخبار وتواریخ معتبره ندیده‌ام الخ [۳].

(جنگ یک تن باسی‌هزار)

در ناسخ ج۲ ص٣٦٧ دارد که امام علیه السلام بمیدان آمد وبحکم پیمانی که با ابن سعد بسته بود مبارز طلب کرد تایکتنه بایکدیگر نبرد آغاز کنند، اول کسی که آمد تمیم بن قحطبه که از أبطال شام بود چون پلنگ خون آشام، قصد جنگ نمود.

---

(۱) مرتجز: (اسم فاعل) در لغت بمعنی کسیکه شعر رجز می‌خواند وچون این اسب شیهه وآوازش نیکو بود اورا (مرتجز) نامیدند (کذا فی هامش الناسخ).

(۲) مسناة: در لغت بمعنی رام وهموار‌است.

(۳) مؤلف رمزالمصیبه گوید: در فرهنگ عمید دارد که (ذوالجناح) صاحب بال، وبالدار، واسب تند رو، ونام اسبی که حضرت امام علیه السلام درکربلا بر آن سوار می‌شد.

حسین عليه السلام مثل برق جهنده بر او تاخت وسرش را باتیغ بپرانید ، همین طور هریك از شجاعان پي در پي آمدند وشربت مرگ نوشیدنـد ، زمین کار زار از خون کشته‌گان لاله زار گشت وعدد مقتولین افزون از شمار آمد ، ابن سعد دانست که در پهن دشت آفرینش هیچکس را آن تاب وتوان نیست که باحسین عليه السلام بتواند مقابله کند ، واگر کار بدینگونه رود، لشگر را بجمله باتیغ بپردازد، سپاهیان را بانگ زد (وَيْلٌ لَكُمْ، أَتَدْرُوْنَ لِمَنْ تُقَاتِلُوْنَ؟ هٰذَا ابْنُ الْاَنْزَعِ الْبَطِيْنِ هٰذَا ابْنُ قَتَّالِ الْعَرَبِ، فَاَحْمِلُوْا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ) .

وای برشما، آیا میدانید باکدام کس قتال می‌کنید ، این پسر انزع بطین است (۱) این پسر کسی است که شجعان عرب را بکشت ، پس از هر طرف حمله کنید براو ، پس لشگر چون دریایِ طوفانْ زای بجنبش آمد .

(رجزهای حضرت امام حسین علیه السلام)

حسین که فرزند شیر ونوباوۀ شمشیر بود، از جاي نرفت واین ارجوزه‌را قرائت فرمود: (۲) .

---

(۱) انزع : کسیکـه در دو طرف پیشانیش مـوی نروئیده باشد وبطین : بزرگ شکم .

(۲) این ارجوزه هم در متن آن اختلاف هست وهم در عدد ابیاتش .

در قمقام ص۴۵۷ (۱۷) بیت ذکر کرده .

ودر مقتل خوارزمی ج۲ ص۳۳ سه بیت ذکر کرده .

ودر بحار ج۴۵ ص۴۷ (۲۰) بیت ذکرنموده. وطریحی در ص۴۵۲ (۲۴) بیت ذکر کرده .

←

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْماً رَغِبُوا عَنْ ثَوابِ اللهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

اين گروه بيدين گشته واز پيش از ثواب خداوند پروردگار جن وانس روی‌گردان شدند .

قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيّاً وَابْنَهُ حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الطَّرَفَيْنِ

حَنَقاً مِنْهُمْ وَقالُوا أَجْمِعُوا أُحْشُرُوا النّاسَ إلىٰ حَرْبِ الْحُسَيْنِ

اين گروه از روی کينـه علي وپسرش حسن نيکوکارا کـه پدر ومادرش بزرگواراست کشتند ، گفتند : تصميم بگيريد ومردمرا براي جنگ باحسين گرد آوريد .

يالَقَوْمٍ مِنْ اُناسٍ رُذَّلٍ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ

اي قوم داد از مردمان نـاکس وپستيکه بر اهل مکه ومدينه گروهی گرد آوردند .

ثُمَّ سارُوا وَتَواصَوْا كُلُّهُمْ بِاجْتِياحِي لِرِضاءِ الْمُلْحِدَيْنِ

سپس روانه شدند وبراي خشنودي دو بيدين (يزيد وابن‌زياد) يكديگررا بکشتن من سفارش کردند .

لَمْ يَخافُوا اللهَ فِي سَفْكِ دَمِي لِعُبَيْدِاللهِ نَسْلِ الْكافِرَيْنِ

بخاطر عبيدالله زاده دو کافر در ريختن خون من از خدا نترسيدند .

وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمانِي عَنْوَةً بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهاطِلَيْنِ

اين شعر دو معني را محتمل است : (اول) پسر سعد از روی ستم لشگری

←

ودر مناقب ابن شهرآشوب ج٤ ص٧٩ (٣٢) بيت نقل فرموده .

وما از ناسخ ج۲ ص٣٦٨ نقل مي‌کنيم کـه مجموع ابياتش (٤٧) بيت مي‌شود، وترجمه‌اش از پاورقي آن‌کتاب نقل مي‌شود .

مانند باران شدید بر من ریخت (دوم) پسر سعد از روی ستم با لشگری مانند باران شدید مرا تیرباران کرد (بنابر معنی اول حرف (باء) برای تعدیه ومتعلق برمانی ، وبنابر معنی دوم بمعنی (مع) واشاره بتیر اندازی عمر سعد در صبح عاشورا میباشد) .

لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرْقَدَيْنِ

بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ

(کینهٔ اینها بر من) نه برای چیزی (گناه وجنایتی) است که در پیش از من سرزده است بلکه تنها برای افتخار کردنِ من بروشني دو کوکب تابان پیغمبریکه پدر ومادرش قرشی وعلي که بعداز پیغمبر بهترین مردمست می باشد .

خَيْرَةُ اللهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ

پسندیدهٔ خدا از میان مردم پدروسپس مادرم می باشد ، پس من پسردوپسندیدهٔ خدا هستم .

فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ

(یامقصود از فضة خود حضرت وذهب جنس طلا است ، ویامقصود از فضة مادرش زهراء وذهب پیغمبر صلی الله علیه وآله است ، ومعنی شعر بنابر احتمال اول چنین است) من نقره‌ای هستم که از طلا گرفته شده است ، پس من نقره وزاده دو طلا می‌باشم .

مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرَىٰ ؟ أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ

در میان مردم کیست که جد وپدرش چون جد وپدر من باشد؟ پس من فرزند دو سرور می‌باشم .

فاطِمُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَأَبِي قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنِ

مادرم فاطمه زهرا وپدرم شکنندهٔ کفر در جنگ بدر وحنین است .

عَبَدَ اللهَ غُلاماً يافِعاً وَقُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الوَثَنَيْنِ
يَعْبُدُونَ اللّاتَ وَالعُزّىٰ مَعاً وَعَلِيٌّ كانَ صَلّىٰ القِبْلَتَيْنِ

پدر من در کودکي وجواني خدارا پرستش مي‌کرد وبرابر بيت المقدس وکعبه نماز مي‌گذاشت . درصورتيکه قريش بُتِ لاتَ وعُزّى را ميپرستيدند .

فَأَبِي شَمْسٌ وَأُمّي قَمَرٌ وَأَنَا الكَوكَبُ وَابْنُ القَمَرَيْنِ

پس پدرم آفتاب (فلك امامت وولايت) ومادرم ماهتاب (آسمان عفت وطهارت) ومن ستاره‌اى ، زادهٔ چنين خورشيد وماهم (يعنى نور ولايت وعصمت را از آندو كسب كرده‌ام) .

وَلَهُ فِي يَوْمِ أُحُدٍ وَقْعَةٌ شَفَتِ الغِلَّ بِفَضِّ العَسْكَرَيْنِ

پدرم در جنگ أحد بواسطه پراكنده ساختن لشگر كفار واشرار موقعيت شفا بخشيدن كينه وغصهٔ اهل ايمان را دارد .

ثُمَّ فِي الأَحْزابِ وَالفَتْحِ مَعاً كانَ فِيها حَتْفُ أَهْلِ الفَيْلَقَيْنِ

موقعيت ديگرش در جنگ احزاب وفتح مكة مى‌باشد كه مرگ نكبت بار دو لشگر بيگران در آن بود .

فِي سَبيلِ اللهِ ماذا صَنَعَتْ أُمَّةُ السُّوءِ مَعاً بِالعِتْرَتَيْنِ
عِتْرَةُ البَرِّ النَّبِيِّ المُصْطَفىٰ وَعَلِيِّ الوَرْدِ يَوْمَ الجَحْفَلَيْنِ

(تمام اين كارها) براى رضاى خدا بـود ، واين أمت بدكردار در بارهٔ خاندان پيغمبـر برگزيدهٔ نيكو كار وخانـدان علي شير روز كار چه بديـها كردند .

وبروايت طريحى وابن شهرآشوب ، اين اشعار افزونست از آنچه تحرير شد .

فاطِمُ الزَّهْراءِ أُمّي وَأَبي وارِثُ الرُّسْلِ وَمَوْلَى الثَّقَلَيْنِ

مادرم فاطمه زهراء وپدرم وارث پیغمبران وسرور جن وانس است .

طَحَنَ الْاَبْطالَ لَمّا بَـرَزُوا　　يَوْمَ بَدْرٍ وَبِـأُحُدٍ وَحُنَيْنِ

روز جنگ بدر وأحد وحنين دلاوراني راكه بجنگش آمدند كوبيد ونرم كرد .

وَأخُو خَيْبَرَ اِذْ بارَزَهُمْ　　بِحُسامٍ صارِمٍ ذِي شَفْرَتَيْنِ

وبامردم خيبر باشمشير بُرّانيكه دو طرفش تيز بود مبارزه كرد .

وَالَّذِي أوْدىٰ جُيُوشاً أقْبَلُوا　　يَطْلُبُونَ الْوِتْرَ فِي يَوْمِ حُنَيْنِ

وسپاهيرا كه روز جنگ حنين بخونخواهى آمده بودند هلاك كرد .

مَنْ لَـهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرُ　　وَهَبَ اللهُ لَـهُ أجْنِحَتَيْـنِ

كيست كه عموئى مانند عموي من داشته باشد كه خداوند دو بال باو بخشيده است ؟

جَدِّي الْمُرْسَلُ مِصْباحُ الْهُدىٰ　　وَأبِي الْمُوفِي لَـهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ

جدم فرستادهٔ خدا ، چراغ هدايت است ، وپدرم بيعت عقبـه ورضوان را براي او وفاكننده است .

بَطَلٌ قَرْمٌ هِزَبْـرٌ ضَيْغَـمٌ　　ماجِدٌ سَمْحٌ قَوِيُّ السّاعِدَيْـنِ

پدرم، دلاور، سرور، شير خشمگين ، بزرگوار، بخشنده وقوى بازواست.

عُرْوَةُ الدِّيـنِ عَلِيٌّ ذاكُـمُ　　صاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ

مَعْ رَسُولِ اللهِ سَبْعاً كامِلاً　　ماعَلَى الْاَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرُ ذَيْنِ

اين علي (كه باو افتخار مي كنم) ريسمان محكم دين واختيار دار حوض كوثر وكسى است كـه هفت سال باپيغمبر برابـر بيت المقدس وكعبه نماز خواند در صورتيكه غير از آندو، مرد نماز گذاري روى زمين نبود .

تَرَكَ الْاَوْثانَ لَمْ يَسْجُدْ لَها　　مَعْ قُرَيْشٍ مُذْ نَشا طَرْفَةَ عَيْنِ

او از زمانیکه بوجود آمد بتهارا دور انداخت و بمقدار یك چشم بهمزدن هم بموافقت قریش برابر آنها سجده نکرد .

وَأَبِي كانَ هِزَبْراً ضَيغَماً يَأْخُذُ الرُّمحَ فَيطْعَنْ طَعنَتيـنِ
كَتَمَشِّي الأُسْدَ بَغْياً فَسُقُوا كَأْسَ حَتْفٍ مِنْ نَجيعِ الحَنْظَلَيْنِ

پدرم شیرخشمگین بود ومانند شیران درطلب‌شکار حمله می کرد، وضربتهای نیزه میزد، سپس دشمنانش از جام پر خون وتلخ مرگ سیراب می‌شدند .

وابومخنف نیز این اشعار را نگاشته وبعضی را نادیده انگاشته [۱] .

ذَهَبٌ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ وَلُجَيْنٌ فِي لُجَيْنٍ فِي لُجَيْنِ [۲]
فَلَهُ الحَمْدُ عَلَيْنـا واجِبٌ ماجَرى بِالفُلْكِ إِحْدَى النَّيِّرَيْنِ [۳]
خَصَّهُ اللهُ بِـفَضْلٍ وَتُقـى فَأَنَا الزّاهِرُ وَابْنُ الأَزْهَرَيْنِ [٤]
تَرَكَ الأَصْنامَ مُنْـذُ خَصَّهُ وَرَقاً بِالحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ [٥]
وَأَبـادَ الشِّرْكَ فِي حَمْلَتِهِ بِرِجالٍ أُتْرِفُوا فِي العَسْكَرَيْنِ [٦]
وَأَنا ابْنُ العَيْنِ وَالأُذُنِ الَّتِي أَذْعَنَ الخَلْقُ لَها فِي الخافِقَيْنِ [۷]

---

(۱) محشی ناسخ فرمـوده چون انتساب این قسمت از رجز بحضرت حسین علیه السلام دلیل محکمی ندارد لذا تنها بترجمه پارهٔ ازلغات اکتفا می‌کنیم .

(۲) ذهب طلا ولجین نقره .

(۳) نیرین ماه وخورشید .

(٤) تقی از تقوی، وزاهر، درخشان .

(٥) اصنام: بتها ورقا: بالا رفتن .

(٦) اباد: هلاك‌کرد. اترفوا: سرمست مال شدند .

(۷) اذعن: یقین‌کرد، خانقین: مشرق ومغرب .

نَحْنُ أَصْحابُ الْعَبا خَمْسَتُنا قَدْ مَلَكْنا شَرْقَها وَالْمَغْرِبَيْنِ (۱)
ثُمَّ جِبْرِيلُ لَنا سادِسُنا وَلَنا الْبَيْتُ كَذا وَالْمَشْعَرَيْنِ (۲)
وَكَذَا الْمَجْدُ بِنا مُفْتَخِرٌ شامِخاً يَعْلُو بِهِ فِي الْحَسَبَيْنِ (۳)
فَجَزاهُ اللهُ عَنّا صالِحاً خالِقَ الْخَلْقِ وَمَوْلَى الْمَشْعَرَيْنِ
عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى صاحِبُ الْحَوْضِ مُعِزُّ الْحَرَمَيْنِ
يَفْرُقُ الصَّفّانِ مِنْ هَيْبَتِهِ وَكَذا أَفْعالُهُ فِي الْخافِقَيْنِ
وَالَّذِي صَدَّقَ بِالْخاتَمِ مِنْهُ حِينَ ساوى ظَهْرَهُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ
شِيعَةَ الْمُخْتارِ طِيبُوا أَنْفُساً فَغَداً تُسْقَوْنَ مِنْ حَوْضِ اللُّجَيْنِ
فَعَلَيْهِ اللهُ صَلّى رَبُّنا وَحَباهُ تُحْفَةً بِالْحَسَنَيْنِ

اینوقت چون شیر خشمگین دست از جان شسته ودل بر خدای بسته ، بر میمنهٔ لشگر حمله افکند واین شعر بگفت :

اَلْقَتْلُ أَوْلى مِنْ رُكُوبِ الْعارِ وَالْعارُ أَوْلى مِنْ دُخُولِ النّارِ

کشته شدن از ارتکاب ننگ بهتراست وننگ از رفتن بآتش جهنم بهتراست.

وباتیغی چون صاعقهٔ آتش بار خویش را بر خیل کفار زد وزمین را از خون کفار سرخ نمود میمنه را درهم شکست ومردم را پراکنده ساخت وقصد میسره فرمود واین رجز بخواند .

اَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ آلَيْتُ اَنْ لا اَنْثَني
اَحْمِي عِيالاتِ أَبِي اَمْضِي عَلى دِينِ النَّبِي

من حسین پسر علي هستم بر خود واجب شمرده‌ام که از راه حق برنگردم

---

(۱) اشاره بحدیث کساء است .

(۲) جبرئیل: در زیر کساء نفر ششم ما بود خانه خدا وعرفات ومشعر مال‌ماست .

(۳) مجد: بزرگی. شامخ: بلند .

اکنون از خاندان پدرم حمایت می کنم ومطابق دین پیغمبر رفتار مینمایم.

وچون سیل بنیان کن جانب میسره گرفت واز جنگیدن در میدان وحرارت خورشید در گرمای ظهر وحمله اسلحهٔ جنگ وجریان خون از جراحتهای شمشیر وسنان، سخت عطشان بود، ودر آن تاب وتب، آب طلب می‌فرمود وزبان مبارك در دهان می‌گردانید وَالْعَطَشِ مي گفت وبااینحال آن حضرترا ترسی نبود (قَالَ السَّيِّدُ[1] : قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ : فَوَاللهِ مَارَأَيْتُ مَكْثُوراً قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَأَهْلِ بَيْتِهِ أَرْبَطَ جَاْشاً مِنْهُ) .

عبدالله بن عماد گفت: [2] قسم بخدای، هر گز ندیدم مردی‌را که لشگرهای بزرگ اورا احاطه کرده باشند وفرزند اورا کشته باشند وأهل بیت اورا محصور ومستأصل ساخته باشند، واو همچنـان دلدار وقوي القلب صابر وثابت بپاید وچون شیر درنده آهنگ رزم آزماید، وگرد اضطراب واضطرار بر دامان وقارش ننشیند.

---

(۱) قال فی اللهوف المترجم ص۱۱۹ سطر (٤) .

ودر معالی السبطین ج ۲ ص۱٦ اینطور نقل کند کـه راوی گفت : فوالله مارأیت مکثوراً قط قد قتل ولده وأهل بیته وأصحابه أربط جاشاً ولا أمضی جناحا ولا أجرء مقدماً من الحسین علیه السلام الخ .

ودر قمقام ص٤٥٨ ومهیج الاحزان یزدی ص ۲۲۱ از حمید بن مسلم نقل کند که گفت : بخدای قسم هیچکس چون او ندیدم کـه برادران وفرزنـدان وأصحاب اورا کشته وسپاه دشمن گرد وي گرفته باشند وخود چنین رابط الجأش (شجاع) وثابت الجنان (یعنی دلش محکم وقویتر باشد) یکتن تنها درمقابل چندین هزار خصم خونخوار ایستاده کار زار کند .

(۲) کمافي الناسخ ج۲ ص۳۷٤ .

(عدد مقتولين بدست آن حضرت)

بالجمله ، ميزد وميكشت ولشگر از پيش روى او چون گله گوسفند از گرگ ميرميدند .

تا بروايت ابن شهرآشوب [1] ومحمد بن أبي طالب هزار ونهصد وپنجاه كس ازآن كفار را باتيغ درگذرانيد سواي مجروحين .

ودر مهيج الاحزان ص۲۲۱ دارد چهارصد سواره وپياده را روانه جهنم كرد .

ودر اسرار الشهاده ص۳٤٥ سطر (۱۸) دارد كه سيصد وسي‌هزار نفر را بكشت . وعدد لشگر ابن زياد چهارصد وشصت‌هزار بوده‌اند انتهى .

ودر معالى السبطين ج۲ ص۱٦ سطر آخر از روضة الشهداء نقل كند كه دوازده هزار مرد از دشمن را بكشت .

لختى اطراف او از دشمن تهى گشت ، پس اندكى از ميان لشگر كناره گرفت وفرمود: (لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)

ديگر باره سرهنگان سپاه بانگ بر لشكر كوفه زدند وانها كه پرا كنده شده بودند جمع كردند وتحريص وترغيب بر جنگ نمودند وهمه هم دست شدند وبرآن امام مظلوم عطشان حمله آوردند. آن حضرت چون برق جهنده يكتنه خودرا در ميان آن لشكر افكند .

---

(۱) مناقب ج٤ ص۱۱۰ وناسخ ج۲ ص۳۷٤ .

(ندای غیرت بر بی‌غیرتان کوفه) (۱)

در ناسخ ج۲ ص۳۷۵ دارد که چهارهزار کماندار تیر بچله کمان برنهادند و کمین بگشادند وسواران حملهای پی در پی نمودند، وپیادگان بپرتاب کردن سنگها پرداختند وآن حضرت را مانند دائره در میان آوردند ومیان حضرت وخیام اهل‌بیت حائل ومانع شدند، وجماعتي بطرف خیمه‌های رفتند، امام عليه السلام چون این بدانست صیحه‌ای بایشان زد وفرمود:

(یا شیعَةَ آلِ أبي سُفْیانَ ان لَمْ یکُن لکُمْ دینٌ وَلاتَخافُونَ الْمَعادَ فکُونُوا اَحْراراً في دُنْیاكُمْ وَارْجِعُوا اِلىٰ أحْسابِكُمْ اِذْ كُنتُمْ أعْراباً (۲))

اي شیعیان آل ابی‌سفیان اگر چند ترك دین کردید واز خداوند وروز معاد ترس ندارید، کم از آن نباشید که در دار دنیا خویش را در شمار آزادگان گیرید، واگر خویش را از عرب میشمارید بخصلت حسب ونسب خویش باز گردید.

شمر گفت: (مٰاتَقُولُ یاحُسَیْنُ؟ فَقٰالَ: أَقُولُ: أنَا الَّذِي أُقٰاتِلُكُمْ وَتُقٰاتِلُونِي وَالنِّساءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ فَامْنَعُوا عُتاتكم (عِتانَكُمْ) عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمي

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۷۵ وبحار ج٤٥ ص٥۱ ولهوف مترجم ص۱۲۰ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۳.

مؤلف گوید: در تحت عنوان (حسین در گودال قتلگاه) چیزیکه مناسب مقام است ذکر می‌شود.

(۲) ودر مقتل خوارزمی ج۲ ص۳۳ اینطور نقل کند (ویحكم یاشیعة آل أبی‌سفیان ان لم یكن لكم دین وكنتم لاتخافون المعاد فكونوا احراراً فی دنیاكم هذه وارجعوا الی احسابكم ان كنتم عرباً كماتزعمون).

مادُمْتُ حَیّاً) شمر گفت: چه می‌گوئی ای حسین (در بعض کتب[1] چه می‌گوئی ای پسر فاطمه) فرمود می‌گویم من باشما جنگ میکنم وشما بامن نبرد میکنید، زنان را در میانه چه گناه است کـه متعرض ایشان میشوید؟ سرکشان خودرا (یاعنان خودرا) باز کشید وچند که من زنده‌ام بجانب من گرائید وبامن رزم آزمائید، در مقاتل ابوالفرج ص ۷۹ دارد (وَیْلَکُمْ اِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ فَکُونُوا اَحْراراً فِي الدُّنیا فَرَحْلِي لَکُمْ عَنْ ساعَةٍ مُباحٌ) یعنی وای برشما اگر دینی برای شما نیست لا اقل در دنیا آزاده باشید پس اسباب واثـاث که در سفر بـاخود دارم یك ساعت دیگر برای شما مباح است.

شمر گفت: این روا باشد ای پسر فاطمه.

پس شمر بلشکریانش بانك زد از خیمه‌ها برگردید وخودش‌را قصد کنید بجان‌خودم او کفو کریم‌است[2] لاجرم لشکریان دست دردست دادند وصف در صف بستند وآماده قتل امام علیه‌السلام شدند.

آن حضرت در برابر صف آمد وباصدای بلند فریادزد، وفرمود:

(یاوَیْلَکُمْ عَلیٰ مَ تُقاتِلُونِي؟ اَعَلیٰ حَقٍ تَرَکْتُهُ؟ اَمْ عَلیٰ سُنَّةٍ غَیَّرْتُها؟ اَمْ عَلیٰ شَرِیعَةٍ بَدَّلْتُها).

وای برشما، از چه روی بامن قتال میدهید وبر قتل من اقدام می‌کنید؟ آیا حقی را ترك کرده‌ام؟ یا سُنتی‌را تغییر داده‌ام؟ یـا شریعتی ودینی را تبدیل نموده‌ام؟

در جواب گفتند:

(بَلْ نُقاتِلُكَ بُغْضاً مِنّا لِاَبِیكَ وَمافَعَلَ بِاَشْیاخِنا یَوْمَ بَدْرٍ وَحُنَیْنٍ).

---

(۱) کمافی الناسخ ج۲ ص۲۷۵ والبحار ج۴۵ ص۵۱ ولهوف مترجم ص۱۲۰.

(۲) ناسخ ج۲ ص۲۷۵ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۳ وبحار ج۴۵ ص۵۱.

بلکه باتو میجنگیم بواسطه بغض و کینهٔ‌ای که باپدرت داریم چون درجنك بدر وحنین بزرگان مارا بکشت .

حسین علیه‌السلام چون این کلمات را بشنید ، سخت بگریست واین شعر را بفرمود :

يارَبِّ لاتَتْرُكَنّي وَحيداً فَقَدْ تَرى الْكُفّارَ وَالْجُحُودا
قَدْ صَيَّرُونا بَيْنَهُمْ عَبيداً يُرْضُونَ في فِعالِهِمْ يَزيداً
أمّا أخي فَقَدْ مَضى شَهيداً مُعَفَّراً بِدَمِهِ وَحيداً
في وَسْطِ قاعٍ مُفْرَداً بَعيداً وَأَنْتَ بِالْمِرْصادِ لَنْ تَحيدا

یعنی پروردگارا : مرا تنها وامگذار ، تو که این کافران وافکار آنهارا میبینی ، مارا مثل بندگان بین خود قرار داده وکارهای خودرا برای خرسندی یزید انجام میدهند ، برادرم شهید شد وتنها و آغشته بخون میان بیابان همواره ودور افتاده ولکن توهمیشه بر سر راه گنهکاران هستی. (كذا في هامش الناسخ)

(استغاثه حسین علیه السلام از شهدای زنده دل)

در ناسخ ج۲ ص۳۷۷ دارد آن گاه از راست وچپ نگران شد ، دید همه أصحاب وبرادران وفرزندان در خاك وخون آغشته‌اند بنا کرد هریك از ایشان را صدا کند پس فرمود :

(يا مُسْلِمَ بْنَ عَقيلٍ، وَيا هانيَ بنَ عُروَةَ، وَيا حَبيبَ بْنَ مُظاهِرٍ، وَيا زُهَيْرَ بْنَ الْقَينِ، وَيا يَزيدَ بْنَ مُظاهِرٍ، وَيا يَحْيىَ بْنَ كَثيرٍ، وَيا هِلالَ بْنَ نافِعٍ، وَيا ابراهيمَ بْنَ الحُصَيْنِ، وَيا عُمَيرَ بْنَ المُطاعِ وَيا أَسَدُ الكَلبي وَيا عَبدَاللّه بْنَ عَقيلٍ وَيا مُسْلِم بنَ عَوْسَجَةَ ويا داوُدَ بْنَ الطِّرِمّاحِ، وَيا حُرُّ الرِّياحِيّ، وَيا عَلِيَّ بْنَ الحُسَيْنِ، وَيا أَبطالَ الصَّفا، وَيا فُرسانَ الْهَيجاءِ، مالي أُناديكُمْ فَلاتُجيبُوني؟ وَأَدعُوكُمْ فَلاتَسمَعُوني؟ أَنتمُ نِيامٌ أَرْجُوكُمْ تَنْتَبِهُونَ؟ أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَن

اِمامِکُمْ فَلاتَنْصُرُونَهُ ؟ فَهٰذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ ، اَیُّهَا الْکِرامُ ، وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ ، الطُّغاةَ اللِّئامَ ، وَلٰکِنْ صَرَعَکُمْ وَاللهِ رَیْبُ الْمَنُونِ وَغَدَرَ بِکُمُ الدَّهْرُ الْخَئُونُ ، وَاِلّا لَما کُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِی تَقْصُرُونَ وَلا عَنْ نُصْرَتِی تَحْتَجِبُونَ فَها نَحْنُ عَلَیْکُمْ مُفْتَجِعُونَ وَبِکُمْ لاحِقُونَ فَاِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ .

یعنی ای مسلم بن عقیل ، وای هانی بن عروة ، وای حبیب بن مظاهر ، وای زهیر بن القین ، وای یزید بن مظاهر ، وای یحیی بن کثیر، وای هلال بن نافع، وای ابراهیم بن حصین، وای عمیر بن مطاع، وای أسد کلبی، وای عبدالله ابن عقیل، وای مسلم بن عوسجة، وای داود بن طرماح، وای حر ریاحی، وای علی بن الحسین، وای شجاعان روز صفا، وای اسب سواران روز تنگنای نبرد چه شده مرا که هرچه شمارا صدا می کنم جوابمرا نمی‌دهید وشمارا دعوت می کنم نمیشنوید ، شمارا خواب ربوده امیدوارم بیدار شوید، یاچیزی مانع شده از دوستی شما نسبت بامام خودتان پس یاریش نکنید، این زنهای پیغمبرند که بواسطه فقدان شما اسیر رنج وعنایند .

پس بلند شوید از خواب خود ای بزرگواران واین مردمان پست فطرترا از حرم رسول خدا دفع کنید .

ولکن افسوس بخدا قسم شمارا مرگ برزمین‌زده، وروزگار خیانت‌کار بر شما بی‌وفائی کرده، والا شما از کسانی نبودید که از دعوت من کوتاهی کنید یا از یاری‌من دست باز دارید، پس ما بشما مصیبت زده‌ایم وبشما ملحق شونده‌ایم ما برای خدائیم وبسوی او باز گشت خواهیم کرد واین اشعار را قرائت فرمود (۱) :

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۲۱۵و۳۷۸ ولهوف المترجم ص۱۱۲ ومعالی السبطین ج۲ ص۱۰ .

قَوْمٌ اِذا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ وَالْقَوْمُ(۱) بَيْنَ مُدَّعِسٍ وَمُكَرْدَسِ
لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا يَتَهافَتُونَ عَلَىٰ ذَهابِ الْاَنْفُسِ
نَصَرُوا الْحُسَيْنَ فَيالَها مِنْ فِتْيَةٍ عافُوا الْحَياةَ وَالْبَسُوا مِنْ سُنْدُسِ(۲)

یعنی گروهیکه هرگاه در شدت جنك برای رفع گرفتاری خوانده شوند دلهای خودرا بالای زرهها پوشیده وبرای جانبازی بر یکدیگر پیشی می گیرند ، یاری کردند حسین را ای کاش اینطور جوانانی بودند که زندگی را رهانمودند واز لباسهای بهشتی پوشیدند .

ودر معالی السبطین ج ۲ ص ۱۰ این مرثیه را نقل کند از زبانحال آن حضرت .

بِالْاَمْسِ كانُوا مَعِي وَالْيَوْمَ قَدْ رَحَلُوا
وَخَلَّفُوا فِي سُوَيْدِ الْقَلْبِ نِيراناً
نَذْرٌ عَلَيَّ لَئِنْ عادُوا وَاِنْ رَجَعُوا
لَأَزْرَعَنَّ طَرِيقَ الطَّفِ رِيحاناً

یعنی دیروز همه بامن بودند ولی امروز همه بار سفر بستند ورفتند، من نذر می کنم که اگر باز بر گشتند من راه کربلا را برای ایشان گل کاری می کنم.

(زبانحال مناسب مقام از جوهری)

کجا رفتند اصحاب کبارم که من اینسان غریب وخوار وزارم
کجائی ای علی اکبر جوانم کجائی قاسم ای آرام جانم
کجائی ای علمدار سپاهم معین یاور وپشت وپناهم

(۱) لهوف ومعالی السبطین (والخیل بین الخ) .
(۲) این بیت در لهوف وموضعی از ناسخ ذکر نشده .

زجا خیزید اي رعنا جوانان به بینید از جفا در این بیابان
عیال من غریب وبی پناهند گرفتار واسیر این سپاهند
شما آسوده از هر رنج ومحنت مکان کرده همه در باغ جنت
ولي من باغم ومحنت قرینم در این صحرا غریب وبی معینم
نه باك از نیزه وشمشیر دارم نه خوفی از سنان ونیزه دارم
از آن ترسم که گر من کشته گردم زتیغ کین بخون آغشته گردم
گذارد شمر پا در خیمه‌هایم زند سیلی بروی طفل‌هایم

(ورود حسین علیه السلام بشریعه فرات)

در ناسخ ج۲ ص۳۷۸ گوید : چیزیکه مجملش آن است ، سپاه ابن سعد سواره وپیاده دفعة واحدة بر آن حضرت حمله کردند وحسین علیه‌السلام چون شیر غضبناك در مقابل ایشان در آمد ، وشمشیر در ایشان نهاد وآن گروه انبوه را بزخم تیغ وطعن نیزه چنان بخاك می‌افکند که باد خزان برگ درخت انگوررا میریخت، از کثرت عطش جانب فرات‌را گرفت ،کوفیان دانسته بودند که اگر شربتی آب بنوشد ده چندان ازاین بکوشد وبکشد، همگان بطرف شریعه آمدند وراه آب‌را هرچه محکمتر بستند .

اعور سلمی، وعمرو بن‌حجاج زبیدی ، که باچهارهزار مرد کمان‌دارموکل شریعه بودند، بانك برسپاه زدند که: که مواظب‌باشید حسین راه بآب پیدانکند آن حضرت مانند شیر برایشان حمله کرد وصفوف ایشان را بشکافت وطریقه شریعه را ازدشمن گرفت، واسب بفرات‌راند وسخت تشنه‌بود واسب آن‌حضرت نیز تشنگی از حد افزون داشت .

(قالَ الحُسَیْنُ: أَنْتَ عَطْشانٌ وَأَنَا عَطْشانٌ ، وَاللهِ لا ذُقْتُ الماءَ حَتّٰى تَشْرَبَ)

امام حسین علیه السلام فرمود: تو تشنه‌ای و من تشنه‌ام سوگند بخدای آب نیاشامم تا تو آب نخوری ، مثل اینکه اسب کلام حضرت‌را فهمید سر بلند کرد یعنی تا تو آب نخوری من آب نخورم ، پس امام علیه السلام دست برد و کفی آب برداشت وفرمود: آب بخور که من آب می‌آشامم .

ناگاه حصین بن نمیر تیری بجانب آن حضرت انداخت وآن تیر بر دهان مبارکش آمد وخون جاري شد .

وبروایت شیخ مفید [۱] حسین علیه السلام در اینوقت بر مسنات (شتر) سوار بود .

واز آن طرف سواري فریاد برداشت که اي حسین تو آب مینوشی ولشکر بسرا پردهٔ تو می‌رود وهتک حرمت تو می کنند، چون حسین این‌را بشنید آب از کف بریخت واز شریعه بیرون تاخت وبانیغ سپاه کوفه را پراکنده نمود وبسرا پردهٔ خویش آمد معلوم شد آن ملعون خدعه ونیرنگ زده .

(آخرین وداع حسین علیه السلام بااهل بیت علیهما السلام)

پس باردیگر اهل بیت را وداع گفت فرمود: (یازَیْنَبُ یاأُمَّ کُلْثُومَ یاسُکَیْنَةُ) اهل بیت همگان باحال آشفته وجگرهاي سوخته وخاطرهايِ خسته ودلهای شکسته در نزد آن حضرت جمع شدند ، در خاطر هیچ آفریده‌ای صورت‌نبندد که ایشان باچه حال بودند، ایشان را وداع گفت وبصبر وسکون وصیت فرمود، وفرمان داد تا جامه‌ای که در خور اسیریست بپوشند .

(وَقالَ لَهُمْ : اِسْتَعِدُّوا لِلْبَلاءِ وَاْعلَمُوا أَنَّ اللهَ حافِظُکُمْ وَحامِیکُمْ وَسَیُنْجِیکُمْ مِنْ شَرِّ الْاَعْداءِ وَیَجْعَلُ عاقِبَةَ أَمْرِکُمْ اِلیٰ خَیْرٍ وَیُعَذِّبُ أَعادِیکُمْ بِأَنْواعِ الْبَلاءِ

(۱) ارشاد مفید ص۲۴۰ .

وَيُعَوِّضُكُمُ اللهُ عَنْ هذِهِ الْبَلِيَّةِ أَنْواعَ النِّعَمِ وَالْكَرامَةِ ، فَلا تَشْكُوا وَلا تَقُولُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ ما يَنْقُصُ قَدْرَكُمْ)

فرمود: آماده بلا باشید وبدانید که خداوند حافظ شماست وازشما حمایت می‌کند ، واز شرّ دشمنان نجات می‌دهد ، وعاقبتِ امرِ شمارا ختم بخیر کند ، ودشمنان شمارا بأنواع بلا مبتلا سازد ، وعذاب نماید ، وشمارا بأنواع نعمتها وکرامتها عوض دهد، پس زبان بشکوه مگشائید وسخني که اجرِ شمارا ناقص کند مگوئید (۱) .

آقای فلسفي در نهضت حسيني ص ۱٤٤ از انوار المجالس نقل کند که حضرت عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سرْ وزره رسول اکرم را در برْ وذوالفقارِ پدر را در کمرْ وسپر حضرت حمزه را بسر دوشْ ونیزهِ جعفرِ طیار را همراه وبسر ذو الجناح سوارْ ووداع نمود وروانه میدان گردید ناگاه صداي ضعیفی شنید مهلاً مهلا یاابن الزهراء ، حضرت نگاه کرد دید خواهرش زینب علیها السلام است ایستاد وبي‌بي عالم عرض کرد مي‌خواهم بوصیت مادرم زهراء علیها السلام رفتار کنم زیرا سفارش نمود موقعیکه حسینم روانهِ میدان شد تو زیر گلویش را ببوس در ریاحین الشریعة ج۳ ص ۱۰٤ مینگارد زینب علیها السلام چون بوسید سخت بگریست وامام اورا تسلیت وبزبانِ حال به برادر عرضه داشت :

مرو مرو که فلك کارش اعتبار ندارد
مرو که بي گُل رویت دلم قرار ندارد
عزیز من چه مقابل شدی بلشکر دشمن
بگو که زینب من تاب انتظار ندارد

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۸۰ .

اگر اجازه دهي جمله صف كشيده بيائيم
بابن سعد بگوئيم حسين گناه ندارد
توئي پناهِ منُ واهل بيتِ بيِ سامان
پناه عالميان زينبتْ پناه ندارد
تو حال ميروي آهسته تر برو كه به بينم
رخ چه ماه تورا چون دلم قرار ندارد
انتهى مافي النهضة .

(وداع حضرت باخواهرش زينب زبانحال از جوهری)

ای زينب غم پرور اينور دو چشمانم
ای بيكس وبي ياور اي خواهر گريانم
امروز مرا باتو اين آخر ديداراست
هجران تو ايخواهر آتش زده بر جانم
اين زندگی دنيا اين عالم مافيها
ديگر بچه كار آيد از بعد جوانانم
از مرگِ همه ياران گر صبر كنم شايد
از داغ علي اكبر من زنده نمی‌مانم
افسوس كه شد كشته درخونِ خودآغشته
عباسِ علمدارم سقايِ شهيدانم
از سينه مكش افغان از خيمه ميا بيرون
چون شمر كشد خنجر بر حنجر عريانم

از کینه این لشکر چون شد تن من بی‌سر
از بعد من مضطر جان تو وطفلانم
چون شمر گذارد پا در خیمه پی غارت
مگذار زند سیلي بر روي یتیمانم

(وداع حضرت بااهل حرم از درة العلماء) (۱)

چو شاه تشنه جگر کرد عزم رفتن میدان
پیِ وداعِ حَرَمْ شد بخیمه‌گاه غریبان
کشید ناله زِ دلْ کأي حرم سراي پیمبر
زخیمه‌گه بدر آئید این زمان همه یکسر
جهادِ نوبتِ یاران گذشت ووقت من آمد
زمان عمر برفت ووداع جان وتن آمد
حمیده خواهر من اي جفا کش دوران
بمرگ من مخراشی رخ ومدر تو گریبان
بفوتِ مادرُ وجدٌ وبـرادر وپدرتْ
که بـه زمن همه بودند جمله در نظرت

بماتم همه بودی صبور ومدحتگر — کنون بماتم من صبر کن تو ایخواهر
مگو ویل ومزن‌صرخه ای‌صدیقه‌ثانی — بصبر وحِلِم تحمّل نما هرآنچه‌توانی
لباس کهنه بپوشان حریم در بدرم‌را — که عنقریب به بینی بروي‌نیزه سرم را
طلبکنند پدر چونکه طفلهای یتیم — بده تسلی ایشان بعابدین ألیمـم
اگر سراغ برادر کند سکینهٔ گریان — بود برادر او درجهان هر آنچه مسلمان

---

(۱) اعلمی در ج۱٦ ص۲۱۳ ازکتاب خود نقل کند .

مگو تو هیچ کلامی که نقص اجر تو آرد
مباد دیو رجیمت ز صبر وحلم در آرد
براه شام تو غافل مشو ز حال یتیمان
شتر سواری وشب رفتن وأذیت عدوان

بقدر قوه نگه داری غریبان کن
بهر بلیه پرستاری یتیمان کن
سکینه‌را ز همه بیش کن پرستاری
برای‌خاطر‌من خاطرش‌نگهداری
خداي دوست بدارد یتیم‌داران را
دل شکسته وچشمان‌اشك‌باران‌را
بدل نوازي طفل صغیر ای‌خواهر
خداي گفته که أما الیتیم فلا‌تقهر
دهد‌نجات‌بزودي‌خدا ز شرّعدایت
کند امور شمارا بروزگار کفایت
مراجعت‌بمدینه‌کني چو دفعهٔ دیگر
بوقت نافلهٔ شب بکن‌تو یادِ برادر
بدوستان جگر خون من سلام مرا
رسان و بر همه یکسر بگو پیام‌مرا
که‌آب‌سرد چو نوشید یادمن آرید
بحال غربت‌من‌خون‌زدیدگان باريد
هزار حیف نبودید جمله دربرِ من
که بنگرید همه‌حلقِ‌خشك‌اصغر‌من
نظر کنید و به بینید ظلم دشمن را
بطفل تشنهٔ من منع آب دادن را
پس‌آن‌زمان‌زحرم کهنه‌پیرهن‌طلبید
بزیر جامهٔ خود جامهٔ کهن پوشید
که‌شاید این به‌تنم ساتر کفن‌باشد
بزیر سم ستوران حجاب من باشد

سکینه را سر زانوي مرحمت بنشاند
بروي همچو مهش‌بوسه داد واشك‌فشاند
اي عزیز پدر این قدر مکن زاري
چو بی پدر شوي آندم بگریه حق داري
بنوك ني سر پر خون من هنوز ندیدي
سر برهنهٔ وگریان بهر طرف ندویدي

گشوده بـر سر نعشم نگشته گيسويت
هنوز سيلي دشمن نخورده بـر رويت

شتر سوار نرفتي بهر ديار وقفار — بلا حجاب نگشتي بكوچه و بازار
هنوز خار مغيلان نرفته درپايت — هنوز كنج خرابه نگشته مأوايت
باشك‌خويش‌مسوزان‌دل‌فكارمرا — مبرز گريهِ خود طاقت وقرار مرا
وداع كردحرم‌را وروبميدان كرد — بناي‌ِصبرجهان‌را چو سيل ويران كرد
بريد دل‌ْزِ جهان‌عازم‌شهادت‌شد — ز اهل بيت‌گذشت وفداي امت شد

(زبانحال زينب مظلومه باشاه تشنه جگر) از جوهرى

اى برادر منِ سَرْ گشته وحيران چكنم
از پس قتل تـو با خيل اسيران چكنـم
خوارى درد غريبى همه سهلست ولي
از غم هجر تو وداغ جوانان چكنـم
بصف كرب وبلا هرچه كشيدم گذشت
روزِ وارد شدنِ كوفـه ويران چكنم
مجلس زاده مرجانـه اگر صبر كنـم
بعد از آن واقعه در گوشه زندان چكنم
از غم كوفه وزندان اگر آسوده شدم
در ره شام باين لشكر عدوان چكنـم
وارد شام چو گشتم به آن حال خراب
سر بـازار روي ناقـه عريان چكنـم

شام در گوشه ویرانـه چه شد منزل مـا
بـا یتیمان تو ونالـهٔ طفلان چکنـم
آخر کار در آن منزل میشوم بزیـد
گر تورا چوب‌زند بر لب ودندان‌چکنم

(وله ایضاً)

بگفتا که ای پادشاه عراق امان از جدائی فغان از فراق
حذر کن ازاینقوم کفر ونفاق امان از جدائی فغان از فراق
وصیت نموده بمن مادرت کـه امروز اندر دم آخرت
ز نم بوسه بر حنجر انورت امان از جدائی فغان از فراق
من آخر تورا مهربان‌خواهرم جوانمرده وبیکس ویـاورم
ز مرگت مکن‌خاك‌غم‌برسرم امان از جدائی فغان از فراق
پس‌ازمرگت تو ایشه‌بی‌معین چه سازم من خسته دل غمین
بااین طفلهاي یتیم وحزین امان از جدائی فغان از فراق
شه‌کربلا بادو چشم پرآب بپاسخ چنین داد اورا جواب
که ایخواهر بیکس دلکباب امان از جدائی فغان از فراق
خدا حافظ ای‌زینب‌مضطرم خدا حافظ ای مهربان خواهرم
خدا حافظ ای‌نور چشم‌ترم امان از جدائی فغان از فراق
ز بعد علي اکبر نو جوان نخواهم دیگر زندگی در جهان
قدم‌کشته‌ازماتمش‌چونکمان امان از جدائی فغان از فراق
ندارم‌بغیر از تو چون‌خواهری پس از مرگت من از ره یاوری
بکن بایتیمانِ مَنْ مادري امان از جدائی فغان از فراق

چوآسوده کشتی‌زرنج‌ومحن — چه از شام غم رفتی اندر وطن
بصغرای‌محزون‌بگو اینسخن — امان از جدائی فغان از فراق
بهر روز شب با دل بی‌قرار — بود ذاکـر از بهر من اشکبار
ازاین گریه دارد بسی افتخار — امان از جدائی فغان از فراق

(اعلام حضرت که لباسهای مناسب اسیری بپوشند)

در معالی السبطین ج ۲ ص۱٤ دارد وقتیکه حضرت امر فرمـود لباسهای مناسب اسيري بپوشند ، حضرت زینب سبب سؤال کرد .

حضرت فرمود : گویا باین زودي می‌بینـم شمارا مانند کنیزان وبندگان جلو اسب‌سواران میرانند وبه بدترین عذاب شمارا عذاب می‌کنند، چون زینب این را بشنید گریست وفریاد (وا وحدتاه : وا قلة ناصراه: وا سوء منقلباه : وا شوم صباحاه :) بلند کرد، و یخه چاك زد، وموهایش را پریشان نمود، ولطمه بصورت زد .

پس حسین عليه السلام فرمود : (مهلا یابنت المرتضی ان البکاء طویـل) آرام باش اي دختر عليّ مرتضی گریه طولانی خواهد بود .

چون حسین خواست از خیمه بیرون رود، زینب دامنش‌را گرفت وعرض کرد ای برادر آرام گیر وتوقف نما تـا من توشۀای از جمالت بگیـرم وبقد وبالایت نگاه کنم، ووداعی کنم که دیگر دیداری پس از آن امید ندارم .

فَمَهْلاً اَخِي قَبْلَ الْمَمَاتِ هُنَيْئَةً — لِتَبَرَّدِ مِنِّـي لَوْعَة وغَلِيـل

پس شروع کرد دست وپـای برادر را بوسیدن زنهایِ دیگر اطرافش را گرفتند ودست وپاهای حضرت را بوسیدند .

پس حضرت ایشان را ساکت نمـود وبسویِ خیمه ها برگردانیـد ، پس

خواهرش زينب را طلبيد وأمـر بصبرش نمود ودست مباركش را بر سينه اش كشيد واز جزع و بي تابى آرامش كرد ، وثواب صابران راكه خداوند آماده كرده بيان فرمود ، وكراماتيكه خدا به مقربين وعده داده ذكر نمود .

پس زينب راضي شد واظهار خوشحالي نمود ، وعرض كرد برادر خاطر جمع باش وچشمت روشن باد همانطوريكه شما دوست داريد ومى‌خواهيد وراضى هستيد من عمل خواهم كرد .

صَبَرْتُ عَلىٰ شَيْءٍ أَمَرَّ مِنَ الصَّبْرِ سَأَصْبِرُ حَتىٰ يَعْجِزَ الصَّبْرُ عَنْ صَبْرِي

صبر مى كنم برچيزيكه تلختراست از صبر (چادروا) وزوداست چنان صبر كنم كه صبر از صبر من عاجز ماند .

(اسب طلب نمودن حضرت)

واز بعض مقاتل نقل كند كه چون حضرت خواست بميدان جنك تشريف ببرد نگاهى براست وچپ نمود وصدا زد آيا كسى هست كه اسب مرا بياورد؟ زينب شنيد واسب برادر را آورد وعرض كرد :

لِمَنْ تُنادِي وَقَدْ قَرَحْتَ فُؤادي

چه كس را ميخوانى قلبم را مجروح كردى .

(شاعرى گويد)

مَنْ ذَا يُقَدِّمُ لِي الْجَوادَ[1] وَلَأْمَتِي[2] وَالصَّحْبُ صَرْعىٰ وَالنَّصِيرُ قَلِيلُ

كيست اسب وزره مرا بياورد ، وحال آنكه ياران روى زمين افتاده‌اند و

(۱) جواد : اسب .
(۲) لأمه : زره .

یاری کننده گان کم شده اند .

فَأَتَتْهُ زَيْنَبُ بِالْجَوادِ تَقُودُهُ وَالدَّمْعُ مِنْ ذِكْرِ الْفِراقِ يَسِيلُ

زینب در حالیکه اشک فراقش جاری بود اسب را آورد .

وَتَقُولُ قَدْ قَطَعْتَ قَلْبِي يا أَخِي حُزْناً وَيالَيْتَ الْجِبالُ تَزُولُ

وفرمود رگهای قلبم را ای برادر پاره کردی ای کاشک کوه ها از هم می پاشید .

وَلِمَنْ تُنادِي وَالْحُماةُ (۱) عَلَى الثَّرى صَرْعى وَلا مِنْهُمْ يَبُلُّ غَلِيلُ (۲)

چه کسی‌را صدا میزنی وحال انکه طرفداران روی خاك افتاده‌اند و کسی نمانده که بتواند تشنه‌ای را آب دهد .

مافِي الْخِيامِ وَقَدْ تَفانى أَهْلُها إِلّا نِساءٌ وَلَها (۳) وَعَلِيلُ

در خیمه‌ها کس نماند جز یك مشت زنهای بچه مرده وعلیل بیمار .

أَرَأَيْتَ أُخْتاً قَدْ أَتَتْ لِشَقِيقِها (٤) فَرَسَ الْمَنُونِ (٥) وَلا حِمىً وَكَفِيلُ

آیا دیده‌ای خواهری اسب مرگ برادرش را بیاورد ، وطرفدار و کفیلی نداشته باشد .

فَتَبادَرَتْ مِنْهُ الدُّمُوعُ وَقالَ يا أُخْتاهُ صَبْراً فَالْمُصابُ جَلِيلُ (٦)

پس اشک بر چشمان حسین دوید وفرمود ای خواهر صبر کن که مصیبتها

---

(۱) الحماة: حمایت کنندگان. طرفداران .

(۲) غلیل : تشنگی سخت .

(۳) ولها : اندوه‌گین وبچه مرده .

(٤) شقیق: برادر .

(٥) منون: مرگ .

(٦) فالمصاب جلیل: مصیبتها بزرگ است .

بزرگ است .

فَبَكَتْ وَقالَتْ يَاابْنَ أُمّي لَيْسَ لي وَعَلَيْكَ مَاالصَّبرُ الْجَميلِ جَميلُ

پس زینب گریه کرد وعرض کرد ای پسر مادرم در مصیبت تو صبرجمیل نیکونیست .

يانُورُ عَيْني يا حُشاشَةُ مُهْجَتي [۱] مَنْ لِلنِّساءِ الضّايِعاتِ دَليلُ

ای نور چشم من واي آخرین جان قلب من، زنهای بیکس را كي‌راهنما باشد .

وَرَنَتْ اِلىٰ نَحْوِ الخِيامِ بِعَوْلَةٍ [۲] عُظْمىٰ تَصُبُّ الدَّمْعَ وَهِيَ تَقُولُ

رو بخیمه‌ها نمود وصدا زد درحالیکه اشکش جاری بود .

قُومُوا اِلَى التَّوديعِ اِنَّ أَخي دَعا بِجَوادِهِ اِنَّ الْفِراقَ طَويلُ

بلند شوید برای وداع که برادرم اسب خودرا طلبید ومعلوم‌است که‌جدائی بطول خواهد انجامید .

فَخَرَجْنَ رَبّاتُ الْخُدُورِ عَواثِراً [۳] وَغَدىٰ [۴] لَها نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَويلُ

پس زنهای پرده نشین ترسان ولرزان بطرف حسین رفتند .

اَللّهُ ماحالُ الْعَليلِ وَقَدْ رَأىٰ تِلْكَ الْمَدامِعُ لِلْوِداعِ تَسيلُ

ای خدا حال علیل بیمار چگونه بودکه ببیند برای وداع اشکهاي اهل‌بیت جاری است .

---

(۱) حشاشة: بقیه جان، ومهجت: خون یاخون قلب .

(۲) رنت: صدا بگریه بلندکرد . معولة : گریه باصدا .

(۳) عواثر: جمع عاثر کنایه از ترسان ولرزان .

(٤) غدی: ای صار .

(حمله شاهباز زخم‌دیده بر ملخهای پراکنده)

درناسخ ج۲ ص۳۸۱ دارد که با دلي از درد شکافته مانند شیر پریشان آهنك قتال نمود ، وبر ان قوم حمله کرد ، میزد ومیکشت ، ولشکریـان چون ملخها پراکنده، از پیش روی‌او پراکنده میشدند .

عمر سعد کمان داران را فرمان داد کـه اورا تیر بساران کنید پس ایشان حضرتش را هدف تیرساختند وهمه تیرها بسینه مبارکش میآمد چه هرگز پشت بجنك نمیداد . وسینهٔاش چون پشت خارپشت گشت .

وقال : یاأمة السوء الخ ای أمت نکوهیده چه بدکردار بوده‌اید چه کردید در عترت پیغمبر آگاه باشید پس از کشتن من نمیکشید بنده‌ای از بندگان خدا که بیمناك شوید واز خدا بترسید، بلکه قتل مسلمانان در نزد شما سهل وآسان خواهد بود . قسم بخدا که در برآوردن حاجت چنان دانم کـه پروردگار من مرا بزرگوار بدارد، بپاداش انکه مرا خوار گرفتید وکشتن مرا سهل شمردید، وکیفر کند شمارا در انتقام من، از جائیکه هرگز در خاطر شما صورت نبسته .

حصین بن مالك سکونی بانگ در داد اي پسر فاطمه خداونـد بچه چیز از برای تو انتقام میکشد از ما ؟

فرمود: می‌افتد بلاي بأس وبینم شما در میان شما وریخته می‌شود خونهای شما، آنگاه فرو می‌گیرد شمارا تنگنای دوزخ عذاب خدا .

آنگاه حملهٔ گران افکند هرکه بااوکوشید شربت‌مرگ‌نوشید، وبهرجانب که تاخت‌گروهی را بخاك انداخت .

عمر بن سعد بانگ بر کمان داران زد که : حسین را تیرباران کنید .

چهارهزار تن کمان داران دفعة واحده اورا هدف تیر ساختند .

(شماره زخمهای بدن امام حسین علیه السلام) (۱)

از کثرت تیر که بر چشمهای زره نشست ، سینهٔ آن حضرت چون پشت خارپشت گشت .

بروایتی غیر از زخم تیر، سی‌وسه زخم برداشت (۲) .

وبروایت صاحب مناقب وسید، هفتاد ودو جراحات یافت . کمافي البحار ج۴۵ ص۵۲ .

ابو مخنف گوید : سی‌وسه طعن نیزه وسی‌وچهار ضرب شمشیر بدو رسید (۳) .

امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید: سیصدو بیست واند (از سه تانه) زخم‌شمشیر وتیر ونیزه یافت (٤) .

وبروایتی سیصدوشصت جراحت دید (۵)

ونیز گفته‌اند هزار ونهصد زخم یافت وزره او از تیرباران مثل خار پشت گشت (٦) .

واین جمله از پیش روي بود (۷) .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۸۲ .

(۲)کمافي المناقب ج٤ ص۱۱۱ والبحار ج٤۵ ص۵۲ وناسخ ج۲ ص۳۸۲ .

(۳)کمافي المناقب ج٤ ص۱۱۰ وناسخ ج۲ ص۳۸۲ ودر لهوف مترجم‌ص۱۲۹ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۷ از امام صادق علیه السلام روایت‌کند .

(٤)کمافی المناقب ج٤ ص۱۱۰ وناسخ ج۲ ص۳۸۲ وبحار ج٤۵ ص۵۲ .

(۵)کمافی المناقب ج٤ ص۱۱۰ سطرآخر. وناسخ ج۲ ص۳۸۲ .

(٦)کمافی المناقب ج٤ ص۱۱۱ وناسخ ج۲ ص۳۸۲ .

(۷)کمافی المناقب ج٤ ص۱۱۱ وناسخ ج۲ ص۳۸۲ .

ودر لهوف مترجم ص۱۲۹ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۷ فرموده در پیراهن آن حضرت یکصدوده واندی جای تیر ونیزه وشمشیر دیده شد .

(آخرین لحظات سواری امام حسین علیه السلام)

در ناسخ ج۲ ص۳۸۳ وبحار ج۴۵ ص۵۲ گویند : ناگاه ابوالحتوف [۱] جعفی از کمین درآمد وتیری بر پیشانی آن حضرت بزد .

وبقولی [۲] خواست یك ساعتی استراحت کند که سنگی آمد وبر پیشانی شریف خورد .

فلك سنگی فکند از دست دشمن ... بـه پیشانـی وجه الله احسن
چه زد از کینه آن سنگ جفارا ... شکست آئینـه ایـزد نمـارا
بدامانِ کرامت خواست آن شاه ... که خون از چهره بزداید بناگاه
دل روشن تراز خورشید روشن ... نمایان شد ز زیر چرخ جوشن
یکی الماس وش تیری ز لشکر ... گرفت اندر دل شه جای تاپـر
که از پشت پناه اهل ایمان ... عیان گردیـد زهرآلود پیکان [۳]

در ترجمه نفس المهموم کمره‌ای ص۴۵۲ این اشعار را نقل فرموده .

بمرکز باز شد سلطان ابرار ... که آساید دمی از رزم وپیکار
فلك سنگی فکند ازدست دشمن ... بـه پیشانی وجه الله أحسن
چوزد از کینه آن سنگ جفارا ... شکست آئینـه ایـزد نمارا
که گلگون گشت روی عشق سرمد ... چو در روز أحد روی محمد

(۱) در جلاء العیون ص۵۷۷ (ابو الحنوق) .
(۲) کمافی البحار ج۴۵ ص۵۳ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۴
(۳) نهضت حسینی ص۱۴۹ .

بدامان کرامت خواست آنشاه / که خون ازچهره بزداید بناگاه
دلی‌روشنتر ازخورشیدروشن / نمایان شد ز زیر چرخ جوشن
یکی‌الماس‌وش‌تیری ز لشکر / گرفت اندر دل شه جای تاپر
که از پشت پناه اهل ایمان / عیان گردید زهرآلوده پیکان
مقام خالق یکتای بیچون / ز زهرآلوده‌پیکان گشت پرخون
سنان زد نیزه بر پهلو چنانش / که جنب الله بدرید از سنانش
بدیدارش‌دلارا رایت‌افراشت / سمند عشق بار عشق بگذاشت
بشکر وصل نسل فخر آدم / به رو افتاد ومی‌گفت‌اندرآن‌دم
ترکت الخلق طرأ في هواکا / وأيتمت العيال لكي أراکا
ولو قطعتني في الحب اربا / لما حن الفؤاد الى سواکا

حسین عليه السلام تیررا بکشید وخون برروی وموی مبارکش جاری شد .

عرض کرد: ای پروردگار من : تو خود نگران این جماعت گنهکار هستی ای خدا تو نابود کن ایشان‌را وبکش ایشان‌را وپراکنده کن ایشان‌را ، وباقی مگذار بر روی زمین یکتن ایشان‌را ، ومیامرز هرگز یکتن از ایشان‌را .

پس دامن زره را یك طرف کرد وجامهٔ خویش‌را بر کشید ، تاخون چشم وچهره‌را پاك کند(۱).

ناگاه خدنگ وتیری که پیکانش مسموم وسه شعبه بود ، بر سینهٔ آن حضرت آمد .

---

(۱) در بحار ج۴۵ ص۵۳ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۴ دارد که خواست یک ساعتی استراحت‌کند که سنگی آمد وبر پیشانی شریف خورد، دامن بالا زد که خون را پاك‌کند تیری‌آمد که مسموم وسه شعبه داشت بر سینه مبارك وبروایتی بر قلب شریفش رسید الخ .

وبروایتی بر قلب مبارکش رسید واز آن طرف سر بدر کرد، وآن تیررا خولی بن الأصبحی انداخت .

وبروایتی ابو قدامه عامری انداخت. (فقال الحسین: بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله) آن گاه سر بسوی آسمان برداشت وعرض کرد: پروردگار من: تو میدانی کـه این جماعت مردی را می کشند کـه در روی زمین جز او پسر پیغمبري نیست ، پس دست فرا برد وآن تیررا از پشت بیرون کشید [۱] .

پس دست بزیر جراحت گرفت چون از خون پر شد بطرف آسمان پاشید، وقطره‌ای باز نگشت [۲] ودیگر باره دست را از خون پر کرد و بـر سر وروي وریش مبارك مالید، وفرمود: اینطور میخواهم جدم‌را ملاقات کنم [۳] درحالیکه سر ورویم بخونم خضاب شده باشد وعرض کنم یا رسول الله مرا فلان وفلان بکشت .

در اینوقت ضعف بر آن حضرت غلبه کردخواست استراحت کند .

صالح بن وهب بن مزنی وقت را غنیمت شمرد ونیزۀای بر پهلوی مبارك آن حضرت زد چنانکه از اسب در افتاد وروي مبارکش ازطرف راست برزمین آمد ، پس برخواست .

(اسباب افتادن حضرت از اسب بر زمین)

در معالی السبطین ج۲ ص۲۰ فرموده اختلاف است که سبب سقوط حضرت

(۱) در مقتل خوارزمی ج۲ ص۳٤ دارد که خون مثل ناودان جاری شد .

(۲) در مقتل خوارزمی ج۲ ص۳٤ گوید سرخی آسمان ازآن زمان شد .

(۳) درمقتل خوارزمی دارد: (هکذا والله أکون حتی ألقی جدی محمداً وأنامخضوب بدمی واقول) الخ .

از اسب چه بوده .

از لهوف نقل کند[1] که صالح بن وهب مزنی [2] نیزه بر پهلوي حضرت زد بطوریکه ازاسب در افتاد واز صورت‌راستش بزمین‌آمد ومیفرمود: (بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله ﷺ) .

واز صدوق در امالیش نقل کند [3] که تیـري بحلقومش رسید واز اسب بیفتاد وتیررا گرفت وپرتاب کرد .

واز ابی‌مخنف نقل کند که خولي تیري رها کرد وبگلوي مبارکش رسید وبـه سرعت از اسب بزمین افتاد ودر خون خود نـالید وتیر را بیرون کشید وخونـهارا با دوکف دست می‌گرفت وریش وسر خودرا رنگین می کرد ومی فرمود: اینطور خداوند وجدم را ملاقات وشکایت می کنم از آنچه بمن‌رسیده .

واز مناقب ابن شاذان روایت کند که رسول خدا فرمود: مثل اینکه بحسین نگاه می کنم که تیري باو رسیده وباسرعت از اسب بزمین افتاده پس ذبح شده چنانچه گوسفند ذبح می‌شود .

ودر معدن از مناقب روایت شده که ابو أیوب غنوي تیري بحلقش زد . پس فرمود : (بسم الله وبالله ولاحول ولا قوة الا بالله وهذا قتيل في رضاء الله) واز اسب بزمین سقوط فرمود .

---

(۱) لهوف مترجم ص۱۲٤ سطر۷ نقل فرموده .

(۲) در لهوف صالح بن وهب المری نقل‌کرده .

(۳) عبارت امالی صدوق ص۱٤۳ سطر۲۲ اینطور دارد (وحال بنوكلاب بينـه وبين الماء ورمي بسهم فوقـع في نحره وخر عن فرسه فأخذ السهم فرمى بـه وجعل يتلقى الدم بكفه فلما امتلأت لطخ بها رأسه ولحيتـه ويقول القى الله عزوجل وأنامظلوم متلطخ بدمي ثم خر على خده الايسر صريعاً الخ .

مقبل شاعر گوید :

در یگانـه دریاي مجمع البحریـن بخون طپیدهٔ کرب وبلا امام حسین
نه ذوالجناح دگرتاب‌استقامت‌داشت نه شاه تشنه‌لبان برجدال طاقت‌داشت
هوا زجورمخالف چوقیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

مرحوم ناصرالدین شاه فرموده :

یکتا گهري ز صدر زین افتاده آویزه عرش بر زمین افتاده
افسوس که در واقعهٔ کرب بلا از خاتم انبیاء نگین افتاده

(سخن حضرت زینب بعمر سعد)

در ناسخ ج ۲ ص۳۸٤ فرموده : زینب علیها السلام که نگرای میدان جنك بـود چون این بدید از خیمه بیرون دوید ، وفریاد کرد (وا أخاهُ ، وا سیّداهُ، وا أَهْلَ بَیتاه ، لَیتَ السَّماءُ طَبقَتْ علَى الاَرْضِ ، وَلَیْتَ الْجِبالُ تَدَکْدَکَتْ عَلَى السَّهْلِ).

کاش آسمانها خراب شود وبر زمین افتد ، کاش کوهسار پاره پارد شود و پراکنده شود، بر روي بیابانها، آنگاه بعمر سعد رو کرد (فَقالَتْ : یاعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ یُقتَلُ أَبُوعَبدُاللهِ وَأَنْتَ تَنظُرُ اِلَیهِ) اي‌پسر سعد حسین را می کشند وتوشادان براو نظاره میکنی؟ ابن سعدگریان شد وجوابی نداد .

در معالی السبطین ج۲ ص۲۲ از تظلم الزهراء نقل کند که زینب علیها السلام چون آگاه از زمین افتادن حسین علیه السلام شد غش کرد، چون بهوش آمد رو بسوي‌میدان نمود، گاهی لباسهایش به پا می‌گرفت زمین میخورد و گاهی بصورتش بزمین میخورد از ترسی کـه داشت همین طور افتاد وخیزان رفت تا بمعرکه رسید بنا کرد براست وچپ نگاه کردن ناگاه دید برادرش حسین علیه السلام روي زمین افتاده دست وپا میزند وخون از زخمهایش جاریست مانند ناودان .

پس خودرا روي جسد شریف بـرادر انداخت وبناکرد صدا زند آیا تو

حسين برادر مني ؟ آيا تو پسر مادر مني ؟ آيا تو نور چشم مني ؟ آيا تو ميوه قلب مني؟ آيا تو حمايت كننده مائى؟ آيا تو اميد مائى؟ آيا تو پناه مائى؟ آيا تو ستون مائى ؟ آيا تو پسر محمد مصطفى هستى ؟ آيا تو پسر علي مرتضائى ؟ آيا تو پسر فاطمه زهرائى؟ هرچه ناله زد جوابى نشنيد .

چون ازكثرت جراحات امام حسين عليه السلام بيهوش شده بود پس زينب عليها السلام گفتار خودرا ادامه داد و گريهٔ بسيار نمود تاحضرت بهوش آمد وبا آخرين نفس باگوشه چشم ودست اشاره بخواهر نمود زينب بيهوش شده غش كرد .

چون بهوش آمد عرض كرد برادر بحق جدت رسول الله بامن سخن بگو وبحق پدرت أمير المؤمنين بامن حرف بزن اي جان دلم بحق مادرم زهرا مرا جواب بده اي نور چشم من بامن تكلم كن ، پس امام حسين عليه السلام از سخنان خواهر بهوش آمد .

وفرمود اي خواهر امروز روز از هم جدا شدن است اين روزيست كه جدم بمن وعده داده واو بمن مشتاق است .

پس باز غش كرد پس زينب پشت سر حضرت نشست واورا در بغل گرفت حضرت ملتفت شد وفرمود خواهر زينب قلبم را شكستي وناراحتى مرا زياد كردي ترا بخدا قسم ساكت شو وبى‌قراري مكن عرض كرد واي بر من اي برادر واي پسر مادرم چگونه ساكت باشم وتو در اين حال جان بدهى؟ ودست وپا زني جانم‌فداى جان توهمين‌طور بابرادر درد دل مى كرد كه ناگاه تازيانهٔاى بر كتفش رسيد وگويندهٔ گفت دور شو والا ترا باو ملحق سازم زينب نگاه كرد ديد شمر است فرمود اي دشمن خدا جدا نخواهم شد تا مرا باو بكشى .

پس آن بى‌حيا باقهر وغلبه آن مخدره را از نعش برادر جدا كرد وكتك سختى باو زد وگفت بخدا اگر نزديك شوى بااين شمشير گردنت را ميزنم .

پس آن لعين نزديك امام حسين عليه السلام رفتـه در حاليكه آن جناب بيهوش افتاده بود وروی سينهٔ آن حضرت نشست واورا بروی افكند زينب اين راكه ديد دويد وشمشير را از دستش گرفت .

وفرمود ای دشمن خدا مدارا كن بااو سينه‌اش را شكستی وپشتش سنگين نمودی آيا ندانسته‌ای اين سينه روی سينهٔ پيغمبر وعلي وفاطمه تربيت شده ؟ واي بر تو اين كسی است كه جبرئيل قصه وَلالائی باو می گفته وميكائيل گهواره جنبان او بوده ، ترا بخدا يك ساعت مهلتش بده تا سير اورا به ببينم وای بر تو اي لعين بگذار تا ببوسم بگذار تاچشمانش را به بندم بگذار دخترانش را خبر كنم بيايند از او توشهٔ گيرنـد بگذار تا دخترش سكينه را بياورم كـه هر دو همديگررا دوست دارند در آن وقت آن لعين حمله براو كرد بطوريكه باصورتش بزمين افتاد وهيچ اعتنائی بكلام آن مخدره نكرد وكرد آنچه را كرد .

(شهادت عبدالله بن حسن) (۱)

اين وقت عبدالله بن حسن عليهما السلام كه در ميان زنان ميزيست وهنوز ازعلامت بلوغ خبري نداشت چون عم خويش را بدينحال نگريست ، تاب وتوان ازوي برفت وآهنگ ملازمت خدمت كرد ، از خيمه بيرون دويد تا خويشتن را بعم بزرگوار رساند : زينب عجلت كرد واورا بگرفت واز آن سوی امام عليه السلام ندا در داد كه : (ياأختاه احبسيه) اي خواهر عبدالله را نگاه دار كه در اين ميدان بلا انگيز در نيابد وخودرا هدف تير وتيغ ننمايد .

زينب چندكه در منع او شدت كرد فائده نكرد وگفت : سوگند باخدائی كه از عم خويش مفارقت نخواهم كرد وخودرا از چنگ زينب رها ساخت .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۸٤ .

ودوان دوان خويش را بامام حسين عليه السلام رسانيد .

در اين وقت ابحر بن كعب تيغ بر حسين فروآورد . عبدالله گفت : اي پسر زانيه عم مرا خواهى كشت ؟ وابحر چون تيغ فرود آورد عبدالله دست خودرا سپر عم خويش ساخت وشمشير دست اورا قطع كرد . چنانكه باپوست زيرين بياويخت پس فريـاد برداشت كه ياأماه ، حسين عليه السلام اورا بگرفت وبر سينه خود چسبانيد وفرمود : اي فرزند برادرِ مَنْ : صبر كن برآنچه بر تو فرود آمد وآن را از در خير وخوبي بشمار گير . هم اكنون خداوند تورا باپدران بزرگوار تو پيوسته ميدارد .

مؤلف گريد: قبلا بشهادت او اشارتي شد . ص۲۰۱

(حسين عليه السلام دركودال قتلگاه) (۱)

اينوقت حرملة بن كاهل همچنانكه عبدالله در كنار حسين عليه السلام بوده تيرى بسوى او روان كرد وآن تير بر مقتل عبدالله آمد ودرگذشت .

وبصواب ديد شمر بن ذى‌الجوشن ، عمر بن سعد فرمان كرد تا گروهى با تير وجماعتى بانيزه وشمشير ، ودسته‌اى باسنگ وآتش بر آن حضرت حمله افكندند ، واينوقت حسين عليه السلام بيهوش افتاده بود ، وچون بهوش آمد خواست برخيزد وجنك كند، بدن مبارك را توانائى نبود آن حضرت بگريست .

(وَنـادى وا جَدّاهْ ، وا مُحَمَّداهْ : وآبَا الْقاسِماهْ : وا أَبَتاهْ : وا عَلِيّاهْ : وا حَسَناهْ : وا جَعْفَراهْ : وا حَمْزَتاهْ : وا عَقيلاهْ : وا عَبّاساهْ : وا غُرْبَتاهْ: واعَطَشاهْ: وا غَوْثـاهْ : وا قِلَّةَ نـاصِراهْ : ءأُقْتَلُ مَظْلُوماً وَجَدّي مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفى ؟ وَاُذْبَـحُ

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۸٦ تا ۳۹۰ .

عَطْشاناً ، وَأَبي عَلِيٌّ الْمُرْتَضى؟ وَأُتْرَكُ مَهْتُوكاً وَأُمّي فاطِمَةُ الزَّهْراء ؟) [۱] .

وهمچنان بر روی در افتاده اورا غشی فرو گرفت .

ابو مخنف می‌گوید : سه ساعت مغشیاً علیه افتاده بود ولشکریان اورا زنده می‌دانستند، وبیمناك بودند که بااو نزدیك شوند [۲] .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۸٦ ومعالی السبطین ج۲ ص۲۱ .

(۲) در نهضت حسینی ص۱۵۰ از مرقات‌الایقان ص۱۸ از مجلسی نقل کند که چون حضرت در میان گودال قتلگاه قرار گرفت لشکر از آن شجاعتیکه دیده بودند جرأت نزدیك شدن نداشتند وباختلاف سخن می‌گفتند برخی می‌گفت حسین از دنیا رفته وبعضی می‌گفت که حیله وخدعه نموده شمر گفت: من الان بر همه معلوم میکنم زیرا آنحضرت ناموس پرست است وصدا زد ای لشکر آتش بیاورید تاخیام وهر که در خیمه ها جاي دارند بسوزانم ولشکر بطرف خیمه‌ها رفتند وناله وضجه از اهلبیت بلند شد امام حسین عليه السلام نشست وتیری که برگلو زده بودند بیرون نمود وخون مانند فواره جستن کرد وباآواز ضعیف در حالیکه غلاف شمشیر بدست گرفته بود زانو بزانو حرکت می‌کرد وصدا زد یاشیعة آل ابی‌سفیان ان لم‌یکن لکم دین وکنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم هذه وأرجعوا الی أحسابکم ان کنتم عرباً کماتزعمون قال فناداه شمر لعنه الله ماتقول یاابن فاطمة .

یعنی ای‌پیروان خاندان ابی‌سفیان اگر دینی ندارید واز روز جزا نمیترسید پس لا اقل در دنیـای خود آزاد مرد باشید اگر گمان میکنید عرب هستید شمر گفت چه می‌گوئی ای پسر فاطمه حضرت فرمود می‌گویم من باشما جنك‌دارم شما بامن زنان را گناهی نیست .

←

اينوقت مالك بـن بسر كندي بجانب آن حضرت روان شد وسب وشتم كرد وباشمشير بر سر مباركش زخمي زد . (فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ : لاَأَكَلْتَ بِهَا وَلاَ شَرِبْتَ وَحَشَرَكَ اللهُ مَعَ الظَّالِمِينَ) بااين دست نخوري ونياشامي وخداوند تورا باظالمان محشور كند .

وآن حضرت برنسي (كلاه دراز) از خز بر سر داشت ، چون از خون فرق مباركش پر شد فرو افكند .

مالك بن بسر بر گرفت وبخانهٔ خويش برد تا ازآلايش خون بشويد زوجهٔ خودرا آگاه ساخت .

وبروايتي كلاه خود آن حضرت را برد ، وبازوجه خود گفت اين كلاه خودرا از خون بشوي. زن بگريست وگفت واي بر تو : پسر پيغمبر را ميكشي وسلاح اورا مي‌گيري؟ بيرون شو از نزد من كه خداوند قبرتورا از آتش پركند. سوگند باخداي تو شوهر من نيستي ومن زوجهٔ تو نيستم وهرگز باتو در زير سقف خانه حاضر نخواهم شد .

خلاصه از دعاي امام حسين عليه‌السلام هر دو دست مالك بن بسر از كار افتاد در تابستان مانند دوچوب خشك شده بود ودر زمستان خون وچرك از آن ميچكيد

←

پس ستم كاران وجاهلان وطاغيان خودرا نگذاريد متعرض حرم من نشوند تا من زنده‌ام .

شمر بآواز بلند گفت اي لشكر بخيام حمله نكنيد وبرگرديد سوگند بجان خودم حسين كفو كريم ميباشد .

مؤلف گويد نظير اين قصه را در تحت عنوان (نداي غيرت به بيغيرتـان كوفه) ذكر نمودم .

وسخت فقیر شد وبا بدحالی وارد جهنم شد .

وبروایت ابی‌مخنف چون مالك بن بسر آن کلمات از زن بشنید در خشم شد ودست بر آورد تا بر وي لطمه زند دستش بر میخی رسید ومیخ در آن فرو رفت هرچه کرد دستش را نتوانست نجات دهد تا از مرفق قطع شد وباحال فقر بسر میبرد تا بجهنم واصل گشت .

ودر محرق القلوب نراقی ص۲۶۷ دارد که مرویست در آن وقت شخصی بقصد قتل آن حضرت آمد چون نزدیک سیدالشهداء عليه السلام شد حضرت دروی نگریست وفرمود برو که تو کشنده من نیستی ومرا دریغ آید که تو بآتش جهنم بسوزي ، آنشخص گریان شد وگفت : جعلت فدك یابن رسول الله تو بدین حال رسیدهٔ وهنوز غم ما میخوري ونمی‌خواهی که بآتش دوزخ بسوزیم پس شمشیر خودرا که بجهت کشتن امام حسین عليه السلام کشیده بود بحرکت آورد ودوان دوان بنزد عمر سعد آمد ابن سعد گفت: کار حسین را تمام کردي گفت نه ولیکن آمده‌ام تاکار تو ملعون را بسازم ، این بگفت: وتیغ خودرا حواله وي کرد، غلامان وی از هرطرف درآمدند وآن سعادتمندرا گرفته زخمهاي کاري زدند چون از حیات مأیوس شد رو بجانب امام حسین عليه السلام نمود وعرض کرد یابن رسول‌الله گواه باش که بر سر کوی تو شهید شدم فرداي قیامت مرا بازجوی ودر میان شهداي لشکر خود داخل کن حضرت اورا آواز داد خوش دل باش که چنین خواهم کرد .

چون بر سر کوی مهر من کشته شدي از عهدهٔ خونبها برون آیم من

پس آن نیک بخت باآن کافران جهاد کرد تاشربت شهادت چشید .

در قمقام ص۴٦۰ دارد که عمر بن سعد نزدیک رفت حضرت فرمود ای عمر تو خود بکشتن من آمدي عمر بازگشت . وگفت : هرکس سر حسین را

برای من بیاورد هزار درهم جایزه دارد (۱) .

این وقت شمر بانگ بر لشکر زد که چرا سستی می‌کنید کار این مرد را تمام کنید .

ذرعة بن شریك اول کس بود که بدشمنی خدا ورسول کمر بست و بشانه آن حضرت باشمشیر زخمی زد .

امام علیه السلام باان همه زخم وضعف ، تیغ براند وذرعة بن شریک را بجهنم رساند . وگفت :

صَبْراً عَلىٰ قَضائِكَ یارَبِّ لا اِلٰهَ سِواكَ یاغِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ

اینوقت شمر بن ذي الجوشن بانک بر مردم خویش زد که آتش حاضر کنید تا خیام حسین را باهر که در آنها جای دارد بسوزانم .

حضرت فرمود : اي پسر ذي‌الجوشن : آتش طلب می‌کنی تااهل بیت رسول خدا را بسوزانی؟ خداوند بسوزاند تورا بآتش دوزخ .

این هنگام چهل تن از اشرار کفار وستمگران وسران سپاه در گرد آن حضرت حلقه زدند .

حصین بن نمیر تیري بر دهان مبارکش زد .

وابو ایوب غنوي تیري بحلقوم شریفش زد . ونصر بن خرشه باشمشیر زخمي بزد . وعمرو بن خلیفه جعفی برگردن مبارکش جراحتی رسانید .

وصالح بن وهب مزنی (۲) نیزه بـر تهیگاهش زد وآن حضرت بروی در افتاد ودیگر باره برجای نشست .

وسنان بن انس نخعي چنبرگردنش را بانیزه بزد ، وهم بدان نیزه سینهٔ

(۱) کمافي معالي السبطین ج۲ ص۲۱ .

(۲) در قمقام ص٤٦٠ (یزنی) ونسخه بدل (مزني) نوشته .

مبارکش را جراحتی عظیم کرد، آنگاه کمان بگرفت وتیری بسر کودی زیر گلوي مبارکش زد، حضرت در افتاد وباز بر نشست تیررا بکشید.

درلواعج ص۱۹۰ داردکه ابن‌سنان را مختار گرفت ویك یك انگشتانش‌را برید وسپس دو دستش را برید وبعد پاهایش را قطع کرد ودیگی از روغن زیت بجوش‌آورد وآن ملعون را انداخت در آن دیگ وانجا دست وپا زد تا بدرك وارد شد.

عمر سعد گفت: مادر بر شما بگرید تعجیل کنید وکار اورا بپایان آرید. وسر اورا از تن دور کنید.

اول کس شبث بن ربعی باشمشیر کشیده پیش تاخت، امام علیه‌السلام بجانب او نظري کرد شبث را رعده‌ای بگرفت وسخت بلرزید وشمشیر از کفش بیفتاد وباز گریخت وهمي گفت: معاذ الله که من خدای را ملاقات کنم وذمه من مشغول بخون حسین باشد [1].

سنان بن انس که مردي برص دار وکوسج وصورت کوتاهی داشت از در شمانت روی باشبث بن ربعی کرد وگفت: مادر برتو بگرید وقوم تو تباه‌گردد، چرا از کشتن او دست باز داشتی؟ گفت: چون چشم بگشود ومرا نظاره کرد چشمهاي رسول خدا را معاینه کردم، نیروی من برفت واندامم بلرزید، گفت: این شمشیر مرا ده که من از براي قتل‌او شایسته ترم از تو، تیغ بگرفت وقصد

(۱) در قمقام ص۴۶۳ گوید: اول عمر سعد به شبث بن ربعی گفت از اسب پیاده شو وسر اورا نزد من بیاور، شبث گفت: نه بخدا من بااو بیعت کردم ونامه نوشتم واورا دعوت کردم اکنون که غدر کردم وبیعت بشکستم این عمل نکنم، عمر سعد گفت: بخدا قسم بابن زیاد بنویسم، گفت: هرچه دانی همیکن که من هرگز این کار نکنم. انتهی.

حسين عليه السلام کرد .

چون نزدیك شد، رعدتی عظیم اورا بگرفت وسخت بترسید، چنانکه شمشیر از دست او بیفتاد وبگریخت .

شمر اورا بسرزنش زبان باز کرد که چرا بگریختی ؟ گفت : چون چشم بسوی من بگشود ، شجاعت پدر او بیادم آمد بگریختم .

دیگر خولی بـن یزید اصبحی تصمیم گرفت که سر مبارك امام را از تن جدا کند . وي نیز قدمی چند برفت ورعدتی اورا بگرفت وباز شتافت .

شمر گفت : چه ترسنده مردم که شما بوده‌اید . هیچکس سزاوار از من نیست در قتل او وشمشیر بگرفت وبرفت وبر سینه حسین عليه السلام بنشست .

(اشعار جوهری مناسب مقام)

آه از آن ساعت که سبط بو تراب — سر نهاد از ضعف بر روي خاك
بانن مجروح وقلب داغدار — بـاگلوي تشنـه وحال فکار
ناگهان شمر لعین خنجر بدست — آمد وبر سینه آن شه نشست
گفت اي‌شه وقت جان‌دادن رسید — از حیات خود بکن قطع امید
شاه فرمـود اي ستمکار لئیـم — من ز جاندادن ندارم خوف وبیم
خود من اینجا بهر قربان آمدم — از براي جان دادن آمدم
بعد از اینم زندگانی مشکل‌است — داغ اکبر چون مرا اندر دل است
حالیـا ایدشمـن آل رسول — مطلبـی دارم بکن از من قبول
میبري ناچار چون از تن سرم — قطرهٔ آبی رسان بـر حنجرم

(وله ایضا)

اي شمر پر جور وجفا — ظالم امـان از تشنگی

اي كافرِ دور از خدا ظالم امان از تشنگی
مـن زاده پيغمبرم نور دو چشم حيدرم
رحمی بحال مضطرم ظالم امان از تشنگی
آخر مَنِ بي خانـمان هستـم غريب ومهمان
شرمي بكن اي ميزبان ظالم امان از تشنگی
من داغ اكبر ديده‌ام مرگ بـرادر ديـده‌ام
تنهاي بـي سر ديده‌ام ظالـم امان از تشنگی
بگذار آيد خواهرم در وقت مردن بر سرم
بندد دو چشمان ترم ظالم امـان از تشنگی
با پا مزن بر سينه‌ام اي دشمـن ديـرينـه ام
تا كي تو داري كينه‌ام ظالـم امان از تشنگی

(مكالمة سيدالشهداء باشمر ملعون) (١)

آن حضرت چشم بـاز كرد وبر روي او نظر كرد ، شمر خجالت نكشيد ونترسيد وگفت: من از آن مردم نيستم كه از كشتن تو چشم بپوشم .

امام حسين عليه السلام فرمود: تو كيستی؟ كه بر مقام بلندي برآمدي ؟ كه بوسه گاه رسول خدا بود ؟ گفت: من شمر بن ذي‌الجوشن ضبابی هستم .

حضرت فرمود: مرا ميشناسي ؟ گفت خوب ميشناسم، تو حسين پسر علي مرتضائی، ومادرت فاطمهٔ زهرا است ، وجدت محمد مصطفی است وجده ات خديجهٔ كبری است .

امام حسين عليه السلام فرمود : واي بر تو بااين شناسائی كه تو داري چگونـه

(١) ناسخ ج٢ ص٣٩٠ .

مرا میکشی ؟

گفت: براي جايزه يزيد بن معاويه . فرمود: توشفاعت جد مرا دوست تر میداري یا جایزهٔ یزید را ؟ گفت دانگي از جايـزهٔ يزيد نزد من محبوب تر از شفاعت جد وپدر تست .

حسین علیه‌السلام فرمود : اگر چارهٔ جز کشتن من نداري مرا شربتـی آب ده . گفت : هیهات هیهات سوگند بـاخدای آب نخواهی آشامید تـا شربت مرگ بنوشی .

آنگاه گفت اي پسر ابوتراب [1] آيا تو آنکس نیستی که گمان میکنی که پدرت علي صاحب حوض کوثر است وآب میدهد هرکس اورا دوست دارد تو نیز صبر کني تا از دست پدرت سیر آب شوي .

امام حسین علیه‌السلام فرمود : ترا بخدا قسم میدهم روبنده از صورت بگشا تا ترا دیدار کنم. پس شمر روبنده خودرا از صورت بکشید دید او اعور (کور) وپیسی دارد ، وپوزي مانند پوز سگ وموی مانند موی خنزير دارد .

در محرق القلوب نراقی ص۲٦۸ دارد که حضرت فرمود : دامن زره از روي خود برگیر چون روي نحس خودرا برهنه کرد حضرت دید دندانهای او چون دندانهای خوك از دهنش بیرون آمده حضرت فرمود این يك نشانست که جد من فرموده .

پس فرمود: سینهٔ خودرا برهنه کن چون جامه برداشت دید داغ برص دارد حضرت فرمود: این نشانهٔ دیگر . صَدَقَ جَدّي رسول الله توئی کشنده من ای شمر میدانی امروز چه روزی واین‌ساعت چه ساعتیست؟ آن ملعون گفت امروز روز جمعه وروز عاشورا واین ساعت وقت نماز جمعه است فرمود دراین‌ساعت

(۱) کمافي مقتل خوارزمی ج۲ ص۳٦ .

خطیبان أمت جدّم بر بالاي منابر خطبه میخوانند ونعت جدم بر زبان میرانند تو بامن این معامله میکنی ؟ ای شمر رسول خدا روي خودرا بر سینهٔ من گذاشته وتو بر انجا نشستهٔ ؟ واو بوسه بر حلق من میزد وتو تیغ بر آن میکشی و بدان که روح زکریا مظلوم برطرف راست من است وروح یحیی معصوم بر جانب چپ من الخ .

ودر ناسخ ج۲ ص۳۹۱

حضرت فرمود : راست گفته جدم رسول خدا .

شمر گفت : چه گفته جد تو ؟ حضرت فرمود شنیدم جد من بپدرم علي گفت : این پسرت را مردی ابرص وأعور (پیسی دار وکور) که پوزی مانند پوز سگ وموی مانند موی خنزیر دارد خواهد کشت .

شمر در غضب شد [1] وگفت: جد تو مرا همانند سگ کرده ، بخدا قسم ترا از قفا (پشت) سر خواهم برید بجزاي آنکه جد تو مرا با سگ تشبیه نموده [2] .

(۱) در مقتل خوارزمی ج۲ ص۳۶ دارد که شمر غضب کرد ونشست روی سینهٔ امام حسین عليه السلام وریش مبارکش را گرفت وقصد کشتن نمود امام حسین علیه السلام خندید وباو فرمود: آیا مرا میکشی؟ آیا ندانسته‌ای من کیستم؟ الخ.

(۲) در مقتل خوارزمی ج۲ ص۳۶ دارد که شمر با پا بحضرت میزد واورا بپشت انداخت وریشش را گرفت .

امام حسین فرمود : تو همان سگ سیاه وسفیدیکه در خواب دیدم .

شمر گفت اي پسر فاطمه مرا همانند سگ کردی پس شروع کرد با شمشیر بگلوی او زدن الخ .

(شهادت حضرت سيدالشهداء عليه السلام) (۱)

پس آن حضرت را بروی در انداخت وشمشیر بکشید وآماده کشتن پسر پیغمبر شد واین شعر بگفت :

اَقْتُلُكَ اَلْيَوْمَ وَنَفْسِي تَعْلَمُ ... عِلْماً يَقِيناً لَيْسَ فِيهِ مَزْعَمُ
وَلاٰ مَجالَ لاٰ وَلاٰ تُكْتَمُ ... اَنَّ اَباكَ خَيْرُ مَنْ يُكَلِّمُ(۲)
بَعْدَالنَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُعَظَّمُ ... اَقْتُلُكَ اَلْيَوْمَ وَسَوْفَ اَنْدَمُ
وَاِنَّ مَثْواىَ غَداً جَهَنَّمُ ... اَفِيضُ دَمُكَ بِالتُّرابِ بِقَمُّ
وَلاٰ لِاَوْلاٰدِ النَّبِيِّ اَرْحَمُ

خلاصه معنى اشعار : امروز ترا ميكشم ، ليكن پشيمان خواهم شد ، بدون شك وترديد، باور دارم كه پدرت بعد از پيغمبر بهترين مردمست وفرداى قيامت جايم در جهنم است (كذا فى هامش الناسخ) .

وبا دوازده ضرب سر مبارك آن حضرت را از قفا (پشت) ببريد وبر سنان نيزهٔ بلند نصب كرد .

(محتشم گويد)

روزيكه شد بنيزه سر آن بزرگوار
خورشيد سر برهنه برآمد ز كوهسار
موجى بجنبش آمد وبرخاست كوه كوه
ابرى ببارش آمد وبگريست زار زار

(۱) ناسخ ج۲ ص۳۹۱ ومقتل خوارزمى ج۲ ص۳۶ .
(۲) تااينجا بيشتر خوارزمى ذكر نكرده .

گفتی تمام زلزله شد خاك مطمئن
گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
عرش آنچنان بلرزه در آمد که چرخ‌پیر
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود
شد سر نگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل
گشتند بی عماری ومحمل شتر سوار

لشکریان سه بار باصدای بلند تکبیر گفتند. زمین بلرزید، مشرق ومغرب‌را ظلمتی عظیم فرو گرفت ولرزه در اندام مردم افتاد وصاعقه ها پی در پی گشت وآسمان خون تازه بیارید.

ودر باریدن خون از آسمان در مصیبت حسین علیه‌السلام علمای عامه وفقهای اثناعشریه متفق الکلمه‌اند. وجزاین نتوانـد بود، چه آن وجود مقدس، جان آفرینش وقلب عالم امکان است، چون جان شکنجه بینـد وروح رنجه شود، ناگزیراست که تن خسته وبدن شکسته گردد، از اینجا است که از ابتدای عالم امر که فاتحهٔ موجودات ومنتهای عالم خلق که خاتمهٔ مکوّناتست، هیچ آفریدهٔ ای بجای نماند اِلا انکه زحمتی را بر خورد کرد، وزیانی را پذیره شد، اگر چه شمر ویزید وعبیدالله عنید بود.

خلاصه بعداز شهادت آن حضرت منادی ازآسمان ندا در داد.
(قُتِلَ وَاللهِ الْإِمامُ اِبْنُ الْإِمامِ وَأَخُو الاِمامِ وَأَبُوالأَئِمَّةِ : اَلْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طالِبٍ علیهما‌السلام).

(توصيف هلال بن نافع وقت جاندادن حسين عليه السلام را)

در مثير الاحزان ابـن نما ص ۷۵ ولهوف مترجم ص ۱۲۸ وقمقام ص٤٦٥ دارد که هلال بن نافع گويد من با سربازانِ عمر بن سعد ماءمون ايستاده بودم که يکى فرياد بر آورد: امير ، مژده باد ، اين شمراست که حسين را کشته. گويد از ميان لشکر بيرون شدم ودر ميان دو صف بالين حسين ايستـادم واو در حال جان کندن بود ، وبخدا قسم هرگز کشتهٔ آغشته بخونى را زيباتر ونورانى تر ازاو نديدم زيرا من آن چنان مات نور آن صورت ومحو جمال آن قيافه شده بودم که متوجه نشدم چگونـه اورا ميکشند ، حسين در آن حال آب خواست وشنيدم مردى مى‌گفت : بخدا قسم آب نخواهى چشيد تا وارد جهنم شوى واز آب گرم آن بنوشى حسين فرمود : در لهوف دارد فرمود واي بر تو من وارد بر جهنم نمي‌شوم واز آب گرمش نمى‌آشامم بلکه وارد ميشوم بر جدم رسول خدا وباأو ساکن‌ميشوم ودر جايگاه صدق وپيشگاه سلطان نيرومند خواهم‌نشست واز آب بهشتي تغيير نـاپذير خواهم نوشيد وشکايت رفتـار شمارا با من بآن حضرت خواهم برد . پس همه غضب کردند مثل اينکه رحم از دل ايشان سلب شده بود .

در لهوف : هنوز حسين باايشان سخن مى‌گفت کـه سرش را از بدنش جدا کردند از بى رحمى آنان تعجب کردم وگفتم بخدا قسم هرگز با شما در هيچ کارى شرکت نخواهم کرد .

در محرق القلوب نراقي مجلس پنجم ص۱۳۰ چيزيرا نقل کند که مناسب مقام است .

دايم ز جوي ديدهٔ ما آب ميرود   بهر نهال تشنهٔ صحراى کربلا

ای دل فغان برار که درمانده گشته است شه زادهٔ دو کون بصحرای کربلا

یاعَیْنُ اَبْکِي لِلْحُسَیْنِ وَاَهْلِه دماً اِذا ما اَقلّ مِنكِ اَلْمُدمِعِ

ای چشم گریه کن از برای حسین ویاران او ، هرگاه اشک چشم تو کم باشد بجای اشک خون بریز .

اَبْکِي عَلیٰ غَریبِ مُحَمَّدٍ وَحَبیبِهِ فَمُصابُهُ مِمّا سِواهُ اَفْظَعُ

گریه کن ای چشم بر غریب محمد ومحبوب او زیرا که مصیبت او ازهمهٔ مصیبتها دشوار تراست .

تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد باهیچ آفریدهٔ جفائی چنین نکرد

اَبْکِي عَلیٰ مُلقیً بِلاغُسْلٍ وَلاکَفَن وَلا نَعْشٌ هُناكَ یُشَیِّعُ

گریه کن ای چشم بر حسین مظلوم که در دشت کربلا افتاده بود وغسل نداده وکفن نکرد، وتشییع جنازه بعمل نیامده .

أَسَفاً عَلَی النِّسْوانِ فِي ذُلِّ السَّبیٰ اِذا لَمْ یَکُنْ هُناكَ اَحَدٌ یَسْمَعُ

واویلا از مخدرات اهل بیت که باخواری اسیر بودند، وکسی نبود که زاری وعجز ایشان را بشنود .

خَرَجْنَ مِنْ فُسْطاطِهِنَّ صَوارِخاً جَزَعاً صُراخاً لِلصُّخُورِ یَصْدَعُ

بیرون دویدند از خیمها از روی عجز وزاری وبنحوی نوحه میکردند که از نوحه ایشان دل سنگ آب میشد وپاره میگردید .

آه وَاَتَیْنَهُ وَالشِّمْرُ جاثٍ فَوْقَهُ بِحسامِهِ لِرَأْسٍ مِنْهُ یَقْطَعُ

در وقتی بسر امام حسین علیه السلام رسیدند که شمر بر سینهٔ مبارك او نشسته بود ومیخواست که سر مبارك اورا جدا کند .

فَاجْتَزَّ رَأْسَ السِّبْطِ یالَكَ لَوْعَةً لَمْ یَبْقِ لِلاِسْلامِ شَمْلاً یَجْمَعُ

آه پس شمر ملعون در برابر ایشان سر آن عالیجناب را جدا کرد ای وای

که دیگر حرمتی از برای اسلام باقی نماند .

فَاهْتَزَّ عَرْشُ اللهِ جَلَّ وَشَجَّتْ مَلائِكَةٌ وَبَكَتْ اَسَفاً وَتَفَجَّعَ

در آنوقت عرش خدا بلرزه در آمد وملائکه بناله در آمدند واز اندوه و حزن گریستند .

وَهَوَتْ نُجُومٌ عِنْدَ ذاكَ مِنَ السَّماء وَبَكَتْ دَماً بَعْضٌ لِبَعْضٍ يَتْبَعْ

وَالاَرْضُ مادَتْ وَالْجِبالُ تَزَعْزَعَتْ وَالْجَوُّ مُسْوَدٌّ هُنالِكَ اَسْفَعْ

وستارگان آسمان فرو ریختند وخون گریستند وزمین برخود لرزید وکوهها بحرکت آمدند، وهوا تیره وتار شد .

وَالطَّيْرُ فِي جَوِّ السَّماءِ بَكَتْ لَهُ اَسَفاً وَاَعْرَضَتِ الْوُحُوشُ الرُّتَّعُ عَنْ رُتَعِها

جَزَعاً عَلَيْهِ وَلَمْ يَزَلْ لِلْجِنِّ نَوْحٌ فِي الْاَماكِنِ يَسْمَعْ

مرغان هوا بگریه در آمدند ووحشیان صحرا از چرا باز ماندند، وصدای نوحه از جنیان بلند شد .

وَعَلَىٰ سَنانِ الرُّمْحِ شالُوا رَاْسَهُ كَالْبَدْرِ يَزْهُو نُورُهُ وَيَشَعْشَعْ

وسر اورا بر سر نیزه کردند ومانند ماه شب چهارده میدرخشید .

وَجَرَتْ خُيُولُهُمْ عَلىٰ جُثْمانِهِ حَتّىٰ تَحَطَّمَ صَدْرُهُ وَالاَضْلُعْ

واسبان خودرا بر جسد او تاختند تااستخوانهای سینه وپهلوی او خورد شد.

وَتَناهَبُوا رَحْلَ الْحُسَيْنِ وَسَلَبُوا نِسْوانَهُ ماخُبْثُ ماقَدْ اَصْنَعْ

اسباب وأموال امام حسين را غارت کردند، زنان اورا برهنه نمودند لعنت برایشان که چه بد کردند .

اَبْكِي لِنِسْوانِ الْحُسَيْنِ حَواسِرُ فِي الْبَيْدِ مافِيهِنَّ مَنْ يَتَقَنَّعْ

ای چشم گریه کن بر زنان ودختران حسین که همه سر برهنه در بیابانها سر گردان وحیران بودند ، ونبود در میان ایشان کسی که مقنعه بر سرش باشد.

اَبْكِي عَلَى السَّجادِ وَهُوَ مُقَيَّدٌ　　بِالْقَيْدِ مَكْتُوفُ الْيَدَيْنِ مُكَتَّعُ

اي چشم گریه کن بر زین العابدین درحالتیکه در بند وزنجیر بود ودستهای ویرا بشدّت وسختی بر پشت بسته بودند .

اَبْكِي لِزَيْنَبَ اِذْ تَقُولُ لِاُخْتِها　　لَمَّا تَنَادُوا لِلرَّحِيلِ وَاَزْمَعُوا

گریه کن از برای زینب که بخواهرش أم کلثوم می گفت در وقتیکه لشکر أعدا عزم بکوچ کردن داشتند .

يااُخْتِ قَدْعَزَمُوا عَلىٰ تِرْحالِهِمْ　　قُومِي اِلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ تُوَدِّعُ

اي خواهر اي ام کلثوم اینك دشمنان ما قصد کوچ کردن دارنـد ومارا حال از کربلا بشام خواهند برد برخیز تا برویـم بدن پاره پاره برادر را وداع کنیم .

قُومِي اِلَيْهِ فَمالَنا مِنْ نَظْرَةٍ　　مِنْهُ سِوىٰ هٰذِي الْعَشِيَّةِ نَطْمَعُ

اي خواهر برخیز تا برویم بسوی جسد حسین که دیگر سوای امروز (این شب) طمع نظر کردن وامید نگاه کردن بجسد برادر از برای ما نخواهد بود.

يااُخْتِ هٰذَا الْيَوْمُ آخِرُ عَهْدِنا　　لا يَوْمَ فِيهِ بَعْدَهُ نَتَجَمَّعُ

اي خواهر برخیز که امروز ، روز آخر عهد ماست دیگر بـرادر خودرا نخواهیم دید ودیگر مارا روزی نخواهد بود که با برادر در یکجا جمع شویم.

در ناسخ ج۲ ص۳۹۳ از مقتل ابن طاوس نقل کند که هاتفی ندا کرد .

اِنَّ الرِّماحَ الْوارِداتُ صُدُورَها ـ الخ .

مؤلف گوید : این ابیات در ج۱ ص۴۷ گذشت مراجعه کن .

وابو مخنف از ام کلثوم حدیث میکند که بعداز قتل حسین علیه السلام شنیدم که گوینده‌ای این شعر گفت واورا ندیدم (والله ماجئتكم حتى بصرت به) الخ .

مؤلف گوید : این ابیات نیز در ج۱ ص۴۱ ذکر شد .

بالجمله ساعتي جهان را گرد وغبار سياه تاريك نموده بود وباد سرخ میوزید ، ومردم منتظر عذاب بودند ، تا تاریکی بر طرف شد .

اينوقت مردی بنزد عمر سعد آمد وبانگك برداشت که (أبشر أيها الامير فهذا شمر قد قتل الحسين) بشارت باد اي ابن سعد که شمر حسين را بكشت

اي واي حسين كشته شد نور دو عين كشته شد

الا لعنة الله على القوم الظالمين .

(فصل ۷۵)

(در قضایای بعداز قتل آن جناب قاتل سیدالشهداء که بوده)

در ناسخ ج۲ ص۳۹۴ فرموده اختلاف است .

بعضی قاتل را مردی گمنام از قبيلهٔ مذحج نوشته‌اند، واین روایت ضعیف است .

وگروهی خولی بن یزید اصبحی را گفته‌اند .

وجماعتی این نسبت را بسنان بن انس نخعی داده‌اند .

وجمعی در حق شمر بن ذي الجوشن متفق الکلمه‌اند واین اصح روایات است. وشاید خولی وسنان دراین أمر کمکی کرده باشند .

ودر مقاتل ابوالفرج اصفهانی ص۷۹ چاپ کاظم کتبی دارد که ابو الجنوب زياد بن عبدالرحمن جعفي وقثعم وصالح بن وهب يزني وخولی بن یزید هر يك ضربتی زدند ودر کشتن آن حضرت شريك بودند .

وسنان بن انس نخعی رفت سرش‌را جدا کرد صلوات الله عليه .

ودر تذکره ابن جوزی چاپ نجف اشرف سال ۱۳۶۹ وص۲۶۳ گوید :

در قاتلش اختلاف است وتا پنج قول شماره کرده .

اول سنان بن انس نخعی از هشام بن محمد نقل کرده .

دوم حصین بن نمیر که تیری زد و پیاده شد وسر مبارکش‌را برید وبر گردن اسبش آویزان کرد تامقرب درگاه ابن زیادگردد .

سوم مهاجر بن اوس تمیمی .

چهارم کثیر بن عبدالله شعبی .

پنجم شمر بن ذي الجوشن وأصح آن است که سنان بن انس نخعی بوده وشمر بن ذي‌الجوشن شرکت داشته [1] .

وچون سنان بسر حجاج داخل شد حجاج گفت : تو قاتل حسین هستی ؟ گفت: بلی، گفت: بشارت باد تراکه بااو دریك خانه جمع نخواهید شد (یعنی او در بهشت‌است وتو داخل بهشت نخواهی شد)گویند سخني ازحجاج شنیده نشدکه بهتر ازاین باشد . انتهی مافي التذکرة .

ودر حیاة الحسین ج۳ ص۲۹۲ تا هشت قول نقل کرده .

اول: سنان .

دوم : شمر .

سوم: عمر بن سعد .

چهارم: خولی .

پنجم : شبل بن یزید اصبحی .

ششم: حصین بن نمیر .

هفتم : مردی از مذحج .

هشتم: مهاجر بن اوس .

---

(۱) در مقام قول ششمی ذکر کرده که قاتل خولی بن یزید اصبحی‌است چنانکه از ناسخ نقلش گذشت .

(آثاریکه در روز قتل آن جناب بظهور آمد)

در قمقام ص٤٦٦ از امالی صدوق از امام صادق عليه السلام مرویست که چون خواستند سر مطهر حضرت امام حسین عليه السلام را بشمشیر جدا کنند بأمر باري تعالی از بطنان عرش الهی ندا در دادند که اي بدبخت امتان که پیروی دنیا کردید وبحیرت اندر مانده بعداز پیغمبر خویش بذریه او ستم روا داشتید ، خداوند بشما توفیق عید اضحی وعید فطر ندهد، امام صادق عليه السلام فرمود لا جرم موفق نشدند ، والبته فضیلت این هردو در نیابند تاقائم آل محمد ظهور فرماید و خون جدش را بخواهد [۱] .

واز صواعق محرقه ابن حجر نقل کند که یکی از چیزهائیکه روز کشته شدن آن جناب ظاهر شد آن بودکه آسمان چنان سیاه شدکه ستاره‌ها در میان روز دیده شد ومردم خیال کردند که قیامت بر پا شده .

(صیحه وناله جبرئیل)

در قمقام ص٤٦٦ وناسخ ج۳ ص٦ از کامل الزیارات نقل کند چون امام شهادت یافت یکتن درمیان لشکرگاه پدید آمده صیحه همیزد ، ومردمان دیگر منعش کردند که ازآن افغان کردن باز ایستد گفت حاشا که رسول الله را همی بینم ایستاده بر شما نگران است، مرا بیم ازآن است که نفرین کند وخداوند عذاب فرستد ، ومن نیز دراین میانه باشم ، منافقان گفتند همانا او دیوانه شده ، امراء توابین بایکدیگر گفتند این چه بود که باخویشتن کردیم وبَهْرِ خشنودی

(۱) در کافی ج٤ ص۱۷۰ حدیث۳ وفقیه ج۲ ص٥٤ ج۱۳ و۱٤ وص۱۱٤ حدیث ۲۰ و۲۱ نظیر این حدیث ذکر شده .

پسر سمیه [۱] سید جوانسان بهشت بکشتیم ، ازآن روز قصد خوانخواهی امام کردند تا بر عبیدالله خروج نمودند . راوي گفت: فدایت شوم آن که بود که چنین فغان میکرد؟ گفت: ما کس جز جبرئیل امین ندانیم .

ودر ناسخ ج۳ ص۷ دارد که راوي گوید: بعرض سید سجاد عليه السلام رسانیدم که آن فریاد زننده چه کس بود؟ فرمود: آنکس جز جبرئیل نبود ، واگر از طرف خدا اِذن داشت، صیحهٔاي بر آن جماعت میزد که جان ایشان از بدنهایشان خارج وبدوزخ واصل میشد ، ولکن ایشان را مهلت داد تا گناه ایشان بزرگتر گردد .

ایضاً ناسخ ج۳ ص۷ از ابن قولویه در کامل از امام صادق عليه السلام روایت کند که میفرمود: در ساعتی که حسین عليه السلام مقتول وکشته شد اهل بیت در مدینه شنیدند که گویندهای می گوید که امروز بلا بر این امت نازل شد واز این پس فرح وشادی نخواهند دید تاوقتیکه قائم آل محمد ظهور کند وسینهاي شمارا از حزن واندوه شفا دهد ودشمنان شمارا بکشد وخون شمارا از ستمکاران بازجوید ایشان سخت بترسیدند وگفتند حادثهای عظیم حادث خواهد شد وما ندانیم چیست .

این بود تاوقتي که خبر کشته شدن امام حسین عليه السلام برسید چون حساب شد معلوم شد همان ساعت بوده که آن صدارا شنیدند .

(سرگذشت اسب سیدالشهداء علیه السلام)

در ناسخ ج۳ ص ۲ ومقتل مقرم ص ۳۵۸ وقمقام ص ٤٦۹ واماليِ صدوق ص١٤٤ آخر مجلس ۳۰ ومقتل خوارزمی ج۲ ص ۳۷ همه این قصه را با کم

(۱) سمیه : اسم مادر ابن زیاد است کمافي المجمع

وزیاد نقل کرده‌اند ما از ناسخ نقل میکنیم .

چون حسین علیه السلام شهید شد اسب آن حضرت در میان میدان شیهه وناله‌اش بلند شد ، ابن سعد گفت : این اسب را بگیرید وبنزد من آرید که این اسب رسول خدا است، جماعتی از لشکر آن را حلقه زدند ، اسب بمدافعه درآمد ، وبا دست وپا لگد میزد وبا دندان از زین بزمین می‌افکند .

وبروایت عوالم چهل تن را بکشت .

ودر مقتل مقرم ص۳۵۸ وده اسب را نیز بکشت .

ابن سعد بگفت: اورا دست باز دارید تا چه کند، چون بیکسوی شدند ، سر، وروی خودرا باخون‌حسین آلایش داد وبسوی سرا پردهٔ آن حضرت روان شد، وباصدای بلند شیههٔ برآورد، وبا هر دو دست زمین را میکند وسر خودرا بر زمین بکوفت تا جانداد .

ودر زیارت ناحیه مقدسه که در بحار ج۱۰۱ ص۳۲۲ سطر (۱۱) نقل کرده فرمود : وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شارِداً ، اِلىٰ خِيامِكَ قاصِداً مُحَمْحِماً باكِياً ، فَلَمّا رَأَيْنَ النِّساءُ جَوادَكَ مَخْزِيّاً، وَنَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلْوِيّاً ، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ ، ناشِراتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لاطِماتِ الْوُجُوهِ سافِراتٍ، وَبِالْعَوِيلِ داعِياتٍ ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ ، وَاِلىٰ مَصْرَعِكَ مبادِراتٍ ، وَالشِّمْرُ جالِسٌ عَلىٰ صَدْرِكَ ، وَمُولِغٌ سَيْفَهُ عَلىٰ نَحْرِكَ ، قابِضٌ عَلىٰ شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ ، ذابِحٌ لَكَ بِمُهَنَّدِهِ ، قَدْ سَكَنَتْ حَواسُّكَ ، وَخَفِيَتْ اَنْفاسُكَ ، وَرُفِعَ عَلَى الْقَناةِ رَأْسُكَ ، وَسُبِيَ اَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ ، وَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ اَقْتابِ الْمَطِيّاتِ، تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الهاجِراتِ يُساقُونَ فِي الْبَرارِي وَالْفَلَواتِ ، اَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ اِلَى الْاَعْناقِ يُطافُ بِهِمْ فِي الْاَسْواقِ .

ترجمه این جملات در زیارت ناحیه دوم خواهد آمد ج۳ رمز ص۲۳ .

وبروایتی خودرا درآب انداخت غوغائی از اهل حرم بر پا شد .

سكينه بدويد ومقنعه از سر بيفكند وفرياد برداشت كه : وا قتيلاهْ، وا أبتاهْ وا حسناهْ، وا حُسيناهْ، وا غُربتاهْ، وا بُعْدَ سفراهْ، وا طُولَ كُرْبَتاهْ ، هذا الحُسَيْنُ بالعَراءِ ، مَسلوبُ العِمامةِ وَالرِّداءِ ، بگريست واين شعر بگفت :

مَاتَ الفِخارُ وَماتَ الجُودُ وَالكَرَمُ ‌ ‌ ‌ وَاغبَرَّتِ الأَرضُ وَالآفاقُ وَالحَرَمُ

وَأَغلَقَ اللهُ أَبوابَ السَّماءِ فَما ‌ ‌ ‌ تُرْقى لَهُمْ دَعْوَةٌ تُجْلى بِها الهِمَمُ

يا أُختِ قُومي أُنْظُري هٰذا الجَوادَ أَتى ‌ ‌ ‌ يُنَبِّئُكِ أَنَّ ابْنَ خَيْرِ النّاسِ مُخْتَرَمُ

ماتَ الحُسَيْنُ فَيا لَهْفي لِمَصْرَعِه ‌ ‌ ‌ وَصارَ يَعْلُو ضِياءَ الأُمَّةِ الظُّلَمُ

يامَوْتُ هَلْ مِنْ فِدىً يامَوْتُ هَلْ عِوَضٌ ‌ ‌ ‌ أَللهُ رَبّي مِنَ الفُجّارِ يَنْتَقِمُ

خلاصه اشعار : فخر وبخشش وبزرگى مرد ، وروى زمين تاريك گشت ، درهاى آسمان بسته شد ، اي خواهر . برخيز وببين اين اسب خبر مرگ پسر پيغمبر آورده است ، ولي خداى از گنهكاران انتقام خواهد كشيد (كذا في هامش الناسخ) .

در محرق القلوب نراقى ص۲۷٥ گويد: زينب خاتون بر سينه ميزد واشك از ديده ميباريد وبزبانحال مى‌گفت : اي ذوالجناح .

كجا فكندهٔ آن گلبن [۱] امامت را ‌ ‌ ‌ كجا گذاشتى آن شافع قيامت را

چه كردى آن گل گلدستهٔ رسالت را ‌ ‌ ‌ چه آمده است بسر مُقتداىِ امت را

كجاست روشنى ديدهٔ رسول الله ‌ ‌ ‌ چه شد حيات جهان علي ولي الله

كجاست مايهٔ آرام حضرت زهرا ‌ ‌ ‌ چه شد پناهِ منِ زار سيّدالشهداء

نخورده آب چه‌شد نوجوان برادرمن ‌ ‌ ‌ كه‌تشنه رفت بميدان كه خاك برسرمن

غريب تشنه لبم‌را بگو كه آبش‌داد ‌ ‌ ‌ كدام‌سنك دل از تيغ كين‌جوابش‌داد

زخون كيست‌ترا اين‌چنين جبين گلگون ‌ ‌ ‌ زجنك بَهرِ چه اينصورت آمدى‌بيرون

---

(۱) گلبن : بوته گل (عميد) .

القصه اهل بيت نوحه كنان وذو الجناح سر بزير افكنده قطرهاي آب از ديده ميباريد وروى خودرا بر پاى امام زين‌العابدين ؑ ميماليد واين قدر سر بر زمين زدكه نفسش قطع شد وبعضي گفته‌اند بجانب باديه رفت وديگر كسى ازآن نشان نيافت الخ .

(زبانحال سكينه بااسب پدر)

گفتُ اى مركب فرخنده چه شد تاج سرم ‌ ‌ ‌ ‌ اِيفَرَسْ كو پدرم
خبرِ تازه اگر هست بكن بـا خبـرم ‌ ‌ ‌ ‌ ايفرس كو پدرم
زين برگشته واين حالت افكار تو چيست ‌ ‌ ‌ ‌ چشم‌خونبار توچيست
آتشِ آهِ تـو اِيِ اَسْب بدل زد شررم ‌ ‌ ‌ ‌ ايفرس كو پدرم
باچنين حال كه تو سوى خيام آمده ‌ ‌ ‌ ‌ بي اِمام آمدهٔ
گوئيـا كـرد فلك خاك يتيمى بسرم ‌ ‌ ‌ ‌ ايفرس كو پدرم
به گمانم زده شمشير كسى بر سر او ‌ ‌ ‌ ‌ يا كه بر پيكر او
وَرْ نه از چيست ترا فرقه بخون مينگرم ‌ ‌ ‌ ‌ ايفرس كو پدرم
منكه از سوز عطش مرغ دلم گشته‌كباب ‌ ‌ ‌ ‌ نكنم خواهش‌آب
بـار ديگر اگر آرى پدرم را ببـرم ‌ ‌ ‌ ‌ ايفرس كو پدرم
راست بر گو اگر آن پادشه كشور دين ‌ ‌ ‌ ‌ كُشْت‌خودرا بيقين
به سر نعش علي‌اكبـر نيكو سيرم ‌ ‌ ‌ ‌ اي فرس كو پدرم
اگر آوردهٔاى اسب باين شيون شين ‌ ‌ ‌ ‌ خبر مرگ حسين
واي بر حال من وعمه خونين جگرم ‌ ‌ ‌ ‌ اي فرس كو پدرم
بـه پدر گريه كنم يا ز غم بي پدري ‌ ‌ ‌ ‌ ياكـه از در بدري
يا باين درد كه باشمر وسنان همسفرم ‌ ‌ ‌ ‌ اى فرس كو پدرم

یکدم از کرب بلا سوی نجف کن گذری — بـه علي ده خبری
گو که اي شاه تورا قاصد مرگ پسرم — اي فرس کو پدرم
برو از دشت نجف بادل غمگین وملول — بـه سر قبـر رسول
گو که شد کشته حسین تو به پیش نظرم — اي فرس کو پدرم

در امالی صدوق ص۱٤٤ نقل کند که اسب امام حسین عليه‌السلام آمد ویـال وکاگلش را بخون آن حضرت رنگین کرد وشروع کرد بدویدن وپا زمین زدن وشیهۀ کشیدن دختران پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شیهۀ اسب را شنیدند همه از خیمه ها بیرون شدند اسب را بلا صاحب دیدند فهمیدند که حسین عليه‌السلام کشته شده ، ام کلثوم دختر علي عليه‌السلام بیرون‌شد ودو دست بر سر گذاشت وامام‌را ندبه میکرد ومیگفت وا مُحَمَّداهْ (۱) هٰذَا الْحُسَيْن بِالْعَراء قَدْ سُلِبَ العِمامَةِ وَالرِّداء .

ودر مقتل خوارزمی ج۲ ص۳۷ دارد که ام کلثوم فریاد زد: (وا مُحَمَّداهْ(۲) وا جدّاه: وا نَبِيّاهْ: وا أَبَاالْقاسِماهْ: وا عَلِيّاهْ: وا جَعْفَراهْ: وا حَمْزَتاهْ: وا حَسَناهْ: هٰذا حُسَيْنٌ بِالْعَراء ، صَريعٌ بِكَرْبَلا، مَحْزُوزُ الرَّأس مِنَ الْقَفا ، مَسْلُوبُ الْعِمامَةِ وَالرِّداء ، ثُمَّ غُشِيَ عَلَيْها) .

یعنی ای محمد وأي جد بزرگوار وای پیغمبـر ای ابوالقاسم ای علي ای جعفر وأي حمزه وأي حسن ، این حسین است که روی زمین کربلا افتاده‌است وسرش از پشت بریده شده ، وعمامه ورداتش را غارت کرده‌اند ، پس بیهوشي باو دست داد .

در زیارت ناحیه دارد: فَلَمّا نَظَرْنَ النِّساءُ اِلَى الْجَوادِ مَخْزِيّاً وَالسَّرْجُ عَلَيْهِ مَلْوِيّاً خَرَجْنَ مِنَ الْخُدُورِ ناشِراتِ الشُّعُورِ ، عَلَى الْخُدُودِ لاطِماتِ ، وَلِلْوُجُوه

(۱ و۲) وا : حرف نداء است ومختص بندبه است (مجمع) .

سافِراتٍ ، وَبالعَويلِ داعياتٍ وَبَعْدَ العِزِّ مُذَلَّلاتٍ وَالىٰ مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ مبادِراتٍ[۱].

در مقتل مقرم ص۳۵۸ این اشعار را نقل فرموده :

فَواحِدَةٌ تَحْنُو عَلَيْهِ تَضُمُّهُ وَأُخْرىٰ عَلَيْهِ بِالرِّداءِ تُظَلِّلُ
وَأُخْرىٰ بِفَيْضِ النَّحْرِ تَصْبَغُ وَجْهَها وَأُخْرىٰ تُفَدِّيهِ وَأُخْرىٰ تُقَبِّلُ
وَأُخْرىٰ عَلىٰ خَوْفٍ تَلُوذُ بِجَنْبِهِ وَأُخْرىٰ لِما قَدْ نالَها لَيْسَ تَعْقِلُ

یعنی یکی از روی مهربانی اورا در بر میکشید

و آن یکی با رداء سایه براو میفکند .

دیگری با خون او صورتش را رنگین میکرد .

ودیگری میگفت پدر ومادرم فدای تو باد .

ودیگری اورا میبوسید .

ودیگری از ترس در کنار او پناهنده میشد .

ودیگری بواسطه بلاهای وارده بر او بیهوش بود .

ودر ناسخ ج۳ ص۳ این اشعار را از ام کلثوم نقل فرموده .

مُصِيبَتي فَوْقَ أَنْ أَرْثِي بِأَشْعاري وَأَنْ يُحِيطَ بِها عِلْمي وَأَفْكاري
شَرِقْتُ بِالْكَأْسِ في أَخٍ فَجَعْتُ بِهِ وَكُنْتُ مِن قَبْلُ أَرْعىٰ كُلَّ ذِيجارٍ
فَالْيَوْمَ أَنْظُرُهُ بِالتُّرْبِ مُنْجَدِلاً لَوْلا التَّحَمُّلُ طاشَتْ فِيهِ أَفْكاري
كَأَنَّ صُورَتَهُ في كُلِّ ناحِيَةٍ شَخْصٌ يُلائِمُ أَوْهامي وَأَخْطاري
جاءَ الْجَوادُ فَلا أَهْلاً بِمَقْدَمِهِ اِلّا بِوَجْهِ حُسَيْنٍ طالِبِ ثاري
ما لِلْجَوادِ لَحاهُ اللهُ مِنْ فَرَسٍ أَنْ لايُجَنْدَلَ دُونَ الضَّيْغَمِ الضّاري

(۱) یعنی چون چشم زنان بأسب افتاد که ذلیل وبازین واژگون آمده همه از پرده سرا باموهای پریشان درحالیکه بصورت خود میزدند وصورت باز و وا ویل گویان وبعداز عزتشان خوار بقتلگاه حسین شتابان بیرون شدند .

يا نَفْسُ صَبْراً عَلَى الدُّنيا وَمِحْنَتِها هٰذَا الْحُسَيْنُ إِلَى رَبِّ السَّمَاءِ سارِي

خلاصه اشعار : مصیبت من بالاتر از اینستکه بفکر گنجد ، ویا شعر نوحه سرائی شود ، برادر مرا روي خاك افتاده می‌بینم ، اگر برد باری خدا نمیبود ، سر گردان ودیوانه میشدم، ای نفس بر سختیهای روزگار برد بار باش، حسین بسوی پروردگار آسمان سفر نمود. (کذا فی هامش الناسخ) .

چون اهل حرم ایـن کلمات را شنیدند وآن اسب شکسته زیـن و گسسته لجام را نگریستند، لطمه بصورت زدند وباناخن خراشیدند وگریبان چاك زدند وبانگ وفریاد زدند وا مُحَمَّداهُ : وا عَلِيّاهُ : وا حَسَناهُ : وا حُسَيْناهُ : اَلْيَوْمَ ماتَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفى، اَلْيَوْمَ ماتَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضى ، اَلْيَوْمَ ماتَتْ فاطِمَةُ الزَّهراء .

اینوقت ام کلثوم اشارتی بجانب زینب کرد وسخت بگریست وبگفت :

لَقَدْ حَمَلَتْنا فِي الزَّمانِ نَوائِبُهُ وَمَزَّقَنا أَنْيابُهُ وَمَخالِبُهُ

وَأَجْنا عَلَيْنا الدَّهْرُ فِي دارِ غُرْبَةٍ وَدَبَّتْ بِما نَخْشَى عَلَيْنا عَقارِبُهُ

وَأَفْجَعَنا بِالْأَقْرَبِينَ وَشَتَّتَتْ يَداهُ لَنا شَمْلاً عَزِيزاً مَطالِبُهُ

وَأَوْدى أَخِي وَالْمُرْتَجى لِنَوائِبِي وَعَمَّتْ رَزاياهُ وَجَلَّتْ مَصائِبُهُ

حُسَيْنٌ لَقَدْ أَمْسى بِهِ التُّرْبُ مُشْرِقاً وَأَظْلَمَ مِنْ دِينِ الْإِلٰهِ مَذاهِبُهُ

لَقَدْ حَلَّ بِي مِنْهُ الَّذِي لَوْ يَسِيرُهُ أَناخَ عَلى رَضْوى تَداعَتْ جَوانِبُهُ

وَيَحْزُنُنِي أَنْ أَعِيشَ وَشَخْصُهُ مَغِيبٌ وَفِي تَحْتِ التُّرابِ تَرائِبُهُ

فَكَيْفَ يُعَزِّي فاقِدٌ شَطْرَ نَفْسِهِ فَجانِبُهُ حَيٌّ وَقَدْ ماتَ جانِبُهُ(١)

---

(١) در حاشیه ناسخ فرموده : (چون این یك بیت معنای لطیفی‌را متضمن است ، آنرا جداگانه معنی میکنم) ماتم دیده‌ایکه نیمی از جانش مرده ونیمهٔ دیگرش زنده است ، چگونه میتواند نیمهٔ جان خودرا تسلیت گوید (یعنی با کشته شدن برادرم نیمی از جانم رفت) .

فَلَمْ يَبْقَ لِي رُكْنُ ٱلوُدُّ بِرُكْنِهِ اِذا غالَني في الدَّهْرِ مالا أُغالِبُـهُ
تَمَزَّقَنا أيدي الزَّمانِ وَجدُّنـا رَسُولُ الَّذي عَمَّ الاَنامَ مُواهِبُـهُ

خلاصه اشعار نيش وچنگال روزگار مارا پـاره كرد وجمعيت مارا متفرق نمود اگر اندكي از مصيبتهاى من بر كوه رضوى وارد ميشد گسيخته ميگشت برادرم شهيد شده وديگر درپيش آمدهاى روزگار تكيه گاهى ندارم . (كذا في هامش الناسخ) ج۳ ص٥ .

در ناسخ ج۳ ص٥ از عبدالله بن قيس روايت كند كه گفت : من نگران اسب بودم كه در پايان كار چه ميكند، ناگاه فرار كرد وخودرا بفرات انداخت.

بعضى گويند در زمان ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشريف ظاهر خواهد شد .

ايضا از عبدالله بن قيس روايت كند كه در روز صفين كه معاويـه آب را بر سپاه أمير المؤمنين عليه السلام بسته بود ، وحسين عليه السلام آن جماعت را دفـع نمود أمير المؤمنين عليه السلام فرمود : اين فرزند من دركربلاء شهيد ميشود باشدت عطش واسب او ميرمد وحمحمه ميكند ومى گويد: (الظَّلِيمَةُ الظَّلِيمَةُ) داد ، داد از اُمتى كه كشتند پسر پيغمبر خودرا وحال انكه تلاوت ميكنند قرآنى‌راكه خداي به‌او فرستاده . آنگاه علي عليه السلام ، اين اشعار را انشاء فرموده قرائت كرد :

أَرَى الْحُسَيْنَ قَتِيلاً قَبْلَ مَصْرَعِهِ عِلْماً يَقِيناً بِأَنْ يَبْلى بِأَشْرارِ
اِذ كُلُّ ذي نَفَسٍ أَوْ غَيْرُ ذي نَفَسٍ كُلٌّ اِلىٰ أَجَلٍ يَجْرِي وَمِقْدارِ
فَما أَمَـرَّ زَمانٌ أَغْبَـرَ وَجَلاً وَلاأَرَىٰ الْيَوْمَ صَفْواً بَعْدَاِمْرارِ

يعني هر جاندار و بى‌جانى مهلت معينى‌دارد حسينمرا پيش از كشته شدنش كشته مي بينم .

محشى ناسخ فرموده مصرع پنجم ناقص بنظر ميرسد الخ .

در منتخب طريحي ص٤٦٥ نقل كند كه چون حسين عليه السلام كشته شد اسبش شروع كرد بشيهه وحمحمه كردن ودر ميدانِ جنگ بين كشتگان مي گشت .

عمر سعد گفت: اين اسب را بگيريد وبراي من بياوريد .

واز بهترين اسبهاي رسول خدا بود، پس خواستند بگيرند بنا كرد بادست وپا ودندان مردم را لگد كوب كردن بطوريكه جماعتي را بكشت وجماعتي را از اسبها بزمين افكند ونتوانستند اورا بگيرند .

ابن سعد گفت : واي بر شما از آن دور شويد وبگذاريد نگاه كنيم چه ميخواهد بكند .

پس از دور او دور شدند چون حِسّ كرد كه بااو كاري ندارند شروع كرد يك بيك كشته گان را برسي كردن تا بامام حسين عليه السلام رسيد بنا كرد اورا ببويد وبا دهنش اورا ببوسد وكاكلش را ماليد بخون او وبا اينحال شيهه ميزد ومانند زن بچه مرده گريه ميكرد بطوريكه همه از آن تعجب كردند، پس برگشت بطرف خيام زنان وبيابان را پر از سر وصدا كرد .

پس زينب شيهه آن را شنيد پس رو به سكينه نمود وفرمود اين اسب برادر من است شايد آبي آورده باشد .

پس سكينه با سرپوشي كه داشت بيرون دويد واسبِ بابا را بي صاحب ديد پس روسري را برداشت وصدا زد بخدا قسم حسين كشته شد .

پس زينب صداي اورا شنيد پس ناله كرد وگريه نمود ، پس زنها از خيام خارج شدند وبر صورت خود لطمه زدند وگريبان چاك زدند وصيحه زدند (وا مُحَمَّداهُ: وا عَلِيّاهُ: وا فاطِمَتاه: وا حَسَناهُ : وا حُسَيْناهُ .

ودر مقتل مقرم ص٣٥٩ زينب صدا زد (وا أَخاهُ ، وا سيِّداهُ ، وا أَهلَ بَيْتاهُ لَيْتَ السَّماءُ اُطْبِقَتْ عَلَى الْاَرضِ وَلَيْتَ الْجِبالُ تَدَكْدَكَتْ عَلَى السَّهل) .

زينب رفت طرف امام حسين عليه السلام وعمر سعد باجمعي از يارانش انجا ايستاده بودند وحسين عليه السلام جان ميداد زينب صيحه بعمر سعد زد كه اي عمر حسين كشته ميشود وتو نظاره ميكنى عمر سعد صورت بر گردانيد واشكش بر محاسن نحسش جارى شد .

پس زينب فرمود : (ويحكم أما فيكم مسلم) واى بر شما آيا مسلمان در بين شما نيست احدى اورا جواب نداد .

ودر روضه ايكه خداوند براى حضرت موسى خدانده اشاره بايـن اسب شده .

ودر بحار ج٤٤ ص۳۰۸ حكايتى دارد كه مجملش آن است موسى حاجتى از خداوند خواست خداوند فرمود: اى موسى هرچه سؤال كنى بتو خواهم‌داد چه ميخواهى بگو .

موسى عرض كرد خدايا فلان بنده تو اسرائيلى گناهى كرده واز تو طلب عفو مينمايد ، خداوند فرمود اى موسى هركس از من طلب عفو كند عفوش خواهم كرد مگر قاتل حسين .

موسى عرض كرد خدايا حسين كيست ؟ خطاب شد انكه ذكرش در كوه طور گذشت ، عرض كرد چه كس اورا ميكشد ؟ فرمود: امت جدش كه ظالم وسركش هستند در زمين كربلا . واسبش فرار كند وحمحمه نمايد وصيحه زند وبگويد (الظليمة الظليمة من امة قتلت ابن بنت نبيها) داد داد از دست اُمتي كه كشتند پسرِ دخترِ پيغمبرشان را وبدون غسل وكفن اورا روى خاك ميندازند وبُنه وچادرش‌را غارت ميكنند وزنانش را در شهرها به اسيرى ميبرند ويارانش را ميكشند وسرهاشان را بـا سَرِ آن حضرت بالاى نيزه ها ميكنند اى موسى كودكانشان از تشنگى ميميرند وبزرگانشان جلد بدنشان درهم كشيده ميشود

طلب یاری کنند یاوری نباشد، پناهنده گی خواهند پناهی نباشد .

پس موسی گریه کرد .

وعرض کرد خدایا جزای قاتلش از عذاب چه باشد ؟ فرمود : ای موسی عذابیکه اهل آتش از آن عذاب بآتش پناه برنـد رحمت من شامل حال ایشان نشود وشفاعت جدش بایشان نرسد واگر کرامت حسین نبود ایشانرا در زمین فرو میبردم .

موسی عرض کرد من از ایشان برائت میجویم واز هر کس که راضی بکردار ایشان باشد .

خداوند فرمود ای موسی رحمتم را برای تابعین او نوشتم .

وبدانکه هر کس براو بگرید یا بگریاند یاخودرا بگریه زند جسد اورا بر آتش حرام میکنم .

(غارت کردن لباس واسلحه امام علیه السلام را)

(انگشتر)

در ناسخ ج۳ ص۹ وبحار ج۴۵ ص۵۸ ولهوف مترجم ص۱۳۰ وابن نما ص۷۶ وقمقام ص ۴۶۸ ومقرم ص۳۶۰ . ولواعج ص ۱۹۲ ونفس الهموم ص ۳۷۳ .

روایت کرده‌اند که : انگشتر حضرت را بجدل بن سلیم کلبی با انگشت حضرت قطع کرده وبرد .

ودر لهوف دارد : اورا مختار گرفت وهر دو دست وپاهایش را قطع کرد وگذاشتند در خون خود غلطید تا هلاك شد .

واین انگشتر غیراز انگشتریست که از رسول‌خدا باو بأرث رسیده .

در نفس المهموم ص۳۷۳ از امالي صدوق روايت كند كه محمد بن مسلم گويد از امام صادق سؤال كردم از انگشتر حسين عليه‌السلام بكه رسيد و باو گفتم كه من شنيده‌ام از انگشت مبارك حضرت ربودند؟ فرمود چنان نيست كه گمان كرده‌اند حسين عليه‌السلام علي بن الحسين را وصي خود گردانيد وانگشتري در انگشت او كرد وأمر امامت را باو واگذاشت چنانكه رسول خدا بأمير المؤمنين عليه‌السلام وأمير المؤمنين عليه‌السلام بامام حسن وامام حسن بامام حسين وامام حسين بپدرم واو بمن واگذاشت واو نزد من است در هر روز جمعه بدست كرده و نماز مي‌گذارم.

محمد بن مسلم گويد: در روز جمعه نزد او رفتم مشغول نماز بود چون از نماز فارغ شد دست سوی من دراز كرد ومن آن انگشتر را ديدم ونقش نگينش اين بود (لا اله الا الله عدة بلقاء الله) وفرمود اينست انگشتر جدم أبي عبدالله الحسين عليه‌السلام.

(برنس) در كلاه خواهد آمد

(بند زير جامه)

در مقتل خوارزمي ج۲ ص۱۰۲ نقل كند كه: مرديرا ديدند كه دست و پا ندارد و كور است، مي گويد: پروردگار مرا از آتش نجاتم بده، باو گفته شد عقوبتي برتو باقي نمانده وتو خواهش آزاد شدن از آتش را ميطلبي؟ گفت: من در جماعتي بودم كه با امام حسين عليه‌السلام در كربلا جنگيدند، پس چون آن حضرت كشته شد بر تن او زير جامهٔ‌ای و بند زير جامهٔ نيكوئی ديدم.

پس خواستم آن بند زير جامه را بربايم، كه ناگاه دست راستش را گذاشت روی بند زيرجامه، ونتوانستم دستش را بردارم پس قطع كردم، باز خواستم بند زيرجامه را بگيرم دست چپش را روی آن گذاشت ونتوانستم دستش

را بلند کنم پس آن را قطع کـردم پس قصد کردم که زیر جامه از بدن آن حضرت بیرون کنم زلزلهٔ ای‌را شنیدم پس ترسیدم رها کردم ، خداوند خواب را بر من مسلط کرد پس بین کشته‌گان خواب رفتم ، پس در خواب دیدم مثل اینکه پیغمبر صلى الله عليه وآله آمد وبا اوست علي وفاطمه وحسن عليهم السلام ، پس سر حسین‌را گرفتند وفاطمه آن را بوسید وگفت: ای فرزندم ترا کشتند خدا ایشان‌را بکشد ومثل اینکه حسین گفت: شمر سر مرا برید ودو دستم را این که خوابیده برید واشاره بمن کرد فاطمه فرمود : خدا قطع کند دو دست ودو پای ترا وکورت گرداند وداخل آتشت نماید .

پس از خواب بیدار شدم چشمم جائی را نمیبیند ودو دست ودو پایم قطع شد وچیزی از دعاء باقی نمانده مگر آتش . (یعنی همه دعا مستجاب شد فقط دخول در آتش مانده) .

(پیراهن)

در ناسخ ج۳ ص۸ وابن نما ص ۷٦ وتذکره ابن جوزی ص۲٦٤ ومناقب ابن شهرآشوب ج ٤ ص ۱۱۱ وبحار ج ٤٥ ص ٥۷ روایت کنند که : پیراهن شریفش را اسحاق بن حیوة حضرمي [۱] ببرد ودر بر کـرد ، پیسی گرفت ، و موی سر ورویش بریخت ، ودرآن پیراهن نشانه یکصد وده وانـدی زخم تیر وتیغ ونیزه وسنگ بود .

ودر مجالس السنية ج۱ ص۱٤٥ گوید: پیراهنش‌را برادر اسحاق بن حویه گرفت وپوشید صورتش تغییر کـرد وموهایش بریخت وبدنش مرض برص گرفت .

(۱) در تذکره ، وابن نما : (اسحاق بن حویه حضرمي) یاد کرده ، ودر مناقب (اسحاق بن حوي) ذکر شده .

(زره)

در ناسخ ج ۲ ص۹ وبحار ج ٤٥ ص ٥٧ ولهوف مترجم ص۱۳۰ وقمقام ص٤٦٨ وابن نما ص٧٦ ومقتل خوارزمي ج۲ ص۳۷ .

همه روايت كرده‌اند كه : از اخبار چنين مستفاد ميشود كه حسين عليه السلام در روز عاشورا با دو قسم زره بميدان ميامدند، يكي را (زره بتراء) مينامیدند که نيك رسا وبلند بود، آن را عمر بن سعد بر گرفت ، وچون مختار اورا بكشت آن زره را بقاتل او (ابوعمره) بخشيد ، وزره ديگر را مالك بشر كندي [1] برد ، وديوانه شد .

(زير جامه)

در ناسخ ج۳ ص۸ وتذكره ابن جوزي ص٢٦٤ وبحار ج٤٥ ص٥٧ . ولهوف مترجم ص۱۳۰ ومنتخب طريحي ص ٤٦٥ وقمقام ص ٤٦٨ ومقتل خوارزمي ج۲ ص۳۸ . ومناقب ابن شهرآشوب ج٤ ص۱۱۱ .

همه روايت كرده‌اند كه : زيرجامه آن حضرت را ابحر بن كعب [2] تيمي

---

(۱) در مقتل خوارزمي (مالك بن نسر كندي) ذكر كرده ، ودر قمقام (مالك بن نسير كندي) يادكرده .

(۲) در مقتل خوارزمي (ابحر بن كعب) ودر لهوف وتذكره ومنتخب طريحي (بحر بن كعب تيمي) نقل شد .

ودر مناقب بيك قول (بحير بن عمير جرمي) وبيك قول (ابحر بن كعب تميمي) نقل فرموده .

برد وپوشید وزمین گیر شد وتازنده بود نتوانست بلند شود .

وبروایتی دستهایش خشک شد ودر تابستان چون دو چوب بود ، ودر زمستان چرك وخون از آن تراوش میکرد .

ودر ناسخ ج۳ ص ۸ گوید : ابن شهرآشوب در مناقب نسبت گرفتن زیر جامه را به ابجر بن عمر جرمی داده واین قول را کسی نگفته .

مؤلف گوید در مناقب دو قول بیشتر ذکر نکرده یکی (بحیر بن عمر جرمی) دیگری (ابحر بن کعب تمیمی) ملاحظه فرمائید .

(شمشیر)

در ناسخ ج۳ ص ۹ ومناقب ج٤ ص۱۱۱ ولهوف مترجم ص ۱۳۰ ومثیر الاحزان ابن نما ص ۷٦ وقمقام ص ٤٦۸ وتذکره ابن جوزی ص ۲٦٤ وبحار ج٤٥ ص۵۸ . این قصه را باتفاوتی روایت کرده‌اندکه : شمشیر آن حضرت را جمیع بن الخلق ازدی [1] .

وبروایتی اسود بن حنظله از قبیله بنی‌تمیم برد .

وبروایتی قلافس (فلافس) نهشلی گرفته [2] .

در لهوف داردکه محمدبن زکریا گوید :آن شمشیر بعداز او بدست دختر حبیب بن بدیل افتاد .

ودر مناقب گوید : مختار ایشان را بآتش بسوزانید .

در لهوف وناسخ دارد این شمشیر غیر از ذوالفقار است چون ذوالفقار

(۱) در لهوف ونفس المهموم ص۳۷۲ (اودی) .

(۲) در قمقام ص٤٦۸ (قلافس نهشلی) ذکر کرده . ودر تذکره (قلافس) ودر لهوف ونفس المهموم ص۳۷۲ (فلافس) یاد شده بنا بروایتی .

بروايتى باسائر اثاثية نبوت وامامت مصون ومحفوظ است (وانها نزد امام زمان عليه السلام است) .

(عمـامـه)

در ناسخ ج ۳ ص ۸ وتذكره ابن جوزى ص ٢٦٤ وطريحى در منتخب ص٤٦٥ ومثير الأحزان ابن نما ص٧٦ وقمقام ص٤٦٨ وبحار ج٤٥ ص٥٧ ومقتل خوارزمى ج٢ ص٣٧ ومناقب ج٤ ص١١١ ولهوف ص١٣٠ .

روايت كرده‌اند كه : عمامه مباركش‌را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمى گرفت وبروايت طريحى (احبش بن يزيد) .

وبروايتى [1] جابر بن يزيد اودى [2] بر سر بست وديوانه شد ، وبروايتى خوره گرفت [3] .

(قطيفـه) (٤)

در ناسخ ج٣ ص٨ ولهوف مترجم ص١٣٠ ومثير الاحزان ابن‌نما ص٧٦ ومناقب ابـن شهر آشوب ج ٤ ص ١١١ وتذكره ابـن جوزى ص٢٦٤ ومقتل خوارزمى ج٢ ص٣٨ وبحار ج٤٥ ص٥٨ و ٦٠ وقمقام ص٤٦٨ .

روايت كرده‌اند كه : قطيفه مباركش راكه از خزّ بود ، قيس بن اشعث كندى برد، واورا قيس القطيفة ناميدند .

---

(١) كمافى التذكرة .

(٢) در خوارزمى ومناقب (ازدى) .

(٣) كمافى مقتل خوارزمى .

(٤) در خوارزمى ص٣٨ ميگويد: قطيفه مال امام حسين عليه السلام بودكه روى آن مى‌نشست .

وبروایت خوارزمی ، خوره گرفت ، وأهل بیتش از وي دوری میکردند واورا در مزبلهها انداختند وهنوز زنده بود وسگها گوشتش را میخوردند .

(کلاه)

در ناسخ ج۳ ص۸ وابن نما ص۷٦ وتذکره ابن جوزی ص۲٦٤ .
روایت کردهاند که کلاه مبارکش راکه از خز بود مالك بن بشر کندی بـرد .

وبروایت تذکره وابن نما مالك بن بشیر کندی برد .

(کمان)

در ناسخ ج ۳ ص۹ از ابن شهرآشوب نقل کند که : کمان آن حضرت وبعضی اشیا را رحیل بن جیثمه [۱] جعفی وهانی بن ثبیت [۲] حضرمی وجریر ابن مسعود ، وثعلبة بن اسود اوسی گرفتند .

مؤلف گوید : قوله (ثعلبة بن اسود اوسی) که عطف بماقبل شده اشتباه است .

عین عبارت مناقب ابـن شهر آشوب ج ٤ ص ۱۱۱ ایـن است (القوس والحلل [۳] ، الرحیل بن خیثمة الجعفی، وهانی بن شبیب (ثبیت) الحضرمی،

(۱) در مناقب ج٤ ص۱۱۱ (خیثمه) ذکر شده، چنانچه در مقتل مقرم ص۳٦۰ نیز (خیثمه) ذکر شده .

(۲) در مناقب ج٤ ص۱۱۱ (هانی بن شبیب) ذکر شده، وظاهراً غلط باشد (هانی ابن ثبیت) باید باشد .

(۳) ای اخذوا (القوس والحلل الخ) .

وجرير بـن مسعود الحضرمی ، ونعليه الاسود الاوسی) اي أخذ نعليـه الاسود الأوسي . فراجع المناقب .

(لبـاس ـ ثـوب)

در ناسخ ج۳ ص۸ ومناقب ج٤ ص۱۱۱ گويد: ثوب (يعنی لباس وجامه) آن حضرت را جعونة بن حويه حضرمی گرفت ، وپوشيد ورويش ديگرگون شد ومويش پراكنده گشت وبدنش پيسی درآورد .

(نعليـن ـ كفـش)

درناسخ ج۳ ص۹ ولهوف مترجم ص۱۳۰ وقمقام ص٤٦٨ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۸ ومناقب ج٤ ص۱۱۱ وبحار ج٤٥ ص٥٨ روايت كرده‌اند كه: نعلين مباركش را اسود بن خالد ازدي [1] برگرفت .

(غارت كردن خيام وَبُنهِ سيدالشهداء عليه السلام را)

در ناسخ ج۳ ص۱۰ وطريحی در منتخب ص٤٦٨ اشاره ای بغارت كردن خيمه‌ها دارد . فرمود : اينوقت سپاه ابن سعد قصد خيام مقدسه وخيمه‌هاي ذريه مطهره نمودند، شمر ذي‌الجوشن باجماعتی از كفار بر در خيمه‌ها آمدند ولشگر را فرمان داد : داخل شويد وآنچه از كم وزياد بدست آورديد غارت كنيد ، فرياد (وٰا مُحَمَّداهْ ، وٰا عَلِيّاهْ ، وٰا حَسَناهْ ، وٰا حُسَيْناهْ ،) از اهل بيت رسول خدا بلند شد، ولشكريان بخيمه‌ها درآمدند ومشغول غارت‌گری شدند، دست بند از دستها وگوشواره از گوشها بيرون كشيدند ، وگوش أم كلثوم را برای گرفتن

---

(۱) در مناقب (اسود اوسی)گرفت .

گوشواره چاك زدند وجامه‌های زنان را از بدن‌ایشان کندند ودر این عمل از همدیگر سبقت می‌گرفتند، واز طلا ونقره وجواهراتیکه بود همه را بردند؛ واز اسب وشتر وگاو وگوسفند هرچه گرفتند بردند.

حمید بن مسلم‌گوید : (۱) باتفاق شمر ذي‌الجوشن بخیمهٔ علي‌بن الحسین درآمدیم وآن حضرت در بستر ناتوانی بخفته بود ،گروهی گفتند: آیا ابن بیمار را زنده خواهیم گذاشت ؟ من گفتم : سبحان الله : آیا شما کودکان را میکشید بااین کودك بیمار چه‌کار دارید؟ بسیار گفتم تا شر ایشان را دفع کردم، وپوستي که در زیر پاي اوبود بکشیدند وببردند ، وآن حضرت را بروي افکند .

أم کلثوم بگریست واین شعر بگفت :

أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي ... وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَأَلْوانٍ
فَمَنْ بِنا فِي تِسْعَةٍ صُرِعُوا ... بِالطَّفِّ اَضْحَوْا رَهْنَ اَكْفانٍ
وَسِتَّةٍ لَيْسَ يُجازى بِهِمْ ... بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فُرْسانٍ
وَاللَّيْثُ عَوْناً وَمُعِيناً مَعاً ... فَذِكْرُهُمْ جَدَّدَ اَحْزانِي

روزگارِ مُتلوّن گاهي میخنداند وگاهي میگریاند، یاد نه نفر از اولاد علي علیه السلام وشش نفر از اولاد عقیل که در خاك کربلا افتاده‌اند ، غمهای مارا تازه میکنند . (کذا فی هامش الناسخ) .

اینوقت عمر بن سعد بِرَسید زنان اهل‌بیت بر روي او صیحه زدند وسخت بگریستند، عمربن سعد فرمان‌کرد که کس بخیمه زنان داخل نشود وآن جوان بیماررا متعرض نشوند، وهیچکس ازاین خیام بیرون نشود .

در ارشاد مفید ص۲٤۲ فرمود : ابن سعد جماعتي را موکل خیمه‌ها وخیام زنان وعلي بن الحسین گردانید وگفت کسی ازاین خیمه‌ها بیرون نرود وکسی

(۱) در ارشاد مفید ص۲٤۲ باتفاوتي وبحار ج٤٥ ص٦١ .

اساء ادب بایشان نکند الخ .

ودر نفس المهموم ص۳۸٦ از کامل بهائی نقل کند کـه عمر سعد جمیع شیوخ ومعتمدان را بر امام زین العابدین عليه السلام ودختر أمیرالمؤمنین عليه السلام وزنان بگمارد وتمام زنان بیست نفر بودند وزین‌العابدین بیست ودوسال داشت وامام باقر عليه السلام چهار ساله بود ودرکربلا بودند وخداوند ایشانرا حفظ فرمود .

اهل بیت گفتند : حکم کن آنچه از ما برده‌اند برگردانند تابتوانیم سر وروی خودرا بپوشانیم، بلشگر گفت : هرکس هرچه بغارت برده برگرداند ، لکن کسی چیزی بر نگردانید .

ایضا ام کلثوم بگریست واین شعر بگفت: (۱)

قِفُوا وَدِّعُونـا قَبْلَ بُعْدِكُـمُ عَنّا وداعاً فَانَّ الْجِسْمَ مِنْ أَجْلِكُمْ مُضْنى (۲)
فَقَدْ نُقِّضَتْ مِنّي الْحَياةُ وَأَصْبَحَتْ عَلَيَّ فِجاجُ (۳) الْاَرْضِ مِن بَعْدِكُمْ سِجْناً
سَلامٌ (٤) عَلَيْكُمْ ماأَمَرَّ فِراقَكُـمْ فَيا وَيْلَتا (۵) مِنْ قَبْلِ ذَا الْيَوْمِ قَدْ مِتْنا
وَانّي لَاَرْثي لِلْغَريبِ وَانَّنـي غَريبٌ بَعيدُ الدّارِ وَالْاَهْلِ وَالْمَغْنا (٦)

---

(۱) طریحی در منتخب ص۴۷۰ فرمـوده ولله در بعض المحبین حیث یقول: قفوا ودعونا ـ الی‌آخرالابیات یعنـی خداجزای خیر بدهد بعض دوستان راکه ایـن شعررا بگفت پس این اشعار مال بعض دوستان اهل بیت‌است نه مال ام کلثوم .

(۲) مضنی: لاغر ورنجور .

(۳) فجاج: راههای وسیع .

(٤) در منتخب طریحی (سلامی) .

(۵) در منتخب: (فیالیتنا) .

(٦) در منتخب: (والمعنی)، المکلف: مایشق علیه کمافی المنجد. واگـر (مغنی) باشد در پاورقی ناسخ ج۲ ص۱۲ فرموده منزلیکه دارای ساکنین باشد .

اِذا طَلَعَتْ شَمْسُ النَّهارِ ذَکَرْتُکُمْ وَاِنْ غَرَبَتْ جَدَّدْتُ مِنْ أَجلِکُمْ حُزْناً
لَقَدْ کانَ عَیْشي بِالْأَحِبَّةِ صافِیاً وَماکُنْتُ أَدْري أَنَّ صُحْبَتَنا تُفْني
زَمانُ نَعِمّا (۱) فیهِ حَتّیٰ اِذا انقضیٰ بَکَیْنا عَلیٰ أَیّامِنا بِدَمٍ أَقْنیٰ (۲)
فَوَاللهِ قَدْ ضاقَ (۳) اشْتِیاقي اِلَیْکُمْ وَلَمْ یَدَعِ التَّغْمِیضُ لي بَعْدَکُمْ حَنْفا (۴)
وَقَدْ بارَحَتْني لَوْعَةُ الْبَیْنِ وَالْأَساءِ (۵) وَقَدْ صِرْتُ دُونَ الْخَلْقِ اِليٰ مَفْزَعاً (۶) سَنا
وَقَدْ رَحَلُوا عَنّي أَحِبَّةُ خاطِري فَما أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلیٰ غُرْبَتي حَنّا (۷)
عَسیٰ وَلَعَلَّ الدَّهْرَ یَجْمَعُ بَیْنَنا وَیَرْجِعُ أَیّامُ الْهَنا (۸) مِثْلَ ماکُنّا

شاید ظاهر معنای این اشعار اینطور باشد :

بایستید ووداع کنید مارا پیش ازآنکه از ما دور شوید . چون بدنهای ما برای مصیبت شما رنجور است . زنده‌گی من شکست خورد وصبح شد بر من در حالیکه زمینها یا راه‌های وسیع بعد از شما مانند زندان شد . سلام یا سلام من بر شما چقدر تلخ است فراق شما ، اي کاشك قبل ازاین روز مرده بودیم ، من نوحه سرائی میکنم غربارا وحال انکه خودم هم غریب وهم از خانه وأهل دورم ، وقتی خورشید طلوع میکند بیاد شما میفتم ، وچون غروب کند غمم

(۱) در منتخب: (زمان نعمنا) .
(۲) اقنی: سرخ پر رنگ .
(۳) در منتخب: (قد زاد) .
(٤) الحنف: المیل. ودر منتخب (جفنا) یعنی پلك چشم .
(٥) بارحتني: دور شدن از منزل. لوعة: سوزش وعشق وفراق، أساء: اندوه .
(٦) در منتخب: (مقترعاً) یعني یار ورفیق واگر (مفزع) باشد یعنی پناه‌گاه .
(٧) حنا :گریه کرد .
(٨) هنا :گوارائی .

تازه میشود ، چه زنده گی خوشی داشتیم بـادوستان ونمیدانستم که رفاقت ما نابـود میشود ، چه زمان خوبی بـود ، ولی چون منقضی شد بر روزگار خود خون گریستیم .

پس بخدا زیاد شد اشتیاقم بشما، ولی زیاد گریستن پلكِ چشمِي براي من نگذاشت (تغميض) کنایه باشد از زیاد گریستن .

وبدرستیکه دور ساخت سوزش جدائی واندوه ، واز مردم پست تر شدم از حیث پناه گاه یا از حیث یار ورفیق، وبار سفر بستند دوستان ورفتند از نزد من، وهیچ یك برای غربت من گریه نکرد ، امیداست که روز گار بین ما جمع کند وباز روز خوش ما برگردد ومثل اول شود .

در منتخب طریحی ص٤٦٨ وناسخ ج۳ ص۱۳ ومهیج الاحزان یزدی ص ۲٤٦ ایضا از طریحی نقل کند که زینب خاتون دختر أمیرالمؤمنين عليه السلام فرمود: من در روزیکه ابن سعد دستور داد بـرای غارت کردن ما بر در خیمه ایستـاده بودم مردی که چشمهای زاق داشت داخل خیمه شد وآنچه در خیمه بودگرفت وجمیع آنچه بر من بود گرفت .

ونظر کرد دید امام زین العابدین عليه السلام روی پوستی افتاده واو عليل بو د آن را از زیراو کشید واورا بر زمین انداخت ، وآمد بسوی من ومقنعه مرا گرفت ودو گشواره که در گوش داشتم گرفت، ولکن گریه میکرد ، گفتم باو خدا ترا لعنت کند (هتكتنا وأنت مع ذلك تبكي) پرده حرمت مارا دریدی ومارا برهنه کردی وباوجود این گریه میکنی ؟ ! گفت : گریـه میکنم بجهت آنچه بشما رو داد .

زینب می گوید بخشم آمدم و گفتم: خدا دست وپای تورا قطع کند ودر آتش دنیا بسوزاند قبل از آنکه بآتش آخرت بسوزی، پس بخدا قسم چندانی

نگذشت که مختار پیدا شد ودست وپاهای اورا بریدند وبآتش سوزانیدند.

ودر منتخب طریحی ص۴۶۸ این ابیات را نقل کرده وفرموده نقل شده که آن مال زینب دختر فاطمه علیها السلام است.

تمسك بالكتاب ومن تلاه   فأهل البيت هم اهل الكتاب

تا آخر ابیات هرکس طالب است بمنتخب رجوع کند.

وایضا از فاطمه دختر امام حسین عليه السلام روایت کرده‌اند[1] که فرمود: در آن روز بیهوشانه بر در خیمه ایستاده بودم وآن بیابان پهناور ولشکر بیشمار را نظاره میکردم. پدر را واصحاب پدر را وبرادران را وعم وعمزادگان را چون گوسفندان روز قربانی سر بریده میدیدم وبدنهای ایشان عریان در زیر پای ستور کوفته وفرسوده می‌گشت، ومن در اندیشه بودم که بعداز پدر مارا میکشند یا اسیر می‌گیرند، ناگاه سواری‌را دیدم که باکعب نیزه زنان اهل بیت را میزند ومیدواند ودست‌بند از دست‌ایشان بیرون می‌کند وروسری ازسرایشان برمیکشد وآن‌زنان پناه بیکدیگر میبرنسد وصیحه میزنند که: (وا جداه ، وا أبتاه ، وا علياه ، وا قلة ناصراه ، وا حسناه) اما من مجير يجيرنسا ؟ اما من ذائد يذود عنا ؟ آیا کسی هست که پناه دهد مارا آیسا کسی هست که دفع کند دشمن را از ما ؟

چون این بدیدم قلب من از جای حرکت کرد وبدنم بلرزید، از ترس او براست وچپ نظر می‌کردم، ونگران عمه‌ام أم کلثوم بودم، که مبادا آن مرد بسوی من شتابد، ناگاه دیدم قصد من کرد وبجانب من روان شد، من از ترس بگریختم وچنان دانستم که از دست وی بسلامت توانم جست، اواز پشت من سرعت کرد وکعب نیـزه بین دو شانـه من بکوفت ومـرا بروی انداخت،

(۱) ناسخ ج۳ ص۱۴ وجلاء العیون مرحوم مجلسی ص۵۸۰.

و گوشواره از گوش من بکشید و گوش مرا بدرید وروسری مرا نیز برگرفت وخلخال از پای من بر آورد (۱) وسخت میگریست .

گفتم : اي دشمن خدا برچه می‌گریی ؟ گفت: چگونه نگریم وحال‌انکه جامهٔ دختر پیغمبررا بغارت میبرم ؟

گفتم : دست باز دار واین جامه بجاي گزار گفت : میترسم کـه دیگری درايد و بربايد (۲) این بگفت و بغارت کردن پرداخت ورو لباسی را از پشت ما بکشید و برفت بسوی خیمه‌های دیگر .

پس خون از سر وروی من روان‌شد و آفتاب بر سر من بتافت ومن بیهوش درافتادم ،چون بخویش آمدم، عمه‌ام را دیدم که برسر من می‌گرید ومی‌گوید : برخیز تا بنگریم براین أهل وعیال چه گذشت وبرادر علیلت را چه پیش آمد ؟ برخواستم وگفتم : اي عمه آیا جامهٔ پاره‌ای داری که من سر خودرا از چشم نامحرمان بپوشانم؟ فرمود : (یابنتاه وعمتك مثلك) اي دختر برادر عمه‌تو مانند تست، چون نظر کردم دیدم او برهنـه بود واز ضرب کعب نیزه وتازیانـه بدن مبارکش سیاه بود .

پس باتفاق روان شدیم وبهر خیمه که داخل شدیـم دیدیم همه را غارت کرده‌انـد وبرادرم علي بـن الحسین علیهما السلام بروی در افتاده واز کثرت گرسنگی وتشنگی ورنجوری توانائی نشستن نداشت ما براو گریـه می‌کردیم واو برما

(۱) در جلاء گوید: دوخلخال طلا درپـای من بود ونـامردی از پای من بیرون می‌کرد الخ .

(۲) در جلاء گوید: گفتم توهرگاه میدانی‌که من دختر پیغمبرم چرا متعرض‌غارت من می‌شوی؟ گفت: اگر مـن نگیرم دیگری خواهد گرفت وتااینجاکلام مجلسی تمام شد وبعدش را از ناسخ ج۳ ص١٤ نقل می‌کنم .

میگریست .

در بحار ج۴۵ ص۵۸ از حمیدبن مسلم روایت کند که گفت: دیدم زني از قبیله بکربن وائل که باشوهرش در لشکر عمر سعد بود [1] چون دید آن لشکر هجوم بخیمه‌ها بردند ومشغول غارت کردن شدند شمشیر بدست گرفت وبطرف خیمه‌ها روان شد وگفت اي آل بکربن وائل آیا دختران پیغمبررا غارت میکنند ولباس انهارا بقهر وغلبه می‌گیرنـد وانهارا برهنه می‌کننـد حکمی نیست مگر برای خدا کجاینـد طلب کنندگان خون رسول خدا پس شوهرش آمـد واورا بسوی منزل خود برگردانید .

(اسب رانندگان بر بدن حسین علیه السلام)

در ناسخ ج۳ ص۹ وجلاء العیون ص۵۸۱ ومقاتل الطالبیین ص۷۹ ومهیج الاحزان یزدی ص ۲۴۹ وطریحی ص ۴۶۶ وابـن نما ص ۷۸ وقمقام ص ۴۷۲ واسرار الشهادة دربندي ص۴۳۸ وارشاد مفید ص۲۴۲ ولواعج ص۱۹۴ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۳۸ ومقتل مقرم ص۳۸۹ وبحار ج۴۵ ص۵۹ .

همه اصل‌قصه اسب‌تاختن بر جسد شریف امام‌حسین عليه السلامرا نقل‌فرموده‌اند حقیر از ناسخ نقل میکنم .

عمر بن سعد ندا کرد که (مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِىءُ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ در لهوف : وَصَدْرَهُ) .

گفت: کیست در بارهٔ حسین داو طلب بشود وبر پشت وسینهٔاو اسب‌بتازد؟ ده تن از آن‌کفار آماده این کار شدند .

---

(۱) مهیـج الاحزان صفحه۲۴۷ ومقرم صفحه ۳۸۶ ولهوف مترجـم صفحه۱۳۲ وابن‌نما صفحه۷۷ وناسخ ج۳ صفحه۲۷ وقمقام صفحه۴۷۰ .

اول اسحاق بن حويه [۱] .

دوم اخنس بن مرثد .

سوم حكيم بن الطفيل السنبسی .

چهارم عمر بن [۲] صبيح صيداوي .

پنجم رجاء بن منقذ عبدي .

ششم سالم بن خيثمه جعفی .

هفتم صالح بن وهب جعفی .

هشتم واعظ ابن ناعم [۳] .

نهم هانی بن ثبيت حضرمی [٤] .

دهم اسيد بن مالك .

اين جمله بر اسبهای خود سوار شدند و بر آن بدن شريف بتاختند واستخوان سينه وپشت وپهلوی مبارکش را درهم شكستند ، واين جماعت چون بكوفه آمدند در برابر ابن زياد ايستادند . اسيد بن مالك گفت :

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْسُوبٍ [٥] شَدِيدَ الْاَسْرِ

ما نرم كرديم سينهٔ امام حسين را بعداز پشت بهر اسب تنومند تندرو .

---

(۱) در لهوف: كسيكه پيراهن حسين عليه‌السلام را غارت كرد ودر قمقام: اسحاق ابن حبوة حضرمی .

(۲) در قمقام: عمرو بن صبيح .

(۳) در قمقام ومثير الاحزان ابن نما: (واخط بن ناعم) ودر مقتل مقرم (واخط بن غانم) ودر بحار (واحط بن نائم) .

(٤) در مثير الاحزان ابن‌نما: هانی بن ثبت حضرمی .

(٥) در مقتل خوارزمی وابن‌نما وبحار (بكل يعبوب) يعنی اسب دراز وتندرو .

حَتّٰى عَصَيْنَا اللّٰهَ رَبَّ الأَمْرِ بِصُنْعِنا مَعَ الْحُسَيْنِ الطُّهْرِ (۱)

تااینکه معصیت خدا را کردیم بواسطه کاریکه باحسین پاك نمودیم .

عبیدالله بن زیاد گفت: شما چه کسانید؟ گفتند ما کسانی هستیم که اسب بر بدن حسین راندیم ، وبدن اورا چنان نرم کردیم که سنگ آسیا گندم را آرد میکند .

ابن زیاد اعتنائی بایشان نکرد وجایزه‌کمی بایشان داد .

در بحار ج۴۵ ص۶۰ از ابی‌عمر وزاهد نقل‌کند که چون بررسی کردیم همه این ده نفر اولاد زنا بودند .

(جزاء این ده‌نفر)

در ناسخ ج۳ ص۱۰ وبحار ج۴۵ ص۶۰ وابن‌نما ص۷۸ روایت کنند که چون مختار روی کار آمد دستور داد تا دستها وپاهای ایشان را بامیخ آهنی بر زمین کوفتند وحکم داد تا بر بدن ایشان اسب راندند بطوریکه زیر پاي اسبها نرم شده از بین رفتند لعنت الله علیهم .

(آیا تاختن اسب بر بدن آن مظلوم تحقق پیدا کرده یانه)
(وحدیث شیر وفضه)

در اسرار الشهاده ص۴۳۹ فرموده بدانکه علامه مجلسی بعد از نقل کلام سید بن طاوس که در ملهوفش ذکر کرده .

فرموده : آنچه نزد ما محل اعتماد است آن است که در کافي ذکر کرده که این عمل برای ایشان میسور نشد .

---

(۱) این بیت را در مقتل خوارزمی ذکر کرده .

مؤلف گويد: مجلسي در بحار ج٤٥ ص٦٠ ذکر کرده وروايت کافي که بآن اشاره کرده اين است .

در کافي ج۱ ص٤٦٥ کتاب حجت باب (۱۱٦) يـا (۱۱۷) حديث هشتم از ادريس بن عبدالله اودي (ازدي) روايت کند که :

چون حسين عليه السلام کشته شد وآن جماعت اراده کردند که اسب بر بدن او بتازانند .

فضه بزينب عليها السلام عرض کرد اي خاتون من سفينه [1] (غلام پيغمبر صلى الله عليه وآله) در دريا کشتي او شکست وبجزيرهٔ افتاد ، ناگاه شيري را ديد وترسيد وگفت اي شير من آزاد شده پيغمبرم همين که نام مبارك پيغمبررا شنيد همهمه کـرد ودر پيش روی او بـراه افتاد واورا براه رسانيد ونجات داد : اي سيدهٔ من در اين نزديکی شيري ميباشد بگذار که بروم واعلام کنم اورا که فردا ميخواهند بدن

(۱) سفينة: لقب غلام پيغمبر صلى الله عليه وآله بود که کنيه‌اش اباريحانه واسمش قيس بود، کمافي هامش الکافي .

ودر اسرار الشهاده ص٤٤٠ گويد: بدانکه براي پيغمبر صلى الله عليه وآله غلامی بوده سياه در سفريکه ميرفتند هرجا خسته‌ميشد بعضی از اثاثش‌را بدوش‌اوميگذاشت تا بار سنگينی را حمل کرد پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : تو سفينه هستي يعنی کشتي ، واين غلام بعداز پيغمبر صلى الله عليه وآله مسافرت کرد ودر دريا کشتي شکست وهمه غرق شدند واين غلام نجات‌يافت ودرجزيرهٔ افتاد وقدري راه رفت به شيري‌برخورد کرد گفت من کشتي وغلام پيغمبرم پس شير آمد بطرف او واشاره کرد بـر پشت من سوار شو، پس بر پشت شير سوار شدو باسرعت رفت بطرف ده‌کدهٔ که نزديك آنجا بود مردم ديدنـد پشت شير سواره است پس پياده شد وشير برگشت .

فرزند پیغمبررا پامال سم اسبان نمایند .

زینب اورا رخصت داد ، فضه می‌گوید رفتم بنزد آن شیر وگفتم اي شیر آیا میدانی که فردا بنی‌أمیه میخواهند باحسین عليه السلام چه کنند ؟ میخواهند اسب بر بدن شریف او بتازند ، گفت : دیدم شیر روان شد ورفت تانزد جسد حسین علیه السلام ودو دستش‌را روي او گذاشت، وقتی اسب سواران آمدند وآن را دیدند عمر بن سعد گفت: فتنه‌ایست دامن نزنید و برگردید پس برگشتند .

ومرحوم دربندي تقویت نموده قول صاحب لهوف (ملهوف) را وفرموده شاهد براین قول قول امام حسین عليه السلام است از حلقوم مبارکش فرمود :

وَأَنَـا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونـي

وَبِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْداً سَحِقُونـي

علاوه براینکه جماعت زیادي این معنی را بشعر درآورده‌اند چه از قدماء وچه از متأخرین که یکی ازایشان ابن ابی‌الحدید معتزلي‌است [1] .

پس مقتضاي جمع بین آنچه در کافی ذکر شده وآنچه شعراء وبـزرگان دیگر یاد کرده‌اند آن است که بگوئـیم عمر سعد نمیخواست اکتفا کند بآن مقداریکه آن ده نفر بجاي آورده بودند بلکه میخواست بطوري پامال کند که اثري ازآن باقی نماند پس شیرآمد ونگذاشت .

ایضا مرحوم دربندي در اسرار الشهاده ص۴۳۹ تحقیقی دارد در باره شیر ونتیجه آن این است که درکربلا دو شیر آمده یکی شیریست که بدعوت فضه آمده .

---

(۱) مؤلف گوید : ذیل حدیث ۸٤ بحار ج۱۰۱ ص٤٤ که فرمود : وأما الحسين فانه يظلم ويمنع حقه وتقتل عترته وتطؤه الخيول وينهب رحله تا آخر حدیث مؤید قول مرحوم دربندیست .

دیگر شیریست که هر شب میامده نزد جسد شریف ومی نشسته ومیبوسیده وگریه می کرده .

چنانیکه درآن صحرا برای حسین عليه السلام گریه میکردند میگفتند ابن شیر پدرش أمیرالمؤمنین است .

این ملخص کلام مرحوم دربندیست در اسرارالشهادة تفصیلش را بآن کتاب رجوع کنید .

مرحوم مقرم در مقتل خود ص۳۹۰ از آثار الباقية ص۳۲۹ چاپ لیدن از بیرونی (ابوریحان بیرونی) نقل کند که گفته کاری باحسین عليه السلام کردند که در هیچ ملتي به اشرار مردم این کار نکردند ، اورا باشمشیر ونیزه وسنگ کشتند واسبها بر بدنش تاختند .

واز کتاب تعجب کراجکی نقل کند که بعضی ازاین‌اسبها به مصر رسیدند، گروهی از مردم نعل این اسبهارا کندند وبرای تبرك به در خانه خود نصب کردند واین عمل در میان مردم سنتی شد که اکثر ایشان نظیر این عمل‌را انجام میدادند ونعل بدر خانه‌هاشان آویزان میکردند .

ومرحوم نراقی در محرق‌القلوب ص۱۲۸ درمجلس پنجم قصهٔای نقل کند که مناسب مقام است فرموده بطرق معتبره مرویست که شخصی از قبیله بني‌اسد می‌گوید :که من در کنار نهر عاقمه که در کربلا واقعست زراعت میکردم بعد از رفتنِ لشکرِ شقاوتْ اثر ابـنِ سعْدِ ملعون عجائب بسیار وغرائب بي‌شمار از شهداء آن صحرا مشاهده نمودم که نمیتوانم ذکر انهارا نمایم .

ازآن جمله چون باد برآن بدنهای شریف میوزید بوئی نیکوتر از بوی مشك وعنبر بمشام من میرسید ، وپیوسته میدیدم که ستاره‌ها از آسمان بنزدیك

آن بدنهای مبارك فرود می‌آمدند و بالا میرفتند ، وبدنهای چند دیدم که دلم پاره پاره شد .

یکی خونش هنوز ازتن روان‌بود یکی جسمش بخاك وخون طپان بود
یکی دست از تنش خنجر بریده یکی از زندگانی پا کشیده
یکی سرو قدش از پا فتاده یکي از خون حنا بر کف نهاده
از انجمله صغیر شیر خواری بخون غلطان ز تیر کین شکاري
گلویش از خدنك ظالمی چاك کشیده در برش گهوارهٔ خاك

وچون نزدیك غروب میشد از جانب قبله شیري می‌آمد ودر میان کشتگان داخل میشد، وچون صبح طالع میشد برمیگشت، ومن گمان میکردم که آن شیر از جهت دریدن وخوردن کشتگان می‌آید ، وچون نظر مي‌کردم آسیبی از آن بآن بدنها نرسیده بود ، من از مشاهدهٔ آن حال تعجب کردم ، پس در یکی از شبها باخود قرار دادم که بخواب نروم شاید حقیقت حال بر من ظاهر شود ، چون شام شد دیدم آن شیر ظاهر شد ، ودر میان کشتگان رفت یکی از آن بدنهارا که جايِ درستی در اعضایش نبود ، واز همه بدنها مجروحتر وپاره پاره‌تر ومانند آفتاب نور ازآن ساطع بود در بر گرفت وروي خودرا برآن میمالید وهمهمه مینمود، مثل نوحه کننده گان .

چو گُل بو کرد اول جسم پاکش بسر میکرد با کف خون وخاکش
بآن حیوان نمیدانم چه رو داد همین دانم که زد فریاد وافتاد
بدور پیکرش میگشت گاهی کشیدي از دل پرسوز آهی
گهی افتاد در خاك وفغان کرد بنفرین گاه سر بر آسمان کرد
گهی بگریه سر خویش را زدي بزمین
چو آنکسی که ستم پیشه را کند نفرین

گهی چو تعزیــه داران نشست بر سر او
گهی چو ماتمیان گشت گرد پیکر او
گهی گریست بر آن چون پدر بزاری زار
گهی فتاده بــه پهلوی او بــرادر وار

از مشاهدهٔ اینحال حیرت من زیاد، ناگاه دیدم شمعها ومشعلهاي بسياري درآن صحرا روشن شد، وآن صحرا از روز روشن‌تر شد ناگاه صدای شیون ونوحه وزاري وطپانچه بر رو وسر وسينه زدن از جميع آن عرصه بلند شد، ويكى مى گفت وا حسيناه، وا اماماه، وا مظلوماه، من برخود لرزيدم وبنزديك آن صدا رفتم، وگفتم ترا بخدا ورسول قسم ميدهم كه شما كيستيد وسبب گريه شما چيست؟ گوينده‌ای گفت: مائيــم طايفهٔ جنيان واين شهيدي كه مى بينـي حسين شهيد مظلوم فرزنــد دلبند رسول خدا ميباشد كه حجت خلائـق است، واورا بظلم وستم شهيد كردند، لهذا ما در هرشب از براي اين امام‌شهيد مظلوم نوحه مينمائيم.

پس گفتم بايشان بگوئيد كه اين شير كه هرشب بر سر اين نعشها مى‌آيد چه شيراست؟ گفتند اي مرد اين شير خدا علي بن أبي طالب است پدر جناب امام حسين عليه السلام كه شب بزيارت فرزند خود مى‌آيد، نوحه وزاري وناله وبي قراري مينمايد پس هر كه در مصيبت امام‌حسين عليه السلام گريه كند باشير خدا شريك است، وفاطمهٔ زهرا را اعانت (كمك) نموده وبمثوبات‌جزيله (ثوابهاي‌بزرگ) پروردگار خود فايز شده باشد.

(دیدن طرماح پیغمبر صلی‌الله علیه وآلــه در قتلگاه)

در ناسخ ج۳ ص ۱۵ از ابی‌مخنف از طرماح عدی حدیث میکند چیزیرا

که خلاصه‌اش این است که گفت: من در میان قتلگاه بودم روز طف بازخمهای گران افتاده بودم ، چنانکه هیچکس مرا زنده نمی‌پنداشت وسوگند یاد میکنم که دروغ نمی‌گویم همانا در بیداري دیدم که بیست سوار آمدند وهمه جامه‌های سفید پوشیده بودند وفضاي قتلگاه ببوی مشک معطر بود ، باخود گفتم که لابد عبیدالله ابن زیاد است آمده میخواهد بدن امام حسین عليه‌السلام را مثله (۱) کند .

پس یکنفر از آن سواران باجسد حسین عليه‌السلام نزدیك شد واز اسب پیاده‌شد وبنشست واینوقت سرهای شهدا را بجانب کوفه حمل‌میدادند آن شخص‌بجانب کوفه اشارهٔ ای کرد، ناگاه دیدم سر حسین عليه‌السلام در رسید وبا تنش ملحق گشت پس آن شخص آغاز سخن‌کرد .

وفرمود: اي فرزند من کشتند ترا آیا دیدي که شناختند ترا؟ واز آب منع کردند ترا ؟ چه بسیار جرئت کردند بر خدای قاهر غالب ، آنگاه بجانب همراهان نگریست وفرمود : اي پدر من آدم وابراهیم واسماعیل : واي برادر من موسی وعیسی :آیا نمی‌بینید که طاغیان امت بافرزند من چه کردند؟ خداوند محروم سازد ایشان را از شفاعت من. طرماح گوید: اینوقت دانستم که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است .

(خواب دیدن ابن عباس در روز عاشورا)

در ناسخ ج۳ ص۱٦ از طریحی از ابن عباس روایت کند که فرمود : من نیمه روزیکه در مدینه در منزل خود خواب بودم که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله را دیدم

(۱) مثله: آن است که گوش ولب وبینی کسی‌را ببرند وآن در شرع مقدس‌اسلام حرام است .

از زمين کربلا آشفته حال و پريشان خاطر رسيد ودو شيشه پر از خون در دست دارد، عرض کردم : اي رسول خدا اين پريشان حالی چيست؟ واين دو شيشه خون از کيست ؟ فرمود يکی خون فرزندم حسين است وديگري خون اصحاب وأهل بيت اواست . که من الان فرزندم حسين را بخاك سپردم ومراجعت کردم وميگريست وميناليد ومن از ترس از خواب بيدار شدم وهر روز بر حزن من افزوده ميشد تاازاين واقعه بيست‌وچهار روز گذشت که خبر مرگ آن حضرت بمدينه رسيد وحساب کردم ديدم آن خواب مطابق روز عاشورا بوده .

(آتش زدن خيمه‌ها بحکم ابن‌سعد) (۱)

در ناسخ گويد: چون ابن سعد آهنگ کوفه نمود پس سوار شد وبا جماعتی از لشکر بکنار خيام اهل‌بيت آمد، وفرمان داد که خيمه‌هارا آتش‌زنيد وپاك بسوزانيد، از اهل‌بيت فرياد (وا غوثاه: وا ذلاه: وا محمداه: وا علياه: وا حسناه: وا حسيناه بالا گرفت) .

پس بحکم پسرسعد آتش در خيمه‌های اهل‌بيت زدند شعله آتش بالارفت فرزندان پيغمبر دهشت زده از خيمه‌ها بيرون دويدند، وبا سر وپای‌برهنه بجانب قتلگاه روان گشتند ودوان دوان خودرا بانجا رسانيدنـد وسر وروی‌را بامشت وسيلی بزدند .

ودر بحار ج۴۵ ص۵۸ ولهوف ص۱۳۲ از حميد بن مسلم روايت کند که زنهارا از خيمه‌ها بيرون کردند وخيمه‌ها را آتش زدند .

---

(۱) درناسخ ج۳ ص۲۷ وطريحی در منتخب ص٤٦٦ وابن‌نما در مثير الاحزان ص۷۷ ولهوف ص۱۳۲ ومقتل مقرم ص۳۸۵ وحياة الحسين ج۳ ص۲۹۸ وجلاء العيون مجلسی ص۵۸۱ وبحار ج٤٥ ص۵۸ حقير ازناسخ نقل می‌کنم .

پس زنهای اهل بیت را با سر وپای برهنه از خیمه‌ها بیرون کردند و گفتند (بِحَقِّ اللهِ اِلَّا مَرَرْتُمْ بِنا عَلىٰ مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمّا نَظَرَتِ النِّسْوَةُ اِلَى الْقَتْلىٰ صَحْنَ وَضَرَبْنَ وُجُوهَهُنَّ قالَ : فَوَاللهِ لا أَنْسىٰ زَيْنَبُ بِنْتَ عَلِيٍّ عليها السلام وَهِيَ تَنْدِبُ الْحُسَيْنَ وَتُنادي بِصَوْتٍ حَزينٍ وَقَلْبٍ كَئيبٍ وا مُحَمَّداه الخ) .

شمارا بخدا مارا از قتلگاه حسین ببرید وچنین کردند همینکه چشم زنان بر پیکرهاي کشته‌گان افتاد صیحه زدند وصورت خراشیدند راوي گفت : بخدا یادم نمیرود زینب دختر علي راکه باصدای غمناك ودل پر درد بر حسین مینالید وصدا میزد وا محمداه الخ .

(ندبه وزاری حضرت زینب) (۱)

وزینب عليها السلام باصدای حزین وقلبی اندوناك ندا کرد :

وا مُحَمَّداهُ : صَلّىٰ عَلَيْكَ مَليكُ السَّماءِ ، هٰذا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ ، مُقَطَّعَ الْاَعْضاء ، وَبَناتُكَ سَبايـا ، اِلَى اللهِ الْمُشْتَكىٰ وَاِلىٰ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ وَاِلىٰ عَلِيٍّ الْمُرْتَضىٰ وَاِلىٰ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَداء ، وا مُحَمَّداهُ ، هٰذا حُسَيْنٌ بِالْعَراءِ، يَسْفي عَلَيْهِ الصَّبا ، قَتيلُ أَوْلادِ الْبَغايا، ياحُزْناهُ، يا كُرْباهُ ، اَلْيَوْمَ ماتَ جَدِّي رَسُولُ اللهِ ، يـا أَصْحابَ مُحَمَّداهُ، هٰؤُلاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفىٰ يُساقُونَ سَوْقَ السَّبايا .

زینب از در زاری وداد خواهی فریاد کشید که وا محمداه: ملائکه آسمانها بر تو رحمت فرستند این حسین است که بااعضای پـاره پاره در خون خویش آغشته‌اند ، اینك دختران تو اند که مانند اسیران شکایت واستغاثه بدرگاه اله ومحمد مصطفي وعلي مرتضي وحمزه سید شهداء میبرند ، وا محمداه ، اینك حسین است که کشته اولاد زنا ودستخوش باد صبا گشته ، (یا حزناه، یا کرباه)

(۱) ناسخ ج۳ ص۲۸ .

امروز جدم رسول خدا وفات نمود ، اي اصحاب رسول خدا اينك ذرية رسول خدا است كه مانند اسيران ميبرند .

ونيز فرمود: يامحمداه: اينك دختران تو اند كه اسيرانند، اينك فرزندان تو اند كه كشته شده وغارت زده شده‌اند ومحل‌وزيدن باد صبايند، اينك حسين تست كه سرش را از قفا بريده‌اند وسلاح واثاثيه اش را بغارت برده‌اند ، پدر ومادرم فداي آنكس كه لشگرش را روز دوشنبه غارت كردند [1] پدر ومادرم فداى آن‌كس كه سرا پرده‌اش را سرنگون كردند ، پدر ومادرم فداى مسافرى كه اميد بازگشت ندارد، ومجروحى كه در خور معالجه نتواند بود، پدر ومادرم فداى كسى كه جانم فداى اوست، پدر ومادرم فداى كسى كه باغم واندوه از دنيا رفت . پدر ومادرم فداى كسى كه بالب تشنه كشته شد ، پدر ومادرم فداى كسى كه خون فرقش بـر سر وروى وموى او جاري شد ، پدر ومادرم فداى آن‌كس كه جدش رسول خدا بود ، پدر ومادرم فداى آن كس كه نوه پيغمبر هدايت بود .

جانـم فداى محمد مصطفى وخديجه كبرى وعلي مرتضى وفاطمه زهراء سيده زنان عالميان باد ، پدر ومادرم فداى آن‌كس‌كه آفتاب براى‌او بازگشت تا نماز خواند .

چون زينب اين كلمات بگفت: دوست ودشمن بنالهٔ‌او بناليدند وبهاى هاى بگريستند، وهريك ازاهل بيت جسد شهيدى‌را در بركشيده وزار زار بگريستند سكينه دختر حسين جسد پاره پـاره پدر را در بركشيد وسينهٔ خودرا بـر سينهٔ مبارك آن حضرت بچسبانيد وبعويل وناله كه دل سنگ سخت را پاره مى كرد

(۱) شايد اشاره باشد بروزيكه درمدينه بعداز درگذشت پيغمبر ﷺ غصب خلافت كردند .

میناليد ومی گريست .

(محتشم گويد)

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
شور ونشور و واهمه را در گمان فتاد
هم‌بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند
هم گريه بر ملايک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشيد
هر جا که بود طايري از آشيان فتاد
شد وحشتي که شور قيامت بباد رفت
چون چشم اهل بيت بر آن کشتگان فتاد
هر چند بر تن شهداء چشم کار کرد
بر زخمهای کاري تير وسنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهراء در آن ميان
بر پيکر شريف امام زمان فتاد
بی اختيار نعرهٔ هذا حسين از او
سر زد چنانکه آتش ازاو در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعهٔ بتول
رو در مدينه کرد که يا أيها الرسول
اين کشتهٔ فتاده بهامون حسين تست
وين صيد دست پا زده در خون حسين تست
وين نخل ترکز آتش جانسوز تشنگی

دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این خشک لب فتادهٔ ممنوع از فرات
کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این غرقهٔ محیط شهادت که روی دشت
از موج خون اوشده گلگون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
خرگاه ازاین جهان زده بیرون حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
پس روی در بقیع بزهراء خطاب کرد
مرغ هوا وماهی دریا کباب کرد
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین
مارا غریب وبی کس وبی اقربا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در ورطه عقوبت اهل دغا ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان
واندر جهان مصائب ما بسر ملا ببین
نی نی درا چو ابر خروشان بکربلا
طوفان سیل فتنه وموج بلا ببین

تنهای کشتگان همه در خاك وخون نگر

سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو

غلطان بخاك معرکهٔ کربلا ببین

یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد

کو خاك اهل بیت رسالت بباد داد

(وصال شیرازی فرموده)

زینب چه دید پیکری اندر میان خون

چون آسمان زخم تن از انجمش فزون

بیحد جراحتی نتوان گفتنش که چند

پامال پیکري نتوان دیدنش که چون

خنجر در آن نشسته چه شهپر که درهما

پیکان ازاو دمیده چه مژگان از جفون

گفت این بخون طبیده نباشد حسین من

این نیست آنکه در بر من بود تا کنون

یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من

این زخمها به پیکر او چون رسید چون؟

گر این حسین قامت او از چه بر زمین

ور این حسین رایت او از چه سر نگون؟

گر این حسین من سر او از چه بر سنان

ور این حسین من تن او ازچه غرقه خون؟

یاخواب بوده‌ام من و گم گشته است راه

یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

می‌گفت ومی‌گریست که جانسوز نالهٔ

آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون

کاي عندليب گلشن جان آمدي ؟ بيا :

ره گم نگشته خوش بنشان آمدي بيا

(ولـه)

آمد بگوش دختر زهراء چه این خطاب

از ناقه خویش را بزمین زد باضطراب

چون خاک جسم برادر بیر گرفت

بر سینه اش نهاد رخ خود چو آفتاب

، اي گلو بریده سر انورت کجاست

وز چیست گشته پیکر پاکت بخون خضاب

اي مير كاروان گـه آرام نیست خیز

مارا ببر بمنزل مقصود وخوش بخواب

من یک تنِ ضعیفم ویک کاروانْ اسیر

وین خلقِ بی حمیّت ودهری پر انقلاب

از آفتاب پو شمشان یا ز چشم خلق ؟

انـدوه دل نشانمشان یـا که التهاب

زیـن العباد را ز دود آتش کباب بین

سوز تب از درون وبرون سوز آفتاب

گر دل بفرقتِ تو نِهَمَ کو شکیب وصبر
ور بی تو رو بشام کنم کو توان وتاب
دستم ز چاره کوته وراهِ دراز پیش
نه عُمْر من تمام شود نه جهان خراب
لَختی چو با برادر خود شرح راز کرد
رو در نجف نمود ودر شکوه باز کرد
کای گوهریکه چون تو نپرورده نه صدف
پروردگانت زار وتو آسوده در نجف
داری خبر که نور دو چشم تو شد شهید ؟
افتاد شاهبازِ تو از شرفه شرف ؟
تو ساقی بهشتی وکوثر بدست تست
وین کودکانِ زارِ تو از تشنگی تلف
این اهل بیت تست بدینگونه دستگیر
ای دستگیر خلق نگاهی باین طرف

(ذکر شماره شهدای کربلا از اهل بیت)

دربحار ج٤٥ ص٦٢ وعوالم ج١٧ ص٣٤٣ از مناقب ابن شهرآشوب ج٤ ص١١٢ روایت کنندکه اختلاف کرده‌اند در شماره مقتولین از اهل بیت عليهم السلام پس اکثر گفته‌اند بیست‌وهفت نفر بوده‌اند . حقیر متن مناقب را ذکر میکنم .

نه نفر از بنی‌عقیل بوده .

مسلم بن عقیل (که در کوفه شهید شد) وجعفر ، وعون ، وعبدالرحمن ، ومحمدبن مسلم، وعبدالله بن مسلم ، وجعفر بن محمدبن عقیل ، ومحمد بن أبی سعید بن عقیل .

مؤلف گوید اینها هشت نفر بیشتر نیستند .

ومجلسی وعوالم از مناقب هفت نفر نقل می کنند سپس می‌فرمایند وزاد ابن شهرآشوب (عوناً ومحمداً) ابنی عقیل وبالاضافه این دو، ده تن میشوند .

ودر ناسخ ج۲ ص۳۱۸ هفت نفر شماره کرده سوای (مسلم بن عقیل) که بااو هشت تن میشوند .

وسه تن از اولاد جعفرند . محمد بن عبدالله بن جعفر ، وعون الاکبر بن عبدالله ، وعبدالله بن عبدالله (۱) .

ونه نفر از اولاد أمیر المؤمنین عليه السلام می‌باشند . حسین ، وعباس ، ویقال : وابنه محمدبن العباس ، وعمر ، وعثمان ، وجعفر ، وابراهیم ، وعبدالله اصغر ، ومحمد اصغر، وأبوبكر، شُكَّ في قتله (۲) .

وچهار نفر از اولاد امام حسن: أبوبكر، وعبدالله، وقاسم، وقیل بشر، وقیل عمر وكان صغيراً (۳) .

وشش تن از اولاد امام حسین عليه السلام می باشند بااختلافیکه درایشان هست . علي اكبر، وابراهیم، وعبدالله ، ومحمد ، وحمزة ، وعلي ، وجعفر، وعمر

(۱) در بحار وعوالم وناسخ ج۲ ص۳۲۲ (عبیدالله بن عبدالله بن جعفر) نقل شده .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۳۳۲ نه نفر سواي امام حسین عليه السلام ذکر کرده بنام: عبدالله اصغر، عمر بن علي، ابراهیم بن علي، عبدالله بن علي، جعفر بن علي ، عثمان بن علي، محمد بن علي، عون بن علي ، عباس بن علي .

(۳) در شهادت اولاد امام حسن عليه السلام ص۳۹۶ گذشت که صاحب ناسخ هفت نفر ذکر فرموده که در رکاب حضرت بوده‌اند سپس فرموده پنج تن از فرزندان آن حضرت شهید شده .

وزيد ، وعبدالله که دربغل حضرت شهيد شد .

مؤلف گويد: اين عدد نه نفرند . وحال انکه نص عبارت مناقب ج٤ ص ١١٢ وبحار ج٤٥ ص٦٢ وعوالم ج١٧ ص٣٤٣ (وستة من بني الحسين) است ولي در تعداد نـه تن ذکر کرده‌اند .

ايضا در مناقب ج٤ ص١١٣ وبحار ج٤٥ ص٦٣ وعوالم ج١٧ ص٣٤٣ از مناقب نقل کنند که :

حسن بن الحسن که دستش قطع شده بود اسير شد .

وزين العابدين کشته نشد چون پدرش اذن نداد ومريض بود .

و گفته شده که محمد اصغر پسر علي بن أبي‌طالب کشته نشد چون مريض بود . وبعضى گفته‌اند مردي از بنى‌دارم تيري به او زد واورا بکشت .

(ألا لعنة الله على القوم الظالمين)

پـايـان جلـد دوم

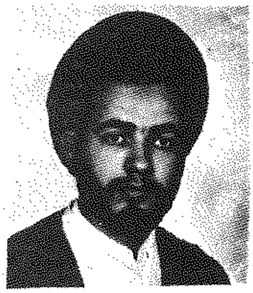
(فهرست جلد دوم)

(رمز المصيبة)

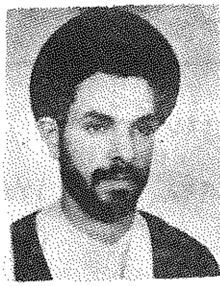
(فصل ۷۱)

(در بعض از نوادر)

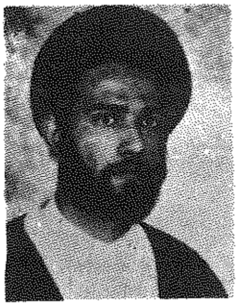
فهرست اسامی شهدای کربلا که در ج ٢ بترتیب حروف ذکر شده



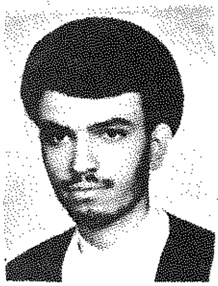
سید محمد جواد موسوی



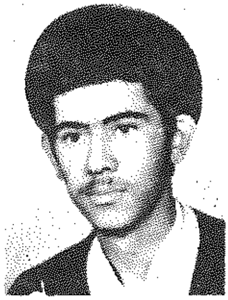
سید محمد تقی موسوی



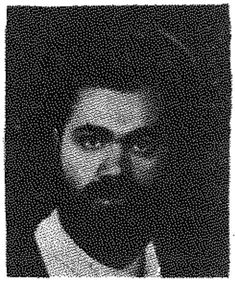
سید علي تقي موسوی



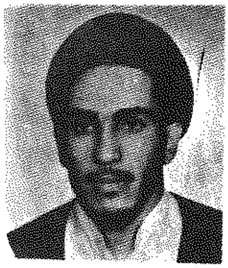
سید ابراهیم موسوي



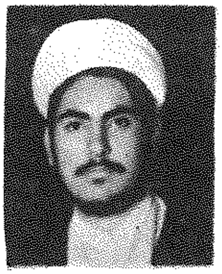
سید مجتبی موسوی



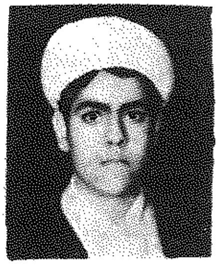
سید مهدی مرتضوی



سید محمد رضا نبوي



شیخ میثم صداقت



شیخ مقداد صداقت



سید علي مرتضوي

(نوادگان دختری مؤلف)